

کاری از انجمن پژوهشی نازی سنتر

www.nazicenter.com



(جلد دوم)

# خاطرات جنگ جهانی دوم

لحظات حساس

نوشته: وینستون چرچیل

ترجمه: تورج فراز مند

گردآورندگان: بابک (Germanizer) / امیرحسین (AmirEfrit) / گرافیسیت: علی (اروین)



# خاطرات جنگ جهانی دوم

جلد اول: طوفان نزدیک می شود

نویسنده: وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل

مترجم: تورج فرازمند

تهیه کنندگان:

بابک (Germanizer)

امیر حسین (AmirEfrit)

کاری از انجمن پژوهشی نازی سنتر  
مرجع تخصصی نازی و رایش سوم

[www.nazicenter.com](http://www.nazicenter.com)

[www.forum.nazicenter.com](http://www.forum.nazicenter.com)



کسانی که باید برای مقامات عالی در نظر گرفته شوند نام بردم. من اتلی و گرینوود را از مدت‌ها پیش در مجلس عوام می‌شناختم. طی یازده سال قبل از جنگ من در مجلس موقعیتی داشتم که مرا بیش از آنچه در طرف مخالف کارگران و لیبرال قرار دهد مخالف دولت محافظه کار قرار داده بود. ما مدت چند دقیقه دوستانه مذاکره کردیم. سپس آنها از دفتر من بیرون رفتند تا به دوستان خود و اعضای حزب تلفن کنند. من از چمبرلین تقاضا کردم که در کابینه شرکت کند و او با تلفن بمن خبر داد که تقاضایم را می‌پذیرد و گفت که در ساعت ۹ همان شب نطقی از رادیو ایراد خواهد کرد و استعفای خود را اعلام خواهد نمود و از همه تقاضا خواهد کرد که جانشین او را پشتیبانی کنند. در واقع وی این کار را کرد و با سخنان قابل تحسینی همه را به پشتیبانی از من دعوت نمود. من از لرد هالیفاکس تقاضا کردم که در کابینه جنگی شرکت کند و ضمناً وزارت امور خارجه را نیز بعهده داشته باشد. در ساعت ۱۰ من لیست پنج نفر وزیر را که بشاء قول داده بودم بکاخ فرستادم. وزرای خود را تقریباً انتخاب کرده بودم. ایندین قرار بود وزارت جنگ را بعهده بگیرد، الکساندر وزارت دریاداری و سنکлер رهبر حزب لیبرال وزارت هواپیمائی را عهده دار شوند؛ خود نیز مقام وزارت دفاع را بعهده گرفتم ولی جزئیات مسئولیت این مقام را تعیین نکردم.

\*\*\*

بسیار ترسیده بودم که در شب ده مه هنگامی که نبرد عظیمی آغاز شده بود من اختیارات عالی حکومت را بدست می‌فهمم. من لحظه مقام نخست وزیری انگلیس را برای مدت پنج سال و سه ماه جنگ جهانی به عهده گرفته بودم. پس از اینکه تمام دشمنان ما تسلیم شدند یا در حال تسلیم شدن بودند رأی دهندگان بریتانیا من را حکومت مرخص کردند و از اداره امور برکنار ساختند.

طی این روزهای بحرانی و سنگین، قلب من برای یک استراحت نیمه تندتر از معمول نظمید من وقایع را به همان ترتیب که پیش می‌آمد استقبال می‌کردم. ولی اگر بخواننده نگویم که وقتی در ساعت ۳ بعد از نیمه شب برای خوابیدن به بستر رفتم احساس آرامش عجیب نمودم، صادق نیستم. عاقبت قدرت فرمان دادن را در هر زمینه پیدا کرده بودم. احساس می‌کردم که با سر نوشت توأم شده‌ام و تمام زندگی گذشته من مقدمه‌ای بود که برای این لحظه خطیر جریان پیدا کرده بوده است. مدت یازده سال من از سیاست دولتی برکنار مانده بودم و همین امر مانع از آن شده بود که در مبارزات بین احزاب شرکت کنم. اعلام خطرهایی که در مدت شش سال گذشته کرده بودم بقدری مستند و دقیق بود، و اکنون چنان حوادث آنرا تأیید کرده بود که هیچکس امروز نمیتوانست با من مخالفت کند. من نه مسئول جنگ بودم نه مسئول عدم آمادگی کشور. من میدانستم که بی تجربه نیستم و یقین داشتم که شکست نخواهم خورد. با وجود اینکه با بیصبری انتظار صبح را داشتم بخوابی عمیقی فرو رفتم و برای تسلی خود هیچ خوابی ندیدم. واقعیت بهتر از هر رؤیائی بود.

پایان جلد اول

# خطات حساس

مه - دسامبر ۱۹۴۰

کتاب اول

www.NaziCenter.com

مقطوط فرانسه



مقدمه

در مدتی که وقایع و حوادثی که در این کتاب شرح داده شد اتفاق افتاد ، من مسئولیت های سنگینی به عهده داشتم . من نخست وزیر ، وزیر دارائی ، وزیر دفاع و رهبر مجلس عوام بودم . ظرف چهل روز ما به تنهایی در مقابل آلمان و ایتالیائی فاتح قرار گرفته بودیم که خود را برای حمله مهلك علیه ما آماده می ساختند ؛ روسیه در وضع بیطرفی آمیخته به دشمنی قرار داشت و بهینر بطور مؤثر كمك می نمود ؛ ژاپن بطور مبهمی ما را تهدید میکرد . مع هذا کابینه جنگی با مراقبت و وفاداری کامل امور اعلی حضرت را اداره میکرد و در انجام وظائف خود از طرف مجلسین و بریتانیا و دولتها و ملتهای ممالك مشترك المنافع بریتانیا و امپراطوری پشتیبانی میشد و موفق شد تمام وظائف خود را به بهترین وجهی انجام دهد و بر تمام دشمنان ما پیروز گردد .

ویستن سپنسر چرچیل  
اول ژانویه ۱۹۴۹

چارتول ، وسترهام ، کنت  
Chartwell, Westerham, Kent

موضوع جلد دوم

چگونه

ملت بریتانیا توانست آنقدر

به تنهایی

به مبارزه ادامه دهد تا آنهاییکه قبلا نیمه ناپینا بودند

نیمه مهیا شدند



در این جنگ جهانی اول که در سال ۱۹۱۴ میلادی شروع شد و تا سال ۱۹۱۸ میلادی به پایان رسید، بیش از ۶۰ میلیون نفر کشته شدند. این جنگ یکی از بزرگترین و خشن‌ترین جنگ‌های تاریخ بشر است. در این جنگ، کشورهای اروپایی با یکدیگر درگیر شدند و در نهایت، آلمان شکست خورد و به تسلیم خود اذعان کرد. در این جنگ، برای اولین بار، بمب‌های شیمیایی و هواپیماها به کار رفتند. این جنگ باعث تغییرات بزرگی در جهان شد و به پایان قرن بیستم منتهی گردید.

[۱]

### اتحاد ملی

طوفانی که کم‌کم سهمناک می‌شد و مدت‌ها از بروز آن جلوگیری شده بود ناگهان و با شدت هر چه تمام‌تر شروع شد. چهارالی پنج میلیون سرباز در بیرحمانه‌ترین نبردهای تاریخ بشر با یکدیگر تصادم کردند. طی سال‌های دشوار جنگ اول بین‌المللی و ماه‌های اول این جنگ، ماعادت کرده بودیم که پشت جبهه فرانسه زندگی کنیم و این جبهه اکنون ظرف یک هفته بطور غیرقابل جبرانی از هم می‌پاشید. در مدتی کمتر از سه هفته ارتش فرانسه که آنقدر معروفیت داشت منهدم شد و از هم پاشید و ارتش انگلیس پس از آنکه تجهیزات خود را از دست داد بدریا ریخته شد. پس از شش هفته ما بکلی تنها ماندیم و تقریباً بدون سلاح در مقابل آلمان و ایتالیا فاجعه قرار گرفتیم. درحالی که هیتلر بسم در تمام اروپا توسعه یافته بود خطر تهدید ژاپن در آنسوی کره زمین هر لحظه بیشتر می‌شد. در این وضع و در مقابل این دورنمای مضطرب‌کننده بود که من وظیفه نخست‌وزیری و وزارت دفاع را بعهده گرفتم. اولین هدف من این بود که دولتی تشکیل دهم که تمام احزاب در آن شرکت داشته باشند تا اینکه امور دولت اغلب حضرت را در انگلستان و در خارج به‌ترین نحو و مطابق با منافع ملی اداره کنم.

پنج سال بعد، ما توانستیم بوضع خود با نظر بهتری نگاه کنیم. فتح ایتالیا بی‌ایان رسیده بود و موسولینی کشته شده بود، ارتش نیرومند آلمان بدون قید و شرط تسلیم گردیده و هیتلر انتحار کرده بود. علاوه بر اسیران کثیری که بدست ژنرال آیزنهاور گرفتار شده بودند، بیش از سه میلیون آلمانی ظرف ۲۴ ساعت بدست مارشال الکساندر در ایتالیا و مارشال موتسکمری در آلمان گرفتار گردیدند. فرانسه آزاد شده نیروهای خود را جمع می‌کرد و حیات را از سر می‌گرفت. دست در دست متفقین دیگر خود، دو امپراطوری مقتدر دنیا در حال خرد کردن مقاومت ژاپن بودند.

تضاد دو وضع کاملاً روشن بود، راهی که ما طی پنج سال طی کرده بودیم راهی دراز و



دشوار و خطرناک بود. آنهایی که در راه جان داده بودند زندگی خود را بیهوده تلف نکرده بودند و دیگران یعنی کسانی که بانتهای راه رسیده بودند، همیشه از طی این راه پرافتخار سر بلند خواهند بود.

\*\*\*

با شرح اقدامات خود و بیان تاریخچه حکومت اتحاد ملی، مقصود من این است که عظمت و اهمیت کوشش انگلستان و امپراطوری را، که در خطر متحدتر شده بودند، بخاطر آنچه که بعدها آرزو و هدف دول بسیار شد، متذکر شوم. من این کار را بدون هیچگونه نظر مقایسه و رقابت با متفق بزرگ ما، ایالات متحده آمریکا، انجام میدهم و اعلام میکنم که ما نسبت به آمریکا بطور نامحدودی ابراز حقشناسی میکنیم و در حقشناسی ما هرگز خللی وارد نخواهد آمد.

اما بخاطر منافع مشترك ملل آنگلو ساکسون، عظمت کوشش بریتانیا در جنگ، باید شناخته و فهمیده شود. من در اینجا فهرستی در خصوص وضع کلی جنگ ذکر می کنم:

تا ماه ژانویه ۱۹۴۴ انگلستان و امپراطوری انگلیس لشکری که تعداد آن بیش از لشکری آمریکا بود در جبهه داشتند. این رقم نه تنها شامل لشکری که در اروپا و آفریقا میجنگیدند میشود بلکه شامل لشکری که در آسیا علیه ژاپون میجنگیدند نیز میگردد. تا پائیز سال ۱۹۴۴ یعنی تا تاریخی که قسمت اعظم ارتش آمریکا وارد نورماندی شد، ما می توانیم ادعا کنیم که در تمام صحنه های جنگ جز در اقیانوس آرام و استرالیا، نیروهای مساوی با نیروهای متفق خود وارد نبرد کرده ایم. این تساوی تا تاریخ فوق الذکر ادامه داشت از ژوئیه ۱۹۴۴ جبهه جنگ آمریکا یعنی تعداد لشکری که با دشمن تماس داشتند بیش از پیش اهمیت پیدا کرد و تا هشت ماه بعد یعنی تا پیروزی نهائی بطور پیروزمندانه توسعه یافت.

من يك مقایسه دیگر نیز کرده ام که در آن بخوبی نشان داده میشود که نیروهای انگلیس و امپراطوری بیش از نیروهای متفق عالیقدر ما قربانی داده اند. تعداد افراد نیروهای مسلح تابع حکومت انگلیس که کشته یا مفقود شدند بالغ بر ۳۰۳۲۴۰ نفر میشود که باید رقم ۱۰۹۰۰۰ که تلفات دومینیون ها و هند و مستملکات می باشد به آن اضافه کرد بطوریکه مجموع تلفات ما بالغ بر ۴۱۲۲۴۰ نفر می شود. این رقم نه شامل ۶۰۵۰۰ نفر غیر نظامی است که طی بمباران های هوایی انگلستان کشته شدند و نه شامل ۳۰۰۰۰ ملوان نیروی دریائی تجارتی و صیادان ماست که هلاک گردیدند. در مقابل، تلفات آمریکا در ارتش و نیروی هوایی و نیروی دریائی بالغ بر ۳۲۲۱۸۸ نفر است. مقصود من از ذکر این فهرست غم انگیز اینست که نشان دهم این رفاقت متقابل که با این همه خون قیمتی آغشته شده احترام ملل آنگلو ساکسون را بیشتر خواهد کرد و خط مشی آینده اش را تعیین خواهد نمود.

البته ایالات متحده تمام سنگینی جنگ را در اقیانوس آرام متحمل شدند و نبردهای بزرگی که در این منطقه کردند راه فتح سرزمین هایی که ژاپن فتح کرده بود، بعدها راه فتح خود ژاپون را، باز کرد. طبیعی است که نیروی دریائی آمریکا نمیتوانست تمام سنگینی

بار جنگ دریائی را در اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه بردوش بگیرد. در اینجا نیز وظیفه من این است که ارقامی ارائه دهم. از ۷۸۱ زیر دریائی آلمانی که در صحنه های نبرد اقیانوس آرام و اقیانوس هند منهدم شدند، ۵۹۴ عدد آنها توسط نیروی دریائی و هوایی انگلستان از بین رفتند، همچنین نیروی دریائی ما موفق شد که تمام رزمناوها و ناوشکن های دشمن را از میدان جنگ بیرون کند و کلیه بحریه ایتالیا را منهدم یا اسیر سازد.

در هوا ایالات متحده کوشش دلیرانه ای برای شرکت در جنگ کردند و خصوصاً بمب افکن های دژ پرنده با مؤثرترین وضعی بلافاصله پس از حمله به پرل هاربر، وارد میدان جنگ شدند. قدرت هوایی آمریکا چه در جنگ علیه ژاپن و چه در جنگ علیه آلمان به بهترین وجهی انجام وظیفه کرد. مع هذا باید گفت که وقتی ما در ماه ژانویه ۱۹۴۳ بکاذا بلانکا رسیدیم هنوز حتی يك بمب افکن آمریکائی، در هنگام روز، آلمان را بمباران نکرده بود. نتیجه کوشش عظیم آمریکا خیلی زود ظاهر شد. اما تا پایان سال ۱۹۴۳ مقدار بمبی که هواپیماهای انگلیس بر آلمان افکنده بودند بالغ بر هشت برابر تمام بمب هایی بود که هواپیماهای آمریکائی هنگام روز یا شب بر آلمان افکنده بودند فقط در بهار ۱۹۴۴ بود که آمریکا در بمباران آلمان در رأس سایرین قرار گرفت. در این زمینه نیز مانند جنگ زمینی و دریائی ما تا سال ۱۹۴۴ در رأس دول متفق بودیم و فقط از این تاریخ بود که کوشش جنگی آمریکا از ما جلو افتاد.

ذکر این مطلب برای این نیست که بی جهت بخود بیالیم، بلکه برای آنست که بر اساسی که موجب برانگیختن احترام افکار روشن است، نشان دهیم کوشش ملتی که در این جزیره کوچک زندگی میکند، و سنگینی بار جنگ در این مرحله بحرانی تاریخ جهانی بردوش او افتاد، تا چه اندازه بود.

\*\*\*

بطور کلی تشکیل يك دولت خصوصاً يك دولت اتحاد ملی در بحبوحه جنگ آسانتر از زمان صلح است. در این هنگام حس انجام وظیفه بر هر احساس دیگر تسلط دارد و خودخواهی های شخصی کمتر نمایان میشود. پس از آنکه مسائل کلی با رؤسای احزاب که از طرف حزب خود اختیارات کامل گرفته بودند حل شد هر کسی را که من به مقامی تعیین میکردم مانند سر بازی که بسنگر فرستاده میشود مشغول انجام وظیفه می شد. همینکه مسئله همکاری احزاب با دولت بطور رسمی حل شد دیگر کمترین مخالفتی از طرف شخصیت های متعددی که من با آنها همکاری میکردم ابراز نشد، فقط مخالفت ها بر اساس مسائل کلی بود که موجب آن شد بسیاری از شخصیت های سیاسی در همکاری بامن تردید کنند. این عکس العمل شرافتمندانه در میان وزرای محافظه کار و لیبرال که مشاغل خود را ترك کردند و از صحنه سیاست برای همیشه برکنار شدند در این لحظات حساس تاریخ ما پیش از دیگران بود. در مجلس عوام، حزب محافظه کار ۱۵۰ رأی بیش از سایر احزاب داشت و چمبرلین را بعنوان رئیس خود انتخاب کرده بود. انتخاب من که سیاست دولت محافظه کار را بشدت مورد انتقاد قرار داده بودم طبعاً موجب ناراحتی بسیاری از اعضای حزب میشد. گذشته از این اکثریت نمایندگان بخوبی میدانستند که اختلاف من با دستگاه رهبری حزب موجب کناره گیری من از حزب محافظه کار شده بود و من چند سال از این حزب



خارج شده بودم. بعلاوه من مدت چند سال در خصوص مسئله هند از مخالفین سر سخت دستگاه رهبری حزب محافظه کار بودم و سیاست خارجی دولت و عدم آمادگی انگلیس را برای جنگ انتقاد میکردم. ناگزیر برای آنها دشوار بود که مرا بتوان تخت وزیر قبول کنند و بسیاری از نمایندگان عالیقدر محافظه کار از این امر شدت متاثر بودند. علاوه بر این وفاداری نسبت شخصی که به ریاست حزب تعیین شده از خصوصیات محافظه کاران است. اگر بعضی از آنها نتوانسته بودند وظائف خود را طی سالهای قبل از جنگ آفتور که باید نسبت به ملت انجام دهند بدلیل همین وفاداری نسبت به رئیس حزب و دولت بود ولی هیچیک از این نکات موجب کوچکترین نگرانی برای من نبود زیرا میدانستم که غرض توپ این صداها را از میان خواهد برد.

من به جمبرلن پیشنهاد کردم که اداره امور مجلس عوام و پست لرد پرزیدنت را عهده دار شود و او قبول کرد (لرد پرزیدنت وظیفه اش اینست که وقتی نخست وزیر در مجلس عوام حضور ندارد حائشین او شود) هنوز این موضوع بطور رسمی اعلام نشده بود ولی اتلی بمن اظهار کرد که حزب کارگر با این شرایط نمیتواند با دولت همکاری کند. در یک دولت اتحاد ملی رئیس مجلس عوام باید مورد قبول کلیه نمایندگان باشد. من این موضوع را به جمبرلن اطلاع دادم و با موافقت او اداره امور مجلس را تا مارس ۱۹۴۲ خود بعهده گرفتم. در این مدت اتلی نماینده من بود و کارهای روزانه را انجام میداد. تجربیات قیمتی که او در مخالفت با دولت بدست آورده بود بسیار برای ما مفید تمام شد و من جز در موارد مهم شخصاً دخالتی در اداره امور مجلس نداشتم. ضمناً باید گفت که این موارد مهم بسیار پیش میآمد. بسیاری از اعضای حزب محافظه کار عقیده داشتند که با رئیس آنها بخوبی رفتار نشده و وقتی جمبرلن برای اولین بار در ۱۳ مه وارد مجلس شد تمام نمایندگان محافظه کار از جای برخاستند و ورود او را با کف زدن ممتد استقبال کردند. طی هفته های اول فقط نمایندگان کارگر برفع من تظاهرات میکردند. ولی جمبرلن در وفاداری و پشتیبانی از من ثابت قدم بود. و گذشته از این من نسبت بخود اطمینان داشتم.

\*\*\*

روز یازدهم مه، صبح زود من پیامی به جمبرلن فرستادم و در آن گفتم: «کسی برای یک ماه خانه خود را تغییر نمیدهد» (در متن اصلی: «برای یکماه نشستن در یک خانه کسی اسباب کشی نمیکند». منظور جرچیل اشاره به آینده تاریک و احتمالاً اشاره به عدم ثبات وضع میباشد و لذا لازم نمیدانسته فوراً دفتر کار خود را از وزارت درياداری به مقر نخست وزیر منتقل کند. مترجم) این موضوع مشکلات جزئی تغییر مکان را در آن بحبوحه بحران مرتفع میکرد. من همچنان در وزارت درياداری باقی ماندم و اطاق نقشه ها را مرکز ستاد موقت خود کردم. در خصوص مذاکراتم با اتلی و پیشرفتهائی که حاصل شده بود توضیحاتی به جمبرلن دادم و اضافه کردم و من امیدوارم لیست کامل کابینه جنگی را امشب بشاه تقدیم کنم. زیرا ما را مجبور می کند که سرعت اقدام کنیم. از آنجا که مجبوریم با یکدیگر کار کنیم من اشکالی نمی بینم که شما مجدداً خانه شماره یازده داونینگ استریت Downing Street را اشغال کنید.

(خانه ای که معمولاً مقر وزیر دارائی انگلیس است) من هیچ لازم نمی بینم که امروز شورای کابینه تشکیل شود زیرا ارتش مطابق نقشه هایی که قبلاً طرح شده مشغول نبرد است. مع هذا اگر شما با اتفاق ادوارد هالیفا کس در ساعت نیم بعد از نصف شب بدیدن من بیایید بسیار خوشوقت خواهم شد. ما فرصتی خواهیم داشت تا نظری به نقشه های جنگی بیفکنیم و درباره مسائل کلی مذاکره نمائیم. پیشقراولان ارتشهای فرانسه و انگلیس هم اکنون به خط آنور - نامور Anvers - Namur رسیده اند و امیدمیرود که نیروهای متفقین بتوانند این مواضع دفاعی را قبل از اینکه مورد حمله دشمن قرار گیرد اشغال کنند. تمام اقدامات لازم باید ظرف ۴۸ ساعت آینده بعمل آید و لحظاتی که در پیش است یقیناً از حساسترین لحظات این جنگ خواهد بود. آلمانیها هنوز از کانال آلبرت عبور نکرده اند و بقراردادهائی که رسیده بلژیکها خیلی خوب می جنگند. از طرفی هلندیها نیز مقاومت شدیدی می نمایند.

\*\*\*

کلمنت اتلی برای من همکار عالی قدری بود که تجربه جنگی داشت و از امور مجلس عوام بخوبی مطلع بود. تنها اختلاف نظر ما در خصوص موسیالیم بود ولی این اختلاف نظر نیز خیلی زود در نتیجه جنگی که فرد را بکلی تحت تسلط دولت و جامعه قرار میداد مرتفع شد. در تمام مدتی که این دولت مشغول کار بود ما با اعتماد کامل همکاری کردیم و هرگز بین من و اتلی اختلاف نظر اساسی ایجاد نشد.

سر ارچیبالد سینکلر Archibald Sinclair رئیس حزب لیبرال از اینکه پست وزارت نیروی هوایی با او پیشنهاد شده بود تاحدی ناراحت بود زیرا اعضای حزب او انتظار داشتند که رئیس حزب آنها در کابینه جنگی شرکت داشته باشد. اما اصول کابینه جنگی که یک کابینه محدود بود با شرکت عده زیادی از وزراء در آن مبادت داشت. لذا من بسینکلر پیشنهاد کردم که هر وقت در کابینه جنگی مسائلی که مربوط به همکاری کلیه احزاب یا مسائل مربوط به سیاست کلی دولت مطرح میشود، در کابینه جنگی شرکت نماید. من با سینکلر بسیار دوست بودم و در ۱۹۱۶ وی معاون من بود. من شخصاً میدانستم که او مایل است تمام هم خود را مصروف انجام وظیفه ای که باو محول شده بود، یعنی توسعه نیروی هوایی انگلیس، بنماید و لذا پس از مذاکرات کوتاهی که بین ما صورت گرفت کلیه مسائل بطور کاملاً دوستانه حل شد.

بوین که من در آغاز جنگ با او آشنا شده بودم قرار بود قبل از قبول مقام وزارت کار با اعضای سندیکای حمل و نقل، که ریاستش را بعهده داشت، مذاکره کند. دو یا سه روز گذشت تا اینکه جواب قطعی بوین داده شد ولی این انتظار ارزش داشت. در واقع سندیکای مزبور که نیرومندترین سندیکاهای انگلیس است با اتفاق آراء با شرکت بوین در کابینه من موافقت کرد و تا روز پیروزی یعنی مدت پنج سال وی بامن همکاری صمیمانه کرد.

\*\*\*

من در طی زندگی سیاسی خود اغلب مشاغل مهم دولتی را بعهده داشته ام ولی باید



اعتراف کنم شغلی که اکنون به من واگذار شده بود بر تمام مشاغل دیگر خود ترجیح میدادم.

قدرت وقتی بمنظور تسلط برهمنوعان و بالابردن افتخارات شخصی باشد چیز مسکین و مبتدلی است. اما در هنگام بحران ملی، قدرت برای کسیکه توانائی فرمان دادن دارد و میداند که چه فرمان میدهد يك موهبت الهی است. وضع کسی که در رأس امور قرار گرفته با وضع شخصی که مجبور به فرمانبرداری است در هیچ زمینه و هیچ مورد قابل مقایسه نیست. وظائف و مسئولیت‌هایی که یکنفر زیر دست دارد بکلی متغایر با وظائف شخصی است که در رأس امور است و بسیار نیز دشوارتر است. وقتی شخصی که در درجه دوم یا سوم اهمیت قرار گرفته مجبور میشود در يك مورد بخصوص ابتکاری از خود نشان دهد، کارش بسیار دشوار و سخت است زیرا باید نظریات مافوق‌های خود را در نظر بگیرد و از ارزش جزئیات نقشه خود اطمینان کامل داشته باشد. این شخص نه تنها باید برای حل هر مشکل راه حل خوبی پیدا کند، بلکه مجبور است راه حلی بیابد که با موقعیت و مقام او نیز تطبیق کند. با اضافه کسی که مقام دوم را دارد باید همیشه نظریات کسانی که مقام سوم و چهارم و گاهی مقام بیستم را دارند در نظر بگیرد اینکه میبینیم همه مردم تقریباً جاه طلب هستند بدلیل آن نیست که همه آنها خود خواه و دارای افکار مبتذل میباشند، بلکه میخواهند ارزشی که واقعاً دارند نشان دهند. در هر امر نظریات مختلف اشخاص ممکنست صحیح و قابل دفاع باشد ولی باید دید کداميك راه حل اصلی مسئله مورد بحث است.

من در سال ۱۹۱۵ در مورد مسئله داردانل با شکست مواجه شدم و يك اقدام بزرگ نظامی، که در جنگ یقیناً تأثیر عظیم داشت، عملی نشد زیرا من که مقام درجه دومی داشتم دست با اقدام بزرگ و حائز اهمیت نظامی بسیار زده بودم. در واقع، انسان وقتی مقام درجه دوم دارد آنطور که باید فکرش قادر بموشکافی نیست و من در اینجا باید بگویم که در این خصوص درس مفیدی فرا گرفته بودم.

در عوض وقتی انسان در رأس امور قرار گرفته همه چیز ساده تر است. شخصی که بعنوان رئیس انتخاب شده فقط باید اطمینان داشته باشد کاری که بآن دست زده بهترین کاریست که اجرای آن امکان داشته، و نیز قبلاً باید تصمیم قطعی خود را برای اجرای هر کار، اتخاذ کند. مردان فداکار که تعداد آنها کم نیست فوراً از او تبعیت خواهند کرد. اگر قدم خلافی بردارد او را حفظ خواهند کرد، اگر اشتباه کند اشتباهاتش را مخفی خواهند نمود و اگر بخوابد هیچکس بدون علت مزاحمت او را فراهم نمیکند. اما اگر لایق کاری که با او محول شده نباشد باید او را سرنگون سازند.

\*\*\*

نبرد با شدت هر چه تمامتر در سراسر ما نش ادامه داشت و خواننده یقیناً مایل است هر چه زودتر از جریان این نبرد سخن گفته شود. اما لازم است که من سازمانی را که برای اداره امور جنگی و سایر امور پس از روی کار آمدن بوجود آوردم، در اینجا تشریح کنم:

من در مورد تمام امور رسمی طرفدار صدور دستورات کتبی هستم. ممکن است که با گذشت زمان آنچه را که انسان تحت فشار عوامل خارجی ساعت بساعت مجبور بوده انشاء کند بعدها غلط از آب درآید. معیناً مسئولیت چنین عملی را من قبول می‌کنم با استثنای انضباطی که در سلسله مراتب ارتشی باید حکمفرمائی کند، بنظر من همیشه بهتر است انسان دستوراتی را که میدهد بصورت تشریح نظریات خود باشد نه بصورت امر و فرمان. وقتی من نظر خود را در باره امری بطور کتبی برای مسئول آن امر تشریح میکردم طبعاً نظر من که مقام نخست وزیر و وزارت دفاع را داشتم بصورت فرمان و امریه اجرا میشد. برای اینکه اطمینان داشته باشم از اسم من استفاده‌های بیمورد نخواهد شد یادداشت زیر را در طی بحران ماه ژوئیه بر رئیس ستاد ارتش فرستادم:

« از نخست وزیر به ژنرال ایسمی

از هم اکنون متوجه باشید که تمام دستوراتی که من صادر میکنم کتبی خواهد بود و هر دستور کتبی يك ساعت بعد مجدداً بطور کتبی تأکید خواهد شد. من هیچگونه مسئولیتی در خصوص امور دفاعی قبول نخواهم کرد مگر آنکه کتیباً در آن خصوص دستوری داده باشم.

وقتی من در ساعت ۸ صبح از خواب بربمخاستم اول تمام تلگرافهایی که رسیده بود مطالعه میکردم و در حالیکه در بستر نشسته بودم دستورات لازم را به وزارتخانه‌ها و شورای رؤسای ستاد ارتش دیکته می‌کردم. چندین منشی دستورات مرا می‌نوشتند و فوراً به ژنرال ایسمی که معاون کابینه جنگی بود و نمایندگی مرا در شورای رؤسای ستاد ارتش بعهده داشت ابلاغ میکردند. ژنرال ایسمی هر روز صبح زود بملاقات من می‌آمد. معمولاً او با يك دوسیه دستور کتبی به شورای رؤسای ستاد ارتش که در ساعت ۱۰٫۵ تشکیل میشد میرفت. رؤسای ستاد ارتش نظریات مرا بدقت مورد مطالعه قرار میدادند و در خصوص وضع عمومی جنگ بحث میکردند. بجز در موارد استثنائی که لازم بود مسائل مجدداً از طرف من مورد مطالعه قرار گیرد، این دستورات لازم بین ساعت سه تا پنج بعد از ظهر به قسمتهای مختلف ارتش صادر میشد. این دستورات یا مستقیماً از طرف من و یا از طرف رؤسای ستاد ارتش صادر میشد و ما قبلاً درباره فوریت هر يك از آنها تصمیم می‌گرفتیم.

\*\*\*

روابط من با رئیس جمهور امریکا کم بقدری توسعه پیدا کرد که تقریباً کلیه امور مهمه مربوط به دولین امریکا و انگلیس از طریق مکاتبات خصوصی بین ما حل و فصل میشد. باین ترتیب بود که ما با یکدیگر تفاهم کامل پیدا کردیم. روزی که هم رئیس مملکت و هم رئیس حکومت بود با قدرت و اختیارات کامل در هر امری وارد مکاتبه میشد. از طرفی منهم که از طرف کابینه جنگی کاملاً پشتیبانی میشدم بعنوان رئیس دولت انگلیس و با همان اختیاراتی که او داشت با او مکاتبه میکردم. باین ترتیب نظریات ما در باره اداره امور عالی دولتی با



یکدیگر هم آهنگی داشت.

وقت کمتری که تلف میشد و کمی افرادی که مجبور بودیم در جریان امور بگذاریم دو فایده اساسی داشت من نامه‌های خود را بسفارت آمریکا در لندن که بار رئیس جمهور مستقیماً رابطه داشت، و با رمز مخصوصی مکاتبه میکرد، میفرستادم. نامه ما نیز سرعت مبادله میشد مثلاً نامه‌ای که من در نیمه شب یا گاهی در ساعت دو بعد از نیمه شب برای رئیس جمهور میفرستادم قبل از اینکه بخوابد بدست او میرسید و گاهی جواب آنرا من هنگامی که از خواب بیدار میشدم بر بالای سر خود میدیدم. در تمام مدت جنگ من ۹۵۰ نامه بر رئیس جمهور نوشتم و ۸۰۰ جواب دریافت کردم. من احساس میکردم که با مرد بزرگی رابطه دارم که در عین حال دوست جوانمرد و خوش قلبی است و یکی از اولین قهرمانان نیل به هدفهای مقدسی است که ما بخاطر آن میجنگیدیم.

\*\*\*

کابینه با پیشنهاد من مبنی بر تقاضای ناوشکن از دولت آمریکا موافقت کرد و در بعد از ظهر ۱۵ مه من اولین پیام خود را با داشتن سمت نخست‌وزیری به پرزیدنت روزولت فرستادم. برای اینکه مکاتبات ما جنبه خصوصی خود را حفظ کند نامه‌های خود را مانند سابق و یک شخصیت سابق دریائی، اعضا میکردم و باستثنای چند مورد در تمام مدت جنگ باین فائز می‌ادامه دادم.

اولین پیامی که پرزیدنت روزولت فرستادم این بود:

« با وجود اینکه شغل من تغییر کرده، من یقین دارم که شما عیال ندارید مکاتبات شخصی و خصوصی ما قطع شود. همانطور که میدانید افق بطور ناگهانی و خیلی سریع تیره شده است. دشمن در هوا تفوق دارد و تکنیک جنگی جدید او تأثیر عمیقی در روحیه فرانسویان کرده است. من تصور میکنم که جنگ در زمین تازه آغاز شده است و میل دارم که کلیه نیروهای نظامی وارد عملیات شوند. تا امروز هیتلر فقط با واحدهای مخصوص هوایی و زره پوش دست بحمله زده است و کشورهای کوچک یکی پس از دیگری مانند قوطی کبریت خرد شده‌اند. با وجود اینکه هنوز نشانه‌ای در دست نیست، مع هذا انتظار میرود که موسولینی نیز برای شرکت در غارت تمدن وارد ممر که شود. ما انتظار داریم که بنوبه خود در آینده مورد حملات شدید هوایی قرار گیریم و حملاتی با جت‌باز و نیروهای نظامی بانکلستان صورت گیرد. ما خود را برای استقبال آنها آماده میکنیم. اگر لازم باشد ما جنگ را به تنهایی ادامه خواهیم داد و این احتمال ما را بهراس نمیاندازد. اما آقای رئیس جمهور، من فکر میکنم که شما خود میدانید که قدرت آمریکا اگر دیر بکار برده شود دیگر بهیچکار نخواهد آمد. اروپا ممکن است خیلی سریع مطیع نازی شود و در آن وقت باری که بردوش ما خواهد افتاد سنگین‌تر از قدرت و توانائی ما خواهد بود. تقاضای من اینست که شما خود را جزو دول غیر متخاصم و ذینفع اعلام کنید و همین امر موجب آن خواهد شد که شما بتوانید هر گونه کمک، باستثنای وارد کردن نیروهای مسلح خود در جنگ بمانمائید. احتیاجات فوری ما عبارت است از: در مرحله اول قرض دادن ۴۰ تا ۵۰ ناوشکن

زیرا باین وسیله ما میتوانیم تا پایان ساختمان ناوشکنهایی که فعلاً در دست ساختمان داریم کمبود ناوشکن خود را جبران کنیم. تا سال دیگر در همین تاریخ ما از حیث ناوشکن مستغنی خواهیم بود ولی اگر ایتالیا با ۱۰۰ زیر دریائی که در اختیار دارد وارد جنگ شود موقعیت ما در حال حاضر چندان مناسب نخواهد بود. در مرحله دوم بچندین صد هواپیما نوع جدید، از همان نوعی که دولت آمریکا اکنون سفارش داده، احتیاج داریم. ما می‌توانیم در عوض هواپیما-هائیکه هم اکنون در آمریکا برای ما ساخته میشود بشما تسلیم کنیم. در مرحله سوم ما احتیاج به سلاحهای ضد هوایی و مهمات آن داریم. در سال آینده ما به مقدار کافی سلاحهای ضد هوایی خواهیم داشت و این البته در صورتی است که ما تا سال دیگر برای دریافت آن‌ها هنوز بر جای خود باشیم. موضوع چهارم اینکه ذخائر آهن ما که از سوئد و آفریقای شمالی و حتی از اسپانیا بدست می‌آمد در حال حاضر وضع بحرانی پیدا کرده و ما مجبوریم که آهن از آمریکا تهیه کنیم. این قضیه درباره سایر مواد اولیه نیز صدق میکند. ما بهای این مواد را تازه‌ایکه قدرت داریم بدلا از خواهیم پرداخت ولی من امیدوارم که اگر روزی نتوانستیم بپردازیم شما باز بصورت این مواد ادامه دهید. پنجم اینکه گزارشهای مختلفی بدست رسیده که دشمن در نظر دارد در ایرلند جت‌باز پیاده کند و با هواپیما نیروهای باین منطقه منتقل سازد. باز دیدیک واحد دریائی آمریکائی از بنادر ایرلند، که البته میتواند مدت اقامت خود را در این بنادر طولانی کند، کمک بزرگی برای ما خواهد بود. بالاخره در مرحله ششم من امیدوارم که شما بتوانید ژاپونیا را در منطقه اقیانوس آرام بر جای خود ساکت بنشانید و برای اینکه از سنگاپور هر استفاده‌ای لازم باشد می‌توانید بکنید. جزئیات تجهیزات ما در آنجا طی یادداشت جداگانه‌ای با اطلاع شما خواهد رسید. هر آتب اهمیت مرا بپذیرید.

در ۱۸ مه جواب رئیس جمهور بمن رسید، پرزیدنت روزولت از ادامه مکاتبات خصوصی ما اظهار خوشوقتی کرده درباره تقاضای مختلف ما بحث نموده بود. قرض یا اعطای چهل تا پنجاه ناوشکن بدون اجازه کنگره ممکن نبود و بعقیده رئیس جمهور موقع فعلاً برای طرح چنین پیشنهادی در کنگره نیز مساعد نبود. رئیس جمهور نهایت کوشش خود را برای تسلیم هواپیماهای جدید و سلاحهای ضد هوایی و مهمات لازم آن به متفقین بکار خواهد برد. رئیس جمهور تقاضای مرا در خصوص باز دیدیک واحد دریائی آمریکائی از بنادر ایرلند با دقت مورد مطالعه قرار خواهد داد. در خصوص ژاپن رئیس جمهور فقط خاطر نشان کرده بود که نیروی دریائی آمریکا در پرتل هار بور Pearl - Harbour متمرکز شده است.

\*\*\*

دوشنبه ۱۳ مه، من از مجلس عوام که مخصوصاً دعوت شده بود تا تشکیل جلسه دهد، برای دولت جدید تقاضای رأی اعتماد کردم. پس از توضیح پیشرفتهائی که در خصوص تقسیم پست‌های وزارتی بعمل آمده بود اعلام کردم: « من چیزی جز کار، اشک و خون و عرق جبین شما نمیتوانم تقدیم کنم » در طی تاریخ طولانی ما، هرگز نخست‌وزیری نتوانسته به پارلمان چنین برنامه کوتاه و مردم پسندی ارائه دهد. من نطق خود را اینطور پایان رساندم: « شما از من میخواهید بپرسید، چه میخواهید بکنید: من بشما جواب میدهم: جنگ در دریایا،



در خشکی ها، در آسمان ها، با تمام توانائی و نیروئی که خداوند بما داده، جنگ علیه يك ظلم و حشوناك و شیطانی، ظلمی که در تاریخ جنایات بشر مانند آن سابقه نداشته است. شما از من خواهید پرسید: هدف شما چیست؟ من فقط يك کلمه جواب خواهم داد پیروزی، پیروزی بهر قیمتی که شده، پیروزی بهر زحمتی که شده و هر چه قدر راه بدست آوردن آن طولانی باشد، این نکته را باید درست فهمید. جز باین وسیله بقای امپراطوری بریتانیا و بقای آنچه که تاکنون در جهان معرف آن بوده و بخاطر آن در طی قرون متمادی کوشیده امکان نخواهد داشت. و اما من بدون ترس و حتی با دلی مملو از امید بطرف هدف خود میروم. من یقین دارم که کوشش ما مورد پشتیبانی مردان دیگری قرار خواهد گرفت. من امروز بخود حق میدهم که از آنها تقاضای کمک کنم و بگویم: یا ما بیائید تا نیروهای خود را متحد کنیم. مجلس عوام با اتفاق آراء بدولت رأی اعتماد داد و جلسه به ۲۱ مه موکول شد.

[۲]

نبرد فرانسه

## هفته اول: ژنرال گاملن

۱۰ تا ۱۶ مه

در روز دهم مه، یعنی در روزی که من اختیارات حکومت را بدست گرفتم، از من واز همکارانم تقاضا نکردند که تصمیمات جدیدی برای جلوگیری از پیشرفت آلمانیها در هلند اتخاذ کنیم. ما میدانستیم که از مدت ها پیش ستادهای ارتش فرانسه و انگلیس درباره طرح و ۵، ژنرال گاملن توافق نظر دارند و این طرح از سحرگاه روز دهم مه بموقع اجرا گذاشته شده بوده است. در صبح یازدهم مه مجموع عملیات مربوط باین طرح بمقدار زیادی پیشرفت کرده بود. از ساحل دریا، ارتش هفتم ژنرال ژبرو پیش روی خطرناك خود را در خاک هلند آغاز کرده بود. در مرکز، واحدهای زره پوش انگلیسی بناحیه «دیل» Dyle رسیده بودند و در قسمت جنوبی جبهه، تمام نیروهای ژنرال بیوت Billotte بسرعت بطرف مرز بلژيك پیش روی میکردند. بعقیده فرماندهان نظامی متفقین، پیروزی این طرح موجب میشد که ۱۲ تا ۱۵ لشکر در نتیجه کوتاه شدن جبهه بطور ذخیره در اختیار نیروهای متفقین میماند و می- بایستی ۲۲ لشکر ارتش بلژيك و ده لشکر ارتش هلند را نیز بدان مقدار اضافه کرد. در غیر اینصورت مجموع نیروهای متفقین در جبهه غربی از حیث نفرات کمتر از نیروهای دشمن میشد. با توجه بنظریه مزبور من هیچ اصراری نداشتم که در امور نظامی دخالت کنم و با دلی پرامید در انتظار تصادم نیروهای طرفین بودم.

ارتش آلمان هر ماه قدرت و توانائی خود را بیشتر میکرد و در هنگام حمله به هلند نیروی زره پوش آلمان بمراقب نیرومندتر از نیروی زره پوش متفقین بود. ارتش فرانسه که کمونیسم متمایل بشودوی آنرا از داخل فاسد کرده بود، طی زمستان غمناکی که گذشته بود رخوت و



رکود عجیبی پیدا کرده بود و در نتیجه از ارزش آن بمقدار بسیاری کاسته شده بود. از طرفی دولت بلژیک موجودیت خود را بر اساس احترام هیتلر به قوانین بین‌المللی قرار داده و با فرماندهان نیروهای متفقین کمترین تماسی نگرفته و اقدامات احتیاطی بعمل نیاورده بود. ساختمان موانع ضد تانک و خط دفاعی که می‌بایستی در جبهه نامور-لوون Namour-Louvain ایجاد شود بی‌پایان نرسیده بود و نواصی بزرگی داشت. ارتش بلژیک که سربازان شجاع و مسمی داشت نمیتوانست قبل از شروع عملیات تمام قدرت خود را برای دفاع بکار اندازد زیرا دولت بلژیک بیم آن داشت که مبادا بی‌طرفی او نقض شود. با اولین حمله، ارتش آلمان در جبهه بلژیک رخنه کرد و در چندین نقطه حتی قبل از اینکه ژنرال گلمن فرمان اجرای طرح خود را بدهد خط جبهه از هم پاشیده بود. تنها امیدی که مانده بود این بود که نتیجه این نبرد اولیه بطور کلی بنفع متفقین تمام شود.

در اوایل جنگ یعنی هشت ماه پیش از این تاریخ، قسمت اعظم نیروهای آلمان و نیروی هوایی هیتلر در جبهه شرق بمنظور تسلط بر لهستان متمرکز شده بود. در تمام جبهه غرب از واکس لاشاپل تا مرز سویس فقط چهل و دو لشکر آلمانی متمرکز یافته بود. فرانسه پس از بسیج عمومی می‌توانست ۷۰ لشکر بمقابله با آلمانها بفرستد. بدلیلی که قبلاً ذکر شد حمله با آلمان را در آن تاریخ ممکن ندانسته بودند. اما در دهم مه ۱۹۴۰ وضع بکلی تغییر کرده بود. در نتیجه هشت ماه فرصت و انهدام لهستان دشمن موفق شده بود ۱۵۵ لشکر را مجهز کرده و تعلیمات کافی به سربازان خود بدهد. از این ۱۵۵ لشکر ده لشکر آن زره پوش بود. موافقتی که بین استالین و هیتلر حاصل شده بود موجب این گذشته بود که آلمان نیروی خود را در لهستان تقلیل دهد. بنا با ظهار ژنرال هالدر Halder رئیس ستاد ارتش آلمان، در جبهه فقط تعداد کمی از سپاهیان آلمانی متمرکز شده بود که به جرئت می‌توانست از قاجاق گمرکی جلوگیری کند. دولت شوروی بدون اینکه بداند چه سر نوشتی در انتظار اوست، انهدام جبهه دوم را که بعدها با اصرار هر چه تمامتر گشایش آنرا تقاضا میکرد و مدت‌ها نیز با اضطراب تمام منتظر افتتاح این جبهه شد، تماشا میکرد.

هیتلر توانست حمله خود را بفراشه با ۱۲۶ لشکر و کلیه نیروهای زره پوش خود که بالغ بر ۱۰ لشکر و پانزر Panzer و ۳۰۰۰ زره پوش که هزار تانک آن زره پوش سنگین بود آغاز کند. پس از بمباران شدید فرودگاهها، راه‌های شوسه و طرق ارتباطی و مراکز فرماندهی، ارتش‌های تحت فرمان «بک» Bock و «رونداشتدت» Rundstedt از طریق هلند و بلژیک ولو کر آمبورگ بطرف فرانسه پیش رفتند.

در اکثر مناطق نیروهای دشمن ما را بکلی غافلگیر کردند. در تاریکی شب ناگهان واحدهای مسلح دشمن بیک دهکده یا شهر میرسیدند و اکثر آنها توپهای سنگین همراه داشتند و پیش از آنکه خورشید طلوع کند بیش از ۲۳۰ کیلو متر خط جبهه در آتش شعله‌ور بود.

هلند و بلژیک که بدون هیچگونه اطلاع قبلی مورد تجاوز قرار گرفته بودند فریاد کمک می‌زدند. هلندیها تمام امید خود را به سدهای آب که در موقع لازم باز میشد و آب را بداخل کشورها میکرد گذاشته بودند. تمام سدهایی که در دست نیروهای هلندی مانده بود و در

نتیجه خیانت دشمن تسلیم شده بود، باز شد و رزداران هلندی به طرف دشمن تیراندازی کردند. بلژیکی‌ها هم بنوبه خود پل رودخانه Meuse را منفجر کردند ولی آلمانیها موفق شدند دو پل سالم را بر روی کانال آلبر Albert تصرف کنند بموجب طرح ۵۵، اولین گروه ارتش متفقین که نیروهای قلیل ولی دلیر انگلیسی نیز در آن بود تحت فرمان ژنرال بیوت ماموریت داشتند که بطرف شرق بلژیک پیشروی کنند. قرار بود همینکه آلمانی‌ها از مرز بلژیک عبور کردند عملیات این گروه آغاز شود هدف این عملیات این بود که از دشمن پیشی گرفته شود و نیروهای متفقین در خط مور-لوون-آتور متمرکز شوند.

در ماوراء این خط دفاعی یعنی در طول کانال آلبر و رودخانه مور، نیروهای بلژیک مستقر شده بودند. اگر نیروهای بلژیک موفق میشدند در مقابل اولین حمله مقاومت کنند، نیروهای مسلح متفقین بکمک آنها میرسیدند ولی احتمال قوی میرفت که بلژیکی‌ها بکلی به خطوط دفاعی متفقین عقب رانده شوند و اتفاقاً همینطور هم شد. قبلاً پیش بینی شده بود که در چنین صورتی مقاومت کوتاه بلژیکی‌ها بنیروی فرانسه و انگلیس فرصت خواهد داد که خطوط دفاعی خود را مستحکم کنند. جز در منطقه‌ای که ارتش نهم فرانسه مأمور اشغال آن بود این پیش بینی عملی شد. در انتهای شمالی جبهه یعنی در ساحل دریا، ارتش فرانسه مأمور بود که ضمن پیشروی خود جزائر ساحلی را نیز تصرف کند و در صورت امکان از هلندیها که بطرف بریدا Breda می‌رفتند پشتیبانی نماید.

متفقین اطمینان داشتند که از جناح راست خود یعنی در ناحیه اردن Ardennes آلمانیها قادر بحمله نخواهند بود زیرا این منطقه غیر قابل عبور تشخیص داده شده بود و در جنوب این منطقه نیز خط مارینو تا رود رن ادامه می‌یافت و امتدادش تا مرز سویس پیش میرفت. پس همه چیز منوط بحمله متقابل نیروهای متفقین در شمال بود و می‌بایستی دید با چه سرعتی این نیروها میتوانند در بلژیک پیشروی کنند. تمام این امور حتی جزئیات آن قبلاً پیش بینی شده بود و یک دستور ساده میتوانست ارتشهای متفقین را در شمال که بیش از یک میلیون سرباز داشت بحرکت درآورد.

در روز دهم مه، در ساعت ۵ و سی دقیقه صبح لرز گرت پیامی بدین مضمون از ژنرال زرت دریافت کرد: «اعلام آماده باش ۲۰۱ و ۳۰۳، و معنی آن این بود که اقدامات فوری برای ورود بلژیک انجام گیرد. در ساعت شش و چهل و پنج دقیقه ژنرال گلمن فرمان اجرای طرح ۵۵ را صادر کرد. این طرح که از مدت‌ها پیش توسط فرماندهی عالی فرانسه تهیه شده و مورد موافقت ستاد ارتش انگلیس قرار گرفته بود فوراً عملی شد.

\*\*\*

وقتی در ۱۹۳۷ کولین Colijn نخست وزیر هلند با من ملاقات کرد درباره تأثیر قطعی سیستم باز کردن سدها و جریان آب بداخل هلند در موقع حمله توضیحات مفصل داد. بطوریکه میگفت، وی میتواند با یک مکالمه تلفنی از دفتر کار من در چار تول دستور دهد که سدها را باز کنند و یا فشار دادن یک دکمه مانع غیر قابل عبور از آب در جلوی متجاوزین قرار خواهد گرفت. تمام اینها بی‌معنی بود زیرا در شرایط جنگ جدید تفویک دولت بزرگی



بریک دولت کوچک خرد کننده است. آلمانیها در تمام طول جبهه رخنه کردند، بر روی کانالها پل بستند و وسائل باز کردن آب را در کانالها قبل از اینکه بکار بیفتد تصرف نمودند. ظرف یکروز تمام خط اول دفاعی هلند بدست دشمن افتاد. در عین حال نیروی هوایی آلمان با شدت هر چه تمامتر این کشور بی دفاع را بمباران کرد. هلندیها بیهوده امیدوار بودند که حمله جناح راست ارتش آلمان مانند جنگ گذشته از کنار مرزهای آنها بگذرد.

مسئله بلژیک مستلزم توضیحات بیشتری است. صدها هزار قبر سربازان انگلیس و فرانسه که در جنگ گذشته از پای درآمدند در بلژیک است و در فاصله دو جنگ سیاست بلژیک بهیچوجه از گذشته درس عبرت نگرفته بود. رهبران بلژیک با نگاه مضطرب و بی بضاعت داخلی فرانسه و سلح طلبی و تردید انگلستان مینگریستند. لذا بسوی بیطرفی کامل گرویدند. طی سالهای قبل از جنگ اخیر و تجاوز مجدد بکشور بلژیک، بلژیکیها ظاهراً رعایت کامل بیطرفی را نمودند. باید مسائل سهمناکی که برای کشور کوچکی چون بلژیک در شرایط بین دو جنگ مطرح بود مورد نظر قرار داد و درباره آن درست قضاوت کرد. فرماندهی عالی فرانسه روش دولت بلژیک را بشدت مورد انتقاد قرار داده بود تنها راه امکان موفقیت بلژیک در دفاع از مرزهای خود در مقابل تجاوز آلمان اتحاد کامل این کشور با فرانسه و انگلیس بود. کانال آلبر و سایر خطوط دفاعی آبی کاملاً قابل دفاع بود. البته در صورتی که بمحض اعلان جنگ، ارتشهای فرانسه و انگلیس وارد بلژیک میشدند و با کمک نیروهای بلژیک خطوط دفاعی این کشور را مستحکم میکردند، از همین مواضع ممکن بود که یک حمله شدید و وسیع علیه نیروهای آلمان دست زد. مع هذا دولت بلژیک چنین تشخیص داد که امنیت کشورش منوط به بیطرفی کامل است و امید بلژیک فقط به حسن نیت آلمان و احترام هیتلر بقوانین بین المللی بود حتی پس از ورود انگلستان و فرانسه بجنگ باز محال بود بلژیک را وادار کرد که باتحاد بزرگ سابق پیوندد. آنها اعلان کردند که از بیطرفی خود تا پای مرگ دفاع خواهند کرد و نه دهم نیروهای خود را در مرز آلمان متمرکز کردند ولی در عین حال مانع شدند که نیروهای فرانسه و انگلیس بداخل خاک بلژیک وارد شوند و خطوط دفاعی بلژیک را مستحکم کنند و در صورت لزوم دست بحمله متقابل زنند.

طی زمستان ۱۹۳۹ تنها کاری که متفقین کردند ساختن خط دفاعی جدیدی در مرز فرانسه و بلژیک و ایجاد گودالهای ضد تانک بود و نیروهای انگلیس با کمک ارتش اول فرانسه باینکار دست زدند. یک مسئله اجباراً پیش می آمد: آیا بهتر نبود در تمام جزئیات طرح «د» تجدید نظر میشد و آیا عاقلانه تر نبود که ما در خطوط دفاعی خود موضع میگرقتیم و در مرز فرانسه و بلژیک بدفاع میپرداختیم و از ارتش بلژیک نیز دعوت میکردیم که بخطوط ما عقب نشینی کند؟ آیا بهتر نبود از پیشروی در خاک بلژیک و موضع گرفتن در ناحیه دیل و کانال آلبر صرف نظر میکردیم؟

\*\*\*

اگر بنفوذی که فرماندهان نظامی فرانسه داشتند و باین موضوع که هر افسر فرانسوی بنفوذی فرانسه در فن جنگ ایمان داشت توجه نکنیم مفهومی تصمیماتی که اتخاذ شده بود درک

نمیکشیم. (مقصود تصمیماتی است که برای دفاع در خطوط دفاعی مختلف بلژیک و هلند در صورت حمله آلمانیها به این دو کشور قبلاً توسط ستاد ارتش فرانسه گرفته شده بود. رجوع شود به کتاب طوفان نزدیک میشود، مترجم)

نیروهای وحشتناکی که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ در زمین جریان داشت در خاک فرانسه روی داده بود و فرانسه آنها را اداره کرده سنگینی بار آنها بر دوش گرفته بود. فرانسه یک میلیون و چهارصد هزار نفر کشته داده بود. فوش فرماندهی عالی را بعهده داشت و ارتش انگلیس و امپراطوری که ۶۰ تا ۷۰ لشکر بود، نیروهای امریکا در تحت اوامر او قرار داشتند.

اکنون یعنی در سال ۱۹۴۰ نیروهای انگلیس که در حدود سه یا چهارصد هزار نفر بود و در خاک فرانسه پخش شده بود طبعاً با نیروهای فرانسه که بالغ بر ۱۰۰ لشکر یعنی بیش از دو میلیون سرباز بود و در تمام طول جبهه از مرز بلژیک تا مرز سویس متمرکز گردیده بود قابل مقایسه نبود. پس کاملاً طبیعی بود که ما تحت فرمان افسران عالی فرانسه قرار بگیریم و تصمیمات آنها را بپذیریم. انتظار میرفت که بمحض اعلان جنگ فرانسه و انگلیس به آلمان، ژنرال ژرژ فرماندهی کل نیروهای فرانسه را بعهده بگیرد و ژنرال گاملن به پست مشاور در شورای عالی جنگی منصوب گردد. اما ژنرال گاملن حاضر نبود که اختیارات نظامی خود را از دست بدهد و مقام فرماندهی عالی را همچنان حفظ کرد. در مدت هشت ماهی که قبل از شروع طوفان گذشت رقابت شدیدی بین ژنرال گاملن و ژنرال ژرژ وجود داشت. به عقیده من ژرژ نتوانست هرگز نظریات سوق الجیشی خود را به مسئولیت و فرماندهی خود اعمال کند.

ستاد ارتش انگلیس و فرماندهان نظامی ما از خلائی که بین خط ماژینو و مواضع مستحکم نیروهای انگلیسی در مرز بلژیک وجود داشت مضطرب بودند. در چندین مورد هور بلیشا وزیر جنگ انگلیس این مسئله را در کابینه جنگی طرح کرده بود و یادداشتها - و گزارشهایی از طریق نظامی به ستاد ارتش فرانسه ارسال شده بود. مع هذا کابینه و افسران ارشد از انتقاد به تا کنیک نظامی کشوری که ارتش ده برابر ارتش ما نیرومند بود امتناع میکردند فرانسویها تصور میکردند که ناحیه «اردن» برای ارتشهای جدید غیر قابل عبور است و مارشال پتن در کمیسیون دفاعی مجلس سنا اعلام کرده بود «این منطقه خطرناک نیست». در امتداد رودخانه موز اقدامات دفاعی بعمل آمده بود اما مانند جبهه انگلیس سعی نشده بود که خط دفاعی مستحکمی برای جلوگیری از حمله نیروهای زره پوش ایجاد شود. بعلاوه ارتش نهم فرانسه که تحت فرمان ژنرال کوراپ Corap بود از حیث تعلیمات افراد و ارزش نظامی آنها بمراتب ضعیفتر از سایر ارتشهای معمولی فرانسه بود. از ۹ لشکر این ارتش دولشکر آن آن سوار نظام بود که فقط قسمتی از آن موتوریزه بود، دو لشکر آن مأمور استحکامات و دولشکر دیگر نیروهای ذخیره بود و فقط دولشکر ورزیده وجود داشت و هیچگونه استحکامات دائمی تأسیس نگردیده بود.

البته درهمه جا نمیتوان قوی بود اغلب لازم است که در یک قسمت طولانی از خط جبهه



فقط نیروهای کم نگاهداشت ولی بشرط آنکه نیروهای معظمی در جناحین این نیروها و در پشت سر جبهه قرار گرفته باشد و در صورت حمله دشمن و پیشروی سریع واحدهای خصم ، فوراً وارد عملیات شود و آنها را محاصره نماید و این کار برای آنست که قبلاً نقاطی که دشمن حمله اصلی خود را شروع خواهد کرد دانسته شود. متفرق شدن ۴۳ لشکر یعنی نصف نیروهای فرانسه در طی خط مائینو عمل عاقلانه‌ای نبود زیرا تمام این جبهه یا توسط خط مائینو و یا توسط رودخانه رن که جریان آب آن بسیار سریع و دارای استحکامات ساحلی بود، دفاع میشد. خطراتی که در چنین جبهه فرانسویهای مدافع، با آن مواجه بودند بهر ارباب بیشتر از خطراتی بود که نیروهای حمله کننده آلمان با آن مواجه میشد. در یک جبهه طولانی فقط در صورتی میتوان موفقیت بدست آورد که واحدهای متحرک نیرومند در اختیار داشت. انتقادی که بر ارتش فرانسه وارد است اینست که نیروهای ذخیره کافی در اختیار نداشت و نیروهای موجود نیز بطور بدی تقسیم شده بود. گذشته از همه اینها، راه و اردن نزدیکترین راه برای رسیدن از آلمان به پاریس بود و قرن‌ها محل جنگهای بسیار بود. اگر دشمن در این منطقه رخنه میکرد تمام پیشروی ارتشهای شمالی بینایده بود زیرا دشمن بخوبی می‌توانست راههای ارتباطی این ارتشها را قطع کند.

من در کابینه جنگی جسر لن شرکت کردم و مسئولیت خود را در مورد اعمال و بی‌تقدیری‌هایی که شده بود قبول میکنم. معهذرتی بگذشته مینگرم چینیتم که وزارت جنگ کمی بایستی درباره طرح مسئله نیروهای ذخیره با سران نظامی فرانسه تعلل کرده باشد. مذاکره در این خصوص البته دشوار و نامطلوب بود زیرا فرانسویان نمیتوانستند جواب دهند که چرا پس نیروهای بیشتری نفرستید؟ واقعاً نمیخواهید دفاع از جبهه وسیع‌تر و طولانی‌تری بعهده شما واگذار شود؟ اگر نیروی ذخیره کم است، خودتان بفرستید. ما پنج میلیون نفر بسیج کرده‌ایم (این پنج میلیون همه زیر پرچم نبودند بسیاری از آنها در کارخانه‌ها، مزارع و غیره بودند) ما نظریات شمارا در خصوص جنگ دریائی قبول داریم و طرحها و نقشه‌های وزارت دریاداری شما را اجرا میکنیم. پس لااقل شما هم به ارتش فرانسه اعتماد داشته باشید و تسلط تاریخی ما را در قنون جنگی قبول کنید « معهذا ما می‌توانستیم اقداماتی بعمل آوریم.

هیتلر و ژنرال هایش از نظریات نظامی دشمنان خود بی‌اطلاع نبودند. طی پائیز و زمستان سال اول جنگ از کارخانه‌های آلمان تانک و زره پوش بمیزان زیاد خارج شد این کارخانه‌ها از سال ۱۹۳۸ و از هنگام عقد پیمان موئبخ مشغول ساختن تانک و زره پوش بودند و در مدت هشت ماه اول جنگ فعالیت خود را چند برابر کرده بودند. مشکلات عادی عبور از منطقه اردن بهیچوجه موجب نگرانی آلمانیها نبود، بلکه برعکس اطمینان داشتند که با وسائل نقلیه سریع جدید و ماشین‌های راه سازی مدرن، این منطقه که تا آنوقت غیر قابل عبور تشخیص داده شده بود نزدیکترین و آسانترین راه برای ورود بفرانسه و خنثی کردن حمله متقابل نیروهای فرانسه خواهد بود. بهمین دلیل بود که فرماندهی عالی ارتش آلمان مقدمات حمله عمومی را از طریق ناحیه اردن تهیه دیده بود تا از پیشروی ارتشهای شمالی متعین در بلژیک جلوگیری کند و راههای ارتباطی آنها را با عقب جبهه قطع نماید.

این نقشه تا حدی شبیه نقشه ناپلئون در جنگ اوسترلیتز Austerlitz بود که با حمله در فلات پراتزن Pratzen پیشروی نیروهای اتریش و روسیه را متوقف کرد و درعین حال رابطه آنها را با عقب جبهه قطع کرده و همه را منهدم نمود.



همینکه فرمان صادر شد، ارتش‌های شمال بکامک بلژیک شتافتند و در میان ابراز احساسات ساکنین شهرها و دهکده‌ها در خاک بلژیک پیش رفتند. اولین مرحله طرح «د» در ۱۲ مه پایان رسید. فرانسویها ساحل چپ رود «موز» را تا ناحیه «هوی» Huy اشغال کردند و در آن طرف ساحل واحدهای سبک فرانسوی در نتیجه فشار شدید دشمن مجبور بعقب نشینی شدند. لشکرهای زره پوش ارتش اول بخط «هوی» - هانوت تیر لمون» رسیدند. پس از اشغال منطقه کانال آلبر از طرف آلمانیها، نیروهای بلژیک برای موضع گرفتن در خط دفاعی «آنور - لوون» عقب نشینی کردند. ارتش هفتم فرانسه جزایر والشرن و ناحیه «هرتالس جنوبی» Herenthals را اشغال کرد و در آنجا با واحدهای «موتوریزه آلمان بتدریج پرداخت. پیشروی ارتش هفتم بقدری سریع بود که سرویس‌های خوار و بار و مهمات نتوانستند همراه آن پیش بروند. تفوق کیفی (تفوق کمی) نیروی هوائی انگلیس در این نبرد ظاهر گشت. بدین ترتیب تا شب ۱۲ مه هیچ دلیلی در دست نبود که بموجب آن احتمال این برود که عملیات بنحورضایت بخشی جریان پیدا نخواهد کرد. معهذا در صبح ۱۳ مه مرکز ستاد ژنرال کورت اطلاع داده شد که شدت حمله آلمان در جبهه ارتش نهم فرانسه بسیار زیاد است. در شب سیزده مه دشمن در ساحل غربی موز رخنه کرده بود و مواضعی در دینان Dinant و سدان Sedan متصرف شده بود. در مرکز ستاد عالی ارتش فرانسه هنوز یقین نداشتند که حمله ارتش آلمان متوجه جناح چپ خط مائینو یعنی از ناحیه لوکزامبورگ خواهد بود یا متوجه بروکسل خواهد شد. در تمام جبهه «لوون - نامور - دینان» نبرد با شدت هرچه تمامتر ادامه داشت و این نبرد در شرایطی صورت میگرفت که ژنرال کاملن پیش‌بینی نکرده بود زیرا در منطقه «دینان» ارتش نهم فرانسه نتوانسته بود قبل از رسیدن نیروهای آلمان مواضع خود را مستحکم کند.



در روز چهاردهم ما اخبار بدی از جبهه‌ها می‌رسید. ابتدا همه چیز مبهم بود. در ساعت ۱۹ من در کابینه پیام پلرنورا که اشعار می‌داشت آلمانیها در جبهه «سدان» رخنه کرده و نیروهای فرانسه در مقابل عملیات توأم زره پوش‌ها و هواپیماهای عمودرو قادر بمقاومت نیستند قرائت کردم. نخست‌وزیر فرانسه در این پیام تقاضا کرده بود که ده گردان هواپیمای شکاری برای تثبیت وضع جبهه از انگلیس فرستاده شود. پیامهای دیگری که بر ژسای ستاد ارتش رسیده بود این نکته را تأکید میکرد و خاطر نشان می‌ساخت که بنظر ژنرال کاملن و ژنرال ژرژ وینس و خیم است و ژنرال کاملن از سرعت عمل واحدهای دشمن بکلی منحیر شده است.

واحدهای ارتش ژنرال «کلاسیت» Kleist باز زره پوشهای سنگین و سبک خود واحدهای فرانسوی را که مستقیماً با آن مواجه شده بود متفرق کرده یا نابود نموده بود و با چنان سرعتی پیش می‌آمد که تاکنون در هیچ جنگی سابقه نداشته است. در تمام مناطقی که بین نیروهای طرفین



تصادم رویداده بود شدت و قدرت آلمانیها هویدا بود. دولشکر زره پوش دشمن در منطقه دینان از رودخانه موزبور کرده بود. در شمال یعنی در جبهه ارتش اول فرانسه نبرد بسیار شدید بود. واحدهای اول و دوم انگلیسی مواضع خود را از منطقه واور Wavre تا لوون Louvain همچنان حفظ کرده بودند و لشکر سوم ما تحت فرمان ژنرال موننگری دست نبرد شدیدی زده بود. در شمال این منطقه نیروهای بلژیک بطرف مواضع دفاعی «آنور» عقب نشینی کرده بودند.

در ساحل دریا ارتش هفتم فرانسه سریعتر از آنچه پیشروی کرده بود عقب نشینی میکرد از همان آغاز حمله، ما عملیات «رویال مارین» را شروع کردیم و مینهای مواج در رودخانه رن افکندیم. در طی هفته اول نبرد ۱۷۰۰ مین مواج در این رودخانه افکنده شد. نتایجی که از این عملیات بدست آمد قطعی و فوری بود. تمام نقل و انتقال و ایاب و ذهاب نیروهای آلمان در منطقه بین کادلسروهه Karlsruhe و مایانس Mayence قطع شد و بسد کارلسروهه اطلاعات عظیم خورد و چندین پل و کشتی در نتیجه اصابت مینهای مواج منهدم گردید. مع هذا این موفقیت هم در مقابل طوفان بلا از بین رفت.

تمام هواپیماهای انگلیسی دائماً مشغول عملیات بودند و هدف آنها پلهائی بود که آلمانیها در منطقه سدان ایجاد کرده بودند. بسیاری از این پلهای در نتیجه حمله نیروی هوایی انگلیس منهدم شد و بسیاری دیگر بشدت آسیب دید، ولی این حملات نومیدانه بود. برای حمله باین پلهای هواپیماهای ما مجبور بودند در ارتفاع کم پرواز کنند و در نتیجه قدرت نیروی ضد هوایی آلمان تلفات بسیار بآنها وارد آمد. مثلاً در يك حمله از ۶ هواپیماى ما فقط یکی پایگاه خود بازگشت. ظرف يك روز ما ۶۷ هواپیما از دست دادیم و چون آلمانیها بیشتر از توپهای ضد هوایی خود استفاده می کردند فقط ۵۳ هواپیمای دشمن را سرنگون ساختیم. در شب سیزدهم مه از ۴۸۴ هواپیمای انگلیسی که در جبهه فرانسه بود فقط ۲۰۶ هواپیما باقی ماند که قابل استفاده بود.

این اطلاعات کم کم و متدرجاً بما می رسید ولی بخوبی واضح بود که ادامه نبرد با چنین شرایطی منجر به انهدام کامل نیروهای هوایی انگلستان خواهد شد. مسئله مهمی که ما با آن مواجه شده بودیم این بود: چه تعداد هواپیما ما میتوانیم از انگلیس بجبهه فرانسه بفرستیم، بدون اینکه روزی فرارسد که دیگر قادر بدفاع هوایی نباشیم و بدین ترتیب قدرت ادامه جنگ را نداشته باشیم؟ تمایل قلبی و استدلالهای نظامی بر این بود که بتقاضای کمک فرانسه پاسخ مثبت دهیم ولی از طرف دیگر توانائی ما محدود بود و اگر ما از این حدود تجاوز میکردیم موجودیت خود ما نیز بخطر می افتاد.

در این تاریخ تمام مسائل از طرف کابینه جنگی که روزی چند بار تشکیل جلسه می داد مورد بحث قرار میگرفت. مارشال هوایی دادودینک که در رأس نیروهای جنگی قرار داشت بمن گفته بود که با ۲۵ گردان هواپیمای شکاری می تواند از خاک انگلیس دفاع کند ولی اگر از این مقدار هواپیمای شکاری کمتر در اختیار داشته باشد موفقیت بادشمن خواهد بود. در این صورت دشمن نه تنها می تواند تمام فرودگاهها و هواپیماهای ما را منهدم سازد، بلکه کارخانههای

هواپیماسازی ماراکه آینده ما بسته بکار آنها بود، نیز از میان می برد. من و همکارانم آماده بودیم که تا حدودی که ممکن بود نیروی هوایی انگلیس را به خطر بیندازیم ولی از این حدود نمی توانستیم تجاوز کنیم.

در ساعت هفت و نیم صبح ۱۵ مه مرا از خواب بیدار کردند و بمن اطلاع دادند که پل رنومیخواهد باتلفن با من مذاکره کند. دستگاه تلفن روی میز کنار تخت خوابم بود. پل رنو به زبان انگلیسی صحبت می کرد و بسیار نگران بنظر میرسید. وی گفت:

— ما شکست خوردیم.

و چون من فوراً جواب ندادم تکرار کرد:

— ما شکست خوردیم، ما در نبرد مغلوب شدیم.

من جواب دادم:

— تصور نمیکنم باین سرعت چنین واقعه ای روی داده باشد.

اما او همچنان بسخن خود ادامه داد و گفت:

— در نزدیکی «سدان» جبهه شکافته شده است و آنها بطور دستجمعی با تانک و

اتومبیل های زره پوش پیش می آیند (اگر اینها درست عین گفتارش نباشد مفهوم آن است).

من گفتم:

— تجربه نشان داده که بعد از مدتی يك حمله خود بخود آرام می شود. من ۲۱ مارس

۱۹۱۸ را بخاطر دارم. تا پنج یا شش روز دیگر آنها مجبور خواهند شد متوقف و منتظر خواربار و مهمات شوند، در آنوقت ما میتوانیم دست به حمله متقابل بزنیم من این نکته را سابقاً از دهان مارشال فوش شنیده ام.

شک نیست در گذشته وضع همین طور بوده و اکنون هم می بایستی به همین ترتیب عمل کرد اما نخست وزیر همان جمله اول خود را تکرار می کرد و می گفت: «ما شکست خوردیم، ما در نبرد مغلوب شدیم». متأسفانه بعدها معلوم شد که حق داشته است. من به او گفتم که برای مذاکره با او فوراً حرکت خواهیم کرد.

در همان روز، ارتش نهم فرانسه بکلی از هم پاشید و افراد این ارتش که متفرق شده بودند به ارتش هفتم که تحت فرمان ژنرال ژیرو بود و ارتش ششم که تازه مشغول آماده ساختن خود بود، پیوستند. زره پوش های دشمن مانند سمیل از شکاف ۸۰ کیلومتری که در جبهه فرانسه ایجاد شد بود سر ایزر شدند. در شب ۱۵ مه تانکها و زره پوشهای آلمان به ۹۶ کیلومتری پشت جبهه فرانسه رسیده بودند، خطوط دفاعی ارتش اول فرانسه نیز در جبهه ای بطول ۵۰ کیلومتر شکاف خورده بود. تمام حملاتی که به نیروهای انگلیس شده بود دفع شده بود. حمله عمومی آلمان و عقب نشینی لشکریان فرانسوی که در جناح راست نیروهای انگلیسی بودند این نیروها را مجبور کرده بود که جناح راست خود را با تشکیل جبهه دفاعی که متوجه جنوب بود حفظ کنند. ارتش هفتم فرانسه که از جزایر و الشرن و ناحیه بولاند جنوبی بیرون رانده شده بود به خطوط دفاعی «آنور» عقب نشینی کرده بود.



در همین روز بود که مبارزه در هلند نیز پایان رسید. فرماندهی عالی ارتش هلند در ساعت ۱۱ تسلیم شد و عده قلیلی از نیروهای هلند و فوق به عقب نشینی شدند. این جریان باطلور کلی دورنمای يك شکست عمومی را نشان میدهد اما طی جنگ اول بین المللی من بارها شاهد شکاف خوردن جبهه‌ها بودم و در آن وقت حتی از هم پاشیدگی جبهه‌ها که به مراتب بیشتر از حالا بود هرگز موجب این نشده بود که من فکر کنم شکست خورده‌ایم. از آنجا که سالها بود اطلاعات نظامی رسمی به من داده نشده بود من نمیتوانستم تصور کنم که در جنگهای جدید بکار بردن زره پوش بمبازان زیاد چه نقایجی میتواند داشته باشد. البته من در این خصوص مطالبی شنیده بودم، ولی آنطوری که باید افکار و نظریات مرا تغییر نداده بود. و بفرض اینکه تغییر هم داده بود، من کاری نمیتوانستم بکنم. با تلفن با ژنرال ژرژ مذاکره کردم. وی خونسردی خود را کاملاً حفظ کرده بود و بمن گفت شکاف جبهه را در ناحیه سدان پر خواهد کرد. ژنرال گاملن نیز طی تلگرافی اطلاع میداد که با وجود وخامت وضع در ناحیه «نامور» Namur و «سدان» وی حوادث را با آرامش و خونسردی تلقی میکند. در ساعت ۱۱ من به اعضای کابینه و رؤسای ستاد ارتش پیام‌نو و خبرهای دیگر را اطلاع دادم.

در روز ۱۶ مه پیشقراولان آلمان بخط «لاکاپل - وون - مارل - لائون» Laon - Vevins - Marle رسیدند و پیشقراولان ارتش چهاردهم نیز بكمك نیروهایی که قبلاً «مونکورن» Montcornet و «نوشاتل سور - ان» Neufhâtel - sur Aisne را تصرف کرده بودند رسیدند. سقوط لائون نشان میداد که دشمن به ۹۵ کیلومتری پشت جبهه سدان رسیده است. در مقابل این خطر و تهدید پیش از پیش فشار دشمن، بارتش اول فرانسه و نیروهای انگلیسی فرمان داده شد که تا خط «اسکوه» عقب نشینی نکنند. با وجود اینکه ما از جزئیات امور جبهه اطلاع نداشتیم و حتی بوزارت جنگ نیز جریان باطلور کامل اطلاع داده نشده بود، مسلم بود که بحران بعداعلای شدت خود رسیده است. من احساس کردم که میبایستی همان روز بعد از ظهر بپاریس بروم. همکاران من در کابینه با حرکت من موافقت کردند و بمن اطمینان دادند که با مورد داخلی رسیدگی خواهند کرد.

ما منتظر آن بودیم که حوادث ناگوار جبهه دشمنان دیگری برای ما ایجاد کند، اگر چه هیچ نشانه‌ای از احتمال تغییر سیاست ایتالیا در دست نبود، مع هذا بوزارت بحریه تجارتی فرمان داده شد که از رفت و آمد کشتیها در مدیترانه بکاهد. هیچ کشتی انگلیسی دیگری حق نداشت از طریق عدن بآنگلیس بیاید و سایر اولین کاروان نیروهای استرالیایی را که بآنگلیس میآمدند نیز از طریق تعیین دماغه امید کردیم. بکمیتة دفاع ملی دستور داده شد که تصمیماتی را که در صورت جنگ با ایتالیا باید اتخاذ شود مورد مطالعه قرار دهد و خصوصاً بمسئله جزیره کرت توجه نماید. از طرفی طرحهای مربوط بتخلیه افراد غیر نظامی از عدن و جبل الطارق مورد مطالعه قرار گرفت.



در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر من با يك هواپیمای مسافربری دولتی از نوع «فلامینگو» بپاریس عزیمت کردم. ژنرال دیل معاون ستاد ارتش امپراطوری و ایسمن همراه من بودند. هواپیمای ما هواپیمای بسیار راحتی بود که ساعتی ۲۵۰ کیلومتر پرواز میکرد. چون مسلح

نبود چند هواپیمای جنگی همراه ما پرواز کردند ولی هوا ایر بود و ما هواپیمای جنگی را گم کردیم و یکساعت بعد تنها بفرودگاه بورژ رسیدیم. از همان لحظه‌ای که از «فلامینگو» بیرون آمدیم بخوبی احساس کردیم که وضع وخیم تر از آنست که ما تصور میکردیم. افسرانی که باستقبال ما آمده بودند بزوال ایسمن اظهار کردند که انتظار می‌رود آلمانیها حداکثر تا چند روز دیگر بپاریس برسند. پس از اینکه من در سفارت انگلیس تاحدی از اوضاع مطلع شدم بوزارت امور خارجه فرانسه رفتم و در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر وارد سالن بزرگ وزارت امور خارجه شدم. پلرئو، دالادیه (که در آنوقت وزارت دفاع و وزارت جنگ را بعهده داشت) و ژنرال گاملن در آنجا منتظر من بودند. همگی ایستاده بودند و در تمام مدت مذاکره هیچکس نشست. در مقابل گاملن میزی بود که روی آن نقشه‌ای بطول دو متر گسترده بود و در وسط آن خط میاهی که جهت حمله آلمان را نشان می‌داد دیده میشد. در روی این خط در ناحیه «سدان» علامت شکافی گذاشته بودند که واقعاً شوم بود. فرمانده عالی نیروهای فرانسه بطور خلاصه آنچه را که روی داده بود شرح داد. آلمانیها در شمال و جنوب «سدان» در جبهه شکافها ایجاد کرده و بسرعت از این شکافی که عرض آن ۱۰ تا ۹۵ کیلومتر بود پیش روی میکردند. نیروهای فرانسه در این منطقه با منهدم شده و یا متفرق گردیده بودند. سیل زره پوش با سرعت غیر قابل تصویری بطرف «آمین» Amiens و «آراس» Arras پیش می‌آمد و ظاهراً مقصود این ستونها این بود که در «آبویل» یا حوالی آن بدریا برسند. همچنین ممکن بود که این ستونها بطرف پاریس پیش بیایند. گاملن اضافه کرد که در پشت سر ستونهای زره پوش هشت یا ده لشکر موتوریزه پیش می‌آید و در میان دو ارتش شمالی و جنوبی این شکاف پیشروی میکند. ژنرال شاید مدت پنج دقیقه بدون اینکه کسی حرف او را قطع کند صحبت کرد. سپس بسخن خود خاتمه داد و سکوت طولانی بر سالن حکم فرما شد. در این وقت من پرسیدم:

«ذخایر سوق الحیثی کجا هستند؟ و در حالیکه بسخن خود بزبان فرانسه ادامه دادم، پرسیدم: «Où est la masse de manoeuvre» (در متن به فرانسه است. مقصود نیروهای ذخیره‌ایست که در پشت خطوط دفاعی تمرکز میدهند تا در صورت شکافته شدن جبهه وارد عملیات شوند. مترجم).

ژنرال گاملن بطرف من برگشت و در حالیکه سرش را تکان میداد و شانه‌اش را بالا می‌انداخت گفت:

«Il n'y en a aucune» (در متن به فرانسه است: اصلاً وجود ندارد). مجدداً سکوت طولانی حکم فرما شد. در خارج، ستونهای دود از آتشی که در باغ وزارت امور خارجه روشن کرده بودند، با آسمان برمیخاست و من از پنجره کارمندان محترم وزارت امور خارجه را می‌دیدم که اسناد و مدارک دولتی را با گاربهای دستی بطرف آتش می‌بردند و میسوزانند. معلوم شد که تصمیم بتخلیه پاریس گرفته‌اند.

تجربه داشتن، با وجود فوایدی که از آن متصور است، يك اشکال نیز دارد، حوادث همیشه دوباره يك نحو روی نمی‌دهد. بنظر من در غیر اینصورت زندگی خیلی آسان بود. در گذشته ما بارها با شکافته شدن جبهه‌های خود رو برو شده بودیم و همیشه موفق گردیده بودیم که نیروهای



متفرق خود را جمع آوری کنیم و حمله اولیه را متوقف سازیم. اما اکنون من در مقابل دو عامل جدید قرار گرفته بودم که هرگز تصور آنرا نمیکردم. اولاً تمام راههای ارتباطی قطع شده بود و دشمن با نیروهای زره پوش و موتوریزه از طریق دهات پیش می آمد. ثانیاً: «نیروهای ذخیره وجود نداشت...» اصلاً وجود نداشت! من متحیر مانده بودم. حال درباره ارتش بزرگ فرانسه و فرماندهان بزرگش چه قضاوتی می توان کرد؟ من هرگز تصور اینرا نمی کردم که يك فرمانده عالی که مأمور دفاع ۸۰۰ کیلومتر خط جبهه است نیروهای ذخیره در اختیار نداشته باشد. هیچکس نمی تواند بطور قاطع اعلام کند که از يك جبهه به این طول می تواند دفاع کند، ولی وقتی دشمن در این جبهه شکاف ایجاد کرد، می توان، و باید، نیروهای ذخیره ای در اختیار داشت که بحمله متقابل دست بزنند و در هنگامیکه حمله کنندگان شدت حمله اولیه را از دست می دهند وارد عملیات شود.

\*\*\*

پس خط مائینو بچه کار می آمد؟ این خط می بایستی موجب آن شود که در جبهه طولانی مغرب نیروهای کمتری متمرکز شود و در عوض بر نیروهای ذخیره افزوده گردد. تنها وسیله نگهداری نیروهای ذخیره همین بود. اما حال میگفتند که نیروی ذخیره ای در کار نیست. در هنگامیکه من وزارت دریاداری را بعهده داشتم تمام فکر من متوجه امور بحری بود، اما کاش در خصوص امور دیگر نیز اطلاعاتی کسب می کردم! چرا دولت انگلیس، و خصوصاً وزیر جنگ ما از این جریان اطلاع نداشت؟ اینکه بگوئیم فرماندهی عالی فرانسه نمیخواست توضیحاتی در باره وضع نیروهای خود به ما بدهد عذر قابل قبولی نیست. ما حق داشتیم که از این امور اطلاع حاصل کنیم و لازم بود که در اینخصوص اسرار را میوزیدیم، ارتشهای ما دوش بدوش یکدیگر میجنگیدند. من دوباره بطرف پنجره رفتم و دودی را که از سوختن اسناد جمهوری فرانسه به آسمان میرفت تماشا کردم. کارمندان پیر با قیافه های جدی همچنان گاری ها را می کشیدند و کاغذها را با دقت به آتش می انداختند.

ما بدسته های کوچک که مرتباً تغییر می کرد تقسیم شدیم و مذاکره کردیم. پل رنوم مذاکرات آنروز را در کتاب خود منتشر کرده است. بموجب اظهارات او، من آن روز اصرار کرده بودم که ارتشهای شمالی عقب نشینی نکنند و برعکس، دست بحمله متقابل بزنند البته این همان چیزی است که من فکر می کردم ولی تصور نمی کنم در آنروز عقیده نظامی ابراز کرده باشم (درخصوص مذاکرات آنروز، دیگران نیز مطالبی نوشته اند و من از لرد ایسمی که همیشه همراه من بود تقاضا کردم که خاطرات آنروز خود را برای من بنویسد). او نوشت: «ما دور میز ایستادیم و مذاکرات ما بیشتر هنگامی صورت گرفت که همگی دور میز ایستاده بودیم و بدسته های چند نفری تقسیم نشده بودیم. شما در آن روز بهیچوجه نظر نظامی خود را بطور رسمی ابراز نکردید. من باین موضوع اطمینان دارم. وقتی ما لندن را ترك می کردیم بنظر ما شكاف سدان مهم و خطرناك بود ولی مهلك نبود. در ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ چندین بار جبهه شكاف خورده بود اما همه با حملات متقابلی که از جناحین این شكافها صورت گرفته بود پر شده بود. وقتی شما فهمیدید که بعقیده فرمانده عالی نیروهای فرانسه همه چیز از دست رفته است از وی سئوالاتی کردید. من به

خاطر دارم که شما دو موضوع را پیش کشیدید: اولاً پرسیدید که چه شده و فرماندهی فرانسه قصد دارد چه بکند، ثانیاً پیشنهاد کردید که باید پیشروی دشمن را متوقف کرد، جمله ای که گفتید من بخاطر دارم. و کی و در کجا بستونی که پیش می آید از جناحین آن حمله خواهید کرد؟ از شمال یا از جنوب؟ من یقین دارم که شما هیچ نظریه سوق الجیشی یا تکنیکی بخصوصی در آن جلسه ابراز ندادید، شما این موضوع را چندین بار تکرار کردید. «وضع بدست، اما نو می دهند» نیست.

نباید فراموش کرد که ما برای اولین بار با واقعیت خرد کننده وضع جبهه و نو میدی فرانسویان مواجه شده بودیم. اداره عملیات جنگی بعهده ما نبود و ارتش ما که یکدهم ارتش فرانسه بود تحت فرمان فرمانده عالی فرانسه بود. برای من و افسران انگلیسی که همراه من بودند مشاهده اینکه فرماندهی عالی فرانسه همه چیز را از دست رفته تلقی میکند واقعاً دردناك بود. و هر چه که آنروز من گفتم برای تقویت روحیه و نشان دادن غلط بودن عقیده فرماندهی عالی فرانسه بود. و معذرت می خواهم شك نبود که آن ها حق داشتند و عقب نشینی بطرف جنوب اجباری و لازم بود. آینده لزوم این عقب نشینی را ثابت کرد.

ژنرال گاملن مجدداً شروع بصحبت کرد. مسئله این بود که آیا باید نیروهای متفرق فوراً جمع آوری شده و از جناح ستون حمله کننده دست بحمله متقابل بزنند یا نه؟ از طرفی هشت یانه لشکر از مناطق آرام خط مائینو فراخوانده شده بودند و دویاسه لشکر زره پوش هنوز وارد میدان نشده بود. بعلاوه، هشت یانه لشکر اضافی از افریقا فراخوانده شده بود و تازه یا پانزده روز دیگر بجبهه می رسید. فرماندهی نیروهای شمالی ژنرال ژیروداده شده بود.

آلمانیها بعد از این مجبور بودند در دالانی که بین دو جبهه واقع شده بود پیش روی کنند و در این حال امکان داشت که از تاکتیکهای جنگی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ استفاده کرد. دشمن نمی توانست نیروهای خود را در این دالان حفظ کند زیرا مجبور بود که در جناحین این دالان نیروهای را که در مقابل جبهه های شمالی و جنوبی دالان متمرکز شده اند تمرکز دهد و هر چند ستون حمله کننده بیشتر جلو میرفت، مجبور می شد بر نیروهای جناحین خود بیفزاید و همین امر پیشروی را متوقف میکرد. نظر ژنرال گاملن این بود و ظاهراً نظر عاقلانه ای بنظر میرسد. اما من یقین داشتم که در مجمع این مردان بزرگ، این نظریه طرفدار پیدا نخواهد کرد. من از ژنرال گاملن پرسیدم که کی و در کجا میخواهد دست بحمله متقابل بزنند. او گفت: «ضعف کیفی، ضعف کمی، ضعف تجهیزات، ضعف شیوه جنگی، و بعد شانه های خود را بعلامت یا اس بالا انداخت. بحثی درنگرفت و گذشته از این، جای بحث نبود. ما انگلیسی ها، باده لشکری که حتی یکی از آنها زره پوش نبود چه می توانستیم بگوئیم؟ این آخرین بار بود که من ژنرال گاملن را دیدم او مردی بود که وطن خود را دوست داشت و حسن نیت داشت. یقیناً او هم نظر خود را ابراز خواهد کرد. (کتاب او که عنوانش «خدمت» است نه درخصوص نظریات شخصی او درباره حوات، و نه درخصوص جریان کلی جنگ، حاوی مطالب تازه ای نیست.)

\*\*\*

آنچه که ژنرال گاملن در آنروز چندین بار تکرار کرد و بعدها در تمام مذاکرات ما با



فرماندهان فرانسوی از طرف آنها تکرار شد، این بود که فرانسه از حیث نیروی هوایی در مقابل آلمان ضعیف است و نیروی هوایی مطلقاً باید بمب افکن‌ها و شکاری‌های بیشتری (خصوصاً شکاری) بجبهه فرانسه اعزام کند. تقاضای اعزام هواپیماهای شکاری در تمام کنفرانس‌های بعدی که تا سقوط فرانسه تشکیل شد تکرار شد. ژنرال گاملن در آن روز اظهار داشت که نه تنها برای حفاظت نیروهای فرانسه، بلکه برای متوقف کردن تانک‌های آلمان احتیاج به هواپیماهای شکاری دارد. من پاسخ دادم: «نه، متوقف کردن تانک کار توپخانه است. وظیفه هواپیماهای شکاری پاک کردن آسمان بر فراز میدان جنگ است». نگهداری گردان‌های هواپیماهای شکاری برای دفاع از انگلیس برای ما جنبه حیاتی داشت. موجودیت ما بسته بوجود این هواپیماهای شکاری بود. معه‌ذا وضع خطرناک بود. صبح روز حرکت من کابینه بمن اجازه داده بود که چهار گردان دیگر هواپیماهای شکاری بفرانسه اعزام کنم. پس از بازگشت بفرات و مذاکره با ژنرال دیل تصمیم گرفتم که از کابینه تقاضا کنم با اعزام شش گردان اضافی موافقت کند. با فرستادن این گردان‌ها بفرانسه برای ما فقط ۲۵ گردان شکاری می‌ماند که در واقع حداقلی بود که امکان داشت با آن از انگلیس دفاع کرد. از ژنرال ایسمی تقاضا کردم که فوراً بلندن تلفن کند و از اعضای کابینه تقاضا کند که فوراً تشکیل جلسه بدهند و تلگراف فوری که بآنها مخابره خواهد شد مورد مطالعه قرار دهند. ایسمی پیام خود را بزبان هندی تلفن کرد زیرا قبلاً کار راطوری ترتیب داده بود که یک افسر ارتش هند همیشه در دفتر کارش باشد.

متن تلگرافی که من فرستادم این بود:

۱۶ مه ۱۹۴۰ ساعت ۲۱

تشکیل فوری جلسه هیئت وزراء برای مطالعه وضع و خیمی که پیش آمده موجب نهایت خوشوقتی من خواهد شد. حمله شدید آلمانی‌ها نیروی فرانسه را در ناحیه سدان متفرق کرده است قسمتی از این نیروها بطرف شمال و قسمتی دیگر به آلزاس عقب نشسته‌اند چهارروز لازم است تا بیست لشکر مأمور دفاع پاریس آماده شوند و از جناحین ستون حمله کننده دشمن دست بحمله متقابل بزنند. سه لشکر زره پوش آلمانی همراه با دو یاسه لشکر توپخانه از شکاف جبهه در ناحیه سدان پیش می‌آیند و در دنبال آنها نیروهای موتوریزه حرکت می‌کنند. دو خطر جدی ما را تهدید می‌کند: اولاً نیروهای اعزامی انگلیس ممکن است محاصره شوند و برای استقرار خود در خطوط دفاعی اولیه با مشکلات عظیم مواجه گردند، ثانیاً ممکن است فشار آلمانی‌ها بحدی برسد که نیروهای فرانسه قبل از اینکه خود را برای حمله متقابل آماده کنند، خرد گردند.

دستور داده شده که از پاریس به هر قیمتی شده دفاع کنند ولی از هم اکنون اسناد و آرشیوهای وزارت امور خارجه در باغ آن وزارتخانه مشغول سوختن است به عقیده من در سه یا چهار روز آینده سرنوشت پاریس معلوم خواهد شد و احتمال دارد که سرنوشت ارتش فرانسه نیز تا آنوقت معلوم گردد. مسئله‌ای که ما با آن مواجه هستیم اینست که علاوه بر چهار گردان هواپیمای شکاری که بفرانسویان داده شده و موجب سپاسگزاری آنها گردیده آیا میتوانیم هواپیماهای شکاری دیگری بآنها بدهیم و آیا هواپیمای بمب افکن دور پروازها می‌توانند فردا و شب‌های

بعد ستون‌های آلمانی را که از رود موز عبور میکنند بمباران نمایند یا نه؟ البته در این صورت نمیتوان از نتیجه قطعی نبرد اطمینان داشت ولی در عوض معلوم نیست که در غیر اینصورت فرانسویان بتوانند مدتی بیش از لهستان‌ها به مقاومت ادامه دهند. عقیده شخصی من اینست که ما باید تقاضای فرانسویان را عینی بر کمک چندین گردان هواپیمای شکاری دیگر (شش گردان) قبول کنیم و بکوشیم که بر فراز شکافی که در جبهه ایجاد شده تفوق هوایی را در دست داشته باشیم و باین وسیله بارش فرانسه برای آخرین بار شانس این را بدهیم که نیروی خود را جمع آوری کند.

اگر ما تقاضای فرانسه را رد کنیم و این امر موجب شکست فرانسه شود وضع ما در برابر تاریخ وضع خوبی نخواهد بود. همچنین میتوان با بمب افکنهای سنگین هنگام شب دست بحملات هوایی شدیدی زد. چنین بنظر میرسد که دشمن حداکثر نیروی زره پوش و موتوریزه‌ای را که داشته وارد عملیات کرده است. در صورت حمله متقابل مؤثر ما پیشروی دشمن با مشکلاتی مواجه خواهد شد که نباید آنرا از نظر دور داشت. من تصور میکنم که اگر در این جاکوشش مایی نتیجه ماند ما میتوانیم با باقیمانده نیروی هوایی خود عقب نشینی واحدهای انگلیسی را از فرانسه پشتیبانی کنیم. من باز هم در خصوص وخامت وضع تاکید میکنم. خواهش می‌کنم نظر خود را فوراً بمن اطلاع دهید دیل با من موافق است.

جواب شما باید قبل از شب بمن برسد تا بفرانسویان قوت قلب بدهد. به زبان هندی به لرد ایسمی در سفارت تلفن کنید.

در ساعت یازده و نیم جواب کابینه رسید. این پاسخ مثبت بود. من فوراً باتفاق ایسمی سوار اتومبیل شدم و بخانه پلرنو رفتم.

همه چراغها در آنجا خاموش بود. پس از مدتی پلرنو از اطاق خواب خود با روب دوشامبر خارج شد و من خبر خوش را باو اطلاع دادم: ده گردان هواپیمای شکاری! بعد او را متقاعد کردم که کسی را عقب دالادیه نفرستد و او را بخانه خود بیاورد تا من ویرا از تصمیم کابینه انگلیس مطلع گردانم. مقصود من این بود که روحیه دوستان فرانسوی خود را تا حدی که برای ما ممکن بود تقویت کنم. دالادیه چند لحظه بعد بنزد ما آمد. وقتی خبر را باو دادم کلمه‌ای بزبان نیاورد. از جای خود برخاست و دست مرا صمیمانه فشرد. در ساعت ۲ بعد از نصف شب من بفرات انگلیس باز گشتم و با وجود اینکه چندین بار صدای شلیک توپ ضد هواپیما مرا در بستر از این پهلوی به آن پهلوی غلطاند معه‌ذا خواب آرامی کردم. فردای آنروز با هواپیما به لندن باز گشتم و با وجود مشغله بسیاری که داشتم به تکمیل تشکیل کابینه جدید پرداختم.



فردای آنروز به پشروی خود ادامه داده و کامبره Cambrai و سن کانتن - Saint Quentin را تصرف کردند و نیروهای مارا از پرون Peronne بیرون راندند. ارتش هفتم فرانسه، ارتشهای بلژیک و انگلیس و ارتش اول فرانسه عقب نشینی خود را بطرف خط دفاعی اسکو Escaut ادامه میدادند نیروهای انگلیسی تحت فرمان ژنرال پتر Petre با شدت از آراس دفاع کردند ولی مجبور به عقب نشینی شدند.

در شب ۱۹ مه، در نیمه شب، لرد گرت فرمانده کل نیروهای انگلیسی در فرانسه در مرکز ستاد خود با ژنرال بیوت فرمانده ارتش هفتم فرانسه ملاقات کرد. نه شخصیت و نه نقشه جنگی این ژنرال اعتماد فرماندهان عالی متفقین را جلب نمیکرد و از همین شب بود که لرد گرت Gort تصمیم به عقب نشینی بطرف ساحل گرفت. در پیامی که همان شب فرستاد و در مارس ۱۹۴۱ منتشر شد، این جمله خوانده می شود «ما در مقابل ضعف یا شکاف موقتی بجهت قرار نگرفته بودیم، بلکه وضع ما درست شبیه وضع کسانی بود که در یک قلعه جنگی شدیداً محاصره شده باشند»

در تعقیب مسافرتی که من پاریس کرده و مذاکراتی که با همکاران خود در کابینه جنگی نموده بودم نامه زیر را بکابینه نوشتم:

۱۸ مه ۱۹۴۰

خواهشمندم همین امشب فتایح عزیمت دولت فرانسه را از پاریس و سقوط این شهر و همچنین مسئله احتمال فراخواندن نیروهای انگلیسی را از فرانسه مورد مطالعه قرار دهید. ممکن است نیروهای انگلیسی یا از طریق خطوط ارتباطی خود در فرانسه یا از بنادر بلژیک و یا از طریق مانش تخلیه شوند. من خود در ساعت شش و نیم با مقامات نظامی مذاکره خواهم کرد. هر نکته ای که تذکر آن بنظر شما لازم میرسد تذکر دهید.

\*\*\*

سقوط هلند با آن سرعتی که دیدیم افکار را در انگلیس بخود مشغول داشته بود. ایدن به کابینه جنگی پیشنهاد کرد یک واحد داوطلب برای دفاع محلی تشکیل دهیم و این پیشنهاد فوراً مورد قبول قرار گرفت. در هر شهر، هر دهکده و قریه، گروه های داوطلب که با تفنگ شکاری، هفت تیر، چماق و داس مسلح بودند تشکیل گردید و از همین گروه ها بعداً تشکیلات عظیمی بوجود آمد. مع هذا لازم بود که از افراد ارتش متشکل استفاده شود و در این خصوص من بر رئیس کل ستاد ارتش دستوراتی دادم. همچنین با توافق همکارانم من تلگرافهای غم انگیز زیر را به پرزیدنت روزولت مخابره کردم تا به او نشان دهم که در صورت شکست فرانسه و انگلیس منافع ایالات متحده امریکا تا چه حد بخطر خواهد افتاد. کابینه در باره متن این تلگرافها مدتی تعمق کرد ولی تغییر در آنها نداد.

۱۸ مه ۱۹۴۰

از یک شخصیت سابق دریائی به پرزیدنت روزولت

احتیاجی باین نیست که من توجه شما را بوضع وخیمی که ما با آن مواجه هستیم جلب کنم.

[۲]

## نبرد فرانسه

### هفته دوم: ویگان

۱۷ تا ۲۴ مه

جلسه کابینه در ساعت ۱۰ صبح روز هفدهم مه تشکیل شد و من همکاران خود را از جریان مسافرت پاریس و وضع کلی تا آنجائی که اطلاع داشتم مستحضر گرداندم. همکاران خود گفتم بفرانسویان اعلام کرده ام جز در صورت کوشش فوق العاده ای از طرف آنها مانعی توانیم با اعزام هواپیماهای شکاری که برای دفاع از انگلیس لازم است بجهت فرانسه موافقت کنیم. زیرا این عمل موجودیت ما را بخطر می اندازد. بعقیده من مسئله کمک هوایی بفرانسه یکی از مهمترین مسائلی بود که کابینه بریتانیا با آن مواجه گردیده بود. می گفتند که تلفات هوایی آلمان چهار یا پنج بار بیشتر از تلفات هوایی ما است ولی از طرفی بمن اطلاع داده بودند که فقط یک چهارم نیروی هوایی فرانسه بر جای مانده است. می گفتند که در آن روز (۱۷ مه) ژنرال کاملن وضع را بکلی «خراب» تشخیص داده بوده و گفته است که «من امنیت پاریس را جز برای امروز و فردا (۱۸ مه) و فردا شب تضمین نمیکنم».

در نروژ احتمال میرفت که نارویک ظرف دو روز از طرف نیروهای ما تصرف شود ولی به لرد کرک اطلاع داده شده بود که با توجه بوضع جنگ در فرانسه مانعی توانیم نیروهای کمکی برای او بفرستیم.

وضع ما لحظه بلحظه وخیم تر میشد. بنا به تقاضای ژنرال ژرژ نیروهای انگلیسی در شمال فرانسه به ناحیه آراس عقب نشینی کرده بودند تا در صورت لزوم قادر به عقب نشینی بسمت جنوب باشند. بعد از ظهر همین روز آلمانها وارد بروکسل شدند.



ما مصممیم که جنگ را تا پایان کار ادامه دهیم و نتیجه نبرد فرانسه هر چه باشد در تصمیم ما خللی وارد نخواهد ساخت. ما انتظار آنرا داریم که تا چندی بعد مورد حمله ای از نوع حمله بهلند قرار گیریم و امیدواریم که در این ماجرا سربلند باشیم. مع هذا اگر کمک امریکا باید در این میان نقشی بازی کند می یابستی قبل از آنکه دیر شود این کمک بما برسد.

۲۰ مه ۱۹۴۰

من اشکالات کار شمارا بخوبی درک میکنم، اما موضوع ناوشکن ها باعث نگرانی من است. اگر تا شش هفته دیگر برسند نقش مهمی می توانند بازی کنند. جنگ فرانسه برای هر دو طرف بسیار گران تمام می شود. با وجود اینکه ما بدشمن تلفات بسیار وارد می آوریم و در مقابل یک هواپیمای ما دو یا سه هواپیمای دشمن سرنگون میشود، مع هذا تفوق هوایی بادشمن است. لذا نهایت لزوم را دارد که ما در اسرع وقت تعدادی از هواپیمای شکاری نوع (کورتیس-۴۰) که در حال حاضر بارش امریکا تحویل داده میشود دریافت داریم. ما مصمم هستیم به هر ترتیبی که شده در این جزیره بجنگیم و اگر کمکهائی که انتظار داریم، بما برسد امیدواریم که تفوق فردی ما موجب این شود که در جنگهای هوایی در مقابل دشمن استقامت کنیم. اگر جریان به ضرر ما تمام شود اعضای دولت کنونی شاید در گرداب حوادث غرقه شوند. اما ما هرگز حاضر به تسلیم نخواهیم شد. اگر اعضای دولت کنونی را گردباد حوادث با خود ببرد و دولت دیگری در میان ویرانه ها بخواهد با دشمن مذاکره کند، تنها چیزی که در این مذاکره بر آن تکیه خواهد کرد قدرت دریائی ما خواهد بود. و اگر ایالات متحده امریکا بسر نوشت انگلیس بی اعتنا بماند هیچکس حق ندارد مسئولین امر را در آن روز، برای اینکه شرایط زندگی بهتری برای بازماندگان متقاضا کرده اند، سرزنش نماید. آقای رئیس جمهور، از اینکه این کابوس سهمناک را در اینجا بخاطر شما می آورم پوزش میخواهم. مسلم است که من نمی توانم گناه جانشینان خود را که در میان نومیدی و ناتوانی ممکن است در مقابل تقاضای آلمان تسلیم شوند، بعهده بگیرم. مع هذا خوشبختانه دلیلی ندارد که ما چنین احتمالاتی را مورد نظر قرار دهیم.

در این هنگام بود که پلر نو در کابینه و در سازمان فرماندهی عالی فرانسه تغییراتی داد. در روز ۱۸ مه مارشال پتن بمعاونت نخست وزیر منصوب شد و دادلیه از وزارت دفاع بوزارت امور خارجه منتقل گردید و پست وزارت دفاع و وزارت جنگ را شخص ورتو عهده دار شد. در روز ۱۹ مه ژنرال ویگان که تازه از خاور میانه به فرانسه رسیده بود بجای ژنرال کاملن بفرماندهی کل ارتش منصوب گردید. من ویگان را در جنگ اول جهانی هنگامیکه دست راست مارشال فوش بود شناخته بودم و دخالت مؤثر او در نبرد ورسو در سال ۱۹۲۰ که حمله بلشویکها را متوقف کرده بود، مورد تحسین من بود.

ویگان در آنوقت ۷۳ سال داشت ولی میگفتند که بسیار فعال و نیرومند است. ژنرال کاملن در آخرین فرمان خود (۱۵ مه) به نیروهای شمالی دستور داده بود برای اینکه محاصره نشوند بطرف جنوب عقب نشینی کنند و در عین حال بلشکرهای زره پوش که راههای

ارتباطی آنها را قطع کرده بودند حمله کنند و ستون حمله آلمان را از طرف جناح چپ آن بشکافند. این فرمان منطقی و صحیحی بود که میبایستی چهار روز قبل از آن تاریخ داده میشد و بارش شمالی دستور داده میشد که بطرف جنوب عقب نشینی کنند.

\*\*\*

در جلسه هشتم مه هیئت وزراء، مجدداً درباره ارتش ما مذاکره شد بفرض اینکه ارتش ما موفق میشد با جنگ و گریز خود را بناحیه سوم، Somme برساند، مع هذا انتظار میرفت که روابط قسمتی از نیروهای ما با مراکز خود قطع شود، در صورت جلسه آنروز این حمله نوشته شده است: «نخست وزیر توصیه کرد که وزارت دریاداری از نظر احتیاط تعدادی کشتی های کوچک به بنادر فرانسه در مانش بفرستد» وزارت دریاداری این توصیه را قبول کرد و با فعالیت بسیار کشتی های کوچکی که قادر بودند قسمتهائی از واحد ارتش ما را از فرانسه بانگلیس باز گردانند بنادر فرانسه فرستاد. فرماندهی این عملیات بدریا سالار رمسی Ramsay واگذار شد. وی در آن هنگام ۳۶ کشتی کوچک و بزرگ مختلف که در سو تامپتون متمرکز شده بودند در اختیار داشت.

بعد از ظهر روز بیستم مه تمام شخصیت های ذی علاقه از جمله فرماندهان نیروی دریائی تجارتی، کنفرانسی درباره مسئله تخلیه نیروهای نظامی معظم از طریق مانش، تشکیل دادند. تصمیم گرفته شد که در صورت احتیاج، این نیروها از بنادر کاله Calais، بولونی Boulogne و دونکرك تخلیه شوند و در هر ۳۴ ساعت قریب ده هزار نفر از هر بندر تخلیه شود.

در ۲۲ مه وزارت دریاداری فرمان داد که چهل کشتی کوچک نیروی که به بنادر انگلیس پناهنده شده بودند، مصادره و مسلح شوند. این کشتی ها تا ۲۷ مه مسلح شدند. در تمام بنادر انگلیس مأمورین نیروی دریائی تجارتی مشغول تهیه فهرست کشتی های بودند که ممکن بود برای عملیات تخلیه نیرو از فرانسه، مورد استفاده قرار گیرند. همین فعالیت ها و نقشه ها که بعدها نام طرح دینامو، بآن داده شد، موجب آن گردید که ده روز بعد ارتش ما نجات پیدا کند.

\*\*\*

جهت پیشروی آلمان اکنون بیش از پیش روشن میشد. تانکها و زره پوشها و نیروهای موتوریزه که از شکاف ناحیه سدان پیش می آمدند از طریق آراس و آمین متوجه دریا شده بودند. در شب بیستم مه دشمن پس از قطع کلیه طرق ارتباطی ارتشهای شمالی وادر آبویل Abbeville (در ساحل دریا) شد. در واقع همینکه جبهه شکاف پیدا کرد شلیک توپهای آلمانی با شلیک نیروهای متفقین پاسخ داده نمی شد و مقاومتی در مقابل آنها دیده نمی شد. زره پوشهای آلمان که آنقدر موجب بیم شده بود با سرعت وبدون اینکه با مقاومتی مواجه شوند، با پشتیبانی اتومبیل های حامل سوخت و خواربار از شهرها و دهکده های فرانسه یکی پس از دیگری می گذشتند. آنها از ده ها شهر و دهکده عبور کرده بودند و با کوچکترین مقاومتی برخورد ننموده بودند. افسران آنها در میان زره پوش ایستاده بودند و با علامت دست بمردم اطمینان و دلداری میدادند. بنا باظهار کسانی که از نزدیک شاهد جریان بوده اند ستون های



اسیران فرانسوی درحالی که اکثر آنها هنوز تفنگ و مسلسل‌های دستی خود را همراه داشتند در کنار این تانک‌ها وزره‌پوش‌ها حرکت می‌کردند و گاهیگاهی این تفنگ‌ها را آلمانی‌ها جمع‌آوری کرده و در زیر تانک‌ها خرد میکردند. من از اینکه می‌دیدم هیچ اقدامی برای متوقف ساختن نیروهای زره‌پوش آلمان بعمل نمی‌آید و آلمانی‌ها با چند هزار ارابه مشغول منهدم کردن ارتشهای مقتدری بودند و از اینکه مشاهده می‌کردم همین که قسمتی از جبهه شکافته شده مقاومت فرانسویان بکلی از میان رفت، عصبانی بودم. تمام نیروهای آلمان از کنار جاده‌های اصلی پیش می‌آمدند و راه در همه جا برای آنها باز بود. در ۱۷ مه، یادداشت زیر را بفرمانده ستاد نیروی هوایی ارسال کردم:

آیا ممکن نیست محلی را که ستونهای زره‌پوش آلمان هنگام شب در آنجا متمرکز می‌شوند کشف کرد و آن را بمباران نمود؟ این ستون‌های سرگردان تمام روابط ما را با مناطق جنوبی قطع کرده‌اند.

در ۲۱ مه نیز تلگراف زیر را به پل‌رنو مخابره کردم:

واتصاب ویگان را بمقام فرماندهی عالی بشما تبریک می‌گویم. ما به او اعتماد کامل داریم. جلوگیری از پیشروی ستون‌های زره‌پوش آلمان غیرممکن نیست. باید دستور داده شود که در نقاط مختلف ضرباتی بر این ستون وارد آید. نباید برسیدن چند تانک یا ارابه جنگی بیک محل اهمیت فوق‌العاده داد. این تانک‌ها و ارابه‌ها وقتی داخل یک شهر شدند چه میتوانند بکنند؟ شهرها باید از طرف سربازان که با تفنگ مسلح هستند حفظ شود و همینکه سربازان تانک‌ها یا ارابه‌ها خواستند از آنها خارج شوند بسمت آنها شلیک شود، اگر آنها نتوانند خواروبار و آب و بنزین بدست بیاورند کاری جز عقب‌گرد کردن و بازگشتن نمی‌توانند بکنند. در هر جا ممکن است باید بناهای بزرگ را منفجر کرد و آنها را در زیر آن خرد نمود. هر شهری که در سربک چهارراه نظامی مهم واقع است باید باین ترتیب مقاومت کند. در مرحله دوم یعنی خارج از مناطق پرجمعیت باید ستونهای زره‌پوش را محاصره کرده و با قوای کوچک و متحرک که مجهز به توپهای کوچک باشد آنها را منهدم نمود. می‌باید به زنجیرهای آنها صدمه زد و قدرت تجاوزی آنها را از میان برد، این تنها وسیله‌ایست که می‌توان بحمله زره‌پوش‌ها پاسخ داد. اما در خصوص نیروهای نظامی آلمان که با سرعت ارابه‌ها پیش نمی‌آیند، تنها راه حمله با آنها از جناح چپ و راست ستون‌های پیش‌رونده است. فقط در صورتی می‌توان از این وضع وخیم رهایی پیدا کرد که آن‌را مبهم‌تر نمود: این نبرد باید بصورت هرج و مرج و زد و خورد عمومی درآید، آنها براههای ارتباطی حمله کرده‌اند، ما هم باید براههای ارتباطی آنها حمله کنیم. اعتماد من امروز بیش از هنگام آغازمخاصمات است و امیدوارم که انگلیسها بزودی لیاقت خود را بثبوت رسانند. مطالبی که گفتم نظریات شخصی من بود و امیدوارم که موجب ملال خاطر شما نشود. احساسات صمیمانه‌ام را قبول کنید.

\*\*\*

اولین اقدام ژنرال ویگان این بود که فرمان شماره ۱۲ ژنرال گاملن را لغو کند. شك نیست که اومی خواست شخصاً وضع را مورد مطالعه قرار دهد و با فرمانده نیروهای شمالی تماس

حاصل کند. البته نباید فرماندهای را که در کشاکش نبردی که تقریباً با شکست مواجه شده، فرماندهی را بدست می‌گیرد، سرزنش کرد. ولی زمان بسرعت می‌گذشت. در واقع ویگان نمی‌بایستی مرکز فرماندهی عالی را بخاطر مذاکره با فرمانده ارتشهای شمالی ترك کند. در روز بیستم ویگان جانشین گاملن شد و تصمیم گرفت که در روز بیست و یکم با فرمانده نیروهای شمالی ملاقات کند. وقتی فهمید که آلمانی‌ها راه‌های شمالی را قطع کرده‌اند تصمیم گرفت که با هواپیما عزیمت کند. هواپیمای او مورد حمله قرار گرفت و مجبور شد در کاله فرود بیاید. ساعتی که برای تشکیل کنفرانس تعیین شده بود به ساعت سه بعدازظهر موکول گردید. در آن ساعت کنفرانسی با حضور ژنرال بیوت و لئوپولد پادشاه بلژیک در آپره Ypres تشکیل شد. لرد گرت فرمانده نیروهای انگلیسی نه دعوت شده بود و نه از تاریخ و محل کنفرانس اطلاع داشت. تنها افسر انگلیسی که در این کنفرانس شرکت داشت دریا سالار کیز Keyes وابسته شخص پادشاه بلژیک بود که هیچگونه سمت فرماندهی نداشت. پادشاه بلژیک بعدها در باره این کنفرانس گفت «چهار ساعت پرحرفی بیهوده بود». در باره طرق اجرای طرح ویگان و در صورت شکست این طرح، در باره نحوه عقب‌نشینی نیروهای فرانسه و بلژیک و انگلیس مذاکراتی بعمل آمد. در ساعت ۱۹ ژنرال ویگان عزیمت کرد. فرمانده نیروهای انگلیس در ساعت ۲۰ به محل کنفرانس رسید. ژنرال بیوت او را از تصمیمات مطلع کرد. ویگان با اتومبیل به کاله رفت و در آنجا با یک زیردریائی به دیپ Dieppe عزیمت نمود و از آنجا پاریس رفت. و اما بیوت با اتومبیل بطرف مقر فرماندهی خود رفت و یک ساعت بعد در یک حادثه اتومبیل کشته شد. می‌بایستی همه چیز از نو آغاز شود.

\*\*\*

وقتی من در ۲۲ مه پاریس رسیدم صحنه تغییر کرده بود، گاملن رفته بود، دالادیه در صحنه جنگ ناپدید شده بود. پل‌رنو در عین حال نخست‌وزیر و وزیر جنگ بود. چون پیشروی آلمان بسوی دریا ادامه پیدا کرده بود پاریس در معرض تهدید فوری نبود. ستاد عالی ارتش همچنان در وونسن Vincennes بود و رنو با اتومبیل مرا با آنجا راهنمایی کرد. موقع ظهر بود، در باغ عمارت، من چند نفر از افسرانی را که جزو ستاد گاملن بودند و با آرامی قدم می‌زدند مخصوصاً یک افسر سوار که قامت بسیار بلندی داشت، شناختم.

رنو بمن گفت که داینهامتعلق بر ژیم گذشته‌اند، رنو من وارد اطاق کار ژنرال ویگان شدیم و بعد بسالنی که نقشه‌های جنگی در آنجا قرار داشت رفتیم، ژنرال ویگان به استقبال ما آمد. با وجود مسافرتی که کرده بود و بیخوابی که متحمل شده بود بسیار زنده دل و خوشحال و فعال بنظر میرسید. مشاهده وضع و احساس روحیه او به همه قوت قلب داد. وی نقشه‌های خود را بتفصیل شرح داد و گفت که عقب‌نشینی نیروهای شمالی بطرف جنوب او را راضی نمی‌کند. بعقیده او این نیروها می‌بایستی بطرف جنوب شرقی عقب‌نشینی کرده و در آنجا به ستون زره‌پوش آلمان حمله کنند. نیروی بلژیک عقب جبهه این ارتش‌ها را در قسمت شمال محافظت میکند، ضمناً یک ارتش جدید فرانسوی تحت فرمان ژنرال فرر مرکب از ۱۸ تا ۲۰ لشکر که از جبهه‌های آلزاس و خط ماژینو و آفریقا فراخوانده شده‌اند، در ناحیه «سوم» دست بحمله خواهد



زد. این ارتش در ناحیه آراس و آمین به ارتشهای شمالی ملحق می گردید و باین ترتیب بستون زره پوش دشمن فشار شدیدی وارد خواهد آمد. بمقیده و یگان «نیاید اجازه داد که لشکرهای زره پوش ابتکار عملیات را در دست داشته باشند». تمام فرمانهای لازم داده شده بود، البته تا حدودی که امکان فرمان دادن و فرمان بردن وجود داشت!

سپس بما اطلاع دادند که که ژنرال بیوت در يك حادثه اتومبیل كشته شده است، من و ژنرال دیل متوجه شدیم که راه دیگری در جلوی مانست و مجبوریم که طرح و یگان را بپذیریم. من خاطر نشان کردم که «لازمست بین ارتشهای شمالی و جنوبی در ناحیه آراس ارتباط برقرار شود» و سپس متذکر شدم که با وجود پیشروی بسوی جنوب شرقی، لرد گرت باید رابطه خود را با دریا حفظ کند. برای اینکه بعداً در مورد تصمیماتی که اتخاذ شده سوء تفاهمی پیش نیاید، من خود خلاصه صورت جلسه را بیک نشی انشاء کردم و و یگان آنرا تصدیق کرد. ملاحظه می شود که طرح جدید و یگان در واقع همان طرح ژنرال گاملن (فرمان نمبر ۱۲) بود که اکنون با شدت بیشتری بمرحله اجرا گذاشته شده بود. از طرفی این طرح با نظریات کابینه جنگی انگلیس مبیانی نداشت. ارتشهای شمالی با حمله بستون زره پوش آلمان بطرف جنوب شرقی عقب نشینی می کنند و در عین حال يك ارتش فرانسوی تحت فرمان ژنرال فرد از جنوب ستون حمله کننده آلمان را مورد حمله قرار می دهد و ارتشهای شمالی و جنوبی در ناحیه آمین بیکدیگر می رسند. این طرحها اگر بموقع اجرا گذاشته می شد دارای اهمیت فوق العاده ای بود. طی يك مذاکره خصوصی که من بارنو کردم از اینکه مدت چهار روز به لرد گرت هیچگونه فرمانی نداده اند اظهار شکایت کردم و گفتم که حتی پس از اینکه و یگان فرماندهی عملیات را بدست گرفته و باز هم مدت سه روز لرد گرت بلا تکلیف مانده بود. تغییراتی که در پست فرماندهی داده شده بود بسیار مفید بود اما کندی عملی که نتیجه این تغییرات بود خسارت جبران ناپذیری بما وارد کرد.

شبدا من در سفارت گذراندم. حملات هوایی کوچکی بپاریس انجام گرفت. توپهای ضد هوایی سروصدای زیادی می کردند ولی در تمام شب کسی صدای يك بمب نشنید بین تجربه ای که پاریس از جنگ هوایی داشت و تجربیاتی که بعدها لندن در این باره پیدا کرد چه تفاوت فاحشی وجود داشت! من خیلی میل داشتم که بدیدن دوست قدیمی خود ژنرال ژرژ بروم ولی فکر کردم که بهتر است در کشاکش نبردی که آغاز شده بود از این کار چشم پیوشم.

[۴]

## بسموی دریا

۲۴ تا ۳۱ مه

اکنون ما می توانیم دنباله نبرد را شرح دهیم.

فقط هیتلر خود را برای نقض بیطرفی بلژیک و هلند آماده کرده بود. بلژیک مصمم بود قبل از اینکه مورد تهاجم قرار نگیرد نیروهای متفقین را بجاك خود دعوت نکند. بهمین دلیل ابتکار نظامی در دست هیتلر بود. در دهم مه اوضربه خود را زد. ارتش اول متفقین که نیروهای انگلیس نیز در مرکز آن بود، بجای آنکه در مواضع دفاعی که با زحمت و مشقت بسیار تهیه کرده بودند باقی بماند، وارد جاك بلژیک شد، عملیات كمك به بلژیک بدلیل تأخیری که در شروع آن رخ داده بود، مواجه باشکست شد، فرانسویها منطقه آردن را مستحکم نکرده بودند و نیروهای متفقین در این منطقه کم بود. حمله زره پوشهای آلمان که در تاریخ جنگها مانند آن دیده نشد، مرکز جبهه فرانسه را در این منطقه از هم پاشید و ظرف ۴۸ ساعت ارتباط تمام نیروهای شمالی را قطع کرد و همچنین خطوط ارتباطی آنها را با دریا و منطقه جنوب مورد تهدید قرار داد.

فرماندهی عالی فرانسه میبایستی حداکثر تا چهاردهم مه فرمان عقب نشینی نیروهای شمالی را صادر کند و تلفات و خسارات ناشی از این عقب نشینی را تحمل نماید، ولی ژنرال گاملن این راه حل را مورد نظر قرار نداد و ژنرال بیوت که فرماندهی نیروهای شمالی را بعهده داشت نتوانست بمسئولیت خود دست بچنین اقدامی بزند لذا بر ارتشهای شمالی که مورد تهدید قرار گرفته بودند وضع مبهمی حکمفرمایی میکرد. این ارتشها وقتی تفوق دشمن را احساس کردند ناگزیر عقب نشستند. اگر این ارتشها حداکثر تا چهاردهم مه عقب نشینی



می کردند می توانستند با آسانی در خطوط دفاعی مستحکم سابق خود مستقر شوند و شاید از تاریخ ۱۷ مه بعد می توانستند بخوبی از سواض خود دفاع کنند. در واقع سه روز فرصت، بی جهت از دست رفت از تاریخ ۱۷ مه، کابینه جنگی انگلیس احساس کرد که فقط با حمله بطرف جنوب، ارتش انگلیس را می توان نجات داد. کابینه تصمیم داشت که نظر خود را بدولت فرانسه و ژنرال گاملن بقبولاند. ولی لرد گرت فرمانده نیروهای انگلیس در اینکه بتوان با حمله از ستون زره پوش آلمان ها عبور کرد و بطرف جنوب عقب نشینی نمود شك داشت.

در ۱۹ مه ژنرال گاملن از مقام فرماندهی کل برکنار و ژنرال ویگان جانشین او شد. آخرین فرمانی که ژنرال گاملن داده بود - فرمان شماره ۱۲ - با وجود اینکه پنج روز دیرتر از آنچه باید صادر شده بود، مع هذا با نظریات کابینه جنگی و ستاد عالی ارتش انگلیس مطابقت می کرد. تغییر یک در مقام فرماندهی عالی جنگ داده شد و نتیجه مستقیم آن که عبارت از عدم فرماندهی در مدت ۳ روز بود، منجر بعقب نشینی مجدد نیروهای شمالی شد. نقشه ای که ژنرال ویگان پس از بازدید ارتشهای شمال طرح کرد فقط روی کاغذ ارزش داشت. در واقع این نقشه همان نقشه سابق ژنرال گاملن بود که در نتیجه چند روز تأخیر غیر قابل اجرا شده بود. در آن تاریخ ما نقشه ژنرال ویگان را قبول کردیم و تمام مساعی خود را برای اجرای آن بکار بردیم ولی تمام راههای ارتباطی قطع شده بود و منطقه آراس Arras که قرار بود نیروهای شمال با آنجا عقب نشینی کنند، بنصرف دشمن در آمده بود و حملات متقابل ضعیف ما با شکست مواجه گردیده بود و لثوپولد پادشاه بلژیک در نظر داشت تسلیم شود. با توجه باین شرایط، امکان عقب نشینی بطرف جنوب بکلی از میان رفته بود. فقط دریا در پیش بود. آیا ما می توانستیم خود را بدریا برسانیم، یا اینکه می بایستی در زیر ضربات شدید دشمن خرد شویم؟ در هر حال کلیه تجهیزات و مهمات و توپخانه ارتش های ما، که جبران فقدان آن تا چندین ماه غیر ممکن بود، بدست دشمن می افتاد. آیا این فقدان در مقابل نجات نیروهای که بعدها اساس و هسته مرکزی ارتش شدند که انگلستان بکمک آن جنگ را ادامه داد، چه اهمیتی می توانست داشته باشد؟ لرد گرت که از ۲۵ مه تشخیص داده بود تخلیه نیروهای انگلیسی از طریق دریا تنها راه نجات است، فوراً مشغول عملیاتی شد تا بتواند پایگاهی برای تخلیه نیروها در دونکرک ایجاد کند و با جنگ و گریز، نیروهای ما را که متفرق بودند جمع آوری کرده از طریق دونکرک بانگلستان بازگرداند. برای انجام این عملیات انضباط و نظم نظامی ملت انگلیس ضروری بود و فرماندهان لایقی چون بروک Brooke و الکساندر و مونتهگمری مساعی خود را برای انجام این عملیات بکار بردند. ولی آیا فقط اینها برای نجات ارتش های ما کفایت میکرد؟

\*\*\*

در اینجا باید مسئله ای که درباره آن نظریات مختلفی ابراز شده، مورد بحث قرار دهیم. ژنرال هالد رئیس ستاد ارتش آلمان اعلام کرده است که در این مرحله از نبرد بود که هیتلر شخصاً در اجرای نقشه های جنگی ستاد ارتش آلمان دخالت کرد. بموجب اظهارات هالد، هیتلر از اینکه می دید پیشروی زره پوشهای آلمان در منطقه دشواری که کوه ها و کانالهای متعدد در آن قرار دارند انجام می گیرد و نتیجه قطعی هم از این پیشروی بدست نمی آید، نگران

بود و می ترسید ستون زره پوش آلمان با خطراتی مواجه گردد. وی معتقد بود که نباید واحد های زره پوشی را که برای مراحل بعدی جنگ اهمیت فوق العاده دارد قربانی کرد. وی تصور می کرد که تفوق هوایی آلمان مانع از آن خواهد شد که تخلیه نیروهای شمالی از طریق دریا صورت گیرد. به همین دلیل - بموجب اظهارات هالد - هیتلر توسط براوخیچ Brauchitsch بوی دستور داد که پیشروی نیروی زره پوش متوقف گردد. و حتی واحدهایی که زیاد پیشروی کرده اند بعقب بازگردند. هالد اظهار میکند که به این ترتیب راه دونکرک برای عقب نشینی نیروهای انگلیس باز شد. در هر حال ما يك پیام آلمانی را که حاکی بود حمله بطرف خط دونکرک - مرویل Dunkerque - Merville باید متوقف شود بدست آوردیم. هالد اظهار میکند که وی از قبول فرمان دخالت در پیشروی نیروهای رونداشتدت Rundstedt که مأمور بودند مانع از عقب نشینی نیروهای متفقین بطرف دریا شوند امتناع ورزید. هالد گفته بود هر چه قدر موفقیت ما در این منطقه سریع تر باشد تحمل از دست دادن چند تانک و اراکه جنگی آسان تر خواهد بود. اما فردای روزی که وی این اظهار را کرده بود بکنفرانسی که در مرکز ستاد براوخیچ تشکیل می شد، دعوت گردید در این کنفرانس بحث شدیدی در گرفت و هیتلر فرمان داد که اوامر او باید کاملاً اجرا شود و برای اجرای اوامر خود افسران وابسته ستاد خود را بجهت اعزام خواهد کرد. ژنرال کایتل با هواپیما بر مرکز ستاد رونداشتدت رفت و افسران دیگری بفرماندهی نقاط مختلف جبهه اعزام شدند.

هالد اظهار می دارد که: دمن هرگز نفهمیدم که چگونه هیتلر باین فکر رسیده بود که ممکن است نیروهای زره پوش که با سرعت پیش می رفتند با مشکلاتی مواجه شوند، بنظر من ظاهراً کایتل که در جنگ اول بین المللی مدت ها در جبهه فلاندر بسر برده بود این فکر را به هیتلر تلقین نموده بود. سایر افسران و ژنرال های آلمانی نیز توقف پیشروی زره پوشهای آلمان را به همین نحو توجیه کرده اند و بعضی از ایشان دلائل سیاسی نیز ذکر کرده اند و گویا مقصود هیتلر این بوده که امکان صلح جدا گانه را با انگلیس، پس از شکست فرانسه، بیشتر کند. ولی یادداشت های خصوصی رواندشتدت پرده از روی اسرار توقف ستون زره پوش آلمان بر میدارد. رواندشتدت در دفتر خاطرات خود می نویسد، وی بهیتلر اطلاع داده بود که اراکه های جنگی برای اینکه بتوانند به پیشروی خود ادامه دهند احتیاج به بازدید فنی و تعمیرات کلی دارند و از طرفی نیروهای شمالی متفقین که در محاصره افتاده اند ناچار دست بحملات شدیدی بستون زره پوش آلمان خواهند زد.

در واقع طرح ویگان اگر بمرحله اجرا گذارده می شد تنها عکس العمل صحیحی بود که آلمان ها انتظار داشتند از طرف نیروهای متفقین اتخاذ شود. هیتلر با پیشنهاد رواندشتدت موافقت کامل نمود و قرار شد نیروهای که در مشرق آراس هستند با کمک توپخانه دست بحمله بزنند و نیروهای متحرک زره پوش برای حفظ خط حمله «لنس - بتون - ارسنت - اوامر - گراولین» Gravilnes - Saint - Omer - Aire - Béthune - Lens در جای خود متوقف گردند. هیتلر همچنین تاکید کرده بود که نیروهای زره پوش باید خود را برای عملیاتی که در مراحل بعدی جنگ صورت خواهد گرفت آماده سازند. مع هذا در صبح ۲۵ مه ژنرال



بر او هیچ دستور داده که نیروهای زره پوش به پیشروی خود ادامه دهند. روند اشتدت که هیتلر شفاهاً باو دستوراتی داده بود فرمان مزبور را نادیده گرفت و این دستور را بفرمانده ارتش چهارم آلمان مخبره نکرد و تأکید نمود که نیروهای زره پوش را باید حفظ کرد و بخطر نینداخت. فرمانده ارتش چهارم باین دستورات اعتراض کرد و تقاضا نمود که پیشروی واحدهای او ادامه یابد. ولی فردای آنروز، یعنی روز ۲۵ مه روند اشتدت بوی اطلاع داد که ستونهای زره پوش باید متوقف شوند و دو فنکرت نباید در حال حاضر مورد حمله قرار گیرد. فرمانده ارتش چهارم آلمان فوراً به روند اشتدت تلفن کرد و اظهار داشت: «وکشتیهای بزرگ بطرف بنادرمانش پیش می آیند و سربازان نیروهای شمالی دشمن را تخلیه میکنند. البته آنها همه مهمات و تجهیزات خود را بر جای خواهند گذاشت ولی ما نباید کاری کنیم که این سربازان فردا با مهمات و تجهیزات جدیدی مجدداً بجنگ ما بیایند.»

لذا مسلم است که ستونهای زره پوش متوقف شدند و توقف آنها ابتکار هیتلر نبود بلکه پیشنهاد و دستور روند اشتدت صورت گرفت و روند اشتدت در مورد لزوم تعمیر ارایه های جنگی و در نظر گرفتن وضع کلی نبرد حق داشت. ولی بهتر بود که دستورات فرماندهی کل نیروهای آلمان را اجرا میکرد و بالا اقل نظریات هیتلر را با اطلاع آنان میرساند. عقیده عمومی فرماندهان ارتش آلمان بر این است که باین ترتیب فرصت نیکویی از دست آلمان رفت.

\*\*\*

ده روز قبل از این تاریخ من از چمبرلین تقاضا کرده بودم که باتفاق سایر وزرا شرایط مبارزه ما را ببنتهائی با آلمان مورد مطالعه قرار دهند. همین سؤال را برای مشاورین نظامی دولت نیز مطرح کردم. طرحی را که من تهیه کردم با وجود اینکه دستور العمل های کلی را در صورت لزوم مبارزه ما تنها با آلمان، شامل بود مع هذا دست فرماندهان ستاد ارتش را برای تغییر و تبدیل در آن بازمی گذاشت. من خوب میدانستم که آنها، مصممند بهرنحوی شده بجنگ ادامه دهند ولی در اینگونه مواقع ارجح اینست که سندی کتبی در دست انسان باشد. بعلاوه من میخواستم بپارلمان طرحی ارائه دهم که نظریات فنی فرماندهان جنگی نیز در آن مراعات شده باشد.

پاسخی که بطرح من داده شد اینست:

۱۰- گزارشی که ما تهیه کرده ایم پس از مطالعه دقیق طرحی که نخست وزیر تسلیم ما کرده تهیه شده است. طرح نخست وزیر اینست: «در صورتیکه فرانسه قادر بادامه جنگ نباشد و مجبور به بی طرفی گردد، در صورتیکه آلمانیها مواضع کنونی خود را حفظ کنند و ارتش بلژیک پس از کمک و همکاری با نیروهای انگلیسی تسلیم شود، در صورتیکه بانگلستان پیشنهادی شود که این دولت را کاملاً مطیع اوامر آلمان گرداند و آلمان نیروهای ما را خلع سلاح کرده و پایگاههای دریائی ما را در جزایر اردکاد Orcades تصرف نماید، دورنمای جنگ انگلستان بنتهائی علیه آلمان و احتمالاً ایتالیا چیست؟ آیا نیروی دریائی و هوائی انگلیس قادر هست از تجاوز بخاک انگلیس جلوگیری کند و آیا نیروهای ما می توانند در مقابل بمباران و هجوم

از راه هوا مقاومت نمایند؟ ضمناً خاطر نشان می شود که مقاومت طولانی انگلیس خطرات بزرگی برای آلمان که قسمت بزرگی از اروپا را تحت اشغال خود دارد ایجاد خواهد کرد.»

۲- نتایجی که ما از مطالعه طرح نخست وزیر گرفتیم بدینقرار است:

۳- تا وقتی نیروی هوائی ما وجود دارد، نیروی دریائی و هوائی ما باید قدرت این را داشته باشند که از هجوم عمومی آلمان بخاک انگلیس جلوگیری نمایند.

۴- فرض اینکه آلمان تفوق کامل هوائی داشته باشد، ما معتقدیم که نیروی دریائی می تواند برای مدت طولانی از هجوم بخاک انگلیس جلوگیری کند ولی این مدت نامحدود نخواهد بود.

۵- اگر نیروی هوائی ما از دست برود و نیروی دریائی نیز نتواند از هجوم عمومی نیروهای آلمان جلوگیری کند، نیروهای ساحلی ما نمی توانند از پیاده شدن سربازان آلمان و ارایه های جنگی در خاک انگلیس جلوگیری نمایند و در چنین شرایطی نیروهای زمینی ما قادر نخواهند بود در مقابل يك تجاوز و هجوم جدی مقاومت کنند.

۶- اساس کار تفوق هوائی است. اگر آلمانیها تفوق هوائی را بدست بیاورند میتوانند با حملات هوائی بر کشور ما مسلط شوند.

۷- آلمان تا وقتی نیروی هوائی و کارخانجات هواپیمائی ما را منهدم نکرده تفوق هوائی بدست نخواهد آورد.

۸- حمله بصنایع هواپیما سازی ما باید در روز انجام خواهد گرفت. یاد در شب. بعقیده ما نیروی هوائی انگلیس می تواند در هنگام روز تلفات شدیدی بدشمن وارد کند. و مانع از آن گردد که خسارات مهمی بصنایع هواپیما سازی ما وارد شود. ولی در هنگام شب دشمن می تواند بمراکز صنعتی ما صدمه بزند.

۹- موفقیت دشمن، دراز کار انداختن صنایع هواپیمائی ما، فقط بسته به هدف خوردن بمب های دشمن نیست بلکه باید دید این حملات تاجه حد در روحیه کارگران ما تأثیر خواهد کرد و باید دید آیا آنها در مقابل این حملات شدید حاضر بادامه کار خواهند بود یا نه؟

۱۰- اگر دشمن در هنگام شب دست بحملات شدیدی بر فراز مناطق صنعتی بزند احتمال دارد که روحیه کارگران و ساکنین مناطق صنعتی متزلزل گردد.

۱۱- باید خطر نشان ساخت که آلمانیها تفوقی بشب چهار بريك بر ما دارند و کارخانجات هواپیما سازی آلمان متفرق است و عدم تمرکز آنها موفقیت حملات هوائی ما را تضعیف میکند.

۱۲- از طرفی تا وقتی ما هواپیماهای بمب افکن در اختیار داریم می توانیم بمراکز صنعتی آلمان حمله کرده و روحیه کارگران این مناطق را متزلزل سازیم.

۱۳- بالاخره اینکه آلمان از هر حیث تفوق دارد و تنها عاملی که می تواند ما را نجات دهد روحیه جنگجویان و کارگران ما است. و ما امیدواریم که روحیه آنان هرگز متزلزل نگردد.



این گزارش که در تاریکترین لحظات و قبل از تخلیه دو نکرک تهیه شده بود هم از طرف رؤسای ستاد ارتش و هم از طرف معاونین آنها امضا شده بود. اکنون که من این گزارش را پس از سالها می خوانم می بینم که تاریک و غم انگیز است. وزیر کابینه جنگی این گزارش را تأیید کردند و بحثی راجع بآن درنگرفت. مادل و روحمان در آن زمان یکی بود.

\*\*\*

در ۲۷ مه من مستقیماً تلگرافی به لرد گرت فرمانده نیروهای انگلیسی در فرانسه مخابره کردم.

۱- در این لحظات خطیر، من خود را موظف می دانم که بشما درود بفرستم. هیچکس نمیداند اوضاع چگونه خواهد شد. ولی هر اقدامی بکنید بهتر از آنست که بگذارید شما را محاصره کنند و از گرسنگی تلف شوید. من بخود اجازه میدهم که چند نکته را متذکر شوم. اولاً توپها باید تانکها را منهدم کنند و اگر بنا باشد ما توپخانه خود را از دست بدهیم بهتر است که در مقابل توپها تانکهای دشمن را ویران کنیم. ثانیاً من در خصوص شهر اوستانده Ostende مشوشم و باید شهر را با نیروهای توپخانه محافظت کرد. ثالثاً احتمال قوی دارد تانکهای دشمن که به کاله Calais حمله ور شده اند خسته باشند و تا وقتی این بندر مقاومت میکند یک ستون برای دفاع از آنجا و حمله بتانکهای آلمان بفرستید زیرا وقتی ستون تانکهای دشمن مورد حمله قرار گرفت امکان مقاومت بندر بیشتر خواهد بود.

۲- لازم است بلژیکی ها را از جریان مطلع سازید. من تلگرافی که ضمیمه این تلگراف است برای دریاسالار کیز Keyes خواهم فرستاد ولی بهتر است شما شخصاً با شاه تماس بگیرید. ما نباید از آنها انتظار داشته باشیم که خود را بخاطر ما فدا سازند.

۳- من تصور میکنم که سربازان ما میدانند که مشغول باز کردن راهی به طرف انگلیس می باشند. هرگز بهتر از این محرکی برای جنگ نیست. ما هر چه نیروهای دریائی و هوائی قادر به انجام آن باشند برای شما انجام خواهیم داد. آنتونی ایدن در این لحظه نزد من است و او نیز بشما درود میفرستد.

تلگراف ضمیمه:

از نخست وزیر به دریاسالار کیز

این مطالب را بدوست خود اطلاع دهید (مقصود پادشاه بلژیک است). من تصور میکنم که او می داند انگلیسی ها و فرانسوی ها در حال باز کردن راهی بطرف دریای و رسیدن به کراولین و اوستانده می باشند و ما امیدواریم که با پشتیبانی کامل نیروی هوائی و دریائی خود موفق به تخلیه نیروهای خود گردیم. برای او ما چه کاری می توانیم انجام دهیم؟ در هر صورت ما نمی توانیم بخاطر بلژیک خود را بمحاصره بیندازیم و از گرسنگی تلف شویم. تنها امید ما پیروزی است و انگلیس هرگز دست از جنگ بر نخواهد داشت و وضع هر طور شود در تصمیم ما تأثیری نخواهد

نمود و تا وقتی هیتلر از پای در نیامده یا دولت انگلستان از میان نرفته ما بجنگ ادامه خواهیم داد. من امیدوارم که او را متقاعد خواهید ساخت قبل از آنکه دیر شود با هواپیما به اتفاق شما ب انگلستان بیاید. اگر ما در انجام نقشه های خود موفق شویم شاید بتوانیم چند لشکر بلژیکی را بفرانسه برسانیم. لازم است بهرنحوی شده بلژیک بجنگ ادامه دهد. تأمین جان شاه اهمیت مخصوص دارد.

تلگراف من پس از اینکه دریاسالار کیز در ۲۸ مه با انگلیس آمد بدست او رسید. ولذا این پیام مخصوص به لئوپولد پادشاه بلژیک نرسید. ولی این مسئله در واقع اهمیت فوق العاده نداشت زیرا روز قبل از آن یعنی در ساعت ۱۸ روز ۲۷ مه دریاسالار کیز بمن تلفن کرد. مطالب زیر قسمتی از گزارش او درباره مکالمات تلفنی آن روز است:

در ساعت ۱۷ روز ۲۷ مه وقتی شاه بمن گفت که ارتش او مغلوب شده و شخص او تقاضای ترک مخاصمات را کرده است، پیام مخصوصی به لرد گرت و وزارت جنگ فرستاده شد. سپس خود به «لاپان» Lapanne رفتم و در آنجا با نخست وزیر بوسیله تلفن مذاکره کردم. نخست وزیر از تصمیم پادشاه بلژیک بهیچوجه متعجب نشد زیرا قبلاً گزارش هایی درباره وضع بلژیکیها دریافت کرده بود ولی بمن گفت باید تمام مساعی خود را برای وادار کردن شاه و ملکه مادر بمسافرت ب انگلیس بکار برم و پیام زیر را که من می بایستی بعد از ظهر همان روز دریافت کنم بمن انشاء کرد.

۲۷ مه ۱۹۴۰

سفارت بلژیک در انگلیس اطمینان دارد که تصمیم شاه دائر بماندن در «بلژیک» نشانه آن است که وی به شکست در جنگ اعتراف کرده و در نظر دارد صلح جداگانه ای منعقد سازد. دولت قانونی و پارلمانی بلژیک به منظور اعلام مخالفت خود با چنین تصمیمی در سرزمین یک کشور خارجی تشکیل جلسه داده است. حتی اگر ارتش بلژیک مجبور باشد اسلحه خود را بر زمین بگذارد در فرانسه ۲۰۰ هزار نفر بلژیکی وجود دارد که می توانند به زیر پرچم فرا خوانده شوند و منابع طبیعی و قدرت اقتصادی بلژیک امروز بمراتب بیش از ۱۹۱۴ می باشد. شاه با تصمیمی که اتخاذ کرده کشور را به دو قسمت تقسیم می کند و آن را تحت تسلط هیتلر در می آورد. این مطالب را به اطلاع پادشاه بلژیک برسانید و به او خاطر نشان کنید که انتخابی که در این لحظات خواهد کرد برای آینده بلژیک و منفقین اهمیت فوق العاده دارد.

من پیام نخست وزیر را به اطلاع لئوپولد پادشاه بلژیک رساندم ولی او گفت که تصمیم خود را گرفته و در کنار ارتش و ملت خود خواهد ماند.

\*\*\*

در صبح روز ۲۸ مه، لرد گرت با ژنرال بلانشار Blanchard فرمانده ارتش اول فرانسه ملاقات کرد ژنرال پونال Pownall گزارش این ملاقات را بعدها بمن تسلیم کرد و من در اینجا آن را ذکر می کنم: «هیچانی که ژنرال بلانشار در ملاقاتهای قبلی از خود نشان می داد بکلی از میان رفته بود.



وی نه طرحی در نظر داشت و نه پیشنهادی بمانمود. ما او را از تلگرافی که بموجب آن ماستور داشتیم برای تخلیه نیروهای خود راهی بسوی دریا باز کنیم مطلع ساختیم. وی از این موضوع سخت برآشفته. برآشفتن او واقعاً عجیب بود زیرا معلوم بود اصولاً مفهوم فرمانی که باو ولرد گرت داده بودند نفهمیده است. وی نمی دانست که اصولاً عقب نشینی و جنگ و گریز ما بخاطر چیست. ما باو تذکر دادیم که ما هر دو برای بدست آوردن يك پایگاه در ساحل دریای فرمان واحدی دریافت داشته ایم؛ منتهی ستاد ارتش انگلیس ما را از جریان بعدی امور آگاه داشته در حالی که ستاد ارتش فرانسه با توضیحاتی نداده است. این توضیحات تاحدی او را آرام کرد. سپس ما باو اظهار کردیم که ما هم مثل او میل داریم عملیات جنگی نیروی انگلیس و ارتش اول فرانسه با یک دیگر مطابقت داشته باشد و لذا امیدواریم که ارتش اول فرانسه در همان شب، عقب نشینی خود را بطرف دریا آغاز کند. در اینجا باز ژنرال بلانشار ناراحت شد. وی اظهار کرد که چنین کاری غیر ممکن است. ما تا آنجا که زبان بشر قادر بشریح مسائل است، اطراف وجوایب کار را برای او توضیح دادیم. نیروهای آلمان تا ۲۴ ساعت بعد جناح شمال شرقی ما را تهدید نمی کرد (ولی در صورت حمله جناح بلاشک صدمه بزرگی بمان وارد می آمد) در عوض جناح جنوب غربی ما مورد تهدید فوری آلمانی ها بود.

شخص ژنرال بلانشار بخوبی میدانست که پیشقراولان لشکرهای توپخانه آلمان در این جناح روز گذشته دست بحمله زده بودند و در چندین نقطه در خطوط مارخنه کرده بودند. اگر چه ما در مواضع مستحکم بخوبی از خود دفاع کرده حمله آلمانی ها را دفع کرده بودیم مع هذا امکان آن وجود داشت که آلمانی ها در اکثر نقاط جبهه ما موفق به پیشروی شوند. ما اطمینان داشتیم که آلمانی ها بمحض رسیدن لشکرهای جدید، از طرف شمال غربی جبهه ما پیشروی خواهند کرد و ما را محاصره نموده راه ارتباط ما را با دریا قطع خواهند نمود و در آن صورت هر گونه عقب نشینی غیر ممکن خواهد بود (در حالی که بمان دستور داده شده بود که بهمین منظور عقب نشینی کنیم). بهمین دلیل جایز نبود که يك لحظه وقت را از دست بدهیم و بمبایستی همان شب شروع به عقب نشینی کنیم. اگر بنا باشد تا فردا شب صبر کنیم آلمانی ها فرصت آنها خواهند داشت که به عقب خطوط ما رخنه کنند و این اتلاف وقت را جز به جنون به چیز دیگر نمیتوان تعبیر کرد. ما تصور نمیکنیم که بتوانیم بیش از سی در صد نیروهای خود را نجات دهیم و بقرص اینکه سهولت به دریای برسیم باز بیش از این مقدار را نمیتوان به انگلستان بازگرداند. ولی حتی اگر تعداد کمی از افسران و درجه داران و سربازان خود را نجات دهیم میتوانیم با کمک آنها ارتشی تشکیل دهیم که بعدها قادر به ادامه جنگ باشد. لذا باید هر چه از دستمان بر میآید انجام دهیم و تنها کاری که از دستمان بر میآید اینست که همین امشب عقب نشینی نمائیم.

ما مشغول توضیح این مطالب به ژنرال بلانشار بودیم که ناگهان افسر رابطی از در وارد شد و به ژنرال بلانشار اطلاع داد که ژنرال پریو Prioux که فرماندهی ارتش اول فرانسه را به عهده داشت، اعلام کرد که امشب نمیتواند عقب نشینی کند. این خبر ژنرال بلانشار را در نظریات خود مصر تر کرد و جداً با عقب نشینی مخالفت نمود ما از او تقاضا کردیم که بخاطر نجات ارتش اول و بخاطر پیروزی متفقین به ژنرال پریو فرمان دهد که لااقل قسمتی از قوای

خود را در همان خطی که ما عقب نشینی میکنیم عقب برانند. بنظر ما تمام سربازان او آنقدر خسته نبودند که نتوانند آنشب را هم بعقب نشینی ادامه دهند. هر سربازی که موفق میشد به ساحل دریا برسد لااقل شانس این را داشت که نجات یابد در حالیکه هر واحدی که عقب می ماند مسلماً منهدم میگشت. پس چرا فوراً اقدام نکنیم؟ اما هیچ چیز ژنرال بلانشار را وادار به تغییر عقیده نکرد. وی اظهار داشت که تخلیه نیروها از طریق دریا غیر ممکن است.

البته شك نبود که وزارت دریاداری انگلیس اقداماتی بمنظور تخلیه سپاهیان انگلیسی بعمل آورده ولی نیروی دریائی فرانسه بهیچوجه قادر به تخلیه سپاهیان فرانسوی نخواهد بود. لذا هیچ لزومی نداشت که دست به عقب نشینی بزنند. ژنرال بلانشار نیز نظریات ژنرال پریو را تأیید کرد. سپس پرسید که آیا لرد گرت جداً قصد دارد که بدون کمک ارتش اول فرانسه در همان شب بطرف دریا عقب نشینی کند؟ فرمانده نیروهای انگلیس اظهار کرد که باو دستور داده اند که نیروهای خود را از طریق دریا تخلیه کند و برای انجام این منظور ابتدا لازم است که او بدریا برسد. اگر ۲۴ ساعت فرمان عقب نشینی را بتعویق بیندازد نیروهای او هر گرامکان رسیدن بدریا را نخواهند داشت و قوای آلمان آنها را محاصره خواهند کرد. در ثانی گذشته از اینکه فرمانی که صادر شده باید اجرا گردد اصولاً نگهداشتن واحدهای انگلیس در مواضع مقدم جبهه کار را بلهانه خواهد بود زیرا تا ۲۴ ساعت دیگر دشمن آنها را خرد خواهد کرد. با این دلایل نیروی اعزامی انگلیس با کمال تأسف مجبور بود که حتی بدون کمک ارتش اول فرانسه، عقب نشینی کند.

\*\*\*

در اولین ساعات صبح ۲۸ مه، ارتش بلژیک تسلیم شد. لرد گرت فرمانده نیروهای اعزامی انگلیس فقط یک ساعت قبل از تسلیم ارتش بلژیک از ماجرا اطلاع حاصل کرد. اما شکست ارتش بلژیک از سه روز قبل پیش بینی شده بود و بهر طریق بود شکاف ناشی از تسلیم ارتش بلژیک را پر کرده بودند. من جریان واقعه را در مجلس عوام اعلام کردم ولی لحنی که برای اعلام این مطلب بکار بردم بالحن تندى که پلر نو در مجلس فرانسه بکار برد تفاوت بسیار داشت. من در مجلس اظهار کردم:

«مجلس اطلاع دارد که پادشاه بلژیک دیروز نماینده ای نزد فرمانده عالی نیروهای آلمان فرستاده و تقاضا کرده است که جنگ در جبهه بلژیک متوقف گردد. دولتمن انگلیس و فرانسه فوراً بژنرالهای خود دستور دادند که مخالفت خود را با این تقاضا اعلام کرده بعملیات جنگی ادامه دهند. مع هذا فرماندهی ارتش آلمان تقاضای بلژیکها را قبول کرده و ارتش بلژیک از ساعت ۴ صبح امروز از مقاومت در برابر ارتش آلمان دست کشیده است. من در این موقع قصد ندارم که از مجلس تقاضا کنم روش پادشاه بلژیک را که فرماندهی کل قوا را به عهده داشته، مورد قضاوت قرار دهد. ارتش بلژیک دلیرانه جنگید و بدشمن تلفات سنگین وارد آورد. دولت بلژیک اعلام کرده که از پادشاه تبعیت نخواهد کرد و پس از اعلام این نکته که این دولت تنها دولت قانونی بلژیک می باشد، تأکید کرده جنگ را دوشادوش متفقین ادامه خواهد داد.» دولت فرانسه از اظهارات من درباره پادشاه بلژیک و تضاد آن با اظهارات پلر نو سخت



رنجیده و من مجبور شدم که مسئله تسلیم ارتش بلژیک را مورد مطالعه قرار دهم. و بخاطر پشتیبانی از دولت بلژیک که در لندن بود در ۴ ژوئن حقایق را بطور سر بختری در مجلس عوام اعلام کردم:

«در آخرین لحظه، وقتی بلژیک مورد تجاوز قرار گرفته بود، لئوپولد پادشاه بلژیک ما را بکمک خود خواند و ما بکمک او شتافتیم. ارتش دلیر بلژیک که بیش از نیم میلیون سرباز داشت جناح چپ ارتشهای ما را تشکیل می داد و تنها راه ارتباط ما با دریا بود. اما ناگهان، بدون مشاوره قبلی و بدون اینکه کسی مطلع شود و بدون اطلاع دولت و وزرای بلژیک، پادشاه این کشور نماینده مخصوصی نزد فرماندهی عالی ارتش آلمان فرستاد و به ابتکار شخصی خود ارتش بلژیک را تسلیم کرد و بدین ترتیب جناح چپ ارتشهای متفقین و امکان هر گونه عقب نشینی بطرف دریا را بخطر انداخت.»



در تمام روز ۲۸ مه سرنوشت ارتش بریتانیا نامعلوم بود. در جناح چپ جبهه انگلیس، ژنرال بروک برای پر کردن شکافی که در نتیجه تسلیم ارتش بلژیک ایجاد شده بود با واحدهای خود دلیرانه جنگید. مدت سه روز لشکر پنجم انگلیس ناحیه کومین را حفظ کرده حملات آلمانیها را دفع نموده بود. ولی وقتی سپاهیان بلژیک بطرف شمال عقب نشینی کردند و بعد هم تسلیم شدند، شکاف جبهه بطور غیر قابل جبرانی وسعت پیدا کرد. وظیفه ارتش پنجم آن بود که جناح چپ ارتشهای اعزامی را محافظت نماید. ابتدا لشکر پنجاهم ما برای ادامه خط جبهه وارد میدان شد و سپس لشکرهاى سوم و چهارم که قبلاً از لیل و Lille عقب نشینی کرده بودند، با عجله سوار کامیونها شده برای ادامه خط جبهه تا دونکرک در طی دالانی که در منطقه شرقی جبهه خالی مانده بود، پیش رفتند. البته جلوگیری از رخنه ارتش آلمان در خطوط سپاهیان انگلیس امکان نداشت ولی نیروهای اعزامی انگلیس مانع آن شدند که سپاهیان آلمانی خطوط دفاعی آنها را دور زده و خود را بدریا رسانند و با این طریق راه عقب نشینی ما را بطرف دریا مسدود کنند.

آلمانیها دست بحملات متقابل شدیدی زدند. بتوپخانه صحرائی و توپخانه سبک نیروهای انگلیسی دستور داده شده بود که تمام گلولههای خود را بطرف دشمن شلیک کنند و این آتش سنگین توپخانه تاحدی از شدت حمله آلمانیها کاست. در تمام مدت حمله آلمانیها و دفاع شدید ما، کامیونهای پرازر باز در پشت جبهه ژنرال بروک، بدون ترک میرفت و سربل نیرومندی که دارای قدرت دفاعی فوق العاده ای بود، بوجود آمد. از طرفی درجاده اصلی که از مغرب به شرق گسترده شده بود بقدری اتومبیل و کامیون ارتشی توقف کرده بود که آلمانیها برای پیشروی مجبور شدند آنها را باتانک بگودالهای اطراف جاده پرتاب کنند.

در بعد از ظهر روز ۲۸ مه، لرد گرت فرمان داد که عقب نشینی کلی بطرف سربل دونکرک انجام گیرد. در روز ۲۹ مه، قسمت مهمی از نیروهای انگلیس بسربل دفاعی رسیده بود و از طرف نیروی دریایی اقدامات لازم برای تخلیه آنها بعمل آمده بود. در ۳۰ مه ستاد ارتش لرد گرت اعلام کرد که تمام لشکرهاى انگلیسی وارد سربل دفاعی و مناطق اطراف آن شده است.

نیروی از ارتش اول فرانسه نیز با جنگ و گریز راهی تا دونکرک باز کرد و قسمت اعظم این عده صحیح و سالم توانستند سوار بر کشتیهای مأمور تخلیه شوند. مع هذا خط عقب نشینی لشکر پنجم فرانسه بوسیله يك حمله گاز انبری آلمانیها در مغرب لیل، قطع شد. در روز ۲۸ مه، افراد این لشکر سعی کردند که راهی بطرف دریا باز کنند ولی موفقیتی نصیبشان نشد و دشمن از هر طرف آنها را محاصره کرد. طی سه روز بعد فرانسویان لیل در مقابل فشار شدید دشمن مقاومت کردند و مردانه جنگیدند ولی مهمات و خواربار آنها بپایان رسید و مجبور به تسلیم شدند. قریب پنجاه هزار سرباز بدست آلمانیها اسیر شد. این فرانسویان که تحت فرمان ژنرال مولینه بودند مدت چهار روز با نبرد دلیرانه خود هفت لشکر دشمن را مجبور به توقف در اطراف لیل نمودند. در حالیکه این لشکرها میتوانند جهت حمله خود را متوجه دونکرک نمایند و ضربات مهلکی ببارانند. فرانسویان لیل با شهادت و دلیری خود نجات سایر رفقای خود و نیروهای اعزامی انگلیس را تأمین کردند.



برای من که مسئولیت کلی سنگینی بردوش داشتم وقایع این چند روز، آزمایش دشواری بود. زیرا ما اردو شاهد این وقایع بودیم و هر گونه دخالت ما ممکن بود کار را بجای آنکه بهتر کند بدتر نماید. شك نیست که ما طرح ویگان را با وجود تمام خطراتی که برای ما داشت سمبانه اجرا کردیم ولی نقشه لرد گرت که مبنی بر ترك طرح ویگان و عقب نشینی بطرف دریا بود، با مهارت و زبردستی تمام اجرا شد و در تاریخ جنگهای انگلیس از آن با افتخار نام برده خواهد شد.



## نجات از دونكر

۲۶ مه تا ۴ ژوئن

در ۲۶ مه مراسم کوتاهی در کلیسای وست مینستر Westminster اجرا شد و ما از درگاه خداوند استغاثه کردیم که رحمت خود را شامل حال ما گرداند، فرد انگلیسی بهیچوجه عادت ندارد که احساسات خود را نمایش بدهد، ولی من از محلی که قرار گرفته بودم بخوبی میتوانستم هیجان این مجمع را که از مرگ و جراحات و صدمات مادی نمیترسید ولی امکان شکست و انهدام قطعی بریتانیای کبیر را در نظر محسم میکرد، حدس بزنم.

روز پنجشنبه ۲۸ مه فرارسید. در تمام مدت هفته من در جلسات مجلس عوام شرکت نکرده بودم، هیچ لزومی نداشت که من در مجلس نطقی ایراد کنم و نمایندگان هم در مدت هفته توضیحاتی درباره حوادث نخواسته بودند، ولی هر کس متوجه این نکته بود که سر نوشت ارتش ما و شاید سر نوشت همه ما تا پایان هفته معلوم خواهد شد. در جلسه روز پنجشنبه من نطقی ایراد کردم و گفتم: «مجلس باید خود را برای استماع خبرهای ناگوار و دردناک آماده سازد. من لازم است در اینجا تأکید کنم که هیچ حادثه‌ای در این نبرد مانع از آن نخواهد شد که ما وظیفه مقدس خود را که دفاع از آزادی است، انجام بدهیم.

هیچ چیز نمیتواند اعتمادی که ما بقدرت خود داریم، از ما سلب کند و ما راه خود را، مانند لحظات دیگر تاریخ گذشته‌مان، از میان شکست‌ها و ویرانی‌ها با انهدام نهائی دشمنان خود، ادامه خواهیم داد.»

از هنگامیکه دولت را تشکیل داده بودم با اکثر همکاران خود در جلسات کابینه جنگی ملاقاتی نکرده بودم و فکر کردم که خوب است همه آنها را در دفتر مخصوص خود در مجلس عوام گرد آورم و برای آنها وضع را تشریح کنم. همه آنها را با استثنای اعضای کابینه جنگی در دفتر

کار خود گرد آوردم. ما قریب ۲۵ نفر بودیم و دور میزی نشستیم. من جریان حوادث را برای آنها شرح دادم و به طور سریع و روشن به آنها گفتم که وضع ما چگونه است و آنچه را که مورد خطر قرار گرفته برای آنها تشریح کردم و بعد بدون اینکه بخواهم نطقی ایراد کنم یا نظریه مخصوصی ابراز نمایم بی اختیار گفتم «شک نیست که هر واقعه‌ای در دونكر اتفاق بیفتد ما را از ادامه جنگ باز نمیدارد.» در این هنگام کسانی را که من گرد آورده بودم چنان تظاهراتی نمودند که باعث تعجب من شد. البته باید ماهیت آن مجمع و شخصیت سیاستمدارانی که حاضر بودند در نظر گرفت بسیاری از آنها از جای خود جهیدند و بسوی من دویدند. آنها فریادهای تحسین و آفرین می‌کشیدند و صمیمانه با دست بر پشت من می‌کوبیدند. واضح است که اگر در این لحظات حساس من کمترین ضعفی در خصوص رهبری ملت از خود نشان داده بودم مرا از مقام خود میراندند. من یقین دارم که هر يك از وزراء در آن روز حاضر بود خود و خانواده‌اش را فدا کند ولی تسلیم نشود و همین احساس در وجود تمام نمایندگان مجلس عوام و تمام افراد ملت وجود داشت. طی روزها و ماههای بعد، من از طرف آنها بارها سخن گفتم و احساسات آنها را بیان کردم. سخنان من انعکاس احساسات آنها بود و من خود نیز همان احساسات آنها را داشتم زیرا در همان زمان نوری خیره کننده، مقاومت ناپذیر و آسمانی سراسر جزیره ما را روشن کرده بود.

\*\*\*

در باره تخلیه ارتش انگلیس و فرانسه از دونكر تا کنون مطالب بسیاری نوشته شده است. از یستم ماه مه اقدام به جمع آوری کلیه کشتی‌های تجاری و کشتی‌های کوچک و بزرگ دیگر شده بود و در پاساژ «رامسی» مأمور اجرای تخلیه دونكر گردیده بود. در شب ۲۶ مه (ساعت ۱۸ و ۵۸ دقیقه) وزارت دریا داری فرمان داد که «عملیات دینامو» بموقع اجرا گذارده شود، و اولین گروه سربازان انگلیسی همان شب از دونكر تخلیه شدند.

پس از تصرف بولونی و کاله از طرف آلمانی‌ها، تنها بندری که ما می‌توانستیم برای تخلیه نیروهای فرانسه از آن استفاده کنیم بندر دونكر بود. در آن زمان حدس زده می‌شد که ما بتوانیم فقط ۴۵۰۰۰ نفر از سربازان خود را طی دو روز نجات دهیم. در صبح ۲۷ مه، اقداماتی برای تکمیل کشتی‌های مأمور تخلیه بعمل آمد تا علاوه بر مأموریت دریاسالار «رامسی» از طرق دیگر و بوسیله دیگر نیروهای ما را از دونكر و سواحل نزدیک آن نجات دهند. آری، قصد ما این بود که کلیه نیروهای اعزامی انگلیس را نجات دهیم. واضح بود که برای تخلیه سربازان از مناطق نزدیک بندر دونكر می‌بایستی کشتیهای کوچک که بتوانند بساحل نزدیک شوند، بکار ببریم. بنا به پیشنهاد وزیر بحریه تجارتی، افسران وزارت دریاداری تمام انبازها و اسکله‌های نیروی دریائی را کاوش کردند و بیش از چهل قایق بزرگ موتوری که هم در آب و هم در خشکی حرکت می‌کرد پیدا کردند. این قایق‌ها فوراً به سواحل نزدیک بندر دونكر فرستاده شد. تمام یدک‌کشهای رود تایمز و کشتی‌های خصوصی و تفریحی نیز مصادره گردید. وقتی مسلم شد که دشمن از جریانات کارما اطلاع حاصل کرده بکلیه کسانی که قایق ماهی‌گیری یا قایقهای موتوری یا بادبانی خصوصی داشتند پیام فرستاده شد که برای نجات سربازان انگلیس



بدونكر ك پشاند .

در روز ۲۷ مه سیل قایق‌های بزرگ و کوچک با آنسوی دریای مانش روان شد و در تمام سواحل جنوبی يك كشتی یا قایق باقی نماند و همه بطرف دونكر ك عزیمت کردند در آن روز رئیس دفتر نقشه‌های من و دستیارانش نیز غایب بودند و بعداً فهمیدم که بايك كشتی خصوصی كوچك بدونكر ك رفته‌اند و ظرف چهار روز ۸۰۰ نفر با انگلستان بازگردانند .

\*\*\*

ملی این مدت نیروهای ما در دونكر ك متمرکز شده و در خط دفاعی که ظرف دوروز ساخته شده بود موضع گرفته بودند . وضع از ابهامی که داشت خارج شده بود . لشکرهای دوم و پنجم که بیش از همه صدمه دیده بودند در ساحل دریا بطور ذخیره نگاهداشته شده بود و اولین لشکرهایی بودند که از دونكر ك تخلیه شدند . ابتدا در نظر بود سه ارتش در جبهه دونكر ك نگاهداری شود . اما فرانسوی‌ها از ۲۹ مه در دفاع از دونكر ك کوشش بیشتری بکار بردند و دو ارتش برای ما کافی بود . دشمن نیروهای مارا که در حال عقب‌نشینی بودند از نزدیک تعقیب کرده بود و نیروهای شدیدی بین طرفین خصوصاً در ناحیه نیوپورت Nieuport و برگز Bergues در گرفته بود .

هر چند در تخلیه پیشرفت می‌کرد تقلیل دائمی واحدهای ما خواست فرانسوی خواه انگلیسی در میزان قدرت دفاعی ما تأثیر می‌نمود . در میان شن‌های ساحل و پستی و بلندیهای ساحلی ده‌ها هزار سرباز در حالی که در معرض بمباران های سهمناك هوایی بودند انتظار می‌کشیدند .

هیتلر بتصور اینکه نیروی هوایی آلمان فرار ما را غیرممکن خواهد ساخت و در نتیجه می‌بایستی واحدهای زره‌پوش را برای مراحل بعدی نبرد حفظ نمود دچار اشتباه بزرگی گردیده بود . اما در عین حال فکر او چندان غیرعاقولانه نبود . سه عامل موجب عدم صحت پیش‌بینی‌های او شده بود . اولاً بمباران هوایی دائمی نیروهای که در طول ساحل مجتمع شده بودند موجب تلفات مختصری شد . بمب‌ها در میان شن‌ها فرو می‌رفتند و انفجار آنها شدت خود را از دست می‌داد . در آغاز کار پس از يك حمله هوایی شدید نیروهای ما با کمال تعجب مشاهده کردند که حتی يك نفر از آنها کشته یا زخمی نشده است . در هر طرف انفجارهایی روی داده بود ، اما تقریباً بهیچکس صدمه نرسیده بود . اگر ساحل دونكر ك سنگی بود بلا شك تلفات مافوق‌العاده می‌بود . عاقبت کار بجائی کشید که سربازان حملات هوایی را بایی اعتنائی نمی‌نگریستند ، آنها در میان شن‌های ساحل دراز کشیده بودند و امید در قلب آنها افزایش می‌یافت در مقابل چشم آنها دریا بزرگه خاکستری خود گسترده شده بود و چون دوست آرامی بنظر می‌رسید و در ماوراء این دریا کشتی‌های نجات دهنده و زادگاه عزیز قرار داشت . عامل دومی که هیتلر پیش‌بینی نکرده بود قربانی شدن خلبانانش بود . در نبرد دونكر ك ارزش نیروی هوایی انگلیس و آلمان مستقیماً مورد آزمایش قرار گرفت هواپیماهای شکاری انگلیس دائماً بر فراز دونكر ك پرواز می‌کردند و با دشمن می‌جنگیدند . ساعت بساعت خلبانان ما بطرف گردان‌های شکاری و بمب‌افکن آلمان حمله‌ور

می‌شدند و تلفات سنگینی بر آنها وارد کرده آنها را متفرق می‌نمودند یا وادار بفرار می‌ساختند .

این وضع مدت سه روز بطول انجامید و عاقبت پیروزی نیروی هوایی سلطنتی مسلم شد . در هر کجا که هواپیماهای آلمانی ظاهر می‌شدند بلافاصله مورد حمله هواپیماهای ما قرار می‌گرفتند و گاهی يك واحد شکاری ما مرکب از پنج یا شش هواپیما يك دسته چهل تانچاه هواپیماهای دشمن حمله‌ور می‌شدند و هواپیماهای دشمن ده ده سقوط می‌کردند و رقم تلفات آنها برروزی بیش از صد هواپیما می‌رسید . تمام هواپیماهای ما مور دفاع از خاك انگلیس که آخرین ذخیره نیروی هوایی ما بودند ، در این عملیات وارد میدان شدند . گاه می‌شد که خلبانان شکاری ما روزی چهار بار پرواز می‌کردند . دشمن که از حیث تعداد هواپیما بر ما تفوق داشت در مقابل شکاریهای ما شکست خورد و این شکست يك شکست قطعی بود . بدبختانه سربازانی که در ساحل دریا بودند از نبردی که در هوا جریان داشت و در چند کیلومتر دورتر و یا بر فراز ابرها انجام می‌گرفت ، چیزی نمی‌دیدند . آنها از تلفاتی که بر دشمن وارد آمده بود اطلاع نداشتند . تنها چیزی که می‌دیدند بمب‌هایی بود که در کنار آنها بر زمین می‌خورد . اما نمی‌دانستند که این بمب‌ها را هواپیماهایی بسوی آنها افکنده‌اند که با هزار زحمت عوفق شده‌اند خود را بر فراز سر آنها برسانند ، و با احتمال قوی در بازگشت جان سلامت نخواهند برد . حتی در ارتش احساسات تلخی میان سربازان علیه نیروی هوایی پیدا شد . و سربازانی که در بندرهای تابع Tamise پیاده شدند از روی بی‌خبری بخلبانانی که بر خورد می‌کردند ناسزا می‌گفتند . حق بود که دست آنها را صمیمانه می‌فشردند . اما چگونه ممکن بود آنها از جریانات واقعی اطلاع داشته باشند ؟ من در مجلس سعی بسیار کردم که حقایق را آشکار سازم . اما شن بودن ساحل و موفقیتی که در هوا نصیب ما شد بدون پیروزی در دریا بی‌فایده می‌بود . انضباط کامل در زمین و دریا حکمفرمایی می‌کرد ، همین انضباط در دریا بود که ما را نجات داد . زورقهای كوچك بین ساحل و کشتی‌های بزرگ ، دائماً در رفت و آمد بودند و بدون اینکه توجهی به بمبارانهای هوایی داشته باشند یا انفجار بمب‌ها ، که اغلب موجب تلفات بسیاری شد ، آنها را از کار خود بازدارد سربازان را از ساحل بکشتی‌های كوچك و بزرگ که در دریا لنگر انداخته بودند می‌بردند . تعداد زیاد این زورقها یکی از عوامل موفقیت ما بود زیرا با بمباران هوایی امکان نداشت که همه آنها را غرق کنند . در میان شکست ، افتخار با بالهای خود بر سر مردان مصمم جزیره ما سایه افکند و ما برای نسل آینده بر آن واقف خواهد گردید . اگر چه فداکاری کشتی‌های كوچك بسیار قابل تقدیر بود اما نباید فراموش کرد که سنگینی اصلی بار بر دوش کشتی‌هایی بود که در اسکله‌های دونكر ك لنگر انداخته بودند ، و با این کشتیها بود که دوسوم نیروهای ما از فرانسه تخلیه شد . ناوشکنها در نبرد دونكر ك نقش مهمی بازی کردند و همچنین نباید اهمیت کار کشتی‌های نیروی دریایی و افراد بحریه تجارتي را زیاد برد .

\*\*\*

در سیام مه اعضای ستاد ارتش لر دگرت فرمانده نیروهای انگلیس در فرانسه ، با



در پاساژ ادراستی کنفرانسی تشکیل دادند و بکرت اطلاع دادند که سرپل شرقی دونکرک تا روز اول ژوئن فقط می تواند مقاومت کند. لذا تخلیه تسریع شد تا اینکه فقط چهار هزار سرباز انگلیسی بعنوان عقب دار بچنگند. اما بعد چنین تشخیص داده شد که این مقدار برای دفاع سرپل کافی نیست و لذا تصمیم گرفته شد که تا نصف شب اول ژوئن بمقاومت ادامه داده شود و سربازان انگلیسی و فرانسوی بطور مساوی تخلیه شوند. در ۳۱ مه وضع بدین گونه بود و در این روز مطابق فرمانی که من قبلاً داده بودم، لرد گرت فرماندهی واحدهائی را که باقی مانده بود بژنرال الکساندر واکسار نمود و خود بانگلستان مراجعت کرد.

\*\*\*

برای اینکه از سوء تفاهم احترام از خود بهترین وسیله این است که انسان تماس شخصی با دوستان خود داشته باشد و بنظر من چنین رسید که لازم است در ۳۱ مه برای شرکت در شورای عالی جنگ با هواپیما بیاریم مروم. کلمنت اتلی و ژنرال دیل و ژنرال ایسمی با من در هواپیما جا گرفتند. من همچنین ژنرال سپرز Spears را که شب قبل با هواپیما از پاریس رسیده بود و اخبار تازه ای با خود آورده بود همراه بردم. من از هنگام جنگ اول بین المللی با این افسر لایق که بعدها عضو پارلمان شد دوست بودم. وی در جنگ اول افسر رابط جناح راست نیروهای اعزامی انگلیس با جناح چپ نیروهای فرانسه بود و در سال ۱۹۱۶ مرا به ویمی Vimy دعوت کرده بود و من توسط او با ژنرال فایول Fayolle که فرماندهی ارتش ۳۳ فرانسه را به عهده داشت آشنا شدم. سپرز زبان فرانسه را مثل یکنفر فرانسوی صحبت میکرد و بهترین کسی بود که میتوانست در روابط حساس ما و فرانسویها نقش مهمی بازی کند. وقتی فرانسویها و انگلیسیها بین خود بمشکل بر میخورند فرانسوی با همجان حرف میزنند و پرگوئی میکنند در حالی که انگلیسی از خود سردی نشان میدهد و خشن و بی ادب میشود. ولی سپرز حقایق را با سهولت کامل برهبران عالی فرانسه اظهار می کرد و بطوری آرام و بی تکلیف سخن میگفت که من مانند آن کمتر دیده ام. این بار ما به وزارت امور خارجه فرانسه نرفتیم بلکه بدفتر کار پل رنو در وزارت جنگ در کوچه سن دومینیک Saint Dominique رفتیم. در آنجا من واتلی در مقابل رنو و مارشال پتن قرار گرفتیم و از وزیر فرانسه فقط این دو نفر در شورای عالی جنگ حضور داشتند. این اولین بار بود که پتن که در آنوقت معاون نخست وزیر بود، در مذاکرات شرکت می کرد. وی لباس غیر نظامی پوشیده بود. اعضاء دیگر شورا عبارت بودند از سفیر انگلیس، ژنرال دیل، ژنرال ایسمی و ژنرال سپرز. از طرف فرانسویها نیز ژنرال ویگان و دریاسالار دارلان و سرگرد دومارژری رئیس کابینه مخصوص رنو و شخص دیگری بنام بودوان شرکت کردند.

اولین مسئله ای که مورد بحث قرار گرفت مسئله نروژ بود. من اعلام کردم که دولت انگلیس پس از مطالعه دقیق وضع باین نتیجه رسیده که منطقه نارویک باید فوراً تخلیه شود. سربازان ما، که بوجود آنها در جبهه های دیگر جنگ احتیاج داریم، در آنجا مانده اند و ناوشکنها و قریب صد توپ ضد هوایی نیز که مورد احتیاج است در منطقه نارویک مانده است، لذا ما پیشنهاد می کنیم که از تاریخ دوم ژوئن شروع بتخلیه منطقه نارویک بنمائیم. نیروی

دریائی انگلیس سربازان فرانسوی را از نارویک بفرانسه منتقل خواهد نمود و همچنین پادشاه نروژ و نیروهای نروژی را که میل داشته باشند با ما بیایند، به انگلیس حمل خواهد کرد. رنو جواب داد که دولت فرانسه با این تصمیم موافق است ناوشکنها باید فوراً به مدیترانه اعزام گردند تا در صورت ورود ایتالیا در جنگ علیه نیروی دریائی ایتالیا وارد کارزار شوند. از طرفی ۱۶ هزار فرانسوی که از نارویک تخلیه خواهند شد در خط دفاعی امن و سوم متمركز خواهند شد. لذا مسئله نروژ حل شده تلقی گردید.

پس من بیعت در باره دونکرک پرداختم. چنین بنظر می رسید که فرانسویها در باره وضع جبهه شمالی و نیروهای خود اطلاعاتی بیش از آنچه ما داشتیم نداشتند. وقتی من بآنها گفتم که ۱۶۵ هزار سرباز از جمله ۱۵ هزار فرانسوی از دونکرک تخلیه شده، بکلی متعجب گردیدند. البته فوراً تفاوت کمی سربازان انگلیس و فرانسه را متذکر شدند، ولی من بآنها گفتم که این تفاوت نتیجه آن بوده که بسیاری از سربازان انگلیسی قبل از این که این نیروهای جنگنده برای تخلیه بدونکرک برسند، موفق شده بودند که سوار بر کشتی شوند، بعلاوه فرانسویان تا همین ساعت هم دستور تخلیه داده نشده است و یکی از عللی که مرا وادار کرده بیاریم این است که اطمینان حاصل کنم همان دستوراتی که بانگلیسیها داده میشود بفرانسویها هم داده شود. سه لشکر انگلیسی در حال حاضر مشغول دفاع از منطقه دونکرک میباشد و از نیروهائی که در سرپل دونکرک تخلیه می شوند محافظت میکنند. همین امر موجب خواهد شد که از تلفات سنگین نیروهای متفقین در سرپل دونکرک جلوگیری شود. دولت اعلی حضرت با توجه بشرایط خطرناک کنونی به لرد گرت دستور داده است که تمام سربازانی را که قادر بچنگ هستند تخلیه کند و مجروحین را بر جای گذارد. اگر پیش بینی های ما درست باشد ۴۰۰ هزار سرباز سالم میتوانند از دونکرک تخلیه شود و این خود معجزه ای خواهد بود. چهار روز پیش از این تاریخ من نمیتوانستم بهمین سهولت از تخلیه پنجاه هزار نفر که رقم حداکثر بود صحبت کنم. من درباره خساراتی که در زمینه مهمات و تجهیزات بر ما وارد آمده بود سخن گفتم. پل رنو از فداکاریهائی که نیروی دریائی انگلیس و نیروی هوایی سلطنتی طی نبرد دونکرک کرده بود تقدیر کرد و من از او تشکر نمودم. سپس ما درباره شرایط تجدید حیات نیروهای انگلیس در جبهه های فرانسه بتفصیل بحث کردیم.

در پاساژ دارلان تلگرافی تهیه کرد که بدریاسالار ابريال Abrial در منطقه دونکرک فرستاده شود. در این تلگراف بدریاسالار فرانسوی فرمان داده شده بود که اولاً يك سرپل در منطقه دونکرک باز کند و با کمک نیروهای انگلیس از آن دفاع شود. ثانیاً همین که اطمینان حاصل شد نیروهای مأمور دفاع از سرپل دیگر قادر بجلو گیری از نفوذ دشمن نیستند، میبایستی این نیروها تخلیه شوند و ابتدا سربازان انگلیسی سوار بر کشتی شوند. من فوراً گفتم که ابتدا سربازان انگلیسی نباید سوار شوند و سربازان انگلیسی و فرانسوی باید دست در زیر دست یکدیگر بطرف کشتی بروند و عقب داری باید با سربازان انگلیسی باشد.

شورای عالی جنگ سپس بمذاکره در باره مسئله ایتالیا پرداخت. من نظریه دولت انگلیس را توضیح دادم و گفتم اگر ایتالیا وارد جنگ شود باید ما فوراً ضربات قاطعی



بر این کشور وارد آوریم. بسیاری از ایتالاییها با جنگ مخالفند و باید به آن‌ها ثابت کرد که این جنگ شومی و سحرآمیز نیست. سپس پیشنهاد کردم که در صورت ورود ایتالیا به جنگ به منطقه صنعتی شمالی شکلی که بین میلان و ژن و تورن واقعست حملات هوایی شدیدی بشود. پل رنو نیز با این فکر که در صورت ورود ایتالیا به جنگ باید پشت این کشور را کوبید، موافقت کرد و در پاساژ دارلان اضافه کرد که طرحی برای بمباران دریائی ذخایر سوخت و مهمات ایتالیا که در ساحل مدیترانه بین مرز فرانسه و ناپل واقع است، تهیه کرده قرار شد که ترتیبات کار از نظر فنی داده شود. سپس من پیشنهاد کردم که تعداد بیشتری از وزرای کابینه من با همکاران فرانسوی خود رابطه برقرار کنند، مثلاً گفتم که میل دارم بویین وزیر کار انگلیس و رهبر سندیکالیست بریتانیا بیایند و با همکار فرانسوی خود از نزدیک تماس بگیرند. بویین مرد بسیار فعالی بود و فعالیت او طبقه کارگران انگلیس را و ادارات کارهای قابل تحسینی نموده بود و کارگران از او کاملاً راضی و بسیاری از مزایای دیگری که در جنگ اول داشتند چشم پوشی کرده بودند. پل رنو با این پیشنهاد نیز صمیمانه موافقت کرد. پس از مذاکرات کوتاهی دربارهٔ نتیجه و طریقهای که باید بوسیله آن اسپانیا را از جنگ دور نگاهداشت، من درباره دورنمای آینده صحبت کردم. گفتم که متفقین باید جبهه غیر قابل اعتدافی در مقابل دشمنان خود حفظ کنند، ایالات متحده امریکا در نتیجه حوادث اخیر تکان خورده و حتی اگر وارد جنگ نشود آماده اند که کمکهای موثری بمانند. اگر دشمن به انگلستان هجوم ببرد، در سیاست امریکا تحول غلبی روی خواهد داد و هجوم دشمن با انگلیس تأثیر عمیقی در ایالات متحده خواهد نمود. انگلستان از هجوم نمی ترسد و تا آخرین نفس در هر شهر و هر دهکده مقاومت خواهد کرد. البته اگر در انگلستان نیروهای بیش از آنچه برای دفاع از جزیره بریتانیا لازم است وجود داشته باشد، این نیروها برای جنگ بجهت فرانسه اعزام خواهد شد. من اطمینان کامل و یقین قطعی دارم که اگر ما به مبارزه ادامه دهیم پیروز خواهیم شد. اگر انگلیس تصرف دشمن درآید، دولت بریتانیا جنگ را در مادراء بحر ادامه خواهد داد. اگر آلمان یکی از متفقین یا هر دوی آنها را شکست دهد رحم نخواهد کرد و ما بصورت برده و غلام در خواصم آمد. اگر بنا باشد دموکراسی های غربی، عاری از آنچه زندگی را شایسته زیستن می کند به حیات خود ادامه دهند، بهتر است تمدن غربی، با تمام آثار خود در یک انهدام فجیع ولی پرافتخار پایان یابد. اتلی اعلام کرد که کاملاً با من موافق است و گفت: «ملت انگلیس اکنون به خطری که او را تهدید می کند بخوبی آگاه است و میدانند که در صورت پیروزی آلمان، تمام آنچه را که در گذشته انجام داده نابود خواهد شد. آلمانها فقط مردم را تسکینند بلکه افکار را نابود می کنند. ملت ما بطوری مصمم باداچه نبرد است که شاید مانند آن تاکنون در تاریخ انگلیس نظیر نداشته است.»

پل رنو از سخنانی که ما گفته بودیم تشکر کرد. وی اطمینان داشت که روحیهٔ ملت آلمان با آن اندازه قوی نیست که فتوحات موقتی آتش آن کشور در آن تأثیرات قطعی داشته باشد. اگر فرانسه بتواند با کمک انگلیسها در ناحیه «سوم» مقاومت کند و صنعت امریکا با کمک متفقین که از حیث تسلیحات ضعیف تر از آلمان هستند برسد، ما میتوانیم پیروزی یقین داشته باشیم.

وی از من، که گفته بودم در صورتیکه یکی از متفقین از پای درآید دیگری به جنگ ادامه خواهد داد، تشکر نمود. در این موقع جلسه رسمی پایان یافت. پس از اینکه از جای برخاستیم بعضی از اعضای شورا در کنار پنجره سالن گردآمدند و بطور خصوصی بمذاکره پرداختند.

مارشال پتن نیز در میان این جمع بود. سپهر نیز با من بود و هر وقت من مطلبی را آن طور که باید بفرانسه نمیتوانستم بیان کنم بکمک من به شرافت و از طرف خود نیز گاهی صحبت می کرد. سرگرد دومارژی که یک افسر جوان فرانسوی بود، پادامه جنگ در افریقا اشاره کرده بود. ولی رفتار مارشال پتن طوری بود که من احساس کردم وی مسئله یک صلح جداگانه را در مد نظر دارد. شخصیت و معروفیت او در روحیهٔ سایر کسانی که تحت نفوذ او بودند تأثیر می کرد. یکی از فرانسویها، که امروزه حاضر ندارم که بود، با همان ظرافتی که مخصوص فرانسویان است گفت در صورت ادامه وضع نظامی کنونی ممکن است فرانسه مجبور به تجدید نظر در سیاست خارجی خود شود. سپهر فوراً با این سخن پاسخ داد و در حالیکه مخصوصاً روی خود را به مارشال پتن گردید و بفرانسه فصیح گفت: «آقای مارشال، در آن صورت شما خوب میدانید که محاصره اجرا خواهد شد» (مقصود محاصره فرانسه از طرف نیروی دریائی انگلیس است. مترجم) یک نفر دیگر گفت: «این احتمال شاید غیر قابل احترام باشد» در این موقع سپهر در مقابل مارشال پتن ایستاد و گفت: «فقط بمحاصره اکتفا نخواهد شد بلکه تمام بنادر فرانسه که در دست آلمانهاست بمباران خواهد شد. من از اینکه مطالب این بطور صریح گفته شده بود خوشحال بودم و همانطور که عادت بود گفتم ما هر طوری که بشود به جنگ ادامه خواهیم داد و از پای درآمدن دیگران در تصمیم ما تغییری نخواهد داد.»



در آن شب یکبار دیگر ما شاهد بمباران هوایی بدون اهمیتی بودیم و فردای آن روز من با انگلیس برگشتم. در بازگشت اخبار ناگواری بمن رسید. و من بی فکرانی این اخبار را با اطلاع ژنرال ویگان رساندم:

اول ژوئن ۱۹۴۰

از نخست وزیر به ژنرال ویگان

تخلیه به مرحلهٔ بحرانی رسیده. پنج گردان هواپیمای شکاری که دائماً مشغول فعالیت هستند حداکثر قوای هوایی است که ما می توانیم وارد میدان کنیم. شش کشتی که بیشتر آن ها بر ازسرباز بود امروز صبح غرق شد. فشار دشمن بر سر پل زیادتر شده. اگر بخواهیم تا فردا مقاومت کنیم ممکن است همه چیز از دست برود. اگر امشب عزیمت کنیم ممکن است بسیاری از سربازان نجات داده شوند و بسیاری دیگر هلاک گردند. تعداد سربازان فرانسوی که شما حدت زده اید در سر پل دفاعی باشند صحیح نیست و من تصور نمی کنم اصولاً تعداد سرباز فرانسوی در منطقه دوزخ را بجای مانده باشد. در هر صورت نه شما و نه در پاساژ ابریاال و نه ما نمی توانیم وضع را بطور صحیح و دقیق تشخیص دهیم. به همین دلیل من ژنرال الکساندر که فرماندهی نیروهای سر پل



دفاعی را دارد دستور داده‌ام که پس از مشاوره با دریاسالار ابریهال تصمیم بگیرد که آیا باید تا فردا یا بیشتر، مقاومت کند یا نه؟ ما تصور می‌کنیم که شما موافقت کنید.

روزهای ۳۱ مه و اول ژوئن روزهای بحرانی تخلیه از دونکرک بود. در این روز ۱۳۲۰۰۰ نفر سرباز صحیح و سالم با انگلستان رسیدند و ثلث آنها از سواحل نزدیک دونکرک با کشتی‌ها و قایق‌های کوچک بادی و موتوری حرکت کرده بودند. بسیاری از این کشتی‌ها در زیر بمب‌ها و گلوله‌های توپخانه دشمن و برخورد بامین‌های مغناطیسی و موج غرق شده بودند. در اول ژوئن هواپیماهای بمب‌افکن دشمن از هر روز بیشتر فعالیت می‌کردند و از غیبت شکارهای ما که در فواصل معین برای سوخت‌گیری با انگلیس بازمی‌گشتند، استفاده می‌نمودند. این حملات بسیاری از کشتی‌های ما را که حامل سربازان بود غرق کرد و تلفاتی که در این روز بها وارد آمد بمیزان کلیه تلفاتی بود که ظرف هفته گذشته آن روز بها وارد آمده بود. در همین روز تلفاتی که در نتیجه حملات هوایی و مین و توپخانه بها وارد شد بالغ بر ۳۲ کشتی بود و ۱۱ کشتی نیز خسارت دید.

مرحله آخر تخلیه با مهارت و دقت بسیار انجام گرفت. برای اولین بار ما موفق شدیم نقشه‌هایی قبلاً طرح کنیم و مجبور نبودیم عملیات خود را با تحولات وضع مطابقت دهیم.

در صبح دوم ژوئن قریب ۴۰۰۰ سرباز انگلیسی با شش توپ ضد هوایی و ۱۲ توپ ضد تانک در محلات دونکرک باقی مانده بود و نیروهای فرانسه نیز از منطقه دفاعی دونکرک که لحظه بلحظه کوچکتر میشد دفاع می‌کردند. تخلیه از این پس جز در تاریکی امکان نداشت و دریاسالار ورامسی، تصمیم گرفت که هنگام شب بطور دسته جمعی با تمام قوای که در اختیار داشت بطرف بندر برود. علاوه بر کشتی‌های یدک‌کش و نیروبر، در آن شب ۴۴ ناو از انگلیس بدونکرک فرستاده شد که ۱۱ تای آن ناوشکن و ۱۴ تای آن مین‌افکن بود. چهل کشتی فرانسوی و بلژیکی نیز در این عملیات شرکت کردند. عقبداران انگلیسی قبل از نیمه شب سوار بر کشتی شدند اما ماجرای دونکرک پایان نرسیده بود.

ما در آن شب خود را آماده کرده بودیم که تعدادی سرباز فرانسوی، پیش از آنچه در بندر حاضر بود تخلیه کنیم. نتیجه این شد که وقتی در سحرگاه کشتی‌های ما که اغلب آنها خالی بودند بطرف انگلیس بازگشتند، تعداد زیادی از سربازان فرانسوی که اکثر آنها در تماس مستقیم با دشمن بودند در ساحل مانده بودند. میبایستی کوشش دیگری نیز کرد. با وجود خستگی ملوانان و کارکنان کشتی که چند روز بدون انقطاع مشغول فعالیت بودند، بندای سربازان فرانسوی پاسخ داده شد. در چهارم ژوئن ۲۵۱۸۵ نفر سرباز فرانسوی در انگلیس از کشتی پیاده شدند و ۲۱۰۰۰ نفر آنها را کشتی‌های انگلیسی حمل کرده بود.

عاقبت در ساعت ۱۴ و ۲۳ دقیقه روز چهارم ژوئن، وزارت دریاداری انگلیس با موافقت فرانسویان اعلام کرد عملیات تخلیه پایان یافته است.

\*\*\*

قرار بود جلسه مجلس عوام در روز چهارم ژوئن تشکیل شود و وظیفه من این بود که وضع را ابتدا در جلسه علنی و سپس در جلسه خصوصی بتفصیل تشریح کنم. من در اینجا فقط قسمتی از نطق آن روز خود را ذکر می‌کنم. متن کامل نطق مرا در جاهای دیگر می‌توان پیدا کرد. میبایستی نه تنها بملت انگلیس، بلکه بکلیه ملل دیگر نشان دهیم که تصمیم ما مبنی بر ادامه جنگ یک عکس‌العمل ما یوسانه نیست بلکه علل منطقی ما را وادار به ادامه جنگ می‌کند. لازم بود من علنی که موجب اعتماد کاملم پیروزی بود شرح دهم. قسمتی از نطقی که آن روز در مجلس ایراد کردم اینست:

«اگر چه ما موفق شده‌ایم سربازان خود را از دونکرک نجات دهیم، ولی نباید باین عملیات لغت پیروزی اطلاق شود. در جنگها با تخلیه و عقب‌نشینی پیروز نمیشوند. اما در طی این عملیات یک پیروزی نصیب ما شد که بایستی آنرا خاطر نشان ساخت و آن پیروزی نیروی هوایی سلطنتی بود. بسیاری از سربازان ما که از دونکرک آمده‌اند نیروی هوایی سلطنتی را در حال فعالیت ندیدند، آنها فقط بمب‌افکنهایی را دیدند که موفق شده بودند از جنگ شکاری‌های ما بگریزند و لذا آنها به پیروزی نیروی هوایی آگاه نیستند. من در این باره مطالب بسیار شنیده‌ام و بهمین دلیل باید در این خصوص صحبت کنم و آنچه میخواهم بگویم اینست: طی مبارزه بزرگی که در گرفت، نیروی هوایی انگلیس و آلمان میزان قدرت یکدیگر را سنجیدند. آیا ممکن است برای نیروی هوایی آلمان هدفی بهتر از سربازانی که در ساحل انتظار می‌یست داشتند و کشتی‌های بی‌دفاعی که برای حمل این سربازان در کرانه‌های نزدیک لنگر انداخته بودند پیدا شود؟ آیا هدفی که از نظر سوق‌الجیشی مهم‌تر از سرپل دونکرک باشد و در آینده جنگ تأثیری بیشتر از تخلیه دونکرک داشته باشد برای آنها وجود داشت؟ آلمانی‌ها با شدت وحدت هر چه تمامتر کوشیدند که در این ماجرا موفق شوند ولی با شکست مواجه شدند و امید آن‌ها مبدل بی‌اس شد. ما ارتش را نجات دادیم و چهار برابر تلفاتی که بها وارد کردند بر آنها وارد ساختیم. تمام هواپیماهای ما و کلیه خلبانان ما خود را بر ترانزماوریتی که با آنها محمول شده بود نشان دادند. باین نکته باید توجه داشته باشیم که دفاع هوایی از جزیره ما آسان تر خواهد بود و درسی که ما از نبرد هوایی دونکرک می‌گیریم اینست که اطمینان بیشتری در خود احساس کنیم. من بتمام این خلبانان جوان درود می‌فرستم. تاکنون ارتش بزرگ فرانسه در نتیجه هجوم چند هزار اتوبیل زره‌پوش شکست خورده و عقب‌نشینی کرده است. آیا مهارت و فداکاری چند هزار خلبان تمدن را نجات خواهد داد؟ این حدس ممکن است صحت داشته باشد.

بما می‌گویند که آقای هینلر طرحی برای هجوم بجزایر بریتانیا تهیه کرده است این نقشه‌ایست که قبل از او بارها کشیده شده است. وقتی ناپلئون مدت یکسال با کشتی‌ها و ارتش بزرگ خود در بولونی Boulogne گذراند، بکنفر باو گفت: «در انگلیس گیاهان هرزه بسیار است». امروز باید گفت که با بازگشت نیروهای اعزامی این گیاهان بیشتر شده است. در خصوص مسئله دفاع از جزایر بریتانیا در مقابل نیروهای مهاجم، باید گفت که امروز در خاک ما نیروهای نظامی وجود دارد که در هیچیک از لحظات جنگ و یا جنگ گذشته باین اندازه



وجود نداشته است. اما همیشه وضع باین نحو نخواهد ماند و ما فقط روش دفاعی در پیش نخواهیم گرفت. ما تعهداتی نسبت به متفق خود داریم. ما باید مجدداً نیروهای تحت فرمان لر دگرت فرمانده عالیقدر نیروهای اعزامی تهیه کنیم و بحیثیه جنگ بفرستیم. ما فعلاً مشغول تهیه این نیروها هستیم ولی تا وقتی این نیروها تهیه نشده باید قدرت دفاعی جزیره خود را بحدی برسانیم که با نیروهای کمی دفاع از آن ممکن باشد. باین ترتیب ما خواهیم توانست نیروهای بیشتری برای مقابله با دشمن تهیه نماییم و اکنون مشغول این کار هستیم.

من متفق خود را با احتمالاتی تمام کردم، که چنانکه بعدها خواهیم دید، تأثیر مهمی در تصمیمات بعدی ایالات متحده امریکا نمود:

و اگر چه سرزمینهای وسیعی در اروپا و چندین ملت بزرگ و پر افتخار تحت استیلای گوناگون افتاده یا خطر افتادن زیر چنگالهای نازی را احساس میکنند، ولی ما نه ضعیف خواهیم شد و نه از پای در خواهیم آمد. ما تا پایان راه خواهیم رفت، ما در دریاها و اقیانوسها خواهیم جنگید. ما در هوا با اعتماد و اطمینان بیشتری خواهیم جنگید، ما از جزیره خود دفاع خواهیم کرد، و هر چه بر سر ما رسد باز در ساحلها خواهیم جنگید، ما در بالای تپهها خواهیم جنگید، ما هرگز تسلیم نخواهیم شد و حتی اگر این جزیره دچار قطعی شود و قسمتی از آن یا تمام آن بصورت برده و بنده در آید، امپراطوری مادر ما و راه بدار در حالیکه با نیروی دریائی بریتانیا مسلح خواهد بود مبارزه را تا لحظهای که دنیای جدید با تمام توانائی و با تمام نیروی خود برای نجات دنیای قدیم و اعاده آزادی وارد میدان شود ادامه خواهیم داده.

www.NaziCenter.com

www.NaziCenter.com

[۶]

## دسپاتیکه غارتگری

دوستی بین ملت انگلیس و ایتالیا از زمان گاریبالدی Garibaldi و کافور Cavour آغاز شده بود. هر قدری که ایتالیای شمالی برای استخلاص خود از تسلط اتریش برمی داشت و هر مرحله ای که برای ایجاد وحدت و استقلال خود طی میکرد در انگلیس با خوشوقتی و مسرت استقبال می شد. همین امر موجب شده بود که ایتالیائی ها هم نسبت به احساس صمیمیت و محبت کنند و در مقدمه پیمان اتحاد مثلث ایتالیا و آلمان و امپراطوری اتریش-هنگری، خاطر نشان شده بود که در هیچ موردی ایتالیا نباید علیه انگلیس وارد جنگ شود. نفوذ انگلستان موجب آن شده بود که ایتالیا در جنگ بین آلمانی اول به اردوی متفقین بپیوندد. بر سر کار آمدن موسولینی و استقرار رژیم فاشیسم بعنوان مانع در مقابل بلشویسم در مراحل اولیه در انگلستان موجب تقسیم افکار عمومی شده بود اما حسن نیت متقابل دو ملت را از میان نبرده بود.

ما دیدیم که چگونه موسولینی تا وقتی نظریات خود را در حبشه اعمال نکرد، بود در مقابل هیتلر و دعاوی آلمان، در صف بریتانیای کبیر و متفقین قرار گرفته بود. من در جلد اول شرح دادم که چگونه سیاست غلط بالدوین و چمبرلن در مورد حبشه، موجب شد که مادیکناتور ایتالیا را بدون اینکه بر قدرتش آلمانی وارد کنیم از دست دادیم و چگونه جامعه ملل بدون اینکه بتواند حبشه را نجات دهد از پایه متزلزل شد. در همان جلد دیدیم که چگونه فعالیتهای چمبرلن و سرساعوئل هور ولردهالیفاکس برای جلب محبت موسولینی بی نتیجه ماند. عاقبت موسولینی کم کم باین عقیده رسید که آفتاب بریتانیای کبیر در حال افول است و آینده خود را باید برویرانه های امپراطوری بریتانیا بنا کند. نتیجه این طرز فکر ایجاد محورم - برلن بود که بموجب آن ایتالیا می توانست از همان روز اول جنگ، علیه انگلیس و فرانسه وارد جنگ شود موسولینی قبل از اینکه کشور خود را وارد جنگ



کند صبر کرد تا ببیند چرخ جنگ چگونه می چرخد و تفوق با که خواهد بود. این وضع انتظار، بی ثمر و بی فایده نبود و هر دو طرف سعی می کردند دل ایتالیا را بدست آورند و ایتالیا طرفین را مجبور می کرد که منافع او را در نظر بگیرند و قراردادهای پرفایده با طرفین بست و وضع تسلیحات خود را بهبودی بخشید. «جنگ عجیب» این طور گذشت. می بایستی باین نکته توجه کرد که اگر ایتالیا همین روش را ادامه میداد وضع دیگری پیدا می کرد. ایالات متحده بارای دهندگان کثیر ایتالیائی خود بخوبی می توانست به هیتلر بفهماند که وادار کردن ایتالیا به جبر برای ورود در جنگ نتایج غیر قابل جبرانی برای آلمان خواهد داشت. صلح و آرامش و توسعه قدرت ایتالیا می توانست بهای بی طرفی این کشور باشد. همین که هیتلر ماجرای روسیه را آغاز می کرد وضع ایتالیا می توانست تثبیت شود و بیطرفی ایتالیا مزایا و منافع بی شمار برای آن کشور حاصل می کرد و موسولینی می توانست در زمان صلح یا در سالهای آخر جنگ لایق ترین و ماهرترین سیاستمداری بجهان معرفی شود که سرزمین آفتابی و پر جمعیت ایتالیا و ملت پرکار آن کشور هرگز مانند او بخود ندیده است، این سر نوشت یقیناً از سر نوشتی که در حقیقت در انتظار موسولینی بود بهتر بود.

در زمانی که من در کابینه بالدوین Baldwin وزیر دارائی بودم و در سالهای قبل از ۱۹۲۴، تمام کوشش خود را برای حفظ دوستی ایتالیا و انگلیس بکار برده بودم. من باولپی Volpi در باره پرداخت قروض ایتالیا قراردادی منعقد کردم که بمراتب بهتر از قراردادی بود که ایتالیا با فرانسه منعقد نموده بود. دوجه نسبت بمن صمیمانه اظهار قدردانی کرد و بسختی توانستم از دریافت نشان های عالی از طرف دوجه نجات پیدا کنم! بعلاوه در مبارزه بین فاشیسم و بلشویسم همه کس میدانست که تمایل من به کدام طرف است. در موردی که با موسولینی ملاقات کردم (در ۱۹۲۸) روابط شخصی ما صمیمانه و بی تکلف بود. من هرگز دولت انگلیس را به قطع روابط با ایتالیا بخاطر حبشه یا برانگیختن جامعه ملل علیه موسولینی، تشویق نمی کردم مگر اینکه خود را برای جنگ با ایتالیا آماده کرده باشیم. موسولینی هم مانند هیتلر مفهوم مبارزه مرا برای تسلیح انگلیس می فهمید و آن را محترم می شمرد منتهی از اینکه افکار عمومی انگلیس با من همراه نبود خوشحال بود. با بروز بحران نبرد فرانسه وظیفه من که نخست وزیر انگلیس بودم این بود که مساعی خود را برای کنار نگاهداشتن ایتالیا از جنگ بکار برم و بدون اینکه امید بی جهت بخود راه دهم برای انجام این کار از تمام قدرتی که در اختیارم بود استفاده کردم. شش روز پس از روی کار آمدن خود نامه ای به موسولینی نوشتم و بنا به تقاسای کابینه این نامه و جواب آن دو سال بعد در شرایط دیگری منتشر شد:

۱۶ مه ۱۹۴۰

از نخست وزیر به آقای موسولینی

اکنون که من مشاغل نخست وزیری و وزارت دفاع را بعهده گرفته ام، ملاقات هایمان

را در رم (در ۱۹۲۴) بخاطر می آورم و میل دارم از این سوی گودالی که هر لحظه عمیق تر و وسیع تر می شود، مراتب حسن نیت خود را بشما، رئیس ملت ایتالیا، ابراز کنم. آیا برای جلوگیری از جاری شدن سیل خون بین ملل بریتانیا و ایتالیا وقت دیر شده است؟ شك نیست که ما آماده ایم جراحات عمیقی بیکدیگر وارد کنیم و یکدیگر را بسختی زخمی نمائیم و آسمان مدیترانه را بانزاع خودتاریک گردانیم. اگر شما تصمیم باین کار گرفته اید، چاره ای در پیش نیست، اما من بشما اعلام می کنم که من هرگز دشمن عظمت ایتالیا نبوده ام و در اعماق قلبم نیز مخالف با رژیم ایتالیا نیستم. شاید اظهار نظر قطعی درباره نبردهائی که فعلاً در اروپا جریان دارد ابلهانه باشد ولی من یقین دارم هر واقعه ای که در قاره اروپا روی دهد مانع از آن نخواهد شد که بریتانیا راهی را که شروع کرده تا پایان ببیماید و حتی اگر هم تنها شویم مانند گذشته، انگلیس این راه را طی خواهد کرد و من اطمینان دارم که ایالات متحده و حتی تمام امریکا از کمک مؤثر ما دریغ نخواهند کرد. من از شما تقاضا دارم که این پیام را که در تاریخ ضبط خواهد شد دلیل بر ضعف و ناتوانی ما ندانید. از اعماق قرون گذشته ندائی بگوش میرسد که می گوید: وارثین تمدن های لاتینی و مسیحی نباید علیه یکدیگر بجنگ مملکی دست بزنند. من از شما شرافتمندانه تقاضا می کنم که این ندا را قبل از اینکه شیپور شوم بصدا درآید بشنوید. این شیپور هرگز از طرف ما بصدا در نخواهد آمد.

جوابی که به این پیام داده شد سخت بود. ولی لااقل از نظر صراحت ارزش داشت:

۱۸ مه ۱۹۴۰

از آقای موسولینی به نخست وزیر

من پیام شما برای این پاسخ می دهم که بشما بگویم، شما، یقیناً بعللی که موجب آن شده کشورهای ما در دوجه مقابل قرار بگیرند، واقف هستید. بدون اینکه بخواهم بگذشته دور اشاره کنم ابتکاری که دولت شما در ۱۹۳۵ با برانگیختن جامعه ملل علیه ایتالیا بکار برد، بشما یادآوری می کنم. در حالی که ایتالیا در آن وقت فقط قصد داشت که جای کوچکی در آفتاب افریقا برای خود باز کند و این کار نه به منافع ارضی شما و نه بمنافع ارضی هیچ دولت دیگری لطمه نمی زد. من همچنین وضع ناهنجاری که ایتالیا در دریای خود با آن مواجه است بشما یادآوری می کنم. اگر اعلان جنگ دولت شما به آلمان بخاطر احترام بامضای دولت شما بود، قبول خواهید کرد که ایتالیا نیز برای احترام بامضای دولت خود پیمان آلمان و ایتالیا را اساس سیاست امروز و فردای خود قرار خواهد داد.

از همین لحظه دیگر شکی نبود که موسولینی قصد ورود به جنگ را دارد و هر وقت صلاح بداند وارد جنگ خواهد شد. در واقع همین که شکست ارتش فرانسه مسلم شد وی تصمیم خود را گرفت.

۱۲ مه وی به کنت چیانو گفته بود که به فرانسه و انگلیس تا یکماه دیگر اعلان جنگ خواهد داد. تصمیم او مبنی بر اعلان جنگ بمتفقین بعد از پنجم ژوئن، در تاریخ ۲۹ مه با اطلاع



رؤسای ستاد ارتش ایتالیا رسید. بنا بر تقاضای هیتلر این تاریخ ۱۰ ژوئن تعیین شد.

\*\*\*

در ۲۶ مه هنگامی که سر نوشت ارتشهای جبهه شمالی در فرانسه نامعلوم بود و کسی نمی دانست آیا این ارتشها نجات خواهند یافت یا نه، پلرنو با هواپیما بلند آمد تا راجع به مسائلی که ما هرگز آنها را از نظر دور نداشته بودیم، مذاکره کند. انتظار میرفت که ایتالیا در هر لحظه بما اعلام جنگ دهد. بدین ترتیب حریق در فرانسه بجبهه دیگری کشیده میشد و دشمن جدیدی بفرانسه حمله ور می گردید. آیا امکان داشت که کاری کرد و موسولینی را بیطرف نگاه داشت؟ این مسئله ای بود که می بایستی راجع به آن بحث شود. من تصور نمی کردم که کمترین شانس برای بی طرف نگاه داشتن موسولینی موجود باشد و هر یک از پیشنهادهایی که رئیس دولت فرانسه برای بی طرف نگاه داشتن ایتالیا می کرد مرا در عقیده خود با بر جاتر مینمود. مع هذا در فرانسه پلرنو را از هر طرف تحت فشار قرار داده بودند و ما هم نمی خواستیم که از هیچ اقدامی برای کمک بمتفق خود سرباز زنیم زیرا تنها سلاح مؤثر فرانسه، ارتش بزرگش بود که در حال خرد شدن بود. رنودر کتاب خود، فرانسه اروپا را نجات داد، شرح مذاکرات آن روز خود را نوشته است.

لرد هالیفاکس، چمبرلین، اتلی وایدن در مذاکرات ما شرکت داشتند. اگر چه لازم نبود درباره وخامت وضع که همه به آن معترف بودیم، صحبتی شود، ولی پلرنو به امکان کناره گرفتن فرانسه از جنگ اشاره کرد. وی اظهار کرد که شخصاً جنگ را ادامه خواهد داد ولی ممکن است او را بر کنار کنند و کسی دیگری بر سر کار بیاید که طرز تفکر او را نداشته باشد.

ما در ۲۵ مه بنا بر تقاضای فرانسه گزارشی برای پرزیدنت روزولت فرستاده بودیم و از او تقاضا نموده بودیم که در امور دخالت کند. در این پیام ما به معظم له اعلام کرده بودیم که بوی اختیار میدهم اعلام کند که ما می دانیم ایتالیا در مدیترانه دعاوی ارضی نسبت به انگلستان و فرانسه دارد و ما حاضریم فوراً این دعاوی را مورد توجه قرار دهیم و متفقین حاضرند که ایتالیا در کنفرانس صلح شرکت کند و ما از رئیس جمهور آمریکا تقاضا میکنیم که برای اجرای قراردادهایی که با ایتالیا منعقد میشود قطارت نماید. رئیس جمهور آمریکا تقاضای ما را انجام داد ولی اقدامات او از طرف دیکتاتور ایتالیا با خشونت رد شد.

در مذاکراتی که با پلرنو انجام دادیم پاسخ ایتالیا را مورد توجه قرار دادیم. نخست وزیر فرانسه پیشنهادهای دیگری داد که بموجب آن و برای اینکه بوضع بندی ایتالیا در دریا خاتمه داده شود، می بایستی تشکیلات سازمان حقوقی جبل الطارق و سوتز تغییر یابد فرانسه هم حاضر بود که امتیازات مشابهی در تونس بایتالیا بدهد.

پیشنهادهای فرانسه برای ما غیر قابل قبول بود، منظور این نیست که این پیشنهاد شایان توجه نبود و یا اینکه ما حاضر نبودیم بی طرفی ایتالیا را در جنگ بقیمت گرانی بخریم بلکه من قلباً احساس میکردم که ما هیچ چیز نمی توانیم بموسولینی تقدیم کنیم که یا خودش قادر بگرفتن آن نباشد و یا در صورت شکست ما آنرا از هیتلر نگیرد. وقتی کسی در حال احتضار

است معامله کردن برایش آسان نیست. اگر ما برای جلب نظر دوچه حاضر بتقدیم امتیازاتی باو می شدیم مفهومش این بود که حاضریم از ادامه مبارزه خودداری نمائیم.

من احساس میکردم که همکارانم نیز در روش خود سخت و آشتی ناپذیرند ما بیشتر باین فکر میکردیم که در صورت ورود ایتالیا بجنگ، میلان و تورین Turin را بمباران کنیم و ببینیم آیا موسولینی اینکار را مطابق میل خود خواهد یافت یا نه؟ پلرنو، که شخصاً با نظریات ما مخالفی نداشت ظاهراً متقاعد شد و خوشحال بنظر میرسید. تنها کاری که ما می توانستیم بکنیم این بود که موضوع را در کابینه مطرح کنیم و جواب قطعی خود را فردای آن روز بفرانسویان بدهیم. پلرنو و من ناهار را در وزارت دریاداری بطور خصوصی صرف کردیم.

در مذاکرات کابینه، با اعطای امتیازات مهمی بایتالیا مخالفت شد ولی این امر مانع از این نگردید که چند روز بعد دولت فرانسه بطور جدا گانه مستقیماً بایتالیا پیشنهادهایی بنماید و امتیازات ارضی بموسولینی تقدیم نماید. موسولینی با تحقیق این امتیازات را رد کرد. «کنت چیانو» در سوم ژوئن بسفیر فرانسه گفت: «پیشنهادهای شما مبنی بر واگذاری سرزمین های تحت تصرف فرانسه به ایتالیا از طریق مسالمت آمیز مورد توجه دوچه قرار نگرفت. وی مصمم است که با فرانسه جنگ کند». ما هم همین را پیش بینی کرده بودیم.

\*\*\*

در شورای عالی جنگ که در ۳۱ مه در پاریس تشکیل شد و من قبلاً به آن اشاره کردم، قرارداد که متفقین حملات جدیدی بر اکر معینی در ایتالیا بنمایند و ستادهای ارتش دریائی و هوائی فرانسه و انگلیس طرح های مشترکی برای این حملات تهیه نمایند، از طرفی ما قرار گذاشته بودیم که در صورت حمله ایتالیا بیونان، که حدس قوی زده می شد صورت گیرد، نگذاریم جزیره کرت بدست دشمن بیفتد.

یکی از نقشه های اولیه ایتالیا که مورد موافقت کنت چیانو قرار گرفته بود این بود، که نیروهای ایتالیا بیوگسلاوی حمله کنند و قدرت ایتالیا را در اروپای شرقی مستحکم گردانند و وضع اقتصادی ایتالیا را بهبودی بخشند. موسولینی نیز مدتی با این نقشه موافقت داشت و آنرا تنها نقشه قابل اجرا و مناسب می دانست. مارشال گرازیانی Graziani می نویسد: «موسولینی در اوائل آوریل بمن گفت باید ما بیوگسلاوی را بزانو در آوریم. ما بمواد اولیه احتیاج داریم و این مواد را از معادن بیوگسلاوی می توانیم بدست بیاوریم لذا اساس استراتژی ما این خواهد بود: حالت دفاعی در مغرب (فرانسه) و حالت تهاجمی در مشرق (بیوگسلاوی) این مسئله را بدقت مورد توجه قرار دهید و جزئیات آنرا مطالعه کنید» (دفاع از وطن، تألیف گرازیانی، صفحه ۱۸۹).

گرازیانی مدعی است که وی بموسولینی گفته بود ارتش ایتالیا را که تجهیزات کافی ندارد وارد معرکه ای شبیه جنگ ايسونزو Isonzo در ۱۹۱۵ نکند. دلایل سیاسی نیز علیه طرح حمله بیوگسلاوی وجود داشت. آلمانی ها در آن موقع از اینکه وضع اروپای شرقی را دچار اغتشاش کنند احتراز می کردند. آن ها می ترسیدند که چنین اقداماتی موجب دخالت انگلیس در امور اروپای شرقی شود و روسها را وادار سازد که فعالیت خود را در اروپای شرقی



از سر بگیرند من این جنبه سیاست ایتالیا را از نظر دور نداشته بودم و نامه زیر را در ۶ ژوئن ۱۹۴۰ بوزارت امور خارجه نوشتم :

و تا کنون من با اعلان جنگ به ایتالیا در صورت حمله این کشور به یوگسلاوی مخالف بودم . من می خواستم ببینم آیا مقصود ایتالیا يك حمله کلی است یا قصد دارد فقط پایگاههایی در یوگسلاوی بدست بیاورد . اما این وضع امروز تغییر کرده است . ایتالیا دائماً تهدید می کند که علیه فرانسه و انگلیس وارد جنگ شود و دیگر از بیراهه وارد جنگ نخواهد شد . وضع ما اکنون طوری است که ممکن است بخاطر امور بسیار جزئی وارد جنگ علیه ایتالیا شویم و مسئله یوگسلاوی در این امور مسئله مهمی است . چنین بنظر می رسد که هدف اصلی ما باید تجهیز تمام بالکان علیه ایتالیا باشد . خواهشمندم در این باره مطالعه کنید .

با وجود مساعی نومیدانه ایالات متحده ، هیچ چیز نتوانست موسولینی را از سر نوشتی که در انتظارش بود دور کند . وقتی شیپور بصدادر آمد ما خود را برای مقابله با تجاوز جدید تقریباً آماده کرده بودیم . در دهم ژوئن ، در ساعت ۴:۵۱ و ۶ دقیقه وزیر امور خارجه ایتالیا به سفير انگلیس در رم اطلاع داد که ایتالیا خود را از ساعت يك بعد از نیمه شب در حال جنگ با انگلیس می داند . بدولت فرانسه نیز اعلان جنگ مشابهی داده شد . وقتی کنت چیانو یادداشت اعلان جنگ را بفرانسوا پونسه Francois-Poncet سفير فرانسه تسلیم کرد ، مشارالیه به چیانو گفت که شما هم خواهید دید که آلمانی ها اربابان سخت گیری هستند .

سرپرسی لورن Sir Percy Loraine سفير انگلیس اعلان جنگ ایتالیا را با خونسردی و بی اعتنائی کامل تلقی کرد . وی فقط پرسید که آیا یادداشت چیانو بمنزله اعلان جنگ است یا حالت جنگ از فردای آنروز آغاز خواهد شد . چیانو پاسخ داد که یادداشت بمنزله اعلان جنگ است . لورن مراسم تشریفاتی را مراعات کرده تعظیم کوتاهی به وزیر امور خارجه نمود و بدون اینکه کلمه ای بر زبان آورد از نزد او خارج شد . موسولینی از بالای بالکون قصر خود در رم بجمعیتی که در میدان مقابل کاخ گرد آمده بودند اعلام کرد که ایتالیا با فرانسه و انگلیس در حال جنگ است . کنت چیانو بعدها نوشت که موسولینی در آن روز بوی گفته بود که « این شانس است که هر پنج هزار سال یکبار بدست می آید » . این گونه شانس ها ، ولو استثنائی و نادر ، همیشه خوب نیستند !

ایتالیائیها فوراً بنیروهای فرانسه در جبهه آلپ حمله ور شدند و انگلیس نیز بعنوان عمل متقابل به ایتالیا اعلان جنگ داد . پنج ناو ایتالیائی که در جبل الطارق نگهداری شده بودند فوراً مصادره شدند و بنیروی دریائی سلطنتی دستور داده شد که بهر کشتی ایتالیائی که در دریا بر خورد کردند دستور توقف داده آنها را به بنادر و پایگاههای انگلیسی هدایت کنند . در شب ۱۲ ژوئن بمب افکن های ما که بعزت بعد مسافت مقدار کمی بمب با خود حمل می کردند ، از پایگاههای خود در بریتانیا پرواز کردند و میلان و تورن را بمباران نمودند . ولی ما در نظر داشتیم همینکه فرود گاههای فرانسوی در ناحیه مارسی در اختیار ما گذاشته شود بمباران های شدیدتری بر فراز شهرهای ایتالیا انجام دهیم . فرانسوی ها نتوانستند بیش از سه لشکر و همچنین معادل سه لشکر نیروهای ذخیره در منطقه آلپ برای دفاع در مقابل تجاوز ایتالیائیها تهیه کنند .

نیروهای ایتالیا در این منطقه مشتمل بر ۳۲ لشکر بود که فرماندهی آنها را پرنس امبرتو Umberto به عهده داشت . بعلاوه يك ستون زره پوش نیرومند آلمانی سرعت از دره رن پائین رفت و سپاهیان فرانسوی را در منطقه آلپ دروزد معهذا سپاهیان کوهنورد فرانسوی توانستند لشکرهای ایتالیا را عقب بزنند و حتی پس از سقوط پاریس و پس از اینکه شهر لیون بدست آلمانی ها افتاد مانع از پیشروی آنها گردیدند . وقتی در ۱۸ ژوئن هیتلر و موسولینی ملاقات کردند دوچه بهیچوجه نمی توانست بخود بیالند . لذا ۲۱ ژوئن مجدداً نیروهای ایتالیا دست بحمله جدیدی زدند ولی باز هم سربازان فرانسوی آنها را عقب زدند و حمله ایتالیائیها بطرف نیس در ناحیه مانتون متوقف گردید . اگر چه ارتش فرانسه در منطقه جنوب شرقی جبهه غرب آبروی آن کشور را حفظ کرد ولی پیشروی آلمانی ها در فرانسه و جاری شدن سیل ارتش آلمان بطرف جنوب هر گونه مقاومت را در جبهه های دیگر غیر ممکن ساخته بود و قبول تقاضای فرانسه در باره مشارکت جنگ با آلمان منوط به تقاضای مشابهی از طرف فرانسه از دولت ایتالیا شد .

\*\*\*

برای پایان دادن به اجرای جنگ ایتالیا و فرانسه شاید بی مورد نباشد که در اینجا نامه ای که کنت چیانوی بدبخت چند روز قبل از اینکه بدستور پدرزنش اعدام شود برای من نوشت ذکر کنم :

۲۳ دسامبر ۱۹۴۳

آقای چرچیل از اینکه در این لحظاتی که ساعت مرگ من نزدیک می شود بشما نامه می نویسم متعجب نخواهید شد زیرا میدانید که من در اعماق قلبم برای شما که قهرمان مبارزه هستید احترامی عظیم احساس می کنم و اینکه اخیراً اظهارات غیر عادلانه ای درباره من کرده اید تغییری در احساساتم نمی دهد . من هرگز در جنایاتی که موسولینی نسبت بهمین ما و بشریت مرتکب شده یعنی ورود ما به جنگ در کنار آلمان ، همدست او نبوده ام . در واقع حقیقت درست مخالف این است و اگر من در اوت گذشته از رم فرار کردم برای این بود که می دانستم آلمانیها برای فرزندان من خطری ایجاد خواهند کرد و پس از اینکه آلمانی ها بمن قول شرف دادند که مرا با سپانیا خواهند رساند مرا به باویر بردند زیرا خلاف اراده و میل من خانواده ام را نیز با نجا آوردند . اکنون سه ماه است که من در زندان ورون زندانی هستم و وحشیگری اس اس ها را تحمل می کنم . پایان زندگی من نزدیک است و بمن اطلاع داده اند که تا چند روز دیگر حکم اعدام من صادر خواهد شد . مرگ برای من جز استخلاص از این شکنجه دایمی چیز دیگری نیست و من ترجیح می دهم که بمیرم و شاید شرمساری و انهدام ایتالیائی که تحت تسلط هونها افتاده ، نباشم . جنایتی که شاید من اکنون کفاره آنرا می دهم ، اینست که شاهد اقدامات هیتلر و آلمانیها بودم و می دیدم که چگونه این دسته ، جنگی را که من مخالف آن بودم تهیه می بینند . من تنها خارجی بودم که از نزدیک این دسته دزدان نفرت انگیز را که مشغول طرح نقشه برای کشاندن دنیا به جنگ خونینی بودند ، دیده بودم . اکنون ، مطابق قانون دزدان ، می خواهند یکی از شهود مزاحم را از میان بردارند . اما حسابشان غلط از آب در خواهد آمد ، زیرا که من خاطرات خود و اسناد و مدارک مهمی که جنایات این گروه ( که



موسولینی، این مردك بدبخت و آدمك زشت از راه خودخواهی و برخلاف اصول اخلاقی بعدها با ایشان همدست شد) در آن بتفصیل بیان شده و شاید خود من هم اگر زنده می ماندم نمی توانستم به این نحو آن ها را بیان کنم در جای امنی قرار دادم. من کار را طوری ترتیب دادم که بلافاصله پس از مرگ من، این اسناد که سرپرسی لورن از وجود آن ها اطلاع دارد، در اختیار متفقین گذاشته شود. شاید آنچه را که من بشما تقدیم میکنم چیز کمی باشد، اما این اسناد تنها چیزی است که من با حیات خود می توانم با اصول آزادی و عدالت تقدیم کنم و نشان دهم که با تعصب هر چه تمامتر معتقد باین اصول هستم. این اسناد باید منتشر شود تا اینکه دنیا بداند که بدبختی ملت ایتالیا گناه خود او نیست بلکه گناه یکنفر است.

«ارادتمند شما: ژرژ چیانو»

\*\*\*

قرار بود پریزیدنت روزولت در شب دهم ژوئن نطقی ایراد کند. من در نیمه شب به اتفاق عده ای از افسران در دفتر جنگ وزارت دربار داری نشسته بودم و این نطق را گوش می دادیم. وقتی رئیس جمهور درباره ایتالیا این کلمات بر تنه را گفت: «در این روز دهم ژوئن ۱۹۴۰ دستی که دشمنای را در آستین مخفی کرده بود آن را بر پشت همسایه خود زده دیدم که زجره رضایت از حضار بلند شد، من از خود می پرسیدم که رأی دهندگان ایتالیائی در انتخابات آینده ریاست جمهوری چه رأیی خواهند داد؟ اما می دانستم که روزولت یکی از سیاستمدارانی است که از نظر تاكتيك سیاسی بسیار ماهر است و اگر چه می دانستم وقتی تصمیمی گرفت از خطر نمی ترسد ولی معلوم بود که اطراف و جوانب کار را بخوبی سنجیده است. نطق او پیام امیدواری بود.

\*\*\*

مسابقه غارتگری آغاز شده بود. اما موسولینی تنها درنده ای نبود که در جستجوی طعمه باشد. خرس هم بر شغال افزوده شد. من در جلد اول جریان روابط انگلیس و شوروی را تا شروع جنگ و بحرانی که در نتیجه حمله شوروی به فنلاند در این روابط ایجاد شده و نزدیک بود منجر به قطع روابط بین شوروی و فرانسه و انگلیس شود شرح دادم. از آن بیعد نیز آلمان و روسیه در اقدامات خود همکاری داشتند و این همکاری تا حدودی که تضاد منافع داخلی آنها اجازه میداد، نزدیک بود. هیتلر و استالین خصوصیات مشترکی داشتند و هر دو رئیس کشورهای بودند که با رژیم دیکتاتری اداره می شد و سیستم حکومت های آنان بسیار یکدیگر نزدیک بود. مولوتف در مواقع لازم به کنت شولنبرگ Schulenberg سفیر آلمان خنده های صمیمانه ای می کرد و در تأیید سیاست آلمان از خود فعالیت مذبحانه ای نشان می داد و تصمیمات نظامی هیتلر را با خوشحالی و خوشوقتی استقبال می کرد. پس از اینکه آلمان به نروژ تجاوز کرد (۷ آوریل) وی گفت، «دولت شوروی بخوبی میفهمد که آلمانها مجبور به اینکار شده اند. شك نیست که دولت انگلیس پا از این حدود بسیار فراتر گذاشته بود. انگلستان حقوق ملل بی طرف را پایمال کرده بود... ما امیدواریم که آلمانی ها در اقدامات دفاعی خود موفقیت کامل بدست آورند» (روابط نازی و شوروی صفحه ۱۳۸). هیتلر در دهم مه استالین را از

شروع حمله آلمان به فرانسه و هلند و بلژیک مطلع کرد. کنت شولنبرگ می نویسد: «من بملاقات مولوتف رفتم، وی اهمیت فوق العاده ای برای این خبر قائل بود و بمن گفت که کاملاً منطقی است آلمان خود را در مقابل تجاوز انگلیس و فرانسه محافظت کند. وی بموفقیت ما اطمینان کامل داشت».

اگر چه این اظهار عقیده ها تا پایان جنگ برای ما آشکار نبود ولی ما در خصوص روش شوروی هیچ شبهه ای بخود راه نمی دادیم. در عین حال ما کوشش می کردیم که بین شوروی و ما محیط حسن تفاهمی بوجود آید و در این مورد امیدمان بحریان حوادث و تضاد عمیق بین آلمان و روسیه بود. سرانجام فوراً کریس سفارت انگلیس در مسکو منصوب شد و مهارت سیاسی او بما کمک بزرگی کرد. وی با کمال میل این مأموریت غم انگیز و غیر قابل توجه را پذیرفت. ما در آن زمان این نکته را درك کردیم که سیاستمداران افراطی چپ پیش از سیاستمداران لیبرال یا محافظه کار مورد تنفر شوروی ها هستند. هر چه قدر احساسات انسان بکمونیسم نزدیک تر باشد، در شوروی بیشتر مورد تنفر است مگر آنکه رسماً عضویت حزب کمونیست را قبول کند. دولت شوروی با سفارت کریس موافقت کرد و ضمناً روش سیاسی خود را به آلمان ها توضیح داد.

کنت شولنبرگ در ۲۹ مه به برلین نوشت: «اتحاد جماهیر شوروی می خواهد از انگلیس در مقابل چوب، کاغذ و جوهر روی دریافت کند. هیچ دلیلی ندارد که از مأموریت کریس ما نگران باشیم زیرا شك نیست که شوروی نسبت بما وفادار خواهند ماند و سیاست شوروی نسبت با انگلیس طوری است که بمنافع آلمان ها صدمه ای نمی زند. در اینجا هیچ نشانه ای در دست نیست که بتوان بموجب آن تصور کرد که موفقیت های اخیر آلمان موجب بیم و هراس شوروی از آلمان شده باشد».

شکست فرانسه و انهدام ارتش فرانسه ظاهراً در فکر استالین عکس العمل هایی ایجاد کرده بود. ولی هیچ چیز رهبران شوروی را متوجه خطری که آن ها را تهدید می نمود نکرده بود. در ۱۷ ژوئن وقتی شکست فرانسه مسلم شد، شولنبرگ یادداشت زیر را برلین فرستاد: «مولوتف امشب مرا بدفتر خود احضار کرد و صمیمانه بمن تبریک گفت و اظهار داشت که دولت شوروی از موفقیت در خشان نیروهای مسلح آلمان بسیار خوشوقت است». درست یکسال بعد همین نیروهای مسلح، دولت شوروی را غافلگیر کردند و مانند سیل آهن و آتش بر زمین روسیه سرار شدند. اکنون ما می دانیم که چهار ماه پس از شکست فرانسه، هیتلر تصمیم گرفت که جنگ علیه روسیه را آغاز کند و ارتش هایی که موفقیت آن ها صمیمانه تبریک گفته شده بود از مشرق به مغرب منتقل شدند. خاطره هیچیک از اشتباهات سیاسی و روش گذشته شوروی ها مانع از آن نشد که بعدها خود آن ها و مأمورین و احزاب دست نشانده آنها با فریاد و فغان تقاضای افتتاح جبهه دوم را از انگلیس بنمایند، در حالی که همین انگلیس را با میل و رضا بدست انهدام و بردگی سپرده بودند. معذرت ما آینده را با واقع بینی نگاه می کردیم و منافع این حسابگران خونسرد را بهتر از خود ایشان درك می نمودیم. در این هنگام بود که من برای اولین بار به استالین نامه نوشتم.



۲۵ ژوئن ۱۹۴۰

## از نخست وزیر آقای استالین

در این روزهایی که چهره اروپا ساعت به ساعت تغییر می کند من می خواهم از عزیمت سفیر جدید اعلیحضرت بنزد شما استفاده کنم و توسط او پیامی از طرف شخص خود برای شما بفرستم. از نظر جغرافیائی، کشورهای ما نسبت بهم در دورترین نقاط متقابل قاره اروپا قرار گرفته اند و از نظر رژیم حکومت نیز می توان گفت که هر یک واقعیت سیاسی کاملاً متفاوتی هستند اما من اطمینان دارم که این امور نباید مانع از این شوند که روابط بین المللی بفتح یکدیگر تمام شود. در گذشته - یک گذشته نزدیک - روابط ما در نتیجه سوءظن متقابل بحرانی شده بود، در اوت گذشته دولت شوروی چنین تشخیص داد که منافع اتحاد جماهیر شوروی اقتضا می کند که مذاکرات خود را با ما قطع کند و روابط نزدیکی با آلمان برقرار سازد. بدین ترتیب آلمان در همان لحظه ای که دشمن ما شد دوست شما گردید. اما از آن زمان تا کنون عامل جدیدی پیدا شده که من می توانم ادعا کنم موجب آن گردیده که روابط ما وضع سابق خود را مجدداً بازیابد، بطریقی که در مواقع لازم ما بتوانیم در خصوص امور اروپا که اجباراً با منافع کشورهای ما بستگی دارد، با یکدیگر مشاوری کنیم. در حال حاضر مسئله ای که اروپا با آن مواجه است و همچنین کشورهای ما اینست که بینیم اروپا در مقابل دورنمای تسلط کامل آلمان بر این قاره چه عکس العملی از خود نشان می دهد، این مسئله که کشورهای مادر داخل اروپا قرار نگرفته بلکه در کنار این قاره واقع شده اند، آنها را در موقعیت مخصوص قرار می دهد. ما بهتر از دیگران در مقابل تسلط عمومی آلمان می توانیم مقاومت کنیم و همان نظوری که می دانید دولت انگلیس در نظر دارد از این موقعیت و از منابع مهمی که در اختیار دارد، استفاده کند. در واقع سیاست انگلستان روی دواصل استقرار یافته است: اولاً می خواهد خود را از تسلط آلمان، که دولت نازی سعی می کند بر او تحمیل نماید، حفظ کند و ثانیاً بقیه اروپا را از تسلط آلمان که با آرامی عملی می شود، نجات دهد.

در باره اینکه هدفهای آلمان در اروپا منافع شوروی را تهدید میکند یا نه، فقط دولت اتحاد جماهیر شوروی می تواند اظهار نظر کند و در صورتیکه پاسخ باین سؤال مثبت باشد، باز با دولت شوروی است که بهترین راه را برای حفظ منافع خود انتخاب نماید. مع هذا من تصور می کنم بحرانی که اروپا یا بهتر بگوئیم دنیا، با آن مواجه است آنقدر عظیم است که من بخود اجازه دهم وضع را آنطور که بنظر دولت انگلیس میرسد، برای شما تشریح کنم. در این مورد باید بگویم که در مذاکراتی که احتمالاً با سراسافورد کریپس صورت خواهد گرفت دولت شوروی باید مطمئن باشد که دولت اعلیحضرت حاضر است راجع بکلیه مسائل اروپا که مورد توجه هر دو دولت است، عمیقاً به مذاکره بپردازد.

واضح است که باین پیام جوابی داده نشد. من هم منتظر جواب نبودم. سراسافورد کریپس صحیح و سالم وارد مسکو شد و با استالین ملاقات سرد و تشریفاتی بعمل آورد.

\*\*\*

در این احوال دولت شوروی میکوشید که سهم خود را بگیرد. در روز ۱۴ ژوئن یعنی روز سقوط پاریس، مسکو اتمام حجتی به لیتوانی فرستاد و آن دولت و سایر دول بالتیک را متهم کرد که علیه اتحاد جماهیر شوروی مشغول توطئه هستند و تقاضا نمود که در دولت تغییرات کلی داده شود و امتیازات ارضی نیز بدولت شوروی داده شود. در ۱۵ ژوئن نیروهای سرخ لیتوانی حمله کردند و پرزیدنت سمتونا Smetona پیروس شرقی فرار کرد، لتونی و استونی نیز بچنین سرنوشتی دچار شدند. دولت های موافق شوروی فوراً روی کار آمد و شوروی ها در این ممالک کوچک مستقر شدند. رئیس جمهور لتونی به روسیه تبعید شد و ویشینسکی بتونی رفت تا یک دولت موقت تشکیل دهد و سپس انتخابات بعمل آید. در استونی نیز وضع همین طور بود و در ۱۹ ژوئن ژدانف به تالین Tallin رفت تا یک دولت موقت تشکیل دهد. در سوم و ششم اوت دولت های موقت ودمو کراتیک دروغین را جارو کردند و کرملین دولت های بالتیک را به اتحاد جماهیر شوروی منضم کرد.

در ۲۶ ژوئن در ساعت ۲۲ دولت شوروی بسفیر رومانی اتمام حجتی تسلیم نمود. مسکو تقاضا کرده بود که نواحی بسارابی Bessarabie و بوکوفین Bukovine شمالی شوروی منضم گردد و تقاضا شده بود که فردای آن روز فوراً به یادداشت شوروی جواب داده شود. آلمان اگر چه از این اقدام روسیه که منافع آلمان را در رومانی تهدید میکرد، ناراحت شده بود ولی بموجب قرارداد اوت ۱۹۳۹ تعهد کرده بود که منافع روسیه را در این منطقه برسمیت بشناسد. در نتیجه دولت آلمان بر رومانی توصیه کرد که تسلیم شود. در ۲۷ ژوئن نیروهای رومانی این مناطق را تخلیه کردند و روسها وارد رومانی شدند. نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی از این تاریخ در سواحل بالتیک و مصب دانوب بخوبی مستقر شده بودند.



اگرچه ما موفق شده بودیم سربازان خود و بسیاری از سربازان فرانسوی را از دونکرک نجات دهیم ولی تخلیه دونکرک علاوه بر جنبه‌های مثبت جنبه‌های منفی نیز داشت. جنبه‌های مثبت تخلیه دونکرک بسیار بود. اولاً ما نشان دادیم که نیروی دریائی آلمان و زیردریائی‌های آلمانی بهیچوجه قادر نیستند از تخلیه نیروهای ما در یک منطقه جلوگیری کنند و این امر قدرت دریائی انگلیس را بیش از پیش ثابت میکرد. ثانیاً نیروی هوائی آلمان که هیتلر آنقدر به آن می‌بالید نتوانسته بود امر تخلیه را مختل کند و نیروی هوائی سلطنتی ضربات شدیدی بر پیکر نیروی هوائی آلمان وارد آورده بود. تقریباً در مقابل هر یک هواپیمای ما که سقوط میکرد دو یا سه هواپیمای دشمن سرنگون می‌گردید و حملات هوائی آلمانها بیشتر در مواقعی انجام می‌گرفت که شکارهای ما برای سوخت گیری بپایگاههای خود در انگلیس، مراجعت می‌کردند. تفوق جنگی خلبانان ما طوری بود که گاه چندین دسته هواپیمای شکاری آلمانی بمحض دیدن یکدسته شکاری انگلیسی راه خود را تغییر می‌دادند و با وجود تفوق کمی که داشتند حاضر بمقابله با خلبانان انگلیسی نبودند. ثالثاً انضباط کامل ارتش انگلیسی هنگام تخلیه از دونکرک بر دشمن ثابت شد و دیدیم که چگونه در میان وضع مبهم جبهه شمالی و از هم پاشیدگی کلیه طرق ارتباطی، نیروهای ما با جنگ و گریز توانستند از طریق دریا خود را از محاصره دشمن نجات دهند. ولی تخلیه از دونکرک جنبه دیگری نیز داشت. ما تمام تجهیزات ارتش خود را از دست داده بودیم و این تجهیزات جدیدترین تجهیزاتی بود که از کارخانه‌های ما بیرون آمده بود بطور کلی ۷۰۰۰ تن مهمات، ۹۰۰۰۰ تفنگ، ۲۳۰ توپ، ۱۲۰۰۰۰ اتومبیل گوناگون ۸۰۰۰ مسلسل و ۴۰۰۰ تفنگ ضد تانک از دست داده بودیم. اگرچه طرحهایی که برای تولید مهمات و تجهیزات تهیه شده بود با سرعت اجرایی شد، ولی ماهها لازم بود تا این خسارات جبران شود.

در آنسوی اقیانوس اطلس، هیجان شدیدی قلب رهبران ایالات متحده امریکا را می‌فشرد. درواشنگتن فهمیدند که ارتش انگلیس در حالیکه تجهیزات خود را از دست داده، نجات یافته است. از اول ژوئن رئیس‌جمهور از وزیرای جنگ و دریاداری تقاضا کرده بود که ببینند چه سلاحهایی را می‌توان از ذخائر امریکا برای انگلیس و فرانسه فرستاد؟ در رأس ارتش امریکا ژنرال مارشال قرار داشت و او نه فقط سرباز با تجربه‌ای بود بلکه دارای قوه تخیل عظیمی بود، وی فوراً معاون ستاد ارتش و تسلیحات خود را مأمور کرد که موجودی ذخائر مهمات ارتش را مورد بازرسی قرار داده و لیستی تهیه کنند. نتیجه این تحقیقات سه روز بعد یعنی روز سوم ژوئن معلوم شد. مارشال با لیستی که برای کمک به انگلیس و فرانسه تهیه شده بود موافقت کرد. ابتدا قرار شد تعداد نیم میلیون تفنگ که در سال ۱۹۱۷ ساخته شده بود و در میان جعبه‌های روغن محافظت شده بود، برای ما فرستاده شود. هر تفنگ ۲۵۰ فشنگ داشت. بعلاوه ۹۰۰ توپ ۷۵، نیم میلیون گلوله توپ، ۸۰۰۰۰ مسلسل و بسیاری سلاحهای دیگر موجود بود که قرار شد فوراً به یک شرکت خصوصی فروخته شود و آن شرکت این سلاحها را به ما بفروشد. ژنرال وسون Wesson مأمور شد که از طرف وزارت جنگ امریکا به این امور رسیدگی کند و از سوم ژوئن تمام انبارهای مهمات امریکا مشغول بسته‌بندی این سلاحها

[ ۷ ]

## بازگشت به فرانسه

۴ ژوئن تا ۱۲ ژوئن

وقتی تعداد سربازانی که از دونکرک نجات داده شده بودند معلوم شد، مردم جزایر بریتانیا و امپراطوری احساس رضایت راحتی عجیبی کردند. این احساس راحتی بقدری زیاد بود که گوئی فتنی نصیب ما شده است. بازگشت ۲۵۰۰۰۰ نفر سرباز بوطن سنگی بود که ما در سالهای بعد ارتش خود را بروی آن بنا نهادیم. تخلیه از دونکرک که نتیجه همکاری وزارتخانه‌های مختلف بود شایسته بزرگترین تحسین‌ها و آفرین‌ها بود. بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر در دوور Douvres از کشتی پیاده شدند و بداخله فرستاده شدند. این سربازان که جز تفنگ و سر نیزه خود چیزی همراه نداشتند فوراً بخانه‌های خود فرستاده شدند و با آنها ۷ روز مرخصی داده شد. خوشحالی و شغف ناشی از بازگشت بخانه بهیچوجه از خوی جنگجویی آنها چیزی نکاسته بود همگی قلباً میل داشتند که هر چه زودتر بمیدان جنگ اعزام شوند. آنهایی که با آلمانها در جبهه مواجه شده و با آنها نبرد کرده بودند، اطمینان قطعی داشتند که در شرایط عادی می‌توان سربازان آلمانی را شکست داد. روحیه سربازان بسیار خوب بود و همه آنها با عجله به هنگهای مربوطه خود رفتند.

وزرای کابینه چه آنها که عضو قدیم کابینه بودند و چه آنها که تازه مشغول کار شده بودند، با اعتماد و اطمینان کامل روز و شب مشغول فعالیت بودند. علاوه بر این مثالها مطالب بسیار دیگری باید گفت. شخصاً من هیجان فوق العاده‌ای احساس میکردم و فکر می‌کردم با سرعت و سهولت از تجربیاتی که طی زندگی دراز خود اندوخته بودم استفاده میکردم. فکر اینکه ارتش نجات داده شده بود تمام وجود مرا با شادی و شغف آمیخته میکرد.

\*\*\*



جهت صدور شدند. در پایان اولین هفته ژوئن ۶۰۰ کامیون سنگین برای حمل قسمت اول سلاحها بطرف بنادر امریکا بارگیری شده بود. در ۱۱ ژوئن ۱۲ کشتی در بنادر امریکا لنگر انداختند و شروع ببارگیری این سلاحها نمودند.

دولت امریکا با این اقدام و صدور این مهمات فقط مقدار مهماتی در اختیار خود نگاه می داشت که برای تجهیز ۱۸۰۰۰۰ سرباز کافی بود و این مقدار حداقلی است که در برنامه بسیج عمومی پیش بینی شده است. تمام اینها امروز ساده و آسان بنظر میرسد ولی در آن تاریخ این اقدام بمنزله فداکاری بزرگی از طرف امریکا بود و تحویل این مقدار مهمات بکشوری که همه تصور می کردند با شکست روبرو خواهد شد، نشانه اعتماد کامل امریکا بفرانسه و انگلیس و ایمان به پیروزی آزادی بود. بعلاوه این اقدام موجب پشیمانی امریکا نشد. چنانچه بعدها شرح خواهیم داد این مهمات طی ژوئیه به انگلستان رسید و در موقع لازم مورد استفاده قرار گرفت. این کمک يك تکیه گاه مادی بزرگ بود و ضمناً در حسابهای دوستان و دشمنان ما که مسئله تجاوز با انگلیس را مطالعه می کردند اثر فوق العاده ای گذاشت.

\*\*\*

در اینجا لازم است قسمتی از «خاطرات کردل هول» را درباره این قضیه نقل کنیم:

«در مقابل تقاضاهای مکرر و ترحم انگیز پل رتو درباره ارسال کمک بفرانسه، رئیس جمهور فوراً از جرچیل خواست کرد که برای فرانسویان هواپیما بفرستد ولی نخست وزیر امتناع کرد. بولیت (سفیر امریکا در پاریس) از این تصمیم نخست وزیر متأثر شد و در پنجم ژوئن بر رئیس جمهور و من اطلاع داد که بنظر او انگلیسها تمام نیروی هوایی و دریایی خود را می خواهند حفظ کنند تا در مذاکراتی که با هیتلر انجام خواهند داد وسیله چانه زدن داشته باشند. اما من و رئیس جمهور مثل او فکر نمی کردیم کار فرانسه ساخته شده است. اما انگلستان تحت اداره جرچیل مصمم بود که جنگ را دنبال کند. بین لندن و برلن مذاکراتی صورت نمی گرفت. همان شبی که بولیت بما تلگراف کرد جرچیل نطق خود را در مجلس عوام ایراد نمود.

رئیس جمهور و من اطمینان داشتیم که جرچیل به آنچه می گوید ایمان دارد و همانطور عمل خواهد کرد. اگر ما درباره تصمیم انگلیس با ادامه جنگ کمترین شکی داشتیم کمک مادی که بریتانیا کردیم محققاً نمی کردیم. اگر ما فکر میکردیم که انگلستان قصد دارد با آلمان وارد مذاکره شود، فرستادن اسلحه بکشوری که قبل از رسیدن کشتی ها، به آلمان تسلیم شده، غیر منطقی بود.»

ماه ژوئیه برای ما ماه بسیار بدی بود. از یکطرف ما مجبور بودیم که تعهدات خود را نسبت بفرانسه انجام دهیم و از طرفی مجبور بودیم که در سرزمین خود ارتشی که قادر بدفاع از جزایر بریتانیا باشد، ایجاد کنیم. این دو مسئله متضاد ما را در وضع عجیبی قرار داده بود. عاقبت تصمیم گرفتیم که فرستادن نیرو بفرانسه را بر تشکیل ارتشی برای دفاع از خاک انگلیس، مقدم بداریم و قرار بر این شد که هر لشکر مجهزی که تشکیل شد برای جنگ بجهت فرانسه اعزام شود. سپس مساعی خود را متوجه دفاع جزیره خود کردیم: اولاً کوشیدیم که ارتش منظم انگلیس را تجدید سازمان بدهیم، ثانیاً در تمام نقاط مهمی که احتمال میرفت دشمن در آنجا نیرو پیاده

کند، استحکامات ساختیم. ثالثاً تمام ساکنین جزیره بریتانیا را تا حدودی که امکان داشت مسلح کنیم و تمام نیروهای که در ماوراء بحار بودند، با انگلیس بازگردانیم. در آن زمان خطر اصلی که ما را تهدید میکرد امکان پیاده کردن زره پوش در خاک انگلیس بود. این واحدهای زره پوش نسبتاً کم بودند ولی قدرت حرکت آنها بسیار زیاد بود و می توانستند سیستم دفاعی ما را بکلی مغشوش کنند. خطر دیگر پیاده شدن چتر بازان آلمانی در انگلیس بود. با همکاری نزدیک آتوئی ایدن وزیر جنگ جدید کابینه، من این مسائل را مورد مطالعه دقیق قرار دادم و وزارت جنگ نقشه ای برای دفاع جزیره بریتانیا طرح کرد.

\*\*\*

۲۵ گردان هواپیمای شکاری را که کنار بگذاریم، وظیفه ما این بود که به ارتش فرانسه کمک کنیم این ۲۵ گردان برای دفاع از جزیره بریتانیا لازم بود و ما حاضر نبودیم که در خصوص آنها بهیچوجه وارد مذاکره شویم. قبلاً تصمیم گرفته شده بود که لشکر پنجاه و دوم انگلیس در هفتم ژوئن به فرانسه اعزام شود، این تصمیم با وجود تخلیه دونکرک مورد تأیید وزارت جنگ قرار گرفت. لشکر سوم انگلیس تحت فرمان ژنرال موتگمری مأمور جبهه فرانسه گردید. يك لشکر کانادایی نیز که در انگلیس مستقر شده بود با موافقت دولت کانادا، بفرانسه اعزام شد و در ۱۱ ژوئن اولین واحدهای این لشکر با کشتی بفرانسه رفتند تا در مبارزه ای که در آن تاریخ بی فایده تشخیص داده شده بود، شرکت کنند. دولشکر کوه نورد فرانسوی نیز که از نروژ تخلیه شده بودند به فرانسه بازگردانده شدند و واحدهای فرانسوی که از دونکرک توسط ما نجات داده شده بودند همچنین به فرانسه اعزام شدند. اینکه ما تنها لشکرهای مجهز خود را در آن تاریخ بفرانسه فرستادیم، نشانه نهایت علاقه ما بادامه مبارزه در فرانسه است و موضوع قلت سپاهیان ما را در اول جنگ فرانسه تا حدی تعدیل میکند.

وقتی من به گذشته نگاه می کنم می بینم ما چگونه جرأت اینرا داشتیم که تنها لشکرهای مجهز خود را از انگلیس بیرون بفرستیم؟ ما مصمم بودیم که جنگ را تا پیروزی نهایی ادامه دهیم و از خاک بریتانیا قدم بقدم دفاع کنیم و در عین حال تنها سربازان مجهز و با تجربه خود را بجهت فرانسه که در حال اشغال بود می فرستادیم! امکان این کار باین دلیل بود که ما می دانستیم دشمن بدون داشتن تفوق کامل هوایی و دریایی قادر به عبور از مانع نخواهد بود.

\*\*\*

در پنجم ژوئن آخرین مرحله نبرد آغاز شد. ارتشهای دوم و سوم و چهارم فرانسه در جبهه مشغول جنگ بودند، ارتش دوم مأمور دفاع از منطقه رن و خط مائینو بود، ارتش چهارم مأمور دفاع از جبهه مرکزی و ارتش سوم مأمور دفاع از منطقه شمالی بود. این ارتش شامل لشکرهای ششم و هفتم و دهم بود و تمام نیروهای اعزامی انگلیس نیز جزو ارتش دهم بودند. تمام این خط جبهه که توسط بیش از يك میلیون و نیم سرباز یعنی در حدود ۶۵ لشکر محافظت می شد، مورد حمله ۱۲۴ لشکر آلمانی قرار گرفت که آن ها نیز به سه ارتش تقسیم شده بودند: ارتش اول که در نواحی ساحل می جنگید، تحت فرمان ژنرال بوک Bock بود. ارتش دوم را



که در جبهه مرکزی می‌جنگید ژنرال رونداشتدت اداره می‌کرد و ارتش سوم تحت فرمان ژنرال لیب Leeb بود. این سه ارتش به ترتیب در روزهای پنجم، نهم و پانزدهم ژوئن دست به حمله زدند. در شب پنجم ژوئن ما اطلاع حاصل کردیم که حمله آلمان صبح همان روز در طول ۱۲ کیلومتر خط جبهه آغاز شده است. جنگ اکنون در محیط و شرایط کاملاً متفاوتی آغاز شده بود.

ما قبلاً دیدیم که چگونه واحدهای زره پوش آلمان هنگام تخلیه دونکرك متوقف شده و بعقب فراخوانده شده بودند تا خود را برای مرحله آخر نبرد آماده سازند. اکنون تمام این واحدهای زره پوش در جبهه‌ای که بین دریا و پاریس قرار گرفته بود مانند سیل سرازیر شده بودند. ما در اینجا فقط جریان نبرد را در تقاطعی که واحدهای اعزامی انگلیسی می‌جنگیدند شرح می‌دهیم.

در هفتم ژوئن آلمانی‌ها با دولشکر زره پوش بطرف «روان» Rouen حمله کردند تا ارتش دهم ما را بدو قسمت تقسیم کنند. لشکر پنجاه و دوم انگلیسی و لشکر نهم و دولشکر توپخانه و دو لشکر سوار فرانسه از قسمت اعظم ارتش دهم جدا شدند و آلمانی‌ها پیشروی کردند. سه لشکر فرانسوی با كمك سی تانك انگلیسی سعی کردند که از «روان» دفاع کنند ولی در هشتم ژوئن آلمانی‌ها آنها را عقب نشانده و وارد «روان» شدند، نیروهای مزبور در رودخانه سن عقب‌نشینی کردند. لشکر پنجاه و یکم و بقیه ارتش نهم فرانسه در منطقه بین «روان» و «دیپ» Dieppe محاصره شدند. ما برای این لشکرها بسیار نگران بودیم و می‌ترسیدیم که دشمن آن را تا ناحیه لوهارو عقب بنشاند و سپس آنها را از بقیه ارتش شمالی جدا سازد. بفرمانده این لشکر قبلاً دستور داده شده بود که در صورت لزوم تا ناحیه «روان» عقب‌نشینی کند ولی فرماندهی ارتش فرانسه که از وضع کاملاً بی‌خبر بود این عقب‌نشینی را ممنوع کرد و ما چندین بار تقاضا کردیم که در این تصمیم تجدید نظر شود ولی فایده‌ای نبخشید. امتناع از مطالعه دقیق وضع، موجب از میان رفتن لشکر نهم فرانسه و لشکر پنجاه و یکم ما شد.

در روز نهم ژوئن در حالی که «روان» بدست دشمن افتاده بود نیروهای ما عقب‌نشینی خود را بطرف دیپ آغاز کردند. در حالی که دیپ ۵۶ کیلومتر با خطی که قبلاً برای عقب‌نشینی تعیین شده بود، فاصله داشت. در این موقع بود که تازه فرماندهی عالی فرانسه فرمان عقب‌نشینی بطرف لوهارو را صادر کرد. يك واحد برای نگهداری عقب جبهه تعیین شد، ولی قبل از آن که قسمت اعظم لشکر ما بتواند حرکت خود را آغاز کند، آلمانی‌ها دخالت کردند و مانع شدند. آلمانی‌ها بطرف دریا حمله ور شدند و به این وسیله قسمت اعظم لشکر پنجاه و یکم و بسیاری از واحدهای فرانسوی را از ارتش سوم که مأمور دفاع از منطقه شمالی بود، جدا کردند. تمام این جریان نشانه اشتباه تاکتیکی فرماندهی عالی است زیرا خطر محاصره شدن از طرف قوای دشمن از سه روز قبل پیش‌بینی شده بود. در روز دهم ژوئن، پس از نبردهای شدیدی که در گرفت ارتش پنجاه و یکم و باقی مانده ارتش فرانسه به سن والری آن کو Seín-valéry-en-Gaux عقب‌نشینی کرد تا مگر از طریق دریا آن‌ها را نجات دهند. در این احوال بقیه سپاهیان ما که به لوهارو رسیده بودند به‌سوی آرزاء دریا تخلیه شدند. در شبهای ۱۱ و ۱۲ ژوئن مه غلیظی که

ماش را فرا گرفته بود مانع از آن شد که نیروهائی که در «سن والری آن کو» منتظر بودند، نجات داده شوند. در روز ۱۲ ژوئن آلمانی‌ها بمناطق اطراف «سن والری آن کو» رسیده بودند و ساحل را در زیر آتش توپخانه خود گرفتند. در این موقع پرچم‌های سفید در شهر افراشته شد.

سپاهیان فرانسوی در ساعت ۸ تسلیم شدند و بقیه سپاهیان انگلیسی نیز در ساعت ده و نیم تسلیم گردیدند. فقط ۱۳۵۰ افسر و سرباز انگلیسی و ۹۲۰ فرانسوی توانستند نجات پیدا کنند و ۸۰۰۰ نفر بدست آلمانی‌ها افتادند. من از اینکه می‌دیدم فرانسویان بنیروهای ما اجازه نداده بودند در موقع مناسب بطرف «روان» عقب‌نشینی کنند خشمناک بودم. فرانسوی‌ها نگذاشته بودند که نیروهای ما تا فرصت باقی بود یا بطرف «روان» و یا بطرف «لوهارو» و یا بطرف جنوب عقب‌نشینی کنند. سرنوشت سربازان ما در این نبرد سرنوشت بدی بود ولی در سال‌های بعد رفقای آن‌ها انتقام ایشان را گرفتند و از العلمین تا ساحل رن بر دشمن ضربات مهلکی وارد ساختند.

\*\*\*

در صبح یازدهم ژوئن تلگرافی از پل‌رنو بدست من رسید که عین آنرا برای پوزیدنت روزولت نیز فرستاده بود. فاجعه فرانسه تحول پیدا کرده بود و پایان خود نزدیک می‌شد. چند روز بود که من اصرار می‌کردم شورای عالی جنگ تشکیل شود ولی ما در پاریس نمی‌توانستیم دیگر اجتماع کنیم. ما از وضع صحیح پایتخت فرانسه که پیش‌قراولان ارتش آلمان بنزدیکی آن رسیده بودند اطلاع درستی نداشتیم. من برای اینکه وعده ملاقاتی تعیین کنم با مشکلات بسیار مواجه شدم ولی وقت توجه به تشریفات نبود و می‌بایستی اقدام نمود. لازم بود که ما از مقاصد فرانسویان اطلاع پیدا کنیم، رنوبمن اطلاع داد که در بریار Briare واقع در نزدیکی اورلئان در انتظار ما خواهد بود دولت فرانسه پاریس را ترك می‌کرد تا در «تور» مستقر شود و ستاد عالی ارتش در «بریار» بود. رنو همچنین فرودگاهی که می‌بایستی در آن بر زمین بنشینیم تعیین نموده بود، من تمام کارها را بر زمین گذاشتم و دستور دادم «فلامینگو» را آماده کنند و پس از جلب موافقت همکارانم در ساعت ۱۴ حرکت کردم. قبلاً نیز تلگرافی باین مضمون بر رئیس جمهور مخابره کردم:

۱۱ ژوئن ۱۹۴۰

از يك شخصیت سابق دریائی بر رئیس جمهور روزولت

فرانسوی‌ها از من تقاضا کرده‌اند که بفرانسه بروم و این نشان می‌دهد که بحران مجدداً آغاز شده است. من هم اکنون حرکت می‌کنم. اگر شما بتوانید اکنون به آن‌ها كمك کنید وضع بکلی تغییر خواهد کرد. مادر باره ایرلند نگرانیم. و رودیکدسته از ناوگان امریکایی به «برهاون» Berehaven كمك بزرگی بها خواهد کرد.

\*\*\*



پنجمین بار بود که من بفراشه میرفتم و چون وضع نظامی مهمترین مسئله‌ای بود که ما در فرانسه راجع بان مذاکره می‌کردیم من از آنتونی ایدن وزیر جنگ و ژنرال دیل رئیس ستاد ارتش امپراطوری وایسمی تقاضا کردم که با من بفراشه بیایند. هواپیماهای آلمانی در دریای مانس تا نقاط دوردستی پیش می‌آمدند و «فلامینکو» مجبور بود راه خود را از سمت مغرب طولانی‌تر کند ۱۱ هواپیمای شکاری هاریکان هواپیمای ما را همراهی می‌کردند. دوساعت بعد ما در یک فرودگاه کوچک از هواپیما پیاده شدیم. چند نفر از فرانسویان در فرودگاه بودند و یک سرهنگ نیز با استقبال ما آمد. من با چهره خندان و قیافه با اطمینان که در مواقعی که وضع ظاهراً وخیم است باید بخود گرفت، با اورور و شدم ولی وی محزون و سرد بود و لبخند ما در او هیچ تأثیری نکرد. من فوراً فهمیدم که از یک هفته پیش تا آن وقت، یعنی از هنگام مسافرت آخری پاریس وضع تا چه حد وخیم‌تر شده است. کمی بعد ما را بقصری راهنمایی کردند و در آنجا پلرنو، مارشال پتن، ژنرال ویکان و ژنرال هوایی ویلمین و چند افسردیگر از جمله ژنرال دوگل که بمعاونت وزارت دفاع منصوب شده بود حضور داشتند. چند نفر از همراهان ما در آن قصر منزل کردند. در قصر فقط یک تلفن بود که آنهم در حمام قرار داشت. تلفن دائماً کار می‌کرد و برای اینکه صدای طرف شنیده شود می‌بایستی یک جمله را چند بار تکرار کنند و هنگام مکالمه انسان مجبور بود فریاد بزند.

کنفرانس در ساعت ۱۹ آغاز شد ژنرال ایسمی صورت جلسه کامل مذاکرات را یادداشت کرده است و من در اینجا خاطرات خود را از این کنفرانس شرح می‌دهم و این خاطرات بهیچوجه با صورت جلسه مغایرتی ندارد. در این کنفرانس نه کسی دیگری را شماعت کرد و نه از یکدیگر گله کردیم. ما انگلیسی‌ها از وضع جبهه بهیچوجه اطلاع نداشتیم و تصور می‌کردیم که ممکن است حمله زره پوشهای آلمانی حتی ناگهان متوجه ما شود مسئله‌ایکه مورد بحث قرار گرفت این بود: من دولت فرانسه را تشویق کردم که از پاریس دفاع کند و توضیح دادم که ارتش متجاوز برای تصرف شهر بزرگی که خانه بخانه از آن دفاع شود بنیروهای عظیمی احتیاج دارد. من شبی را که در سال ۱۹۱۸ در قطار مخصوص مارشال پتن در ناحیه بوو Beauvais گذرانده بودیم به او یادآوری کردم و شکست ارتش پنجم انگلیس را در آن موقع به یاد او آوردم و بدون اینکه اسمی از مارشال فوش ببرم به او گفتم که چگونه موفق به تثبیت وضع شده بود. همچنین سخن کلمانسورا که گفته بود «من در جلوی پاریس، در پاریس و در عقب پاریس خواهم جنگیده» به او یادآوری کردم. مارشال پتن با آرامی و وقار تمام جواب داد که در آن وقت او نیروهای ذخیره‌ای که بالغ بر ۶۰ لشکر بود در اختیار داشت و حال نیروی ذخیره‌ای وجود ندارد ضمناً متذکر شد که در آن زمان ۶۰ لشکر انگلیسی در جبهه فرانسه می‌جنگید و تبدیل پاریس به تل‌خاکستر در نتیجه کار تغییر نمی‌دهد.

سپس ژنرال ویکان وضع جبهه فرانسه را تشریح کرد و بالااقل آنچه را که از وضع مبهمی که بر جبهه صد کیلومتری حکمفرمایی میکرد می‌دانست، بیان نمود و به فداکاری ارتش فرانسه درود فرستاد، وی تقاضا کرد که تمام کمکهای ممکنه باید بارتش فرانسه بشود و تمام واحدهای هوایی انگلیس وارد نبرد شوند. وی گفت: «مسئله اصلی همین است زیرا ما بمرحله

اصلی رسیده‌ایم. نگاه داشتن هواپیماهای شکاری در انگلستان اشتباه محض است، اما من که قبلاً در این باره با کابینه انگلیس مذاکره کرده و نظریات مارشال هوایی دادودینک را نیز استفسار کرده بودم گفتم «این مسئله اصلی نیست و ما هم بمرحله اصلی نرسیده‌ایم. مرحله اصلی وقتی فرا خواهد رسید که هیتلر نیروی هوایی آلمان را بطرف بریتانیا بفرستد. اگر ما در آن موقع بتوانیم تفوق هوایی را در آسمان انگلیس حفظ کنیم و راههای دریائی را باز نگه داریم آنچه را که شما از دست داده‌اید برای شما بدست خواهیم آورد، بیست و پنج گردان هواپیمای شکاری برای دفاع از بریتانیا و حفظ امنیت دریای مانس لازم بود و هیچ چیز در این تصمیم تغییری نمی‌داد.

ما مصمم بودیم که جنگ را بهر صورتی شده ادامه دهیم و یقین داشتیم که تا مدت نامحدودی می‌توانیم مقاومت کنیم اما از دست دادن این نیروی هوایی تنها شانس ادامه حیات را از دست ما می‌گرفت. سپس تقاضا کردم که ژنرال ژرژ فرمانده عالی جبهه شمال از جریان مذاکرات مطلع شود گزارش را که ویکان داده بود تأیید کرد.

من مجدداً درباره طرح جنگ پارتیزانی خود توضیح دادم. ارتش آلمان آنطور که در نقاطی که حمله می‌کرد قوی می‌نمود قوی نبود، اگر تمام ارتش‌های فرانسه، اگر هر لشکر و هر هنگ فرانسه با شدت هر چه تماتر با نیروهاییکه در مقابل خود می‌دید می‌جنگید امکان این بود که پیشروی ارتش آلمان در همه جا متوقف شود. بمن جواب دادند که وضع جاده‌های فرانسه موحش است و پناهندگان مانند سیل در جاده‌ها حرکت می‌کنند و هواپیماهای آلمانی آنها را بمسلسل می‌بندند و ماشین نظامی فرانسه در حال از هم پاشیدن است و دولت و سازمانهای دولتی متزلزل شده است. سپس ژنرال ویکان گفت که ممکن است فرانسویها مجبور بتقاضای متارکه جنگ شوند. پلرنو بالحن خشکی به او پاسخ داد: «این یک مسئله سیاسی است.»

در این موقع من گفتم: «اگر فرانسه چنین تشخیص می‌دهد که در وضع کنونی اگر ارتش تسلیم شود بفتح اوست، بخاطر ما تردید نکنید زیرا هر تصمیمی که شما بگیریید در عزم راسخ ما بمبارزه و جنگ، تغییری نمی‌دهد.»

وقتی من گفتم که ارتش فرانسه در صورتیکه در همه جا با دشمن بجنگد خواهد توانست بسیاری از لشکریان آلمان را نابود کند، ژنرال ویکان گفت: «بفرض اینکه اینطور باشد باز صد لشکر دیگر برای هجوم بشما و انهدام شما آماده خواهد بود. در آن صورت چه می‌کنید؟» من در پاسخ باین سؤال گفتم: «من کارشناس نظامی نیستم ولی بعقیده مشاورین نظامی من بهترین طریقه برای مبارزه با نیروهای مهاجم اینست که آنقدر که ممکن است سرباز آلمانی در دریای مانس غرق کنیم و آنها را هم که موفق پیاده شدن در خاک انگلیس شوند بکشیم.»

ویکان بالبخند محزونی جواب داد:

«در هر حال من این را قبول دارم که شما خندق ضد تانک درجه یکی در مقابل خود

دارید.

این آخرین سخنان قابل اهمیت او بود که بخاطر من مانده است. فراموش نباید کرد



که در تمام مدتی که این مذاکرات ادامه داشت من از فکر اینکه انگلیس با ۴۸ میلیون سکنه نتوانسته در جنگ زمینی با آلمان، همکاری بیشتری با فرانسه بکند و در نتیجه ۹۹ درصد رنج و درد جنگ متوجه فرانسه شده بسیار متأثر و متألم بودم. يك ساعت بعد ما از جای خود برخاستیم تا دستهای خود را بشوئیم و خدمتکاران روی میز کنفرانس مشغول ترتیب دادن سفره غذا شدند. در این اثناء من با ژنرال ژرژ بطور خصوصی مذاکره کردم و از او تقاضا نمودم که جنگ را در جبهه ادامه دهد و در نواحی کوهستان دست بجنگ پارتیزانی بزند سپس درباره عزیمت دولت فرانسه بافریقا با او صحبت کردم و این موضوع را که يك هفته قبل من حاضر بقبول آن نبودم با او در میان گذاشتم. دوست عالیقدر من، که هرگز دست او را برای اداره ارتش فرانسه باز نگذاشتند، در هیچیک از این دو پیشنهاد راه حل قطعی نمی یافت. من در اینجا خاطرات آن روز خود را بسادگی بیان کردم ولی برای ما که این ساعات دردناک را گذراندیم خاطره آن روز همیشه با درد و جراحت روحی همراه است.

\*\*\*

در ساعت ۸ بعد از ظهر همه برای صرف شام دور میز نشستیم. من در دست راست پل رنو نشسته بودم و ژنرال دوگل در کنار من نشسته بود. غذای ما عبارت از آش سبزی واملت تخم مرغ و قهوه و شراب رقیقی بود. حتی در آن زمان که اختلاف نظر ما بعد اعلی رسیده بود در نتیجه فشار بلای آلمان روابط ما دوستانه بود. اما در همین وقت حادثه ناگواری اتفاق افتاد. خواننده بخاطر دارد که من تا چه حد با اجرای عملیات شدید علیه ایتالیا اهمیت می دادم. با موافقت فرانسویها تصمیم گرفته شده بود که چندین هواپیمای بمب افکن انگلیسی بفرودگاههای فرانسوی واقع در نزدیکی مarseille بروند و از این فرودگاهها هواپیماهای ما تورن و میلان را بمباران نمایند. همه چیز برای وارد کردن ضربات سنگین بر ایتالیا آماده شده بود. همین که ما دور میز نشستیم مارشال هوایی بارات Barrat فرمانده نیروی هوایی انگلیس در پاریس ژنرال ایسمی را برای تلفن خواست و با او اطلاع داد که مقامات محلی با پرواز هواپیماهای بمب افکن برای بمباران ایتالیا مخالفت می کنند زیرا معتقدند که این اقدام موجب آن خواهد شد که بر جنوب فرانسه نیز حملات هوایی شدیدی صورت گیرد و انگلیسها قادر بجلو گیری از این حملات نخواهند بود. رنو، ویگان، ژنرال دیل، ایدن و خود من از جا برخاستیم و پس از مذاکرات کوتاهی رنو تصمیم گرفت که دستوراتی بمقامات محلی داده شود تا از پرواز هواپیماهای جلو گیری نمایند. اما کمی بعد مارشال هوایی بارات اطلاع داد که فرانسویانی که در حوالی فرودگاه مسکن دارند چندین کامیون و اتومبیل و گاری دستی با خود وارد فرودگاه کرده اند تا باینوسیله مانع پرواز هواپیماهای بمب افکن انگلیسی شوند.

هنگامی که ما از سر میز برخاستیم پل رنو بمن اظهار کرد که مارشال پتن باو گفته است که فرانسه مجبور بتقاضای متار که جنگ خواهد شد و وی در این باره یادداشتی تهیه کرده است. رنو اضافه کرد: و پتن هنوز این یادداشت را بمن تسلیم نکرده است. او از این اقدام خود شرمسار است. حقیقت اینست که پتن حق داشت از اینکه تقاضای ویگان را برای اعزام ۲۵ گردان هواپیمای شکاری انگلیسی بجبهه فرانسه تأیید کرده بود شرمسار باشد. او یقین داشت

که فرانسه کارش ساخته شده و امیدی بنجات آن نیست و باید تقاضای متار که نماید و در عین حال تقاضای اعزام ۲۵ گردان هواپیمای شکاری انگلیس را می کرد؛ در آن شب ما در قصری که درهم ریخته بود خوابیدیم و عده ای نیز بقطار مخصوص ستاد ارتش رفتند. آلمانیها در ۱۴ ژوئن وارد پاریس شدند.

\*\*\*

مذاکرات ما فردای آن روز، با حضور مارشال هوایی بارات، فرمانده نیروهای هوایی انگلیس در فرانسه آغاز شد. پل رنو مجدداً تقاضا کرد که پنج گردان هواپیمای شکاری انگلیس در فرانسه مستقر شود و ژنرال ویگان اظهار کرد که به بمب افکنهای روز که میتوانند قلعت سربازان او را جبران کنند احتیاج مبرم دارد. من به آنها اطمینان دادم که مسئله افزایش کمک هوایی بفرانسه بمحض مراجعت من بلندن از طرف کابینه جنگی بدقت مورد مطالعه قرار خواهد گرفت ولی توضیح دادم که از دست دادن نیروی هوایی خصوصاً هواپیماهای شکاری انگلیس برای ما خطر عظیمی ایجاد می کند و این اقدام اشتباه بزرگی خواهد بود. در پایان این جلسه من سؤالات دقیق زیر را مطرح کردم:

۱ - آیا پاریس و مناطق اطراف آن مانع وسعی نیست که بتواند نیروهای دشمن را بدو قسمت تقسیم کند و پیشروی نیروهای مهاجم را مانند سال ۱۹۱۴ متوقف سازد؟  
۲ - چنین اقدامی آیا موجب آن نخواهد شد که حمله متقابل از طرف نیروهای فرانسه و انگلیس در ناحیه سن سفلی صورت گیرد؟

۳ - اگر مرحله مبارزات منظم پایان پذیرد آیا مبارزات غیر منظم موجب پراکندگی نیروهای دشمن نخواهد شد؟ آیا حمله واحدهای متحرک ما بستونهای دشمن و قطع خطوط ارتباطی دشمن امکان ندارد؟ آیا دشمن می تواند در عین حال که بانیروهای فرانسه و انگلیس می جنگد، امنیت کشورهای مختلفی که در اروپا اشغال کرده و قسمتی از خاک فرانسه را که تصرف نموده حفظ کند؟

۴ - آیا نمی توان تا ورود ایالات متحده امریکا بجنگ مقاومت را ادامه داد؟  
ژنرال ویگان با اصل حمله متقابل در ناحیه سن سفلی موافق بود ولی اظهار می کرد که نیروهای کافی برای اجرای چنین حمله ای ندارد. وی اضافه کرد که آلمانها آنقدر قدرت دارند که ممالک اشغال شده و قسمتی از فرانسه را که تصرف کرده اند مدتها حفظ نمایند. رنو اضافه کرد که آلمانیها از هنگام شروع جنگ تا کنون ۵۵ لشکر و چهار تا پنج هزار تانک جدید تهیه کرده اند. این ارقام البته اغراق آمیز بود.

در پایان مذاکرات من اعلام کردم که امیدوارم دولت فرانسه در صورت تصمیم به تغییر در سیاست کلی خود فوراً دولت انگلیس را مطلع گرداند تا ما بتوانیم با فرانسویان وارد مذاکره شویم و قبل از اینکه تصمیمی گرفته شود راجع برویه فرانسه در مرحله دوم جنگ تبادل نظر کنیم. ما سپس از پتن، ویگان و ستاد عالی ارتش فرانسه خدا حافظی کردیم و بعد دیگر آنها را ندیدیم. در پایان جلسه من دریا سالار دارلان را بکناری کشیدم و باو گفتم: دارلان، هرگز نباید بگذارید که آنها به نیروی دریایی فرانسه دست یابند. «وی بمن قول داد که هرگز اجازه



نخواهد داد چنین واقعه‌ای روی دهد.

\*\*\*

آنروز هوا ابر بود جلوریکه ۱۲ هواپیمای شکاری هاریکان نتوانستند ما را همراهی کنند. مامی بایستی بین انتظار آفتابی شدن هوا و عزیمت به تنهایی با فلامینگو یکی را انتخاب کنیم. بما اطلاع دادند که هوا درطول تمام مسافرت ابری خواهد بود و ازطرفی چون مجبور بودیم که فوراً مراجعت کنیم تصمیم بعزیمت گرفتیم و توسط رادیو از فرودگاه‌های انگلیس تقاضا کردیم که در صورت امکان چند واحد شکاری باستقبال ما بیاید. هنگامی که بسواحل فرانسه نزدیک می‌شدیم آسمان روشن شد و ابرها کنار رفتند. در ارتفاع ۲۵۰۰ متری، شهر لوهار را می‌دیدیم که در آتش می‌سوزد. دود بطرف مشرق میرفت. هیچ هواپیمای شکاری باستقبال ما نیامده بود. من متوجه شدم که فرمانده هواپیما با خلبان و مأمور رادیو مشغول مشاوره است و هواپیما بلافاصله از ارتفاع ۲۵۰۰ متری بارتفاع سی متری پائین آمد طوری که امواج دریا بخوبی دیده می‌شد. چه خبر شده بود؟ در این ارتفاع هواپیماها اغلب از دور دیده نمیشدند. معلوم شد که فرمانده هواپیما دو هواپیمای شکاری آلمانی را دیده که مشغول مسلسل بستن چند کشتی ماهیگیری هستند. شانس ما این بود که خلبانان شکاریهای آلمانی با آسمان نگاه نکردند. وقتی ما بساحل انگلیس نزدیک میشدیم چند واحد شکاری تازه باستقبال ما آمدند و فلامینگو باوفا مارا صحیح و سالم در فرودگاه هاندون Hendon پیاده کرد.

\*\*\*

ساعت ۵ بعد ازظهر همان روز من کابینه جنگی را از جریان مذاکرات خود در فرانسه مطلع کردم. من وضع ارتش فرانسه را آنطور که ژنرال ویگان تشریح کرده بود برای اعضای کابینه شرح دادم. شش روز بود که ارتش فرانسه شب و روز مشغول جنگ بود و اکنون تقریباً بکلی ضعیف شده و از پای درآمده است؛ دشمن با ۱۲۰ لشکر و پشتیبانی چندین لشکر زره پوش به ۴۰ لشکر فرانسوی حمله کرده و در همه حال ابتکار عملیات را بدست گرفته بود. نیروهای زره پوش دشمن با پیشروی سریع خود مراکز فرماندهی ارتش فرانسه را از هم پاشیده بودند و ستاد ارتش فرانسه نمی‌توانست نقشه‌های خود را بمرحله اجرا بگذارد. ارتش فرانسه اکنون در آخرین خطی است که میتوان در آن بمقاومت منظمی مبادرت کرد. این خط دفاعی نیز در دو نقطه شکاف خورده و اگر این خط از هم بپاشد ژنرال ویگان دیگر مسئولیت ادامه نبرد را بعهده نخواهد گرفت. بعقیده ژنرال ویگان هیچگونه امکان ادامه مبارزه برای فرانسه وجود ندارد و مارشال پتن کاملاً آماده صلح است. پتن یقین دارد که آلمانیها قصد دارند فرانسه را متدرجاً ویران کنند و وی وظیفه خود میدانند که بقیه مملکت را از این سرنوشت نجات دهد. من درباره یادداشتی که او برای متارکه جنگ تهیه کرده بود ولی آنرا به رنو نداده بود، توضیحاتی دادم و اضافه کردم: «شک نیست که با این شرایط، پتن بصورت شخص خطرناکی درآمده است. وی انتظار شکست فرانسه را دارد و در آن جنگ نیز همینطور بود. ازطرفی رنو جداً مصمم بادامه جنگ است. دو گل افسر جوان و فعال بود و من نسبت باو احترام زیاد احساس کردم. من احتمال این را می‌دادم که اگر خط دفاعی کنونی از هم

پاشد رنو او را بفرماندهی عالی ارتش فرانسه منصوب خواهد کرد.

دریاسالاردارلان نیز بمن اعلام کرده بود که هرگز نخواهد گذاشت نیروی دریائی فرانسه بدست آلمانیها بیفتد. دارلان گفته بود که در صورت لزوم این نیرو را بگانادا خواهد فرستاد اما در این مورد ممکن است سیاستمداران فرانسه با او مخالفت کنند.

معلوم بود که فرانسه بیایان مقاومت منظم نزدیک می‌شود و یک فصل دیگر از این جنگ خاتمه می‌یابد. فرانسویها یقیناً می‌توانستند وسیله‌ای برای ادامه جنگ پیدا کنند. حتی ممکن بود دو دولت فرانسه تأسیس کرد؛ یکی پیمان صلح را با آلمان امضا کند و دیگری در مستعمرات فرانسه مستقر شود و جنگ را در دریا با نیروی دریائی فرانسه، و در خاک فرانسه توسط پارتیزانهای فرانسوی ادامه دهد.

اما هنوز درباره این مسائل اظهار نظر قطعی امکان نداشت و خیلی زود بود. اگرچه می‌بایستی باز از طرف ما کمکهائی بفرانسه بشود ولی وظیفه اصلی ما بعد از این تقویت نیروهای داخلی و کوشش بمنظور توسعه وسائل دفاعی جزیره بریتانیا خواهد بود.



بر زمین نشستیم. بمحض پیاده شدن احساس کردیم که وضع بکلی از هم پاشیده شده است. هیچکس باستقبال ما نیامد و هیچکس منتظر ما نبود. مایکی از اتومبیلهای رئیس فرودگاه را قرض کردیم و برای پیدا کردن اداره فرمانداری، که گفته می‌شد دولت فرانسه در آنجا مستقر شده، در شهر راه افتادیم. اما هیچ شخصیت مهمی در آنجا نبود ولی گفته می‌شد که رنو با اتومبیل از بیرون شهر خواهد آمد و ماندل Mandel نیز قرار است بزودی وارد شود.

چون ساعت دو بعد از ظهر بود من اصرار کردم که برویم ناهار بخوریم و پس از مشاوره کوتاهی قرار شد برستوران برویم. با اتومبیل حرکت کردیم و در خیابانها اتومبیلهای بسیاری دیدیم که بزحمت حرکت می‌کردند و اغلب بالای اطاق آنها تشکی انداخته و باربندی کرده بودند. عاقبت کافه‌ای پیدا کردیم که در آن بسته بود و پس از چانه زدن با صاحب کافه قرار شد در را بروی ما باز کند و غذائی بما بدهد. موقعیکه مشغول صرف غذا بودیم «بودوان» Boudouin یکی از اعضای وزارت امور خارجه که در آنروزها نفوذش در وزارت امور خارجه زیاد شده بود، بملاقات من آمد. وی فوراً با حرکات شیرین و مطلوب مخصوص خودش شروع بصحبت کرد و از مقاومت و تهور فرانسویان سخن گفت. وی گفت که اگر ایالات متحده با آلمان اعلان جنگ دهد فرانسه خواهد توانست بمقاومت ادامه دهد و نظر مرا در این باره پرسید. من از ادامه مذاکره در این زمینه امتناع کردم و گفتم که امید است امریکا وارد جنگ شود و اضافه کردم که در هر حال ما بچنگ ادامه خواهیم داد. بعدها شنیدم که بودوان از قول من گفته بوده که ما در صورتیکه امریکا وارد جنگ نشود بامتارکه جنگ بین آلمان و فرانسه مخالفتی نداریم!

پس ما بداره فرمانداری رفتیم و «ماندل» وزیر کشور فرانسه در آنجا منتظر ما بود. این منشی سابق کلمانسو و وارث اخلاقی او روحیه‌ای قوی و چهره‌ای بشاش داشت. وی تجسم فعالیت و قدرت بود جوجه‌اشنها انگیزی که برای ناهار آورده بودند روی میز و در جلوی او بود و بآن دست نزده بود. در هر دستش يك گوشی تلفن بود و مرتباً دستور میداد و تصمیم می‌گرفت. نظرات او بسیار ساده بود: «مبارزه را باید تا حد امکان در فرانسه ادامه داد تا نیروهای فرانسه فرصت پیدا کنند بافریقا منتقل شوند».

این آخرین بار بود که من این فرانسوی شجاع را دیدم. وقتی جمهوری فرانسه مجدداً روی کار آمد مزدورانیکه او را بقتل رساندند تیر باران کرد و این اقدام کار بسیار پسندیده‌ای بود. هموطنان و متفقین او خاطره‌ای را هرگز فراموش نخواهند کرد. کمی بعد پلر نو از راه رسید. در نظر اول چنین احساس می‌شد که مأیوس شده است. ژنرال «ویگان» به رنو اطلاع داده بود که ارتش فرانسه توانائی خود را از دست داده است خط دفاعی در چندین نقطه شکاف خورده بود و سیل پناهدگان تمام جاده‌ها را فرا گرفته و همه تشکیلات مملکت از هم پاشیده شده بود. ژنرال یسم معتقد بود که تا ارتش فرانسه بکلی از میان نرفته است حفظ نظم را در داخل دارد باید تقاضای متارکه جنگ از آلمانها بشود. این تقاضای نظامی بود.

رنو تصمیم داشت که همانروز پیامی برای روزولت بفرستد و با اطلاع دهد که ساعت آخر

## [ ۸ ]

## احضار فرانسه

این مسئله که آیا انگلستان بتنهائی بچنگ ادامه خواهد داد یا نه؟ هرگز در دستور مذاکرات کابینه جنگی انگلیس قرار نگرفت و شاید این موضوع موجب تعجب نسلهای آینده شود. اما بنظر مردانی که نماینده احزاب مختلف بودند و امپراطوری را اداره میکردند، ادامه جنگ يك موضوع طبیعی و مسلم بود و مسئله قابل بحثی نبود. اضافه بر این ما بقدری مشغول بودیم و کار داشتیم که فرصت اینگونه بحثهای بیهوده و تشریفاتی نبود. ما همچنین درباره اقداماتی که باید در مرحله جدید نبرد صورت دهیم اتفاق نظر داشتیم. قرار شد که حقایق برای کشورهای مشترك المنافع توضیح داده شود. من همچنین پیامی برای پرزیدنت روزولت فرستادم و باو اطمینان دادم که انگلستان تا آخرین دقیقه از فرانسه پشتیبانی خواهد کرد و از هر کمکی که از دستش برآید مضایقه نخواهد نمود.

\*\*\*

در ۱۳ ژوئن من برای آخرین بار بفرانسه رفتم. در حقیقت چهار سال من نتوانستم به فرانسه بروم و درست چهار سال بعد از این تاریخ بفرانسه اینکه متفقین آنرا آزادمی کردند رفتم. دولت فرانسه به تور پناهنده شده بود و بحران همچنان شدت یافته بود. من ادوارد هالیفاکس و ژنرال ایسمی و ماکس بیور بروک را با خود همراه بردم. بیور بروک شخصاً تقاضا کرده بود که بامن بیاید. مشکلات همیشه نیروی ما را بیشتر می‌کند. این بار هوا آفتابی و آسمان صاف بود و ما در میان شکاریهای هاریکن پرواز میکردیم ولی راهیکه این بار برای رفتن بفرانسه طی کردیم خیلی دراز تر از راه دفعات سابق بود و مسافتی که اجباراً بطرف مغرب رفتیم تا از گزند شکاریهای آلمانی در امان باشیم مسافت طولانی تری بود. وقتی برفراز تور رسیدیم دیدیم که فرودگاه در شب قبل مورد حمله هوائی قرار گرفته ولی باوجود حفره‌های عمیقی که بمبها ایجاد کرده بودند ما و تمام هواپیماهایی که همراه ما آمده بودند صحیح و سالم



فرارسیده و سرنوشته متفقین بعد از این در دست امریکا است. بدین ترتیب بود که امکان متارکه و صلح در نظر گرفته شده بود.

پل رنو سپس گفت که هیئت وزراء او را مأمور کرده که از خط مشی دولت انگلیس در صورت وخیم تر شدن وضع اطلاع حاصل کند. وی شخصاً باین امر واقف بود که هر یک از متفقین متعهد شده اند که بدون رضایت متفق دیگر خود اقدام بمتارکه جنگ ننمایند. زلزال و یگان و چند نفر دیگر اظهار کرده بودند که فرانسه همه چیز خود را فدای هدف مشترک کرده است برای فرانسه دیگر چیزی نمانده که فدا کند ولی در این مدت موفق شده دشمن مشترک را ضعیف نماید. با این شرایط برای فرانسویان عجیب است که انگلیسی‌ها با متارکه جنگ بین فرانسه و آلمان مخالفت کنند زیرا فرانسه از نظر مادی دیگر قدرت ادامه جنگ را ندارد. پس سؤالی که رنو مطرح کرده بود این بود: آیا انگلستان متوجه مشکلاتی که فرانسه در میان آن دست و پا می‌زند هست؟ جوابی که دولت انگلیس باین پرسش داد در صورت جلسه مذاکرات آن روز نوشته شده و من آنرا ذیلاً نقل می‌کنم:

«آقای چرچیل گفت انگلستان بخوبی متوجه مصائب گذشته و حال فرانسه می‌باشد. نوبت مصیبت کشیدن انگلیس نیز خواهد رسید و انگلستان از هم اکنون خود را آماده کرده است. انگلیس از اینکه می‌بیند همکاری نظامیش با فرانسه در زمین پس از شکستی که ارتشهای شمالی متحمل شدند ناچیز شده، بسیار متأسف است. انگلیسی‌ها هنوز مرز درد شلاق آلمان را نچشیده‌اند اما امیدوارند که زخم این شلاق زخم دردناکی است. مع هذا انگلیسی‌ها يك فكر و يك هدف بیشتر ندارند: در جنگ فاتح شوند و هیتلر را منهدم کنند. همه چیز تحت الشعاع این هدف است و هیچ مشکل و مانعی انگلیسی‌ها را از نیل بدین هدف باز نخواهد داشت.

آقای چرچیل گفت روحیه انگلیسی‌ها را خوب می‌شناسد و می‌داند که در مقابل فشار از خود سرسختی نشان می‌دهند و هر ضربه را با ضربه‌ای پاسخ خواهند داد تا دشمن را مغلوب سازند. دولت انگلیس لذا امیدوار است که فرانسویان در جنوب پاریس تا مدتی رانه بچنگند و در صورت لزوم جنگ را در افریقا ادامه دهند. می‌بایستی به هر قیمتی شده وقت را از دست نداد. دوره انتظار زیاد طولانی نخواهد بود. اگر امریکا تعهدی بعهده بگیرد این دوره زود بسر خواهد رسید. هر راه حل دیگر منجر به انهدام کامل فرانسه خواهد شد. هیتلر بهیچ تعهدی پایبند نیست. ولی اگر فرانسه بانبروی دریائی مقتدر خود، با ممالک عضو امپراطوری خود و با ارتش خود که قادر بچنگهای پارتیزانی موثری است، بنبر ادامه دهد و اگر آلمان موفق به انهدام انگلیس نشود و اگر آلمان تفوق هوایی خود را از دست بدهد، در آن صورت تمام این بنای زشتی که نازیسم نام دارد از هم فرو خواهد ریخت. کمک فوری امریکا، حتی اعلان جنگ امریکا به آلمان منجر به پیروزی متفقین خواهد شد. در هر صورت انگلستان بچنگ ادامه خواهد داد. تصمیم انگلیس تغییر نخواهد کرد. انگلیس نه سازش خواهد کرد و نه تسلیم خواهد شد. انگلستان یا مرگ را انتخاب خواهد کرد و یا پیروزی را.

جواب آقای چرچیل به سئوال آقای پل رنو این بود.

آقای رنو پاسخ داد که وی هرگز در عزم راسخ انگلیس شک نمی‌داشت. مع هذا می‌خواهد بداند اگر دولت کنونی فرانسه یا دولت دیگر اعلامیه‌ای بشرح زیر صادر کنند، انگلیس چه روشی اتخاذ خواهد کرد؟

وما می‌دانیم که شما جنگ را ادامه خواهید داد و اگر ما نیز قدرت ادامه جنگ را داشتیم همین کار را می‌کردیم. اما ما دلیلی بر پیروزی نزدیک خود در میان نمی‌بینیم. ما نمی‌توانیم بکمک مادی امریکا تکیه کنیم. هیچ نوری در انتهای تونل دیده نمی‌شود. ما نمی‌توانیم ملت خود را برای مدت نامحدودی تحت تسلط آلمان قرار دهیم. ما باید متارکه کنیم و چاره دیگری نداریم... برای اینکه در ایالت برتانی منطقه دفاعی تشکیل داده شود وقت دیر شده، در هیچیک از نقاط خاک فرانسه يك دولت ملی نمی‌تواند بحیات خود ادامه دهد در این شرایط این سؤال مطرح خواهد شد: آیا شما حاضرید قبول کنید که فرانسه مقدس‌ترین چیزهای خود یعنی خون پاک جوانانش را تقدیم کرده است و بیش از این چیزی ندارد که بدهد و مجبور است صلح جداگانه‌ای قبول کند؟

در پاسخ این سؤال آقای چرچیل گفت انگلستان هرگز مایل نیست خون جوانان فرانسه بیهوده ریخته شود ولی ضمناً نمی‌تواند قبول کند که دولت فرانسه اقدامیکه مخالف با موافقت نامه اخیر بین دو دولت است، انجام دهد. اولین کاری که آقای پل رنو باید بکند اینست که پیام دیگری به پریزدنت روزولت بفرستد و وضع را برای او تشریح کند. قبل از رسیدن پاسخ این پیام هیچ تصمیمی نباید گرفته شود. اگر انگلیس در جنگ پیروز شود عظمت فرانسه را مجدداً با و باز خواهد گرداند.

بنظر من چنین رسید که مسئله‌ای که مورد بحث قرار گرفته بقدری مهم است که من تقاضا کردم با همکاران خود قبلاً مشاوره کنم. سپس با اتفاق لرد هالیفاکس و لرد بیوربروک و سایر اعضای هیئت نمایندگی ما از جلسه خارج شدیم و بی‌اغچه‌ای که در کنار بنای اداره پلیس قرار داشت رفتم و مدت نیم ساعت در زیر آفتاب ملایمی که بدرختان مرطوب باغ صفائی داده بود مذاکره کردیم. ما نمی‌توانستیم يك صلح جداگانه را، ولو در شرایط سخت کنونی، قبول کنیم. هدف ما شکست کامل هیتلر بود و ما همیشه در قلب خود احساس می‌کردیم که باین هدف نائل خواهیم شد. هر واقعه‌ای روی دهد ما فرانسویان را سرزنش نخواهیم کرد. اما اینکه حاضر شویم آنها تعهدات خود را زیر پا بگذارند مسئله دیگری بود. من بدولت فرانسه پیشنهاد کردم که پیام جدیدی به پریزدنت روزولت بفرستد و ما هم از لندن در تأیید این پیام، پیام دیگری خواهیم فرستاد. رنو این پیشنهاد را قبول کرد و قول داد که فرانسویان تار سیدن جواب این پیام بچنگ ادامه دهند.

قبل از حرکت، من پیشنهاد مخصوصی به رنو کردم: بیش از ۴۰۰ خلبان آلمانی که اکثر هواپیماهای آنها را نیروی هوایی سلطنتی سرنگون کرده بود، در فرانسه اسیر بودند. باتوجه بوجود من از رنو تقاضا کردم که حفاظت آنها بجا و گذار شود. رنو صمیمانه به من قول داد که این کار را انجام دهد ولی بعد نتوانست به تعهد خود وفا کند. این خلبانان آلمانی مجدداً وارد نیروی هوایی آلمان شدند و در جنگهای هوایی انگلیس شرکت کردند و ما برای



بار دوم مجبور شدیم آنها را سرنگون سازیم.

\*\*\*

پس از اینکه جلسه مذاکره پایان رسید پلرتوما را به اطاق دیگری هدایت کرد و ادوار هریو Herriot و ژاننی Jeanneney رؤسای مجلس نمایندگان و سنا در آنجا نشسته بودند. این وطن پرستان هر دو با هیجان فوق العاده ای سخن می گفتند و می خواستند که جنگ را تا پای مرگ ادامه دهند. وقتی ما از میان جمعیتی که در راهروی اداره فرمانداری ایستاده بودند عبور می کردیم من ژنرال دوگل را دیدم که در کنار دری، در حالیکه نگاهش بنقطه موهومی دوخته شده، ایستاده است. با وسلام کردم و با صدای آهسته و بزبان فرانسه باو گفتم: «مرد سرنوشت». او جوابی نداد. در صحن حیاط بیش از صد نفر از شخصیت های برجسته فرانسه اجتماع کرده بودند و احساس می شد که پشتشان در زیر بار درد روحی بزرگی خیم شده است. پسر کلما نسو را بنزد من آوردند و من دستهای او را در دست گرفتم. هواپیماهای شکاری هاریکان به پرواز در آمده بودند و در مدت بازگشت به انگلیس که بدون حادثه گذشت من در هواپیما خوابیدم و این احتیاط بجائی بود زیرا در بازگشت معلوم نبود که چه وقت برای خوابیدن فرصت پیدا خواهم کرد.

\*\*\*

پس از بازگشت ما از شهر تور Tours که در ساعت ۵ بعد از ظهر صورت گرفت، پلرتوما اعضای کابینه خود را در کانژه، Gange جمع کرد. اعضای دولت فرانسه از اینکه دیدند من و همکارانم برای ملاقات آنها به کانژه، که در نزدیکی تور است نرفته ایم متأثر شدند. البته ما از دیدن آنها بسیار خوشوقت می شدیم و حاضر بودیم بازگشت خود را با انگلیس بعقب بیندازیم. ولی کسی ما را بجله هیئت وزراء دعوت نکرده بود و اصولاً ما نمی دانستیم که جلسه هیئت وزرای فرانسه در کانژه تشکیل می شود. در این جلسه تصمیم گرفته شد که دولت فرانسه به بردو پناهنده شود. رنو پیام ما بوسانته خود را بر روزولت تهیه کرد و در آن تقاضا نمود که لااقل نیروی دریائی آمریکا در نبرد دخالت کند.

در ساعت ده و ربع بعد از ظهر من گزارش مسافرت خود را بفرانسه، بکابینه دادم. همکارانی که با من بفرانسه آمده بودند گزارش مرا تأیید کردند. ما مشغول صحبت بودیم که مکندی، Kennedy سفیر آمریکا حضور خود را اطلاع داد و جواب پرزیدنت روزولت را بپیام دهم ژوئن پلرتوما، بماتسلیم کرد.

۱۳ ژوئن ۱۹۴۰

از رئیس جمهور روزولت به آقای رنو

پیام دهم ژوئن شما مرا بسیار متأثر کرد. همانطوری که بشما و آقای چرچیل گفتم، دولت آمریکا اکنون تمام اقداماتی که ممکن است، برای کمک بمتفقین انجام می دهد و آنچه را که شما احتیاج فوری بآن دارید در اختیار شما می گذارد و ما کوشش خواهیم کرد که کمک

خود را بمتفقین بیشتر کنیم. علت این کمک هم این است که ما به عظمت ایده آلی که متفقین بخاطر آن می جنگند ایمان داریم و با اراده قوی متفقین را پشتیبانی میکنیم. مقاومت دلیرانه ارتش فرانسه و انگلیس در میان ملت امریکا تأثیر عمیقی کرده است. من شخصاً به آن قسمت از پیام شما که اشعار می دارد فرانسه بجنگ ادامه خواهد داد و حتی در صورت اجبار در آفریقا یا در ملوراء آتلانتیک مبارزه خواهد نمود، توجه بسیار کردم. نباید فراموش کرد که نیروی دریائی فرانسه و انگلیس در اقیانوس اطلس و سایر دریاهای تفوق کامل دارد و موادی که از خارج می آید برای حفظ آتشهای شما لازم است. من همچنین از اظهارات چندروز پیش نخست وزیر، چرچیل، که گفت امپراطوری بریتانیا در هر حال بجنگ ادامه خواهد داد، بسیار خوشوقتم و چنین تصمیمی باید در مورد امپراطوری بزرگ فرانسه نیز اجرا شود. در نبردها همیشه نیروی دریائی سرنوشت جنگ را تعیین میکند دریا سالار دارلان این نکته را بخوبی می داند.

ما همگی اعتراف کردیم که رئیس جمهور قدم بزرگی بجلو برداشته است. پس از اینکه به رنو اجازه داده پیام ۱۰ ژوئن خود را منتشر سازد چنین جوابی برای او می فرستاد و این جواب نشان می داد که اگر فرانسه بجنگ ادامه دهد امریکا دخالت خود را در جنگ بیشتر خواهد کرد. در هر حال این جواب شامل دو نکته بود: اولاً نشان می داد که امریکا هر گونه کمکی که از دستش بر آید خواهد کرد و این نشانه پشتیبانی مؤثر امریکا از متفقین بود. ثانیاً دولت فرانسه را تشویق می کرد که بمبارزه ادامه دهد و حتی در آفریقا و سایر نقاط امپراطوری فرانسه مقاومت نماید. من فوراً مراتب تشکر خود را از این پیام بر رئیس جمهور تلگراف کردم و کوشیدم که اهمیت پیام پرزیدنت را بیشتر بر نونشان دهم شاید این کوشش، کوشش زائیدی بود ولی در هر حال من خود را موظف می دانستم که حداکثر آنچه مقدورم بود انجام دهم.

۱۳ ژوئن ۱۹۴۰

از يك شخصیت سابق دریائی بر رئیس جمهور روزولت

سفیر امریکا در لندن شما را از جریان مذاکرات فرانسه و انگلیس در «تور» آگاه کرده است و من صورت جلسه این مذاکرات را به اطلاع او رسانده ام. من وضع غم انگیز این ملاقات را آن طور که باید نمی توانم تشریح کنم. فرانسوی ها آماده اند که همه چیز را رها کنند. و یگان توصیه می کند تا وقتی دولت قدرت آن دارد که از آنارشی جلوگیری کند تقاضای متار که از آلمان بشود. رنوا ما پرسید که باتوجه بفعالکاری های فرانسه آیا ما حاضریم قبول کنیم فرانسه برخلاف تعهدی که کرده اقدام بیک صلح جداگانه کند یا نه؟ باوجود اینکه ما نتوانستیم در نتیجه فشار جریانات گذشته آنطور که باید در نبرد زمینی شرکت کنیم مع هذا من از طرف دولت بریتانیا به رنو گفتم که ما با صلح جداگانه نمیتوانیم موافقت کنیم. قرار شد که در این باره قبل از اینکه رنو بشما و به ملت امریکا پیامی بفرستد مذاکره نشود. ما پیام



اورا تأیید می‌کنیم. در این باره بار تو موافقت شد و همین امر موجب تقویت روحیه او و وزیرایش شده است. رنو معتقد است که نمی‌تواند بدون اطمینان پیروزی نهائی هموطنان خود را مجبور بادامه نبرد نماید و این اطمینان پیروزی جز در صورت دخالت شما در جنگ حاصل نخواهد شد. بقول خود رنو فرانسوی‌ها مایلند در انتهای تونل روشنائی مشاهده گردد.

در حالیکه ما با هوایما از فرانسه با انگلیس می‌آمدیم، شما جواب مناسبی را که کندهی سفیر امریکا متن آنرا بمن نشان داد، برای رنو فرستادید. این جواب در اعضای کابینه انگلیس حسن تأثیر فوق‌العاده کرده است و من مراتب سپاسگذاری دولت انگلیس را بشما ابلاغ میکنم. مع هذا آقای رئیس جمهور، من معتقدم که این پیام باید همین فردا یعنی ۱۴ ژوئن رسماً منتشر شود تا بتواند در این لحظات حساس، جریان دنیا تاریخ را تغییر دهد. من یقین دارم که انتشار این پیام مانع از آن خواهد شد که فرانسویها صلحی را که هیتلر می‌خواهد بزور بآنها تحمیل کند بپذیرند. هیتلر برای منهدم کردن ما به این صلح احتیاج دارد و اگر موفق بانقضاد آن گردد قدمی بسوی تسلط کامل بر دنیا برداشته است. تمام طرحهایی که شما در پیام خود بآن اشاره کرده‌اید چه سوق الجیشی، چه اقتصادی و چه اخلاقی، اگر فرانسه تسلیم شود غیر قابل اجرا خواهد بود. باین دلیل است که من اصرار دارم پیام شما فردا رسماً منتشر شود. ما باین موضوع واقف هستیم که هیتلر همینکه فهمید صلحی را که می‌خواهد بدست بیاورد نمی‌تواند بفرانسویها تحمیل نماید، تمام نیروی خود را علیه ما بکار خواهد برد. ما تمام مساعی خود را برای مقاومت در مقابل فشار هیتلر بکار خواهیم برد و اگر در این کار موفق شویم افق جدیدی در مقابل ما نمایان خواهد شد و همه چیز بنحو مطلوب انجام خواهد گرفت.

من سپس پیام زیر را به پل رنو فرستادم:

۱۳ ژوئن ۱۹۴۰

در بازگشت به انگلیس، سفیر امریکا متن پیامی را که پرنسپل روزولت در پاسخ پیام دهم ژوئن شما فرستاده بمن تسلیم کرد. کابینه انگلیس یقین دارد که این سند عالی‌فراسویان را در مقاومت مقابل ارتش نازی استوارتر خواهد کرد و انتظار می‌رود که شما همانطور که در پیام دهم ژوئن خود گفته‌اید در جنوب پاریس و در پاریس و در عقب پاریس، در ولایات جنوبی فرانسه و حتی در صورت لزوم در آفریقا و در ماوراءاتلانتیک به مبارزه ادامه دهید. رئیس‌جمهور قول میدهد که کوشش خود را بمنظور کمک به فرانسه چند برابر کند و فرانسه را با وجود وضع وخیمیکه اکنون بآن مواجه است بادامه مقاومت ترغیب میکند. اگر پس از این پیام فرانسویها در تمام میدانهای جنگ حاضر باشند اطمینان داریم که امریکا بجای اینکه فقط بکمک متفقین اکتفا کند رسماً وارد جنگ خواهد شد. همانطوریکه می‌دانید قانون اساسی امریکا بر رئیس‌جمهور اجازه نمی‌دهد که بابتکار شخص خود بکشوری اعلان جنگ دهد. ولی اگر فرانسه توسیبه‌هایی که در پیام رئیس‌جمهور شده عملی کند ما اطمینان داریم که اعلان جنگ امریکا بآلمان دیری نخواهد پایید. ما از رئیس‌جمهور تقاضا کرده‌ایم که اجازه دهد این پیام منتشر

شود ولی اگر رئیس‌جمهور انتشار این پیام را يك ياد و روز بشعوبق بپاندازد، باز هم این پیام‌سند مهمی است که می‌تواند اساس سیاست شما قرار گیرد. من از شما و همکاران شما تقاضا میکنم که این فرصت را از دست ندهید و با تمام دنیا برای همکاری اقتصادی و دریائی کمک کنید - یقین داشته باشید که این همکاری نازیسم را نابود خواهد کرد. ما برای آینده طرحهای دقیق و مطمئن تهیه کرده‌ایم و روشنائیکه شما از آن سخن می‌گفتید اکنون در انتهای تونل نمودار شده است.

باضافه بنا بتوصیه کابینه من پیام رسمی دیگری برای دولت فرانسه فرستادم که در آن دولت فرانسه بادامه مقاومت تشویق شده بود. در این پیام برای اولین بار فکر وحدت دو کشور مطرح گردیده بود.

۱۳ ژوئن ۱۹۴۰

از نخست وزیر به آقای پل رنو

در این لحظات حساسیکه ملتین انگلیس و فرانسه و آزادی و دموکراسی با آن مواجه هستند دولت اعلیحضرت مایل است به مناسبت مقاومت دلیرانه ملت فرانسه در نبرد نامساوی که جریان دارد به شما درود بفرستد. مقاومت دلیرانه ارتش شما مطابق با سنن ملت فرانسه است و مبارزه شجاعانه ملت شما ضربات شدیدی بر پیکر دشمن وارد کرده است. بریتانیای کبیر هر کمکی که از دستش برآید بفرانسه خواهد کرد ما از این فرصت استفاده کرده اتحاد غیر قابل شکست ملت‌های انگلیس و فرانسه و امپراطوریهای خود را اعلام میکنیم. ما به تمام بدبختی‌هایی که ملتین ما در آینده با آن مواجه خواهند بود آگاه هستیم ولی اطمینان داریم که جنگ این اتحاد خلل ناپذیر را مستحکم‌تر خواهد کرد. ما بجمهوری فرانسه اعلام میکنیم که مصمم هستیم جنگ را به رنجوی شده در فرانسه، در جزیره خود و در سرزمین‌های ماوراء بحار ادامه دهیم هر کجا سر نوشت جنگ ما را ببرد ما در زمین و دریا و هوا بمبارزه خود ادامه خواهیم داد. و خرابی‌های جنگ را با شما مشترکاً تحمل خواهیم نمود. ما تا وقتی فرانسه تمامیت و استقلال کامل خود را به دست نیاورده و عظمت گذشته را کسب نکرده به مبارزه ادامه خواهیم داد. تا وقتی مللی که تحت تسلط آلمان افتاده‌اند نجات نیافته‌اند و تا وقتی تمدن از این کابوس وحشی که نامش نازیسم است رهائی پیدا نکرده، ما بجنگ ادامه خواهیم داد. ما یقین داریم که سپیده دم چنین روزی بزودی ظاهر خواهد شد و شاید طلوع صبح آنروز زودتر از آن باشد که ما انتظار آنرا داریم.

من این پیام را قبل از اینکه بخواب نوشته و در اولین ساعت صبح ۱۴ ژوئن آنرا را برای رئیس‌جمهور امریکا و نخست وزیر فرانسه ارسال کردم. فردای آنروز تلگرافی از رئیس‌جمهور رسید که در آن اشعار شده بود نمی‌تواند انتشار رسمی پیامی را که به رنو فرستاده اجازه دهد. بطوریکه کندهی سفیر امریکا اظهار میکرد، رئیس‌جمهور با انتشار این پیام موافق بوده ولی وزارت امور خارجه امریکا با وجود اینکه مایل بانشار این پیام بوده، انتشار آنرا بابتکار



خطرناکی می دانسته است. رئیس جمهور در تلگراف خود از اینکه او را در جریان کنفرانس فرانسه و انگلیس در تور گذاشته بودم از من تشکر کرده بود و بمناسبت مقاومت دلیرانه انگلیس و فرانسه بما تبریک گفته بود. وی ارسال مهمات و مواد جنگی را که قبلاً قول داده بود مجدداً تأیید می کرد مع هذا بما اطلاع می داد که سفیر امریکا را مأمور کرده رسماً بدولت انگلیس اعلام کند که پیام ۱۵ ژوئن رئیس جمهور دلیل دخالت حتمی و فوری امریکا در جنگ نمی باشد. بموجب قانون اساسی امریکا تنها مقامی که می تواند در باره ورود امریکا به جنگ تصمیمی بگیرد کنگره امریکا است.

مسئله نیروی دریائی فرانسه رئیس جمهور را بخود مشغول داشته بود بنا به پیشنهاد رئیس جمهور کنگره امریکا با ۵۰ میلیون دلار اعتبار جهت کمک پنهانندگان غیر نظامی فرانسوی موافقت کرده بود. در پایان تلگراف خود پرزیدنت روزولت بمن اطمینان داده بود که بخوبی متوجه اهمیت پیامی که من برای او فرستاده بودم می باشد و از وخامت وضع کاملاً اطلاع دارد.

این تلگراف مایوس کننده بود. تمام کسانی که بامن دور میز نشسته بودند و مطالب این تلگراف را میشنیدند می دانستند که رئیس جمهور ممکن است به پا فراتر گذاشتن از حدود اختیارات قانونی خود متهم شود و لذا در انتخابات آینده امریکا که سر نوشت ما و سر نوشت بسیاری از ملل دیگر بسته به آنست شکست بخورد. من شخصاً اطمینان داشتم که روزولت نه تنها مقام رسمی بلکه زندگی خود را بخاطر هدف مقدس آزادی، حاضر است از دست بدهد. ولی این فداکاری چه نتیجه ای ممکن بود داشته باشد؟ اضطراب او را از ما و راه اقیانوس من بخوبی احساس میکردم. در کاخ سفید اضطراب همان اضطرابی که در لندن و پردو حکمفرما بود، نبود اما هیجان رئیس دولت امریکا از ما مسلماً کمتر نبود.

در جوابی که من بر رئیس جمهور فرستادم سعی کردم دلایلی که ممکن است وی بنوبه خود برای متقاعد ساختن اشخاص دیگر از آن استفاده کند، ذکر کنم. در این پاسخ من توضیح دادم که اگر اروپا از میان برود و انگلیس تسلیم شود چه خطر عظیمی امریکا را تهدید میکند این قضیه موضوع احساسات نبود بلکه مسئله حیات یا مرگ بود.

(۱۴ ژوئن ۱۹۴۰)

از يك شخصیت سابق دریائی بر رئیس جمهور روزولت

من از تلگرافی که بمن کردید بی نهایت متشکرم، من بعضی از قسمت های آنرا به اطلاع بلرنو رساندم ولی قبلاً دور نمای روشن تری با و وعده داده بودم. من یقین دارم وی از اینکه نمی تواند متن پیام شما را منتشر کند، سخت متأثر خواهد شد. من تمام مشکلاتی که شما چه در مقابل افکار عمومی و چه در مقابل کنگره با آن مواجه هستید، بخوبی میدانم. ولی حوادث بقدری سریع اتفاق می افتد که افکار عمومی امریکا روزی خواهد فهمید که برای فهم آن دیگر وقت دیر شده است. آیا به پیشنهادهایی که هیتر ممکن است به فرانسه بکند اندیشیده اید؟

ممکن است بگویند و ناوگان جنگی را دست نخورده بمن بدهید تا آلاس و لرن را بشمار بازگردانم یا برعکس بگویند ما اگر کشتی های جنگی خود را بمن ندهید شهرهای شما را ویران خواهم کرده. من شخصاً اطمینان دارم که امریکا روزی جهشی که لازم است بکند خواهد کرد ولی وضع فرانسه اکنون بسیار وخیم است. اگر امریکا اعلام کند که در صورت لزوم وارد جنگ خواهد شد، فرانسه نجات خواهد یافت. در غیر این صورت مقاومت فرانسه تا چند روز دیگر پایان خواهد رسید و ما فقط باید بخود تکیه داشته باشیم. دولت کنونی انگلیس و شخص من اگر انگلستان مورد هجوم قرار گیرد و مقاومت ملت ما درهم بشکند، لحظه ای برای انتقال نیروی دریائی به آنسوی اقیانوس، تردید نخواهیم کرد. اما جنگ ممکن است تحولاتی پیدا کند که وزرای کنونی دیگر سکان فرمان را بدست نداشته باشند و جزایر بریتانیا با قیمت قبول عضویت در امپراطوری هیتلری شرایط صلح مناسبی بدست بیاورد. در آن صورت مسلماً يك حکومت طرفدار آلمان در انگلیس روی کار خواهد آمد و پیمان صلح را منعقد خواهد کرد و چنین دولتی ممکن است دلایل غیر قابل انکاری درباره لزوم اطاعت به آلمان، بملت عرضه دارد. در واقع اگر ناوگان انگلیس را بناوگان فرانسه و ژاپن و ایتالیا اضافه کنیم و قدرت صنعتی آلمان را بر آن بیفزائیم سلاح خطرناکی در اختیار هیتلر خواهد افتاد که در دریاهای فوق کامل خواهد داشت. وی میتواند از این سلاح بهر نحوی که بخواهد استفاده کند. برهم خوردن تعادل نیروی دریائی ممکن است خیلی سریع صورت گیرد و ممکن است امریکا نتواند از آن جلوگیری نماید. اگر ما شکست بخوریم شما در مقابل يك دول متحده اروپا قرار خواهید گرفت که در کنترل نازیها خواهد بود و این بلوکی که تأسیس خواهد شد بمراتب از دنیای جدید پر جمعیت تر و مسلح تر و مقتدر تر خواهد بود. آقای رئیس جمهور، من می دانم که نگاه تیزبین شما قبلاً متوجه این گودال عمیق شده است ولی تصور میکنم که لازم است اهمیت نبرد فرانسه و انگلیس و ارتباط آنرا با وضع امریکا، در مقابل تاریخ اعلام نمایم.

\*\*\*

در این احوال وضع در جبهه فرانسه بیش از پیش وخیم می شد. عملیات نیروهای آلمان در شمال غربی پاریس که طی آن مالشکر پنجاه و یکم خود را از دست دادیم منجر باین شد که در نهم ژوئن آلمانیها بسن سفلی و منطقه شمالی رودخانه داوایز Oise برسند. در ساحل جنوبی این رودخانه باقی مانده ارتش های دهم و هفتم فرانسه با عجله خود را برای دفاع آماده میکردند. نیروهای آلمان جبهه مرکزی این ارتشها را شکاف داده بود و برای پر کردن شکافی که ایجاد شده بود فرماندهی عالی ارتش فرانسه پادگان پایتخت یعنی ارتش پاریس را بجبهه فرستاده بود و این ارتش در میان ارتش دهم و هفتم قرار گرفت.

در سمت مشرق وضع ارتشهای ششم و چهارم و دوم تاحدی خوب بود این ارتشها مدت سه هفته فرصت داشتند که مواضع دفاعی خود را مستحکم کنند و مهمات و تجهیزاتاتی که به آنها رسیده بود استتار نمایند. در تمام مدتی که نبرد دونکرک و جنگهای جبهه شمالی جریان داشت، این ارتشها مورد هجوم قرار نگرفته بودند ولی تعداد سر بازان این ارتشها برای حفظ جبهه ای بطول ۱۵۰ کیلومتر، کم بود و دشمن برای حمله باین ارتشها نیروهای عظیمی آماده ساخته



بود. درنهم ژوئن آلمان شریه خود را باین ارتشها وارد کرد. با وجود مقاومت شدیدی که فرانسویها از خود بروز دادند، نیروهای آلمان موفق شدند در روی رودخانه «اواز» در چندین نقطه سرپل ایجاد کنند و از رودخانه بگذرند و خود را پرودخانه مارن برسانند. لشکرهای زره پوش آلمان که در نبردهای سابق نقش موثری بازی کردند، بصحنه نبرد جبهه مشرق اعزام شدند و هشت لشکر زره پوش در دو حمله شدید شکست ارتش فرانسه را مبدل بفرار دستجمعی کرد. ارتشهای فرانسه که ازم پاشیده شده بود، در مقابل سه عامل مهم یعنی برتری کمی و برتری مهمات و برتری فن جنگی، قادر به هیچگونه مقاومت نبودند.

در ۱۶ ژوئن آلمانها ارلئان و لوار را تصرف کرده در مشرق نیز دیژون Dijon و برانسون Besançon را بتصرف در آوردند و تا مرز سویس پیش رفتند. در مغرب پاریس باقیمانده ارتش هفتم فرانسه که بیش از دولشکر نبود بطرف جنوب غربی سن و در جهت الانسون Alençon عقب رانده شد. پایتخت در روز ۱۴ ژوئن سقوط کرد، ارتش هفتم و پادگان پاریس که مأمور دفاع از پایتخت بودند منهزم شدند، در میان ارتشهای غربی که نیروهای انگلیس نیز جزو آن بود، و بقیه ارتش فرانسه، شکاف عمیقی ایجاد شد که غیر قابل دفاع بود. پس خط مائینو و مدافعین آن چه شده بود؟ تا روز ۱۴ ژوئن هیچگونه حمله ای بخط مائینو نشد و بعضی از واحدهای متحرک این خط برای کمک به ارتش مرکزی که در حال جنگ و گریز بود، خط مائینو را ترک کردند. اما دیگر دیر شده بود. در همان روز خط مائینو در جلوی ساربروک Sarrebruk نزدیک کوکار شکاف خورد و واحدهای آلمانی از رود رن عبور کردند و فرانسویانیکه در حال عقب نشینی بودند از شمال و مغرب نیز مورد حمله قرار گرفتند و نتوانستند خود را نجات دهند. در روز بعد حمله آلمان بطرف برانسون راه فرار آنها را بکلی قطع کرد و بیش از چهارصد هزار سرباز فرانسوی محاصره شد. بعضی از واحدهای خط مائینو مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و تا امضای پیمان متار که حاضر بشلیف شدند و بعضی از دژهای خط مائینو تا روز ۳۰ ژوئن مقاومت کردند و وقتی بآنها دستور تسلیم داده شد فرماندهان آنها اعتراض کردند و گفتند که در هیچیک از مناطق آنها آلمانیها موقعیتی حاصل نکرده اند. بدین ترتیب در تمام طول مرز فرانسه نبرد غیر منظم نزدیک باتمام بود.

\*\*\*

چون انتظار بر این نداشت که فرانسه تسلیم شود و یقین بود که تسلیم فرانسه اثر بدی در افکار عمومی امپراطوری بریتانیا خواهد داشت. لازم دیدم که پیامی به نخست وزیران ممالک مشترك المنافع بفرستم و به آنها ثابت کنم که اگر بخواهند تصمیم است تا آخرین لحظه به نبرد ادامه دهد بدلیل لجاجت و نومیدی نیست بلکه دلایل مثبت و واضحی موجب تصمیم انگلیس بادامه جنگ شده است. من فکر میکردم که ممکن است این عوام را بفرموده شود توجه نخست وزیران ممالک مشترك المنافع قرار نگیرد و لازم بود آنها را روشن کنم و لذا در بعد از ظهر ۱۶ ژوئن با وجود آنکه تمام روز را مشغول کار بودم پیام زیر را بمنشیهای خود دیکته کردم:

۱۶ ژوئن ۱۹۴۰

از نخست وزیر به نخست وزیران کانادا، استرالیا، زلاند جدید و افریقای جنوبی

(بهریک از نخست وزیران در آغاز پیام مطالب خصوصی نوشتم که در اینجا حذف میکنم و مطالب مشترك را ذکر مینمایم)

من تصور نمی کنم که اکنون قدرت ما آنقدر کم باشد که وظایف خود را نتوانیم انجام دهیم هیچ بعید نیست که فرانسویان جنگ را در افریقا و در دریا ادامه دهند ولی در هر صورت هیتلر مجبور است پامان را در این جزیره شکست دهد و یا در جنگ شکست بخورد بزرگترین خطریکه ما را تهدید میکند بمبارانهای بزرگ و شدید و پیاده شدن نیروهای چتر بازی هجوم دشمن از طریق دریا است. ما از روز اول جنگ با این خطرات مواجه بودیم و فرانسویان نمی توانستند مانع از بروز چنین خطراتی شوند و هر لحظه ممکن بود دشمن بما حمله ور شود. شك نیست که پیروزیهای هیتلر در سواحل فرانسه، این خطر را بیشتر کرده است. مع هذا در حقیقت خطر همان است که بود و من دلیلی نمی بینم که ما نتوانیم در مقابل آن مقاومت کنیم. ناوگان ما هرگز ادعا نکرده که می تواند از پیاده شدن ۵ تا ۱۰ هزار نفر در سواحل انگلیس جلوگیری کند ولی پیاده کردن ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در سواحل انگلیس با توجه بتفوق دریائی که ما داریم امکان ناپذیر است. تاهنگامیکه نیروی هوایی ما قادر به خالت در جنگ است کمک بزرگی بنیروی دریائی خواهد کرد و ناوگان و هواپیماهای جنگی ما اقدام دشمن را بمنظور هجوم به انگلیس برایش گران تمام خواهند نمود.

با وجود تلفات سنگینی که در نتیجه کمک بفرانسه و تخلیه دونکرک بما وارد آمد ما نبردمای خود را همچنان حفظ کردیم و با وجود اینکه فرانسویان بارها از ما تقاضای فرستادن هواپیماهای جنگی اضافی بجهت کردند، از میزان واحدهای جنگنده مأمور دفاع از جزایر بریتانیا بکاستیم زیرا اعزام این هواپیماها بجهت فرانسه تغییری در وضع کلی نبرد نمیداد. من شرمه در اطلاع شما میرسانم نیروی هوایی شکاری انگلیس از همیشه نیرومندتر است و تولید هواپیماهای جنگنده در کارخانههای ما امروز بخوبی پیشرفت کرده است. در واقع تربیت خلبان فقط آلمانیهاست که تا حدی مشکل بنظر میرسد. نیروی هوایی ما عادت کرده که در مقابل هر هواپیما دو یا سه هواپیمای دشمن را سرنگون سازد و حتی در شرایط نامساعد مثلا در نبرد فرانسه، از این اصل پیروی کرده است. در طی نبرد دونکرک در مقابل هر هواپیمای انگلیسی سه تا چهار هواپیمای آلمانی سرنگون شد و اغلب دیده شده که واحدهای هواپیماهای آلمانی که سه یا چهار برابر قوی تر از واحدهای انگلیس بودند، بمحض مشاهده آنها راه خود را برگردانده و فرار اختیار کرده اند. نظر کادشاسان برائی این است که در صورت حمله هوایی آلمان بجزیره بریتانیا وضع ما مناسبتر خواهد بود. من اولا ما قبلا می توانیم از نزدیک شدن واحدهای هوایی دشمن اطلاع حاصل کرده و خود را آماده نمایم ثانیاً واحدهای هوایی ما از پایگاههای نظامی و فرودگاههای نزدیک میتوانند پرواز کرده دسته نیرومندی در مقابل حمله کنندگان تشکیل دهند. ثالثاً هر هواپیمای آلمانی که



سقوط کند برای آلمانها بکلی از میان رفته درحالیکه بسیاری از خلبانان ما می توانند پس از سقوط هواپیماهایشان مجدداً وارد خدمت شوند. در نتیجه بنظر چنین میرسد که ما می توانیم طوری از دشمن استقبال کنیم که مجبور شود حملات هوایی را در روز متوقف کرده بحملات شبانه دست بزند. حملات شبانه بکارخانجات هواپیما سازی خطر بزرگی است که ما را تهدید میکند اما در عوض این نوع بمباران بدقت بمباران روز نمی تواند باشد و ما میتوانیم خسارت وارده در نتیجه این گونه بمباران را محدود کنیم. البته آلمانها از نظر کمی در زمینه نیروی هوایی بر ما تفوق دارند. اما تفوق آنقدر نیست که ما نتوانیم ظرف چند هفته یا چند ماه آنها را جبران کنیم. ضمناً در ظرف این مدت بمبافکن های ما مراکز حیاتی آلمان را بمباران خواهند کرد. و مخصوصاً پالایشگاههای نفت و کارخانه های هواپیما سازی و صنایع جنگی دشمن را که در منطقه «Ruhr» متمرکز شده مورد حمله قرار خواهند داد.

ما امیدواریم که ملت ما با همان سرسختی که دشمن بمباران های هوایی را تحمل خواهد کرد حملات دشمن را تحمل نماید. هر دو طرف دست بحملات بزرگی خواهیم زد و اطلاعاتی که ما بدست آورده ایم نشان میدهد که آلمانها خدمتی را که تا کنون بایشان کرده ایم چندان بکام خود خوش نیافته اند.

نباید فراموش کرد که از وقتی نیروی اعزامی ما بفرانسه با انگلیس بازگشته و قسمتی از آن را مسلح و مجهز کرده و مشغول مسلح کردن بقیه می باشیم. در این جزیره دارای چنان قدرت دفاعی هستیم که در تمام مدت جنگ گذشته و مراحل اولیه این جنگ دارای چنان قدرتی نبوده ایم و این نیروها بخوبی می توانند دفاع جزیره ما را عهده دار بشوند. با این دلیل ما امیدواریم که تمام سربازانی که دشمن از طریق هوا یا از طریق دریا در خاک انگلیس پیاده کند نابود سازیم و باین ترتیب بکسانی که قصد تقلید از آنها را داشته باشند سرمشق دهیم. بعید نیست که حملاتی از طرق دیگر یا بوسیله پیاده کردن اراکه های جنگی، به انگلیس صورت گیرد. ما از هم اکنون خود را برای مواجهه با اینگونه حملات آماده ساخته ایم و تا آنجا که در قدرتمان باشد برای خنثی کردن آن فعالیت خواهیم کرد. هیچکس نمی تواند این نبردها را تعیین کند یا پیش بینی نماید اما آن چه محقق است این که ما با عزمی راسخ و قلبی پرامید باین نبرد ادامه خواهیم داد.

اگر من این توضیحات مفصل را بشما دادم برای اینست که نشان دهم دلائل استواری موجب شده که ما ادامه نبرد را منوط به پیروزی یا شکست فرانسه نکنیم و جنگ را تا پیروزی نهائی ادامه دهیم. من شخصاً معتقدم که دورنمای مبارزه وحشیانه و قتل عام و خونریزی که در این جزیره روی خواهد داد آمریکا را مجبور بورود در جنگ خواهد کرد و بفرض اینکه ما در نتیجه ضربات نیروی هوایی که بر ما تفوق دارد، از پای در آییم همانطور که در نطق خود در مجلس عوام گفتم آنقدر نیرو و قدرت داریم که ناوگان خود را به ماوراء اقیانوس بفرستیم و بوسیله آن امپراطوری را حفظ کرده و به جنگ ادامه دهیم و با کمک امریکا محاصره دریائی را اجرا کنیم تا روزیکه رژیم هیتلری زیر ضربات شدید ما خرد شود. در هر مرحله از نبرد ما طرقی که شما می توانید بکام کمک کنید نشان خواهیم داد و من یقین دارم که شما آنچه را که

در حدود قدرت بشر است بکامک خواهید کرد، و ما هم آماده ایم که بخاطر پیروزی، فداکاری و از خود گذشتگی تمام ملت را بدنیا نشان دهیم.

من در اطاق نخست وزیری این پیام را دیکته میکردم و منشی ها آن را به تدریج ماشین میکردند. در اطاق باز بود و باغ که زیر آفتاب تنیدی میدرخشید نمایان بود. مارشال نوال Newall رئیس ستاد نیروی هوایی در تمام مدتی که من مشغول دیکته کردن این پیام بودم در ایوان عمارت نشسته بود وقتی من پیامی را که دیکته کرده بودم مجدداً خواندم آن را پیش او بردم تا اگر تغییری در آن لازم می بیند یا نکته ای باید بآن اضافه گردد، بمن تذکر دهد. وی از خواندن این پیام بطور وضوح بهیجان آمد و فوراً اظهار کرد که تمام مطالب آن را تأیید میکند. من از اینکه ایمان و عقیده باطنی خود را روی کاغذ آورده بودم احساس راحتی و جرأت فوق العاده ای کردم و وقتی برای بار دوم مشغول مرور پیام خود بودم احساس نمودم که امواج گرم اعتماد در روحم بحرکت آمده است. در واقع آنچه را که پیش بینی کرده بودم بعدها تحقق یافت.







با این طرز رفتار اشتباه بزرگی مرتکب شد. وی نه تنها با این عمل اراده يك نظامی را بر جمهوری تحمیل میکرد و بدین ترتیب نه تنها به مقاومت در فرانسه خاتمه می داد، بلکه مقاومت در برابر دشمن در تمام امپراطوری فرانسه پایان می یافت و این امر برخلاف تصمیم رئیس سیاسی قانونی او بود.

اسافه بر این مسائل تشریفاتی مربوط به شرافت و افتخار ارتش، مسائل عملی دیگری نیز در میان بود. اگر جنگ از طرف دولت قانونی فرانسه رسماً متارکه می شد در واقع جنگ برای فرانسه پایان یافته بود. مذاکرات مربوط به متارکه ممکن بود نتیجه اش این باشد که آلمانی ها فقط قسمتی از سرزمین فرانسه را اشغال کنند و در قسمت دیگر يك دولت آزاد تشکیل شود ولی اگر فرانسه به جنگ در ماوراء دریا ادامه می داد آلمانی ها تمام سرزمین فرانسه را اشغال می کردند و میلیونها فرانسوی را که هیچ پیمان و قرار دادی امنیت آنها را تأمین نمی کرد، بعنوان اسیر جنگی با آلمان می بردند البته این استدلال منطقی بود ولی هر گونه تصمیم در این باب با جمهوری فرانسه بود نه بارشای نظامی. چون ارتشی که زیر فرمان ویگان بود بنظر او قادر به ادامه جنگ نبود لذا جمهوری باید نیروهای زیر فرمان او دستوراتی بدهد که ویگان اجرا کند، در حالی که چنین وضعی بهیچوجه در يك کشور متمدن و دموکراتیک سابقه نداشته و يك سرباز نیز در مقابل تصمیمات دولت نمیتواند دم از شرافت سربازی بزند. در واقع رئیس دولت می توانست بگوید شما بقانون اساسی جمهوری لطمه می زنید. من شما را فوراً از مقام فرماندهی کل نیروهای نظامی خلع میکنم و موافقت رئیس جمهور را نیز جلب خواهم کرد.

بدبختانه رنو احساس می کرد که موقعیت سیاسی او آنقدرها محکم نیست. در پشت سر ژنرال ویگان، شبح مارشال پتن و در اطراف او وزرای مردم نامشعبي که از بی تدبیری وارد کابینه کرده بود، قرار داشتند. این وزرا جداً مصمم بودند که به جنگ خاتمه دهند. در پشت سر تمام اینها قیافه شوم لاوال قرار داشت که در شهرداری پر دوسنقر شده بود و گروهی از نمایندگان و سناتورها اطراف او را گرفته بودند. قدرت سیاست لاوال در مادیکی آن بود. بعقیده او فرانسه نه تنها باید با آلمان صلح کند بلکه باید جهت سیاسی خود را تغییر دهد، فرانسه باید متفق فاتح خود شود و با وفاداری نسبت به آلمان منافع خود را حفظ نماید و در مبارزه با دشمن مشترك که در آنسوی دریای مانش قرار داشت جنگ را در صف فاتحین پایان بربساند. رنو که ضربات سنگینی متحمل شده بود قدرت و اراده آنکه بتواند شخصاً وارد میدان شده و تصمیمات لازم را بگیرد نداشت. برای چنین کاری اراده و قدرت کسانی چون کرومول یا کلمانسو، استالین یا هیتلر لازم بود.

در جلسه بعد از ظهر ۱۵ ژوئن هیئت دولت که با حضور رئیس جمهور تشکیل شد رنو از مارشال پتن تقاضا کرد که نظر دولت را بر ژنرال ویگان بقبولاند. راستی که مأمور بدتری نمی توانست پیدا کند. پس از اینکه رنو وضع سیاسی را تشریح کرد مذاکرات موقتاً قطع شد و مارشال از اطاق بیرون رفت پس از چند لحظه باتفاق ژنرال ویگان وارد اطاق شد و از نظر ویگان پشتیبانی کرد در این لحظه شوتان Chautemps یکی از وزای مهم کابینه

پیشنهاد کرد که برای ایجاد وحدت فرانسه لازم است دولت از آلمانی ها تقاضا کند که پیشنهاد متارکه خود را به دولت فرانسه تسلیم کنند ضمناً دولت برای رد و یا قبول این پیشنهاد آزاد باشد. وقتی این پیشنهاد خطرناك داده شد دیگر هیچ چیز جلوی تصمیمات بعدی دولت را نمی توانست بگیرد. مسئله این بود که اگر دولت فرانسه از آلمانی ها تقاضا میکرد که شرایط متارکه را اعلام کنند خواه ناخواه به مقاومت باقیمانده ارتش فرانسه خاتمه داده میشد. چگونه ممکن است سربازی فرمان داد که جان خود را به خطر بیندازد در حالی که این سرباز می داند ناقوس شکست بزودی نواخته خواهد شد! پیشنهاد شوتان به مانورویگان - پتن اضافه شد و بطرز بدی روی اکثریت وزرای کابینه تأثیر کرد. تصمیم گرفته شد که از دولت انگلیس سؤال شود این پیشنهاد را چگونه تلقی خواهد کرد و در عین حال متذکر شوند که مسئله تسلیم نیروی دریائی فرانسه بهیچوجه مطرح نیست. در این موقع رنو از جای برخاست و اعلام کرد که از مقام خود استعفا خواهد کرد ولی رئیس جمهور با تقاضای او مخالفت کرد و گفت اگر رنو برود او هم خواهد رفت. وقتی جلسه پایان رسید هنوز معلوم نبود که امتناع از تسلیم نیروی دریائی مفهومی این است که این ناوگان به بنادری که آلمانی ها بآن دسترسی ندارند خواهد رفت یا در بنادر فرانسه خواهد ماند. تنها تصمیمی که گرفته شد این بود که رضایت دولت انگلیس را با تقاضای فرانسه جهت شناختن شرایط متارکه آلمان جلب کنند. پیام مربوط به این تصمیم بلافاصله برای دولت انگلیس فرستاده شد.

\*\*\*

فردای آن روز پل رنوسفیر انگلیس را بحضور پذیرفت و وی بنخست وزیر فرانسه گفت که انگلستان حاضر است تقاضای فرانسه را بشرط آنکه ناوگان فرانسه دور از دسترس قوای آلمان قرار گیرند، یا بمبارت دیگر به بنادر انگلیس بروند، بپذیرد. این دستور از لندن بسفیر انگلیس تلفن شده بود تا پاسخ تقاضای فرانسه زودتر داده شود در ساعت ۱۱ شورای وزیران، این کشتی بی لنگر، مجدداً تحت ریاست آلبر لبرن A. Lebrun تشکیل شد. رئیس مجلس سناتر به جلسه شورای وزیران دعوت شده بود تا از طرف خود وادارد هر یو رئیس مجلس نمایندگان ارتقاضای دولت مبنی بر انتقال دولت به شمال فرانسه، پشتیبانی کند، در این موقع مارشال پتن از جای برخاست و نامه ای را که گفته می شد به خط دیگری بوده، مبنی بر استعفای خود از کابینه خواند. وقتی قرائت نامه را پایان رساند قصد بیرون رفتن از جلسه را کرد ولی رئیس جمهور او را احضار کرد و به او قول داد که در طی روز جواب قطعی به پیشنهاد قبلی او را بدهد. مارشال پتن از تأخیری که در تقاضای متارکه شده بود در نامه خود اظهار شکایت کرده بود. رنو اظهار کرد که چون از متفق فرانسه تقاضا شده نظر خود را در باره متارکه جنگ ابراز دارد لازم است که منتظر جواب دولت انگلیس شوند جلسه در این موقع پایان رسید و بعد از ظهر همان روز سفیر انگلیس متن رسمی پاسخ دولت انگلیس را که صبح همان روز بوسیله تلفن با واطلاع داده شده بود، به رنو تسلیم کرد.

\*\*\*

کابینه جنگی انگلیس در این احوال با اضطراب تمام نگران اوضاع بود. سقوط فرانسه



و سر نوشت آینده آن تمام فکر اعضای کابینه جنگی را به خود مشغول داشته بود. وضع خود ما یعنی وضعی که بتهنایی با آن در آینده مواجه می شدیم در درجه دوم اهمیت قرار داشت. همه در قبال احتضار متفق خود احساس درد و رنج می کردند و میل قلبی همه این بود که تا آنجا که ممکن است به فرانسه کمک شود. بعلاوه همه مایل بودند که در خصوص ناوگان فرانسه ضمانت‌هایی بماداده شود و در همین زمینه بود که فکر «وحدت کامل» بین دولتی فرانسه و انگلیس بوجود آمد. کسی که ابتکار این فکر متعلق باو بود من نبودم. اولین بار که من از طرح «وحدت کامل» اطلاع حاصل کردم روز ۱۵ ژوئن بود و در ضیافتی بود که لرد هالیفاکس، سر رابرت و انسیتارت Sir Robert Vansittart، کوربین Corbin و چند شخصیت دیگر حضور داشتند. معلوم بود که قبلاً درباره این طرح بتفصیل مذاکراتی صورت گرفته است در روز ۱۴ ژوئن و انسیتارت و دسموند مورتون Desmond Morton با مونه Monnet و پلون Plevin (اعضای هیئت اقتصادی فرانسه در لندن) مذاکره کرده بودند. ژنرال دوگل برای آن به انگلیس آمده بود تا درباره وسائل انتقال دولت فرانسه بشمال آفریقا و انتقال حداکثر نیروهای نظامی از فرانسه به ماوراء دریا با دولت انگلیس مذاکره کند. این آقایان طرحی درباره اتحاد کامل انگلیس و فرانسه تهیه کرده بودند، که منظور اصلی آن تقویت وضع رنو و موفقیت او برای انتقال دولت به شمال آفریقا بود. اولین عکس العمل من منفی بود. من بعضی سئوالات طرح کردم که بهیچ یک جواب قانع کننده‌ای داده نشد و در نتیجه بر مخالفت من با طرح مزبور افزوده شد. مع هذا مسئله در کابینه جنگی مطرح شد و مذاکرات مفصلی صورت گرفت و من با کمال تعجب مشاهده کردم که تمام مردان سیاسی احزاب مختلف با شدت و هیجان بسیار از این طرح که هزاران اشکال ایجاد میکرد و با هزاران مانع برخورد می نمود دفاع میکردند. لذا من لجاجت نکردم و بر عکس تصمیم گرفتم که از این هیجان عمومی که منظور اصلی آن نشان دادن مراتب اتحاد ما با فرانسه و تقویت روحیه دولت فرانسه بود برای پیروزی متفقین استفاده کنیم.

وقتی کابینه جنگی در فردای آن روز تشکیل شد اولین مسئله‌ای که مطرح گردید موضوع پاسخ بتقاضای فرانسه یعنی برلغو قرارداد ۲۸ مارس و انعقاد پیمان متارکه یک جانبه بود. کابینه با پاسخ زیر که من انشاء کردم موافقت نمود و این پاسخ که تأیید دستورات تلفنی به سفیر انگلیس بود در ساعت ۱۲ و ۳۵ دقیقه روز ۱۶ ژوئن از لندن بیادریس ارسال شد.

«از وزارت امور خارجه به سر. ار. کمپل

خواهشمند است پیام زیر را که مورد تأیید کابینه قرار گرفته با آقای رنو تسلیم نمائید»

۱۶ ژوئن ۱۹۴۰، ساعت ۱۲ و ۳۵ دقیقه.

از آقای چرچیل به آقای رنو

قرار داد مامعنی بر امتناع از عقد پیمان متارکه یک جانبه، با دولت جمهوری فرانسه

امضا شده نه با یک دولت یا با یک شخص. این قرار داد متضمن شرافت فرانسه است. مع هذا بشرط آنکه ناوگان فرانسه فوراً بطرف بنادر انگلیس رهسپار شوند دولت اعلیحضرت با اقدامات فرانسه برای شناختن شرایط متارکه جنگ فرماندهی دشمن موافقت مینماید. دولت اعلیحضرت که مصمم بادامه جنگ است متذکر میشود که بهیچوجه در اقدامات دولت فرانسه برای شناختن شرایط متارکه جنگ از طرف دشمن سهم نیست.

در بعد از ظهر همان روز برای تأیید این پیام، پیام دیگری به سر رنو و نالد کمپل سفیر انگلیس در لندن مخابره شد هر دو تلگراف بالحن ساده‌ای انشاء شده بود و نظر قطعی کابینه جنگی انگلیس را اعلام مینمود:

«از وزارت امور خارجه به سر. ار. کمپل

خواهشمند است آقای رنو را از مطالب زیر مطلع کنید:

ما انتظار داریم همینکه آلمانی‌ها شرایط متارکه را اعلام کردند با ما مشورت کنید. این موضوع نه تنها بموجب قرار دادی که عقد هر گونه متارکه یک جانبه را ممنوع می سازد بلکه از این نظر که متارکه جنگ آلمان و فرانسه برای ما نتایج حیاتی دارد و نیروهای ما اکنون در فرانسه مشغول جنگ هستند، لازم است برای ما روشن شود. شما بدولت فرانسه توضیح خواهید داد که وقتی ما تقاضای انتقال ناوگان فرانسه را به انگلیس کردیم در حقیقت به منافع فرانسه نیز توجه داشتیم. ما اطمینان داریم که اگر در طی مذاکرات متارکه دولت فرانسه به آلمانی‌ها نشان دهد که نیروی دریایی فرانسه دور از دسترسی آلمان است، موقعیتش مستحکم خواهد شد. در خصوص نیروی هوایی فرانسه نیز امید داریم که کلیه هواپیماهای فرانسوی به شمال آفریقا منتقل شوند مگر آن که دولت فرانسه ترجیح دهد آن‌ها را به انگلیس بفرستد. ما انتظار داریم که دولت فرانسه چه قبل از شروع مذاکرات متارکه و چه بعد از آن تمام مساعی خود را بمنظور نجات نیروهای لهستانی و بلژیکی و چکوسلواکی که اکنون در جبهه فرانسه مشغول جنگ هستند بکار برد و آنها را به آفریقای شمالی منتقل نماید. ما آماده ایم که دولت‌های لهستان و بلژیک را در انگلیس بپذیریم.»

\*\*\*

در ساعت ۳ بعد از ظهر همان روز کابینه جنگی انگلیس مجدداً تشکیل شد. من به همکاران خود گفتم که در جلسه قبل راجع به اعلامیه‌ای درباره وحدت کامل انگلیس و فرانسه مذاکره کردیم و من صبح آن روز با ژنرال دوگل ملاقات کرده‌ام. وی بمن گفت که اقدام فوق العاده‌ای از طرف ما کمک بزرگی برای ادامه جنگ از طرف فرانسه به پل رنو خواهد کرد و معتقد بود که صدور اعلامیه‌ای درباره وحدت کامل بین ملتین فرانسه و انگلیس چنین منظوری را بر می آورد، خشکی لحن تلگراف‌هایی که درباره شرایط متارکه بکابینه فرانسه مخابره شده بود موجب نگرانی ژنرال دوگل و کوربین شده بود. بمن گفته بودند که متن جدیدی راجع به اتحاد کامل بین ملتین فرانسه و انگلیس تهیه شده و ژنرال دوگل موضوع را به پل رنو تلفن کرده است. لذا بهتر بود که هر اقدامی را فعلاً متوقف کنیم و به سر رنو و نالد کمپل تلگراف شد که از تسلیم پاسخ



رسمی دولت انگلیس بشوال دولت فرانسه فعلا خودداری کند.

وزیر امور خارجه در کابینه جنگی گفت که پس از جلسه صبح آن روز با سررا برتوان سیتارت ملاقات کرده و مشارالیه از او تقاضا نموده که متن اعلامیه مشترک درباره وحدت فرانسه و انگلیس را تهیه نماید. وان سیتارت در این باره با ژنرال دوگل de Gaulle و پلون و مونه و مائورمورتون مذاکره کرده بود. این عده با موافقت عمومی اعلامیه ای تهیه کرده بودند. ژنرال دوگل اصرار کرده بود که این سند هرچه زودتر چاپ و منتشر شود و میل داشت که متن آنرا با خود بفرانسه ببرد. وی همچنین پیشنهاد کرده بود که من فردای آن روز برای ملاقات با رنو بفرانسه بروم. متن اعلامیه در کابینه جنگی دست بدست گشت و هر کس آنرا با دقت زیاد خواند. مشکلاتی که در نتیجه صدور این اعلامیه ایجاد می شد بخوبی بچشم می خورد ولی با این وجود اعلامیه مزبور مورد تأیید اعضای کابینه جنگی قرار گرفت. من همانطور که نوشتم ابتدا با این اعلامیه و این فکر مخالف بودم ولی در بحرانی که روی داده بود نمی بایستی از ابتکار و اقدامات فوری اجتناب کرد چنین اعلامیه ای برای اینکه فرانسویان بمبارزه ادامه دهند لازم بود. پیشنهاد صدور این اعلامیه را بسادگی نمی شد رد کرد و من با خوشحالی می دیدم که تمام اعضای کابینه جنگی با شدت وحدت از این اعلامیه طرفداری میکنند.

در ساعت ۱۵ و ۵۵ دقیقه ما اطلاع پیدا کردیم که کابینه فرانسه در ساعت ۱۷ برای اتخاذ تصمیم راجع بادامه یا عدم ادامه جنگ تشکیل خواهد شد بهلاوه پل رنو با تلفن با ژنرال دوگل صحبت کرده بود و گفته بود که اگر قبل از ساعت ۱۷ پیشنهاد وحدت کامل انگلیس و فرانسه بکابینه فرانسه داده شود می تواند موقعیت خود را همچنان حفظ کند. لذا کابینه جنگی با متن اعلامیه اتحاد کامل انگلیس و فرانسه موافقت کرد و ژنرال دوگل را مأمور تسلیم آن بکابینه فرانسه نمود. این تصمیم فوراً با تلفن به پل رنو اطلاع داده شد کابینه جنگی سپس من واتلی و سرارچیبالد سنکلا را بعنوان روسای سه حزب انگلیس مأمور کرد که هرچه زودتر با پل رنو ملاقات کنیم و در باره اعلامیه اتحاد کامل و مطالب مربوط بآن مذاکره نماییم.

متن اعلامیه این بود:

## اعلامیه اتحاد

«در این لحظات وخیم تاریخ دنیای جدید، دولت انگلستان و جمهوری فرانسه اعلام میدارند که با اتحاد غیر قابل شکستی مصمم بدفاع از حق آزادی هستند و بایستی که انسان را بمشین تبدیل می کند و جز بردگی و بندگی چیز دیگری نیست مبارزه خواهند کرد.

دولتین فرانسه و انگلیس اعلام میکنند که در آینده دولت نخواهند بود بلکه بصورت یک ملت، یعنی اتحادیه فرانسه - انگلیس خواهند بود.

اتحادیه مزبور تشکیلات دفاعی و سیاسی و مالی و اقتصادی مشترکی خواهد داشت.

هر تبعه فرانسه فوراً از تابعیت انگلیس استفاده خواهد کرد و هر تبعه امپراطوری بریتانیا تبعه فرانسه خواهد شد.

هر دو کشور مشترکاً خسارات جنگی که وارد آمده و بعدها وارد خواهد آمد تحمل خواهند نمود و غرامات جنگی را مشترکاً دریافت خواهند نمود و تمام منابع خود را برای پیروزی مشترکاً مورد استفاده قرار خواهند داد.

در تمام مدت جنگ فقط یک کابینه جنگی وجود خواهد داشت و تمام نیروهای مسلح فرانسه و انگلیس چه زمینی، چه هوایی، چه دریائی تحت اوامر این کابینه خواهد بود. این کابینه در هر کجا که صلاح بداند تشکیل جلسه خواهد داد پارلمان های دو کشور تبدیل بیک پارلمان خواهد شد. مللی که امپراطوری بریتانیا را تشکیل میدهند هم اکنون نیروهای عظیمی تهیه می یابند. فرانسه کلیه نیروهای موجود خود در زمین، در هوا و در دریا را حفظ خواهد کرد. اتحادیه فرانسه و انگلیس از ایالات متحده امریکا تقاضا میکنند که کمک مادی بیشتری در اختیار متفقین بگذارد اتحادیه فرانسه و انگلیس در همه جا بادشمن مشترک بجنگ خواهد پرداخت.

بدین ترتیب ما پیروز خواهیم شد.

موضوع اتحادیه فرانسه - انگلیس در موقع لازم با اطلاع پارلمان رسید ولی این عمل وقتی انجام گرفت که قضیه بکلی منتفی شده بود. همانطور که قبلاً گفتم اعلامیه از طرف من تهیه نشده بود. متن اعلامیه از طرف گروهی تهیه شد که منهم با آنها همکاری داشتم. وقتی اعلامیه نهائی تهیه گردید من باطاق مجاور جلسه کابینه رفتم و در آنجا ژنرال دوگل و وان سیتارت و دسموند مورتون و سپرز در انتظار من بودند. وقتی ژنرال دوگل متن اعلامیه را خواند چهره اش از خوشحالی شکفته شد و همینکه ارتباط تلفنی با بر دو برقرار شد عین آنرا با اطلاع پل رنو رساند. وی مثل ما امیدوار بود که این اعلامیه وحدت کامل، رئیس دولت فرانسه اجازه خواهد داد که بمبارزه ادامه دهد و دولت را با فریقا منتقل کرده با تمام



قوای خود بجنگ پردازد و نیروهای دریائی فرانسه را از بنادری که ممکن است مورد حمله آلمان قرار گیرد خارج سازد.

\*\*\*

اکنون با آنطرف دریا برویم. سفیر انگلیس بما اطلاع داده بود که وقتی تلگرافهای کابینه انگلیس درباره شرایط متارکه جنگ را از طرف فرانسه با اطلاع پل رنو رسانده بود وی بسیار ناراحت شده بود. رنو فوراً بسفیر انگلیس گفته بود که بیرون بردن ناوگان فرانسه از مدیترانه موجب خواهد شد که ایتالیا فوراً تونس را اشغال کند و باین ترتیب نیروی دریائی بریتانیا نیز مواجه با مشکلاتی خواهد شد. ولی در همین اثناء متن اعلامیه وحدت کامل توسط دو گل و بوسیله تلفن به اطلاع رنو می رسید و بعقیده سفیر انگلیس در روحیه رنو حسن تأثیر بسیار می نماید. رنو گفته بود که با چنین سندی وی می تواند تا پایان کار بجنگ ادامه دهد. در این اثنا ماندل و مارن Marin وارد میشوند. هر دو آنها نیز از خواندن متن اعلامیه بسیار خوشحال می شوند.

رنو با خوشحالی بملاقات رئیس جمهور میرود تا متن اعلامیه را با اطلاع او برساند. وی تصور میکرد که با چنین سندی می تواند وزراء را با خود همراه سازد و دولت را به آفریقا منتقل کرد بجنگ ادامه دهد.

تلگراف من بسفیر انگلیس مبنی بر بتویق انداختن تسلیم تلگرافهای کابینه بدولت فرانسه کمی پس از عزیمت رنو بدست او میرسد. سفیر فوراً یک نفر را نزد رنو می فرستد تا بوی اطلاع دهد که دولت انگلیس تلگرافها را از اعتبار ساقط میکند. بهتر بود که گفته می شد دولت انگلیس اعتبار تلگرافها را مشروط بامضای اعلامیه اتحاد میکند. زیرا کابینه جنگی انگلیس در نظر خود تغییری نداده بود. مع هذا ما تصور کردیم که بهتر است هر اقدامی که احتمالا منجر به تأیید اعلامیه مشترک از طرف کابینه فرانسه نشود تقویت کنیم. اگر کابینه فرانسه با اعلامیه موافقت می کرد طبعاً دور شدن نیروی دریائی فرانسه از بنادر آن کشور خود بخود انجام می گرفت و منظوری که ما از دو تلگراف اول داشتیم حاصل می شد. اما اگر پیشنهاد اتحاد کامل مورد قبول دولت فرانسه قرار نمی گرفت ما همچنان می توانستیم حق خود را درباره غیرقانونی بودن متارکه يك جانبه جنگ اعلام نمائیم. اما ما نمیدانستیم که در داخله کابینه فرانسه چه میگذرد. بعلاوه نمی دانستیم که برای آخرین بار با پل رنو طرف هستیم.

من بعد از ظهر همان روز با تلفن با پل رنو صحبت کردم و باو پیشنهاد کردم که ملاقاتی ترتیب دهیم. از آنجا که وضع نظامی بر دو معلوم نبوده همکارانم بمن توصیه کردند که با يك روزنامه فرانسه برویم و قرار بر این شد که فردای همان روز در نزدیکی سواحل برتانی با رنو ملاقات کنیم. اینکاش که با هواپیما می رفتیم ولی باین وجود، رفتن ما چه با هواپیما و چه با وسیله دیگر، نتیجه ای نمی داد. من رؤسای احزاب کارگر و لیبرال و رؤسای ستاد ارتش و عده ای از کارمندان عالی رتبه دولت را با خود همراه بردم. يك قطار مخصوص در ایستگاه والترو در انتظار ما بود. ما می توانستیم ظرف دو ساعت بسو تامپتون و پس از یک شب بحر پیمائی در ظهر روز ۱۷ ژوئن به میعادگاه برسیم. هر يك از ما در جای مخصوص خود در ترین قرار

گرفت. همسرم برای خدا حافظی بامن آمده بود. اما عجیب اینست که قطار حرکت نکرد. معلوم شد در نقطه ای از خط آهن مانعی ایجاد شده و لازم است ما مدتی منتظر بمانیم در همین موقع یکی از منشی های من از کاخ نخست وزیری نفس زنان وارد اتاقك من در قطار شد و پیام زیر را که سفیر انگلیس از فرانسه فرستاده بود بدست من داد: «بحران سیاسی شروع شده است. دولت سقوط کرد. تانص شب اخباری میفرستم. فعلا وعده فردا غیر عملی است.» من پس از خواندن این پیام با قلبی اندوهناك به کاخ نخست وزیری مراجعت کردم.

\*\*\*

ببینیم کابینه رنو چگونه سقوط کرد.

کاخ امید پل رنو که بر اساس اعلامیه وحدت کامل بنا شده بود بسرعت فرو ریخت. شاید کمتر در تاریخ سیاسی پیشنهادی تا این حد جوانمردانه با چنان مخالفتی روبرو شده باشد. نخست وزیر فرانسه متن اعلامیه را دوبار برای همکاران خود خواند. وی اعلام کرد که کاملاً با این طرح موافقت و اضافه کرد که وسائل لازم را تهیه دیده و فردای همان روز بامن ملاقات خواهد کرد. ولی وزراء که همگی مردد و مضطرب بودند نمی دانستند در مقابل این پیشنهاد چه تصمیمی بگیرند. می گویند بعضی از وزرای کابینه که جز شکست فرانسه دورنمای دیگری در افق نمی دیدند قبلاً از اعلامیه مطلع شده بودند.

اکثر وزراء تصور اینکه ممکن است چنین پیشنهاد مهمی بکابینه فرانسه بشود نمی کردند بطور کلی هیئت وزرا تصمیم گرفتند که کلیه پیشنهاد های اعلامیه وحدت کامل را رد کنند. حتی آنهائیکه با ادامه جنگ موافق بودند نمی دانستند در مقابل این پیشنهاد چه روشی باید پیش بگیرند. وقتی کابینه تشکیل شد همه تصور میکردند که انگلستان شرایط خود را با آزاد گذاشتن فرانسه بعقد پیمان متارکه يك جانبه اعلام خواهد کرد و آنها خواهند توانست از آلمانی ها شرایط متارکه جنگ را استفسار کنند. ممکن است که اگر تلگراف های صریح ما به آنها تسلیم شده بود اکثریت کابینه با شرایط اصلی یعنی انتقال ناوگان فرانسه ببنادر انگلیس موافقت می نمود یا لا اقل پیشنهاد متقابل مفیدی می داد. بدین ترتیب دولت فرانسه بادشمن راجع بشرایط متارکه وارد مذاکره می شد و اگر شرایط متارکه سنگین بود دولت با فریقا انتقال می یافت ولی دستور دادن و همان دستور را لغو کردن منجر بهرج و مرج و بی تکلیفی شده بود.

کوشش پل رنو برای از میان بردن نظریات نادرست وزرا نسبت با اعلامیه وحدت کامل بی نتیجه ماند. وزرائی که از مارشال پتن پیروی میکردند حتی حاضر به مطالعه اعلامیه و بحث راجع بآن نشدند. اتهامات شدیدی بانگلیس نسبت داده شد. گفتند این مانوری است که فرانسه را تحت قیمومت انگلیس درمی آورد و مستعمرات آن را از دستش میگیرد بعقیده این وزرا، با این طرح، فرانسه جزو دومینیون های انگلیس می شد. بعضی دیگر شکایت داشتند که چرا مساوات مراعات نشده و فرانسوی ها فقط حق دارند تا بعبیت «امپراطوری» بریتانیا را داشته باشند. در حالیکه انگلیس ها حق استفاده از تابعیت فرانسه را داشتند. این دلایل البته با روح اعلامیه وحدت کامل میبایست داشت. اعلامیه وحدت کامل با مشکلات دیگری نیز روبرو بود. ژنرال ویگان به دولت پتن را متقاعد کرده بود که انگلستان را باید مغلوب دانست. افسران عالی رتبه فرانسوی و



ظاهرأ شخص ویگان گفته بودند که: «تاسه هفته دیگر آلمان گردن انگلیس را مثل گردن يك جوجه درهم خواهد پیچاند». یکی از شخصیت‌های عالی فرانسه در همان جلسه گفته بود: «بهتر است ما يك ایالت نازی شویم. لااقل میدانیم چه بر سر ما خواهد آمد.» سنا تور ربل Reibel دوست نزدیک ژنرال ویگان در همان جلسه گفته بود: «قبول پیشنهاد دولت انگلیس منجر به از میان رفتن کامل فرانسه خواهد شد و فرانسه برای همیشه تحت اداره انگلیس قرار خواهد گرفت.» رنو بوی پاسخ داده بود که «من ترجیح میدهم با متفقین خود همکاری کنم و با دشمن ناسازم.» مانندل نیز در تأیید سخن او گفته بود: «پس شما ترجیح میدهید که ایالت نازی باشید و یکی از دومینیون‌های انگلیس نباشید.»

تمام اینها بیهوده بود.

مذاکرات کابینه فرانسه راجع با اعلامیه وحدت انگلیس و فرانسه حتی منجر باخذرای نشد و طرح مزبور خود بخود از میان رفت. این موضوع برای رئیس دولت فرانسه که آنهمه مبارزه کرده بود يك شکست شخصی بود و نفوذ و تسلط او را بر اعضای کابینه بکلی از میان برد. بقیه مذاکرات کابینه فرانسه در آن روز مربوط به متارکه جنگ و تقاضای شرایط آلمانی‌ها شد. دوتلگرافی که راجع بشروط متارکه جنگ به نخست وزیر مخابره کردیم اصلاً مطرح مذاکره قرار نگرفت ما پیشنهاد کرده بودیم که ناوگان فرانسه ببنادر انگلیس منتقل شوند و سپس دولت فرانسه راجع بشروط متارکه با آلمان وارد مذاکره شود ولی این پیشنهاد از طرف کابینه پل رنو که در حال ازهم پاشیدگی بود، مورد مطالعه قرار نگرفت. پل رنو که در نتیجه فعالیت شبانه روزی و شکست‌های روحی بکلی خسته و فرسوده شده بود در ساعت ۸ بعد از ظهر استعفای خود را بر رئیس جمهور تقدیم کرد و پیشنهاد نمود که مارشال پتن بجای او کابینه جدید را تشکیل دهد. این اقدام را باید يك اقدام بی مطالعه دانست زیرا رنو همان شب باز امیدوار بوده که با من ملاقات کند ولی سپرز باو گفته بوده «فردا دولت دیگری روی کار خواهد آمد و شما از طرف هیچکس صلاحیت مذاکره با نخست وزیر انگلیس را ندارید.»

\*\*\*

در بعد از ظهر روز ۱۶ ژئن ژنرال دوگل و مونه در اطاق هیئت وزرا بدیدن من آمدند. ژنرال دوگل بعنوان معاون وزارت دفاع ملی فرانسه بکشتی «پاستور» که از امریکا به بندر بر دو اسلحه حمل می کرد دستور داده بود که مقصد خود را تغییر داده بطرف يك بندر انگلیسی حرکت کند. مونه اقداماتی بعمل آورده بود تا در صورت عقد پیمان متارکه يك جانبه از طرف فرانسه، سلاح‌هایی که امریکا قرار بود بفرانسه دهد بمقصد انگلیس بارگیری شود. وی از من تقاضا کرد که برای نجات فرانسه تمام هواپیماهای شکاری انگلیس را بجهت فرانسه اعزام کنم. در حالی که بنظر من جنگ فرانسه تقریباً خاتمه یافته بود و جبهه‌ای وجود نداشت. با وجود اینکه از وضع چندان بی خبر نبود «معهدا همان دلایل سابق مثلاً لحظه حساس فرارسیده»، «با اکنون یاهر گز» «اگر فرانسه شکست بخورد همه چیز از بین خواهد رفت» و غیره را پیش کشیده بود. اما من نمی توانستم در این خصوص رضایت خاطر او را فراهم کنم. در این موقع ژنرال دوگل و مونه ازجا برخاستند و بطرف در رفتند. مونه جلو حرکت میکرد. وقتی به

آستانه در رسیدند، ژنرال دوگل که در تمام مدت سخن گفته بود دو یا سه قدم بطرف من پیش آمد و بزبان انگلیسی بمن گفت «من تصور می کنم که شما کاملاً حق دارید». من احساس میکردم که در زیر نقاب خشك و سردی که همیشه بر چهره داشت روحی حساس وجود دارد. این احساس وقتی بعدها من با این مرد قد بلند و خونسرد تماس بیشتر گرفتم، تأیید شد و پیش خود فکر کردم که «این مرد فرانسه را نجات خواهد داد.» وی همان شب با هواپیمائی که من در اختیار او گذارده بودم بطرف بر دو حرکت نمود.

\*\*\*

مارشال پتن فوراً دولت خود را تشکیل داد و منظورش این بود که هر چه زودتر جنگ را با آلمان متارکه کند. تشکیل دولت در همان شب ۱۶ ژوئن انجام گرفت. گروه مرددی که مارشال پتن در رأس آن بود چنان مصمم بمتارکه جنگ بودند که معلوم بود قضیه زیاد طول نخواهد کشید. شوتان (همان کسیکه گفته بوده اطلاع حاصل کردن از شرایط متارکه دلیل قبول آن شرایط نیست) به مقام معاونت نخست وزیری منصوب شد. ژنرال ویگان که عقبه داشت همه چیز از دست رفته است وزارت دفاع ملی منصوب گردید. در پاسالار دارلان وزارت دریا داری را بعهده گرفت و بودوان Boudouin وزیر امور خارجه شد. فقط در باره پیرلاوال اختلاف نظر بین گروه مرددی که بحکومت رسیده بودند وجود داشت. مارشال پتن ابتدا قصد داشت که وزارت داد گستری را باو محول کند. لاوال این پیشنهاد را با تحقیر رد کرد.

وی می خواست وزارت امور خارجه را بعهده بگیرد زیرا می دانست که فقط در این پست می تواند نقش خود را عملی کند، وی میخواست اتحاد فرانسه و انگلیس را برهم بزند. انگلستان را بکلی از فرانسه دور کند و در اروپای نازی متفق آلمان شود. مارشال پتن فوراً در مقابل تهدیدات این مرد تسلیم شد. بودوان که در کرسی وزارت امور خارجه نشسته بود و بخوبی میدانست که لیاقت چنین مقامی را ندارد حاضر بود فوراً خود را کنار بکشد. معهدا وقتی جریان را بشارل رومدیر کل امور خارجه اطلاع دادند وی بسیار عصبانی شده و با پشتیبانی ژنرال ویگان برای ابقای بودوان در مقام وزارت امور خارجه اقدام کرد.

وقتی ژنرال ویگان وارد جلسه هیئت وزرا شد و نظر خود را مبنی بر مخالفت با انتصاب لاوال بوزارت امور خارجه اعلام نمود، لاوال چنان خشمناك شد که دو فرمانده بزرگ نظامی نمی توانستند چه بگویند. ژنرال از اطاق فرار کرد و مارشال تسلیم شد. با وجود این مدیر کل وزارت امور خارجه باتصمیم دولت مخالفت کرد و گفت حاضر نیست با لاوال در وزارت امور خارجه همکاری کند. مارشال پتن در مقابل خشم مدیر کل هم تسلیم شد و باز جریان بصورت اول در آمد و لاوال بوزارت امور خارجه منصوب شد و وضع جنگ تغییر کرده بود و تغییر وضع در انتصاب لاوال عامل بزرگی بود. مقاومت انگلیس در مقابل آلمان عامل مهمی بود و چنین معلوم میشد که جزیره ما به آسانی تسلیم نمی گردد. در هر حال «گردن انگلیس را چون گردن جوجه» نمیچاندند بودند و نه تنها سه هفته، بلکه چهار ماه از این پیش بینی گذشته بود. این موضوع عامل جدیدی بود که ملت فرانسه از وجود آن قلباً خوشحال بود.



\*\*\*

در تلگراف ۱۶ ژوئن کابینه جنگی انگلیس به پل رنو، ما اعلام کرده بودیم که در صورت انتقال کلیه ناوگان فرانسه بینادر انگلیس، با اقدامات فرانسه جهت اطلاع از متارکه جنگ موافقت خواهیم کرد. این تلگراف پس از تشکیل کابینه جدید فرانسه به پتن تسلیم شد. کابینه جنگی انگلیس بنا به پیشنهاد من تلگراف دیگری بدولت فرانسه مخابره کرده و روی موضوع اصلی بیشتر تکیه نمود، اما کار ما آب در هاون کوبیدن بود.

در ۱۷ ژوئن من پیام شخصی به مارشال پتن و ژنرال ویگان فرستادم و بسفیر انگلیس دستور دادم که رونوشت آنرا بر رئیس جمهوری فرانسه و دریا سالار دارلان تسلیم کند: «من اطمینان دارم که مارشال پتن عالقدر و ژنرال ویگان ارجمند، یعنی دو فرمانده متفق ما در دو جنگ بزرگ علیه آلمان، هرگز حاضر نخواهند شد با تسلیم ناوگان مقتدر فرانسه به آلمان، ضربه ای بر ما وارد کنند. چنین عملی بر نام آنها تا هزار سال داغ تنگ خواهد زد. معذرا اگر از این چند ساعت فرصتی که در پیش است استفاده نشود این امر تحقق خواهد یافت. هنوز فرصت هست که ناوگان فرانسه بینادر انگلیس یا امریکا حرکت کنند و آبروی فرانسه را حفظ نمایند.»

برای اینکه باین پیام بیشتر توجه شود من وزیر دریا داری را که تصور میکرد با دریا سالار دارلان روابط دوستانه دارد و ژنرال الکساندر ولرد لوید را که از دوستان قدیمی فرانسه بود، ببردو فرستادم. هر سه آنها در تمام مدت روز ۱۹ ژوئن سعی کردند که با وزرای جدید فرانسه تماس بیشتری بگیرند. به آنها اطمینان دادند که محال است بگذارند نیروی دریائی فرانسه بدست آلمانها بیفتد. ولی هیچیک از کشتیهای جنگی فرانسه از جای خود حرکت نکرد و از بنادر یکه آلمانیها با سرعت به آن نزدیک می شدند دور نشد.

\*\*\*

بنا بتقاضای کابینه، در شب ۱۷ ژوئن من نطق زیر را از رادیو ایراد کردم:

«خبرهایی که از فرانسه رسیده بسیار بد است و من نسبت بملت رشید فرانسه که این مصیبت بزرگ را تحمل میکند احساس همدردی میکنم. هیچ چیز احساسات ما را نسبت به فرانسه تغییر نخواهد داد و ما ایمان داریم که نبوغ فرانسه مجدداً ظاهر خواهد شد. آنچه که در فرانسه روی داده در نقشه های ما و در عملیات ما تغییری نخواهد داد. ما تنها قهرمان مسلحی خواهیم بود که بخاطر آزادی جهان مبارزه می کنیم و تمام مساعی خود را برای لایق بودن چنین مقامی بکار خواهیم برد. ما از خانه های خود در جزیره خود دفاع خواهیم کرد و با کمک امپراطوری بریتانیا بمبارزه خستگی ناپذیری ادامه خواهیم داد تا قدرت شوم هیتلر از سر ملل اروپا بر داشته شود. ما اطمینان داریم که در پایان کار پیروز خواهیم شد.»

\*\*\*

در صبح ۱۷ ژوئن من گزارش ژنرال سپرز را که با تلفن بمن گفته بود تصویب نمی کند با وجود حکومت جدید فرانسه بتواند خدمتی انجام دهد، باعضای کابینه اطلاع دادم. وی با اضطراب راجع بوضع ژنرال دوگل با من صحبت کرده بود. ژنرال سپرز میدانست که با

تحولاتی که روی داده بهتر است ژنرال دوگل فرانسه را ترک کند. من با نقشه ای که سپرز برای نجات دوگل طرح کرده بود موافقت کردم. در نتیجه، در صبح ۱۷ ژوئن دوگل بدفتر کار خود در وزارت دفاع رفت و برای بعد از ظهر آن روز بچندین نفر وعده ملاقات داد تا کسی سوء ظن درباره او نبرد و سپس بادوست خود ژنرال سپرز بفرودگاه بردو رفت. آنها دست یکدیگر را فشردند و وداع کردند و بعد همینکه هواپیما موتور خود را بکار انداخت و آماده حرکت شد دوگل بداخل هواپیما پرید و در را بست. هواپیما در حالیکه افسران و پلیسها بادهان باز آن را نگاه کردند پرواز درآمد. دوگل در آن هواپیمای کوچک، آبروی فرانسه را باخود آورده بود. همان شب وی پیام معروف خود را از رادیو لندن بملت فرانسه فرستاد. قسمتی از آن پیام اینست:

«فرانسه تنها نیست. امپراطوری وسیعی در پشت سر او قرار دارد. فرانسه میتواند با امپراطوری بریتانیا سنگر مشترکی بوجود آورد که دریاها را زیر آتش خود داشته باشد و مبارزه را ادامه دهد. فرانسه میتواند مثل انگلیس از صنایع عظیم ایالات متحده امریکا استفاده نماید.»

هنگامی که دولت پتن تشکیل شده و هنوز فکر انتقال دولت بشمال آفریقا و ادامه جنگ از میان نرفته بود. در جلسه هیئت وزرا که روز ۱۸ ژوئن با حضور پتن تشکیل شد این مسئله مورد بحث قرار گرفت. شب همان روز رئیس جمهور فرانسه و پتن و رؤسای مجلسین شورا و سنا جلسه ای تشکیل دادند و ظاهراً بین آنها موافقت شد که هیئتی بعنوان نماینده دولت به شمال آفریقا اعزام شود. شخص مارشال پتن با این فکر مخالف نبود. وی میخواست خود بر سر کار بماند ولی مانعی نمیدید که شوتان، معاون نخست وزیر، از طرف او وباسم او اقداماتی در متصرفات شمال آفریقا انجام دهد.

وقتی موضوع انتقال دولت بشمال آفریقا در بر دو شایع شد، ژنرال ویگان فوراً با این فکر مخالفت کرد. بمقیده او چنین اقدامی بود بمذاکرات متارکه شرافتمندانه که بنا به پیشنهاد فرانسه در مادرید آغاز شده بود، لطمه بزند. از طرفی لاوال نیز بشدت مضطرب شد. وی می ترسید که استقرار دولتی در خارج از فرانسه که مصمم بادامه نبرد باشد بیستایستی که او در نظر داشت تعقیب کند لطمه بزند. دارلان که به مقام وزارت دریاداری رسیده بود اکنون مسائل را از دریچه دیگری می دید. وی فکر میکرد سوار کردن تمام کسانی که با او مخالف بودند بیک کشتی و فرستادن آنها بشمال آفریقا بهترین راه حل است. همینکه این عده سوار کشتی شدند تحت اراده او قرار خواهند گرفت و دولت فرصت خواهد داشت که هر تصمیمی مقتضی بداند اتخاذ کند. با موافقت دولت به کلیه سیاستمدارانی که مایل بودند بشمال آفریقا بروند پیشنهاد کرد که با رزمناو «ماسیلیا» Massilia با آفریقا حرکت کنند. قرار بود کشتی مزبور در بیستم ژوئن از بر دو حرکت کند ولی بسیاری از کسانی که قصد داشتند با این رزمناو به شمال آفریقا روند متوجه دامی که برایشان گسترده بودند شدند و از جمله هریو Herriot رئیس مجلس نمایندگان و ژاننی Jeanneney رئیس مجلس با اتومبیل از طریق اسپانیا عازم آفریقا شدند.

بطور کلی اضافه بر کسانی که می خواستند بشمال آفریقا پناهنده شوند، سیاستمدارانی



که با رزمناو ماسیلیا بمقصد افریقا عزیمت کردند عبارت از ۲۴ نماینده و یک شناور بودند مانند، کامپینیچی Campinchi و دالادیه که طرفدار جدی ادامه مبارزه در افریقا بودند، با این دسته حرکت کردند. رزمناو ماسیلیا در عصر ۲۱ ژوئن از بندر بر دو حرکت کرد. در روز ۲۳ ژوئن رادیو اعلام کرد که دولت پتن شرایط متار که را قبول کرده و پیمان ترک مخاصمه را امضاء نموده است. کامپینیچی سعی کرد ناخدای رزمناو را وادار سازد که بطرف انگلیس عزیمت کند ولی گویا بناخدا قبلاً دستوراتی رسیده بود و این افسر یکسی که تا دو روز قبل سمت وزارت دریاداری را داشت با خشکی و سردی جواب منفی داد. میهن پرستان مزبور ساعات پرهیجانی را گذراندند، تا اینکه در شب ۲۴ ژوئن رزمناو ماسیلیا در بندر کازابلانکا لنگر انداخت.

ماندل طبق معمول با جرأت و رشادت تصمیم گرفت. وی اعلامیه ای باتفاق دالادیه تهیه کرد و در آن تشکیل دولت جدیدی را در شمال افریقا برپاست خود برای ادامه مبارزه علیه نازی، اعلام نمود. سپس از کشتی پیاده شد و بدین سر کنسول انگلیس در کازابلانکا رفت و بعد به هتل اکسلسیور Excelsior رفته در آن جا اقامت نمود. سپس سعی کرد که اعلامیه خود را توسط آژانس منتشر کند.

وقتی ژنرال نوگه Noguès متن پیام را خواند سخت مضطرب شد. بجای آنکه آن را به تمام جهان مخبره کند به دارلان و پتن مخبره کرد، دارلان و پتن تصمیم گرفته بودند که از تشکیل دولت ثانی که تحت کنترل آلمانی ها نباشد و احتمالاً با آن ها رقابت نماید، جلوگیری کنند. ماندل بازداشت شد و به زندان برده شد ولی قاضی، که بعداً از طرف حکومت ویشی از کار افتاد، بازداشت او را غیر قانونی اعلام کرده او را آزاد نمود. مع هذا مجدداً بدستور ژنرال نوگه فرماندار کازابلانکا، بازداشت شد و ویرا به رزمناو ماسیلیا بردند. از این لحظه رزمناو تحت مراقبت شدید قرار گرفت و سر نشینان آن دیگر اجازه پیاده شدن بخشکی را نداشتند.

در جلسه کابینه جنگی روز ۲۵ ژوئن ما اطلاع حاصل کردیم که یک کشتی جنگی فرانسه که عده ای از شخصیت های سیاسی فرانسوی در آن بوده اند از رباط عبور کرده است و تصمیم گرفتیم که فوراً با آن ها رابطه برقرار کنیم. داف کوپرو وزیر تبلیغات و اطلاعات همراه با لرد کرت با یک کشتی هوایی به رباط حرکت کردند. وقتی رسیدند دیدند که شهر عزادار است، پرچمها نیمه افراشته بود و ناقوسها صدا درآمده بود و در کلیسای بزرگ شهر بمناسبت شکست فرانسه مراسمی انجام می گرفت. تمام اقدامات نمایندگان ما برای تماس با ماندل بی نتیجه ماند. معاون فرماندار که شخصی بنام موریس بود به داف کوپرو اظهار کرد که وی چاره ای جز اطاعت اوامر مقامات مافوق خود ندارد. وی گفته بود و اگر ژنرال نوگه بمن دستور دهد که مغر خود را با گلوله پریشان کنم با خوشحالی اطاعت خواهم کرد. متأسفانه دستوراتی که بمن دادند از اینهم غیر انسانی تر است، در واقع با وزرا و نمایندگان سابق فرانسه مثل زندانیان قرار می شد. نمایندگان ما چاره ای جز بازگشت نداشتند.

چند روز بعد یعنی در روز اول ژوئیه من وزارت دریاداری دستور دادم که بر رزمناو ماسیلیا نزدیک شوند و زندانیان را نجات دهند، مع هذا هیچگونه اقدامی ممکن نبود. رزمناو مزبور مدت سه هفته در پناه توپخانه ساحلی کازابلانکا ماند و عاقبت سیاستمداران وطن پرست

را به فرانسه برگرداندند و حکومت ویشی بنوعی که برای خودش مفید و برای آلمانی ها مصلوب بود، از ایشان استفاده کرد. برای ماندل این میهن پرست دلیر، بازداشتی که تا ۱۹۴۴ ادامه یافت آغاز شد و در این تاریخ بدستور آلمانی ها بقتل رسید. دوران زندان او سخت دردناک بود.

بدین ترتیب امید تشکیل دولتی در شمال افریقا یا در لندن که دارای اعتبار بسیار باشد و جنگ فرانسه را ادامه دهد از میان رفت.

\*\*\*

معمولاً تصور اینکه اگر فلان واقعه رخ نمی داد بجای آن واقعه دیگری روی میداد یا بجای فلان تصمیم، تصمیم دیگری گرفته می شد، بیهوده است. مع هذا گاهی این نوع تصورات، قابل ملاحظه و تا حدی آموزنده است. تصمیماتی که در ۱۶ ژوئن گرفته شد و منجر بسقوط فرانسه گردید، چندین بار نزدیک بود تغییر کند و اگر پلرنو تا فردای آن روز یعنی تا ظهر ۱۷ ژوئن زمام امور را بدست داشت من با هیئتی مرکب از رهبران احزاب بزرگ انگلیس و رؤسای ستاد ارتش، بعبارت دیگری هیئت مهمی که نظیر آن در تاریخ انگلیس این جزیره را ترک نکرده، به فرانسه میرسیدم. و در آن جا یقیناً ما می توانستیم مقاومت پتن و ویگان و شوتان را درهم بشکنیم و بگوئیم «ما حاضر نیستیم فرانسه به متار که یک جانبه جنگ اقدام کند مگر آن که کلیه ناوگان فرانسه بینادر انگلیس عزیمت کنند». از طرف دیگر ما بدولت فرانسه پیشنهاد می کردیم که با دولت انگلیس وحدت کامل داشته باشد و دولت فرانسه بشمال افریقا برود و متفقاً جنگ را ادامه دهیم. بدون شک رئیس جمهور و نخست وزیر و رؤسای مجلسین از نظریات ما پشتیبانی میکردند و گروه مصممی که ماندل و دوگل در رأس آن ها بودند ندادند دولت پشتیبانی مینمودند. بنظر من ما میتوانستیم روحیه فرانسویان را تقویت کنیم و مردان مرددی را که در دولت بودند متقاعد سازیم که بنبرد ادامه دهند و یا اینکه آنها را در اقلیت می گذاشتیم یا بزرگان می انداختیم.

این تصورات در دنیای اوهم را ادامه دهیم: دولت فرانسه با فریقا منتقل می شد دولت عالی فرانسه - انگلیس، یا الاقل کمیته اجراییه این دولت می توانست بنبرد باهیتلر ادامه دهد. نیروهای دریائی فرانسه و انگلیس می توانست برمدیترانه تسلط کامل داشته باشد و راه آمد و رفت کشتیهای تجارتنی را از مدیترانه همچنان در دست خود نگاهدارد.

هواپیماهای انگلیسی و فرانسوی و هواپیماهایی که قرار بود امریکا به متفقین بدهد، می توانستند از پایگاههای خود در انگلیس و شمال افریقا مرتباً دشمن را مورد حمله قرار دهند. جزیره مالت که مدتها موجب نگرانی ما بود، می توانست پایگاه مقتدری برای نیروی هوایی و دریائی متفقین باشد. ایتالیا مورد بمبارانهای شدید هوایی و دریائی قرار می گرفت. ارتباط ایتالیا با نیروهایش در لیبی و تریپولی قطع می شد. بدون این که ما مجبور شویم نیروی هوایی زیاده تری بمصر بفرستیم و بدون اینکه نیروی زمینی بیشتر از آن چه در اختیار داشتیم با فریقا منتقل کنیم. با کمک باقیمانده نیروی فرانسه میتوانستیم جنگ را از مدیترانه شرقی بمدیترانه مرکزی منتقل سازیم و طی سال ۱۹۴۱ تمام سواحل افریقا را در مدیترانه، از وجود دشمن پاک نمائیم. فرانسه همچنان یکی از دول مخاصم بزرگ در صف متفقین باقی می ماند و دوستگی



که ملت فرانسه را بدو باره کرده بود و هم اکنون ادامه دارد، ازمیان میرفت. البته واضح است که تمام خاک فرانسه از طرف نیروهای هیتلر اشغال می شد ولی آیا مگر این واقعه در نوامبر ۱۹۴۲ پس از پیاده شدن نیروهای انگلیس و آمریکا در فرانسه، روی نداد؟ اکنون که حوادث جریان خود را طی کرده و زمان گذشته هیچ شکی نیست که متارکه جنگ از درد ورنج فرانسه چیزی نکاست درباره اینکه در چنین صورتی هیتلر بچه اقدامی دست می زد حدس و تصور دشوار است. آیا سراسر فرانسه را اشغال می کرد و از طریق اسپانیا با رضایت یا بدون رضایت حکومت مادرید، به جبل الطارق حمله میبرد و طنجه و مراکش را تصرف مینمود؟ اما این منطقه فوق العاده مورد توجه امریکائی ها بود و مخصوصاً روزولت توجه زیادی باین ناحیه داشت. از طرفی چگونه ممکن بود هیتلر دست بچنین نبرد بزرگی بزند و در عین حال جنگ شدید علیه انگلیس را ادامه دهد و خود را برای هجوم بجزایر بریتانیا آماده سازد؟ می بایستی یکی را انتخاب کند. اگر آفریقا را انتخاب میکرد ما خیلی سریعتر از اومی توانستیم نیروی هوائی و زمینی خود را بمراکش منتقل کنیم و با توجه بتفوق دریائی که داشتیم و با کمک نیروهای فرانسه با کمال خوشحالی جنگ را در شمال آفریقا استقبال میکردیم و ضربات سنگینی بارش هیتلر وارد می ساختیم.

اکنون که بحوادث جنگ توجه می کنیم می بینیم که بعید بود انتقال دولت فرانسه بشمال آفریقا مانع از اجرای نقشه های هیتلر در مورد نبرد انگلیس و حمله بمشرق گردد. همینکه پاریس سقوط کرد و هیتلر از خوشحالی برقص درآمد، افکار دوردی در مغزش پیدا شد که انتقال دولت فرانسه بشمال آفریقا، در آنها تغییری نمی داد. پس از شکست فرانسه وی قصدی جز مطیع ساختن یا شکست انگلیس نداشت. تنها راه دیگری که جلوی او بود روسیه بود. اقدام بعملیات بزرگ نظامی از طریق اسپانیا و حمله بمراکش هر دوی این راه ها را مسدود می کرد یا الاقل مانع از آن می شد که وی در بالکان دست بحمله بزند. من اطمینان دارم که اگر دولت فرانسه بشمال آفریقا منتقل می شد بفتح متفقین بود و چه هیتلر ما را در آنجا تعقیب می کرد و چه نمی کرد تغییری در اوضاع داده نمی شد. یگرو، هنگامی که در ژانویه ۱۹۴۴ من در مراکش دوران نقاهت خود را می گذراندم ژنرال ژرژ بدیدن من آمد و در خلال مذاکرات معمولی، من بدون اینکه بحرف خود درست باندیشم گفتم که امتناع دولت فرانسه از عزیمت به آفریقا شاید بفتح ما تمام شده. در ۱۹۴۶ هنگام محاکمه پتن، ژنرال ژرژ بعنوان شاهد این حرف مرا در دادگاه اظهار نمود. من در آن روز اعتراض نکردم. اما حرف آن روز من عقیده قلمی و صحیحی که من طی جنگ درباره انتقال دولت فرانسه بشمال آفریقا پیدا کردم نبود و بدون مطالعه گفته شده بود.

[۱۰]

## دریا سالار دارلان و ناوگان فرانسه

پس از سقوط فرانسه دوستان ما از خود می پرسیدند: «آیا انگلیس هم تسلیم خواهد شد؟» من بارها اعلام کرده بودم که دولت اعلیحضرت مصمم است که به تنهایی به نبرد ادامه دهد.

فردای روز تخلیه دونکرک من رسماً گفتم که «اگر لازم باشد ما سالها بتنهائی به جنگ ادامه خواهیم داد» ولنت و بتنهائی را مخصوصاً در نظم ذکر کردم. فردای همان روز سفیر فرانسه در لندن مأمو شد که از من مفهوم لغت و بتنهائی را استفسار کنند و ببینند مقصود من از گفتن این مطلب چه بوده است. من با جواب دادم: «این کلمه مقصود را بخوبی بیان می کند و لازم بتوضیح نیست» پس از شکست روحی که دولت فرانسه در برد و تحمل کردم در ۱۸ ژوئن در پارلمان گفتم که «علل بسیار و عوامل قوی موجب آن است که ما جداً مصمم بادامه جنگ باشیم». من در پارلمان گفتم که «کارشناسان سه وزارتخانه نظامی ما اطمینان قطعی به پیروزی نهائی ما دارند» من گفتم که «با وجود اینکه من وضع تأثر آور کنونی را تشریح کردم و حقایق تلخ را آنچنان که هست بیان نمودم، مع هذا هیچ دلیلی نمی بینم که ما دچار بیم و هراس شویم» و اضافه کردم که «طی چهار سال اول جنگ گذشته متفقین جز شکست چیزی نصیبشان نشد. ما بارها از خود می پرسیدیم چگونه موفق پیروزی بردشمن خواهیم شد و هیچکس باین سؤال جواب دقیقی نمیتوانست بدهد. ولی در پایان کار، دشمن خطرناک ما بطور ناگهانی و غیرمنتظره در جلوی ما برانورد آمده و ما چنان از فتح خود مست غرور شدیم که دیوانگی هائی مرتکب گشتیم و نتیجه ای که باید از این فتح بگیریم نگرفتیم».

من در نطق آن روز خود همچنین گفتم که «در فرانسه وضع بهر صورتی در آید و دولت کنونی یا دولت دیگری هر تصمیمی بگیرد، ما همچنان در جزیره خود مقاومت خواهیم کرد و در انگلیس و امپراطوری بریتانیا روابط دوستانه خود را با ملت فرانسه همچنان



حفظ خواهیم نمود. اگر نتیجه فداکاری ما پیروزی نهائی باشد، فرانسویان نیز از آن برخوردار خواهند شد. چک‌ها، لهستانی‌ها، هلندی‌ها و بلژیکی‌ها با ما همراه هستند، تمام این ملت‌ها آزاد خواهند گشت. و منطق خود را اینطور تمام کردم: آنچه را که ژنرال و یگان بان نام نبرد فرانسه داده بود اکنون پایان رسیده است. من تصور می‌کنم که نبرد انگلیس نیز بزودی آغاز خواهد شد. سرنوشت تمدن مسیحی بسته باین نبرد است و همچنین سرنوشت ملت انگلیس و بقای تشکیلات ما و امپراطوری ما منوط به این نبرد می‌باشد. تمام خشونت و تمام قدرت دشمن در روزهای آینده متوجه ما خواهد شد. هیتلر می‌داند که یاباید ما را در جزیره بریتانیا از پای در آورد و یا جنگ را بیازد. اگر ما بتوانیم در مقابل او مقاومت کنیم تمام اروپا آزاد خواهد شد و دنیا در مقابل خود افق روشنی خواهد دید. ولی اگر ما از پای در آییم، از جمله ایالات متحده آمریکا، و تمام آن چه را که ما شناخته‌ایم و دوست داریم، بگودال تاریکی خواهد افتاد و دوران ظلمت نوین آغاز خواهد شد که علم منحط و شیطانی دشمن آن را طولانی خواهد کرد. پس خود را لایق شأنی که داریم و وظیفه‌ای که بهمه گرفته‌ایم نشان دهیم بطوری که اگر امپراطوری و جامعه بریتانیا باز هم مدت هزار سال بر جای باشد، مردم بگویند آن روزها پرافتخارترین ساعات حیاتشان بوده (This was their finest hour) که عنوان جلد دوم خاطرات چرچیل از آن گرفته شده و ما عنوان آن را «لحظات حساس» گذاشته‌ایم. (مترجم).

این سخنان که بارها تکرار شد، پس از پیروزی نهائی معنی و مفهوم واقعی پیدا کرد. اما در آن وقت اینها فقط حرف بود. خارجیانی که نمی‌دانستند نژاد انگلیسی وقتی خونس بجوش می‌آید قادر بچه کارهایی است، تصور می‌کردند این سخنان تظاهر جرأت و جسارت ماست و مقدمه‌ای است که برای مذاکره صلح تهیه دیده شده. شك نبود که هیتلر احتیاج داشت جنگ مغرب را زودتر خاتمه دهد. وی حاضر بود شرایط بسیار فریبنده‌ای ب ما پیشنهاد کند. باشخاصی چون من که تمام اعمال او را بدقت نگرسته بودیم، وی حاضر بود پیشنهاد کند که انگلستان و امپراطوری بریتانیا و نیروی دریایی ما را دست نخورده برای ما بگذارد و خود متوجه مشرق شود، یعنی صلحی منعقد کند که وی را برای اجرای نقشه‌هایش در مشرق، که فن ریین تروپ در ۱۹۳۸ راجع به آنها با من مذاکره کرده بود، آزاد بگذارد. ما تا آنوقت به اوسدمه زیادی نزده بودیم، در واقع ما شکست خود را با شکست فرانسه توأم کرده و بر پیروزی او در جبهه مغرب افزوده بودیم. شك نیست که در بسیاری از کشورها، مردم حسابگر نادان از شرایط تجاوز از راه دریا اطلاع نداشتند و بقدرت هوائی ما آگاه نبودند و وحشت از نیروی آلمان نازی، آنها را با شکست ما مطمئن ساخته بود.

شاید کمتر دولتی در دنیا باشد که در مقابل خطر انهدام کامل حاضر بقبول شرایط رضایت بخش صلح نباشد، خصوصاً که دلائل و بهانه کافی برای قبول این شرایط داشتیم. ممکن بود دولت دیگری در انگلیس بر سر کار بیاید و بگوید: زمان فرمانروائی جنگ طلبان پایان رسیده است. آمریکا از معرکه بکنار بود. نسبت بروسیه هیچکس تعهدی نداشت. چرا انگلیس بتماشاچانی که در ژاپن و آمریکا و سوئد و اسپانیا با نظری بی‌اعتنا جنگ را

می‌نگریستند و بزود و خورد رژیم نازی و کمونیسم نگاه می‌کردند، ملحق نشود؟ نسل آینده شاید بدشواری باور کند که هیچ يك از این فرضیاتی که من در بالا ذکر کردم هرگز در دستور مذاکرات کابینه قرار نگرفت و حتی هرگز در مجمع خصوصی و غیر رسمی ما درباره آنها بحث نشد. تنها عمل می‌توانست شك را از دل شك‌ها بزدايد و عمل آغاز می‌شد.



دریاسالار دارلان در روزهای آخر حکومت بر دو اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود. من با او رابطه زیادی نداشتم و روابط ما همیشه رسمی بود. من برای او که ناوگان فرانسه را حیات نوی بخشیده بود احترام قائل بودم. تحت اداره او که مدت دهسال طول کشید، ناوگان فرانسه دارای چنان قدرتی شده که از هنگام انقلاب کبیر تا آن وقت هرگز مانند آن را پیدا نکرده بود. وقتی او در دسامبر ۱۹۳۹ با انگلیس آمد مایک شب او را بشام در وزارت دریاداری دعوت کردیم. وقتی ما جام‌های خود را بسلامتی او بلند کردیم، در جواب گفت: که حد اودر نبرد ترافالگار Trafalgar کشته شده است. من از این سخن چنین استنباط کردم که او یکی از آن فرانسویان خوش قلبی است که از انگلیس نفرت دارند. در مذاکراتی که در ژانویه کردیم من فهمیدم که او تا چه حد نسبت به وزیر دریاداری فرانسه حسادت می‌ورزد. حسادت او نسبت بیک شخص بخصوص نبود بلکه هر مرد سیاسی که در رأس وزارت دریاداری قرار می‌گرفت فکر او را ناراحت میکرد و این مسئله در روش سیاسی او در آینده تأثیر کلی نمود. از طرفی دارلان در اکثر کنفرانس‌هایی که من شرح دادم حضور داشت و وقتی پایان کار فرانسه نزدیک شد، بارها بمن اطمینان داد که ناوگان فرانسه هرگز بدست دشمن نخواهد افتاد. بر دو چهار راه زندگی این دریاسالار خودخواه و جاه پرست و صلاحیتدار شده بود. از نظر نظامی نفوذ او در نیروی دریایی غیر قابل انکار بود. اگر بناوگان فرانسه دستور می‌داد که بمستعمرات فرانسه یا انگلیس بروند همه اطاعت می‌کردند. در صبح ۱۷ ژوئن، پس از سقوط کابینه پل رنو، وی بزرنال ژرژ گفته بود که مصمم است چنین فرمانی بدهد. ژنرال ژرژ فردای آن روز ویرا ملاقات کرده بود و پرسیده بود آیا تصمیم خود را عملی کرده یا نه دارلان باو جواب داده بود که تغییر رأی داده است، وقتی ژنرال ژرژ از او علت این تغییر رأی را پرسیده بود وی جواب داده بود: و اکنون من وزیر دریا داری هستم. مفهوم این جمله این نبود که او ابتدا نظریات خود را تغییر داده سپس وزیر دریاداری شده بلکه منظور این بود که چون وزیر دریاداری شده امور را بنحو دیگری می‌بیند. چقدر حسابهای خود خواهانه انسان غلط است! مثال دارلان مثالی است که مانند آن شاید نادر باشد. کافی بود که دارلان با يك کشتی جنگی به بندری خارج از فرانسه، که تحت تسلط آلمان افتاده بود، برود و بلافاصله بمنوان مظهر دفاع منافع فرانسه در دنیا شناخته شود. اگر او این کار را می‌کرد باو مثل ژنرال دوگل، که فقط روحی رام نشدنی و چند نفر همکار وطن پرست همراه داشت، نگاه نمی‌کردند. وی میتواند ناوگانی که از لحاظ قدرت چهارمین ناوگان جهان بود از جنگ آلمان بیرون بیاورد. زیرا افسران و ملوانان نیروی دریایی فرانسه همه از او اطاعت می‌کردند و همه نسبت باو فداکار و جانباز بودند. اگر او این کار را میکرد و نماینده



مقاومت فرانسه می‌شد، سلاح نیرومندی نیز در اختیار داشت. بنادر انگلیس و آمریکا در اختیار ناوگان او قرار می‌گرفت و همین که رسماً بعنوان نماینده ملت فرانسه شناخته می‌شد ذخیره طلای فرانسه در آمریکا، بدست او سپرده می‌شد و او می‌توانست از این منبع بزرگ مالی برای توسعه قدرت خود استفاده کند. تمام امپراطوری فرانسه با و می‌گروید. افتخار و قدرت، که آنهمه دنبالش می‌گشت، در جلوی دست او بود. بجای این، پس از دو سال اضطراب و شرمساری، با مرگ فجیعی روبرو شد و در قبر عاری از شرافتی جای گرفت و نامی از خود باقی گذاشت که آنرا سالها بحریه فرانسه و کشوری که تا آنوقت به آن خدمت کرده بود، لعنت خواهند کرد.

\*\*\*

در اینجا لازم است نکته‌ای خاطر نشان شود. در نامه‌ای که وی در ۴ دسامبر ۱۹۴۲ یعنی سه هفته قبل از کشته شدن بمن نوشت، با اصرار زیاد می‌خواست ثابت کند که قول خود را زیر پا نگذاشته است. چون این نامه در واقع يك ورقه دفاعیه می‌باشد من آن را در اینجا ذکر نمی‌کنم. البته نباید انکار کرد که هیچیک از کشتیهای جنگی فرانسه بدست آلمانی‌ها نیفتاد و در طی جنگ، علیه ما بکار نرفت. این مسئله فقط نتیجه اقدامات دریاسالار دارلان نبود ولی دارلان موفق شده بود با افسران و ملوانان دریائی بقبولاند که کشتیهای جنگی باید منهدم و غرق شوند و بدست آلمانی‌ها، که بهمان اندازه که از انگلیسیها نفرت داشت از آنها متنفر بود، نیفتد.

#### «از دریاسالار دارلان به آقای چرچیل»

الجزیره، ۴ دسامبر ۱۹۴۲

آقای نخست وزیر محترم

در دوازدهم ژوئن ۱۹۴۰ در مرکز ستاد ژنرال ویگان در دریای Briare شما مرا بکناری کشیدید و گفتید: دارلان، امیدوارم که شما هرگز ناوگان را تسلیم نخواهید کرد. من شما جواب دادم: «چون مسئله‌ای هرگز مطرح نخواهد شد زیرا این خلاف سنن دریائی و خلاف شرافت ماست، همین که من با الکساندر وزیر دریاداری انگلیس و پوند رئیس ستاد نیروی دریائی انگلیس و لرد لوید در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۰ در برودو تکرار کردم. اگر من بناوگان فرانسه اجازه ندادم که ببنادر انگلیس عزیمت کنند، باید بدانم که می‌دانستم چنین تصمیمی موجب اشغال سراسر خاک فرانسه و همچنین آفریقای شمالی و آلمانها خواهد شد. من اعتراف میکنم پس از حوادثی که رخ داد من نیز مثل سایر افراد بیرون دریائی فرانسه احساسات تلخی نسبت با انگلیس پیدا کردم، از طرفی بنظر من چنین میرسد که شما به من اعتماد ندارید. یکروز لرد هالیفاکس توسط دوپوی Dupuy (نماینده سیاسی کانادا در حکومت پیشین) بمن اطلاع داد که در انگلیس بقول من اعتماد دارند ولی فکر میکنند که نمی‌توانم تعهدی کسپرده‌ام عملی کنم. انهدام و غرق قصدی ناوگان فرانسه در تولون نشان داد که حق با من بوده است زیرا باوجود اینکه من در آنوقت مقام فرماندهی نداشتم نیروی دریائی فرانسه فرمانی را که دادم اطاعت کرد، و برخلاف میل دولت لاوال ناوگان فرانسه در تولون بدست افسران و ملوانان

فرانسوی غرق شد. بفرمان رئیس خود مارشال پتن، من از ژانویه ۱۹۴۱ تا آوریل ۱۹۴۲ مجبور بودم سیاستی اتخاذ کنم که مانع از اشغال فرانسه و مستعمرات فرانسه از طرف نیروهای محور شود. این سیاست در شرایط موجود جنگ مخالف با سیاست شما بود. من جز اجرای این سیاست چه می‌توانستم بکنم! در آن هنگام شما قادر نبودید بما کمک کنید و هر اقدامی که برخلاف سیاست دولت فرانسه از طرف من می‌شد نتایج وخیمی برای وطن من بیارمی آورد. اگر همیشه از دفاع امپراطوری فرانسه توسط نیروهای فرانسوی پشتیبانی نمی‌کردیم (من هرگز حاضر بقبول کمک از طرف آلمانی‌ها نشدم و حتی در سوریه نیز از قبول کمک محور امتناع کردم) نیروهای محور تمام امپراطوری فرانسه را اشغال میکردند و ارتش ما از آفریقا اخراج می‌شد. در آن صورت ارتش اول انگلیسی امروز در مرز تونس نبود و نمی‌توانست با کمک ارتش فرانسه نیروهای آلمان و ایتالیا را از آفریقا بیرون براند.

وقتی نیروهای متفقین در هشتم نوامبر در آفریقا پیاده شدند من ابتدا دستوراتی را که میدادم را به اجرا دردم. بعد همینکه وضع تغییر کرد فرمان آتش بس دادم تا خون بپیوخته ریخته شود. بعد از آن من در هر که برخلاف احساسات قلبی من بود ادامه نیابد. چون من حاضر نبودم بجنگ با نیروهای متفقین ادامه دهم حکومت ویشی با من مخالف شده بود لذا من بمقامات امریکائی پناه بردم زیرا این تنها راهی بود که می‌توانستم همچنان بقول خود وفادار بمانم. در ۱۱ نوامبر من اطلاع پیدا کردم که آلمانی‌ها در آلمان و فرانسه و ایتالیا و یونان و تمام سرزمین فرانسه را اشغال نموده‌اند. این اقدام با اعتراض شدید من مواجه شد. من در این حال احساس کردم که می‌توانم آزادی عمل پیدا کنم و در عین حال که بمقامات پتن وفادار باشم، بجنگ علیه قوای محور بپردازم. مقامات عالی رتبه فرانسوی در آفریقای شمالی از من پشتیبانی کردند و من گروهی تشکیل دادم که احتمال داشت جانشین دولت عوقت فرانسه شود، و به نیروهای فرانسه فرمان دادم که دوش بدوش متفقین علیه نیروهای محور بجنگ بپردازند. از آنوقت تا کنون آفریقای غربی تحت فرمان من است. اگر من با مارشال پتن همکاری نمی‌کردم و در آغاز خود را کنار میکشیدم هرگز چنین نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد.

من معتقدم که تمام فرانسویان که اکنون علیه آلمان می‌جنگند، روزی اختلافات خود را کنار خواهند گذاشت و آشتی خواهند کرد ولی در حال حاضر باید هر يك جدا گانه بمبارزه خود ادامه دهند. هنوز در آفریقای غربی احساساتی وجود دارد که بمن اجازه نمیدهد بیش از این جلو بروم و دست با اقدامات شدیدتری بزنم. من با اقدامات خود بدون اینکه بکسی حمله کنم ادامه می‌دهم و امیدوارم شما هم عمل متقابل کنید. تنها چیزی که در حال حاضر باید بآن توجه داشت لزوم مبارزه علیه محورهاست.

آقای نخست وزیر، از اینکه شما هم همراه باریس جمهور آمریکا اعلام کردید که پس از جنگ تمامیت فرانسه همانطور که در ۱۹۳۹ بوده باید حفظ شود، از شما صمیمانه متشکرم. قصد من این است که وقتی کشور من تمامیت و استقلال خود را بدست آورد، از کارکنان بگریزم. من خود احساس می‌کنم آنطور که باید بشور خود خدمت کرده‌ام. خواهشمندم مراتب احترام



مرا بپذیرید.

### فرانسوادرلان، دریاسالار

\*\*\*

آنهایی که درلندن مسئولیت اداره امور مهمه کشور را بهمه داشتند بخوبی متوجه قدرت جزیره ما و روحیه نیرومند ملت انگلیس بودند. اعتمادی که مانسبت به آینده داشتیم برخلاف آنچه در خارج از کشور تصور می کردند، بر اساس هیجان جسارت و نطق های آتشین نبود بلکه بر اساس شناسائی دقیق شرایط موجود قرار گرفته بود، وقتی من در مجلس عوام نطق می کردم، بیش از هر چیز روی واقعیت هایی که با همکاران خود درباره آنها مطالعه دقیق کرده بودم، تکیه می نمودم. پس از شکست فرانسه تصمیم گرفتم که مسئله هجوم به انگلیس را که از طرف من و همکارانم عمیقاً مورد مطالعه قرار گرفته بود، برای نمایندگان پارلمان تشریح کنم. اما قبلاً لازم بود يك اقدام اساسی صورت گیرد. این اقدام عملی سخت و ناراحت کننده بود، ولی چاره ای جز اجرای آن نبود.

شرح قضیه از این قرار است:

در حالیکه خطر ورود ژاپن به جنگ علیه ما هر آن بیشتر می شد، اضافه شدن ناوگان فرانسه بر ناوگان آلمان و ایتالیا خطر عظیمی ایجاد کرده بود که موجودیت بریتانیا را مورد تهدید قرار می داد. ماده ۸ پیمان متار که اشعار می داشت که باستثنای ناوگانی که برای حراست مستعمرات فرانسه لازم است، بقیه نیروی دریائی فرانسه باید در بندری که مقامات آلمان تعیین خواهند کرد جمع شوند و خلع سلاح شده تحت کنترل مقامات آلمانی قرار بگیرند. لذا معلوم می شد که ناوگان فرانسه در حالیکه قادر به جنگ بودند تحت کنترل هیتلر درمی آیند. البته در همان ماده گفته شده بود دولت هیتلر رسماً متعهد می شود که بهیچوجه بنفع خود از ناوگان فرانسه استفاده نکند و آن را علیه متفقین در طی مخاصمات وارد میدان نسازد. اما چه کسی می توانست بقول هیتلر اعتماد کند؟ بعلاوه در همین ماده ناوگانی که برای حفاظت آبهای ساحل فرانسه لازم بود مستثنی شده بود. آلمانی ها بخیل خود می توانستند میزان ناوگانی که برای حفاظت ساحل های فرانسه لازم است تعیین کنند. از طرفی آلمانی ها می توانستند در هر لحظه قرارداد متار که را ملغی کنند و برای اینکار بهانه ای می توانستند بآسانی پیدا کنند. لذا قرارداد متار که هیچ گونه امنیتی برای ما تضمین نمی کرد. لازم بود که بهر طریقی شده مانگذاریم نیروی دریائی فرانسه بدست هیتلر بیفتد و روزی علیه ما یا علیه سایر ملل بکار برده شود. کابینه جنگی در این مورد کمترین تردیدی بخود راه نداد. همان وزرائی که دوازده روز قبل با آن هیجان و تصمیمیت اعلامیه وحدت کامل و اتحاد ناگسستنی را تصویب کرده بودند و قبلاً با فرانسویان همدردی کرده خواهان اختلاط کامل دو ملت بودند، تصمیم گرفتند که هر گونه اقدام لازم برای جلوگیری از اینکه ناوگان فرانسه بدست آلمانی ها بیفتد، انجام گیرد. این يك تصمیم ناهنجار و غیر انسانی بود که من در تمام مدت عمر خود مانند آن را تأیید نکرده بودم. این تصمیم انهدام ناوگان دانمارک را در کپنهاگ در سال ۱۸۰۱ توسط دریاسالار نلسون، پیادمی آورد. اما فرانسویان تاروز قبل هنوز متفق عزیز ما بودند و ما نسبت به کشور آن ها که

آنقدر درد کشیده بود علاقه فوق العاده ای احساس مینمودیم. من به یاد سخنانی که دانتون در ۱۷۹۳ گفته بود افتادم: «پادشاهانی که بایکدیگر متحد شده اند ما را تهدید می کنند، ما هم در عوض سر بریده يك پادشاه را جلوی آن ها می اندازیم». جریانی که روی داد بر اساس همین فکر بود. باستثنای ناوگانی که در تولون و در خارج از دسترس ما بودند، بقیه ناوگان فرانسه، در تمام بنادر مستعمرات یا آبهای مدیترانه و اقیانوس اطلس، یا توسط ناوگان ما بینادر انگلیس آورده شدند و یا با گلوله ای ناوگان انگلیس با عمق دریا فرو رفتند.

\*\*\*

در چهارم ژوئیه، من جزئیات اقدامات دولت و وزارت نیروی دریائی را در مجلس عوام تشریح کردم.

اگر چه در زمانو سبك «استراسبورگ» از جنگ ما قرار کرده بود و رزمناو «ریشلیو» نیز معلوم نبود آن طور صدمه دیده باشد که در تمام مدت جنگ غیر قابل استفاده باشد، مع هذا اقدامات ما برای همیشه مانع از آن گردیده بود که آلمانی ها بتوانند در آینده از نیروی دریائی مقتدر فرانسه بنفع خود استفاده نمایند. من در بعد از ظهر ۴ ژوئیه مدت يك ساعت یا بیشتر در مجلس عوام صحبت کردم و جزئیات انهدام ناوگان فرانسه را توسط نیروی دریائی سلطنتی شرح دادم. در اینجا چیزی بر آنچه آن روز گفتم اضافه نمی کنم در پایان نطق خود یادداشتی را که قبلاً تهیه دیده بودم قرائت کردم تا معلوم شود چگونه در شرایط آن روز جنگ ما مجبور با اجرای چنین تصمیماتی شده ایم. این یادداشت مربوط به اخطاریه ای بود که شب قبل کابینه جنگی برای کلیه اعضای عالی رتبه دولت ارسال داشته بود:

«با توجه باینکه ما در آستانه هجوم دشمن بجزایر بریتانیا و شروع مبارزه حیاتی بخاطر بقای وطن خود هستیم، نخست وزیر نظر کلیه کسانی که در دولت یا در سازمان های دولتی اعم از نظامی و غیر نظامی شاغل شغل هستند، باین نکته معطوف می سازد که وظیفه آنان اینست که در همه جا روح اعتماد و مراقبت شدید را ترویج کنند. اگر چه لازم است کلیه احتیاطات لازمه از طرف ما مرعی شود ولی هیچ دلیلی نیست که فکر کنیم آلمانی ها قادرند در کشور ما نیرو پیاده کنند و از طریق هوا و دریای نیروهای مهمی که قادر بمنهدم کردن نیروهای دفاعی ما باشد، در این جزیره پیاده سازند. نیروی هوائی سلطنتی که وضعش بسیار خوب است، هر گز دارای چنان قدرتی که امروز دارد نبوده است. در هیچ لحظه ای ناوگان آلمان بقدر امروز ضعیف نبوده و در هیچ لحظه ای ارتش داخلی انگلیس مانند امروز قوی نبوده است. نخست وزیر انتظار دارد تمام کسانی که در پست های عالی با علی حضرت خدمت می کنند نهایت اراده و سختگیری را از خود نشان دهند. آن ها باید در اطراف خود و در میان اعضای زیر دست خود هر گونه احساس ضعف و یا عدم تشخیص وضع را از میان ببرند. این اعضای عالی رتبه باید بلا درنگ این گونه اشخاص ضعیف النفس را بدولت بشناسانند و در صورت لزوم آن ها را از کار برکنار سازند و هر فرد نظامی یا غیر نظامی را که عمداً با سخنان یا اعمال خود موجب تزلزل روحیه ملت یا ایجاد ترس و وحشت و نومیدی می شود، از مشاغل دولتی منقصل نمایند. فقط باین ترتیب است که آن ها خود را هم شان مبارزین دلیر ما، که در هوا و دریا و زمین با دشمن مواجه شده و کمترین احساس ضعف نسبت باو



نموده اند ، می سازند .

نمایندگان مجلس عوام در سکوت کامل نطق مرا گوش دادند ولی در پایان نطق صحنه ای اتفاق افتاد که من مانند آنرا در تمام مدت عمر خود و طی تجربیات گذشته ام ندیده ام . تمام حضار از جای خود برخاستند و بشدت ابراز احساسات کردند و این ابراز احساسات مدت زیادی طول کشید . تا آن وقت حزب محافظه کار نسبت بمن با احتیاط رفتار می کرد و بیشتر از نیمکتهای اعضای حزب کارگر صدای تحسین و کفرزدن برای من بگوش می رسید . در آن روز همه متفق بودند و موافقت خود را با فریادهای تحسین آمیز شدید ابراز می داشتند .

در تمام دنیا از میان بردن ناوگان فرانسه که يك عامل بسیار مهم محسوب میشد ، تأثیر عمیق نمود . همان انگلستانی که بسیاری از مردم تصور می کردند مغلوب شده و کارش را تمام شده می دانستند ، همان انگلستانی که خارجیان تصور می کردند بر خود میلرزد و در آستانه تسلیم است و در برابر قدرت عظیمی که در مقابلش قدم علم کرده بود جز زانو زدن چاره ای ندارد با شدت و خشونت دوست دیروز خود را می کوفت و تفوق غیر قابل انکار خود را بر دریاهای حفظ می کرد ! این کار دلیل روشنی بود که نشان میداد کابینه انگلیس از هیچ چیز با ندادار و در مقابل هیچ چیز عقب نمی نشیند و این دلیل ، دلیل قاطعی بود .

\*\*\*

دولت پتن در اول ژوئیه بویستی منتقل شد تا در آنجا دولت فرانسه اشغال نشده را تشکیل دهد ، پس از حمله ناوگان انگلیس بناوگان فرانسه ، پتن دستور داد که در جبل الطارق عمل متقابل انجام دهند و هواپیماهایی که از فرودگاههای شمال افریقا پرواز کرده بودند چند بمب بیندر جبل الطارق افکندند . در پنجم ژوئیه دولت فرانسه با انگلیس روابط سیاسی خود را قطع کرد . در ۱۱ ژوئیه آلبر لبرن رئیس جمهور فرانسه جای خود را به مارشال پتن داد و وی بعنوان بنیان رئیس دولت با اکثریت ۵۶۹ رأی در مقابل ۸۰ رأی و ۱۷ رأی ممتنع در رأس حکومت فرانسه قرار گرفت .

نبوغ فرانسه موجب شد که ملت فرانسه مفهوم واقعی اقدام غیر انسانی انگلیس را درک کند و در میان امواج درد ورنج که در آن غوطه ور بود از این تجربه تلخ که ما مجبور به انجام آن شده بودیم ، نیروی بیشتری در قلب خود احساس کند . ژنرال دوگل که من قبلاً راجع به انهدام ناوگان فرانسه با او مشاوره نکرده بودم ، نسبت به تصمیم ماعکس العمل صحیحی از خود نشان داد که بعدها فرانسه آزاد شده آن را کاملاً تأیید کرد . تئزن یکی از اعضای «فرانسه آزاد» که بعدها وزیر دفاع فرانسه شد برای من داستانی نقل کرد که در اینجا آن را ذکر می کنم :

دو خانواده فرانسوی که در نزدیکی تولون سکنی داشتند و فرزندان خود را در نتیجه انهدام ناوگان فرانسه بدست نیروی دریائی انگلیس ، از دست داده بودند در مراسم تشییع جنازه فرزندان شان ، تقاضا کردند که پرچم انگلیس در کنار پرچم فرانسه بروی تابوت آنها گسترده شود و این تقاضای آنها برآورده شد . آیا چنین رفتاری دلیل این نیست که اشخاص ساده و معمولی دارای چنان تفکر و فهمی هستند که موجب تقدیس و تحسین است ؟

\*\*\*

در محافل دولتی امریکا اقدام ماموجب راحتی و آرامش خیال شد . اقیانوس اطلس ناگهان امنیت سابق را که تصور میرفت از میان رفته ، پیدا کرد و جمهوری بزرگ امریکا با فراغ بال بآماده ساختن خود برای دفاع ادامه داد . دیگر در آن جاکسی ادعا نمی کرد که انگلیس حاضر به تسلیم شدن است . فقط در آن جا يك موضوع را از خود سؤال میکردند آیا بانگلیس هجوم خواهد شد و بریتانیا شکست خواهد خورد ؟ این سؤالی بود که جریانات بعدی جواب آن را داد .



ارتش داخلی انگلیس که مأمور دفاع از جزایر بریتانیا بود، جز تفنگ سلاح دیگری نداشت. در واقع در تمام انگلیس بیش از ۵۰۰ توپ صحرایی و ۲۰۰ ارابه جنگی سنگین و سبک وجود نداشت. ماهها وقت لازم بود تا کارخانه‌های ما بتوانند جبران تجهیزاتی که در دو نکر از دست داده بودیم، بنمایند. آیا در این شرایط مردم جهان حق نداشتند که تصور کنند ناخود مرگ انگلیس نواخته شده است؟ در آمریکا مردم مضطرب شده بودند. امریکاییها از خود میپرسیدند که آیا کمک کردن به کشوری که خواه ناخواه شکست خواهد خورد، و از دست دادن ذخائر و مهمات آمریکا بخاطر کشوری که مجبور خواهد شد آنها را به آلمان تسلیم کند، بی احتیاطی نیست؟ آیا بهتر نبود که قدرت مادی و معنوی خود را حفظ کنند و در هنگام خطر از آن استفاده نمایند؟ برای نشان دادن اشتباه اینگونه استدلال، قدرت زیادی لازم بود. ملت انگلیس باید نسبت بر رئیس جمهور عالیقدر آمریکا و همکاران وفادارش سپاسگزار باشد. روزولت با وجود اینکه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بود هرگز اعتمادش را نسبت به پیروزی انگلیس از دست نداد.

\*\*\*

قدرت ما در آن زمان از طرف فرماندهی عالی آلمان ناچیز گرفته نمیشد. کنت جیانو در خاطرات خود مینویسد که هنگام مسافرتش در هفتم ژوئیه ۱۹۴۰ برلین، در این باره با هیتلر و کایتل مذاکراتی کرده است. کایتل و هیتلر هر دو درباره حمله‌ای که قرار بود با انگلیس صورت گیرد، با او صحبت کرده بودند. اما کایتل باو گفته بود که هنوز طرح دقیقی در این باره ریخته نشده است. بنظر کایتل پیاده کردن نیرو در خاک انگلیس امکان پذیر بود، اما این عملیات باید بسیار محتاطانه انجام گیرد، چون اطلاعات کافی درباره میزان قدرت دفاعی جزیره بریتانیا در دست نیست. آنچه که در حقیقت سهل و ممتنع بود حمله‌های بزرگ هوایی به فرودگاهها و کارخانه‌های هواپیما سازی و مراکز ارتباطی انگلستان بود. برای نیروی هوایی آلمان که بسیار مقتدر بود این حملات ظاهراً آسان بود ولی قدرت هوایی انگلیس نیز موثر و قابل توجه بود به عقیده کایتل انگلستان ۱۵۰۰ هواپیما در اختیار داشته که آماده هر گونه حمله متقابل بوده‌اند.

بعقیده کایتل جنبه تجاوزی هواپیماهای انگلیس در هفته‌های آخر نبرد فرانسه شدت پیدا کرده بوده. هواپیماهای انگلیسی دست به حملات هوایی شدیدی بر فراز خاک آلمان و مراکز تجمع نیروهای آلمان در فرانسه زده بودند و هر بار بیش از ۸۰ هواپیما در این حملات شرکت کرده بودند. مع هذا انگلستان از نظر خلبان در مضیقه بود و برای خلبانانی که در حمله به آلمان کشته میشدند به سہولت جانشینی پیدا نمیشد و خلبانان تازه کار انگلیسی مهارتی که میباید داشته باشند نداشتند.

کایتل همچنین راجع به لزوم حمله به جبل الطارق و قطع راه امپراطوری با انگلیس، صحبت کرده بود. نه هیتلر و نه کایتل در مذاکرات خود با جیانو بمدت ادامه جنگ اشاره‌ای نکرده بودند. فقط هیتلر بطور خصوصی به جیانو گفته بود که جنگ میبایستی تا اوایل اکتبر خاتمه پیدا کند. کنت جیانو بنا به تقاضای موسولینی به هیتلر پیشنهاد کرده بود که ده لشکر ایتالیایی

[۱۱]

## فرومیدی

### ژوئیه ۱۹۴۰

در روزهای تابستان ۱۹۴۰، پس از سقوط فرانسه، ما بکلی تنها ماندیم. نه دومینیون‌های بریتانیا و نه هند و نه مستعمرات نمی‌توانستند برای ما کمک مؤثری بفرستند و حتی قادر نبودند که بموقع آنچه را که از دستشان برآید انجام دهند. نیروهای آلمان که پیشمار و فاتح بودند در حالی که با بهترین تجهیزات مسلح شده و مهمات و سلاحهای بسیاری که از مغلوبین گرفته بودند در پشت سر ذخیره کرده بودند، خود را برای ضربت نهائی آماده می‌ساختند. ایتالیا که سربازان بسیاری زیر پرچم داشت بما اعلام جنگ داده بود و می‌کوشید تا قدرت ما را در مدیترانه و مصر از میان ببرد. در خاور دور، ژاپن با نگاه خصمانه‌ای بامور می‌نگریست و دائماً تقاضا میکرد که راه بیرمانی بچین، که از آنجا اسلحه و مهمات برای چینی‌ها فرستاده میشد، بسته شود.

روسیه شوروی در نتیجه پیمانی که با آلمان نازی منعقد کرده بود متحد هیتلر شده بود و با ارسال مواد اولیه بآلمان، کمک مهم و مؤثری به هیتلر میکرد. اسپانیا که منطقه بین‌المللی طنجه را اشغال کرده بود هر لحظه ممکن بود علیه ما قد علم کند و جبل الطارق را برای خود تقاضا کند یا از آلمان برای حمله باین منطقه کمک بخواهد یا با توپخانه ساحلی عبور ناوگان ما را از جبل الطارق غیر ممکن سازد. فرانسه پتن در هر لحظه ممکن بود مجبور شود بما اعلان جنگ دهد. ملاحظه می‌شود که ما کم دشمن نداشتیم.

پس از انهدام قسمت اعظم ناوگان فرانسه از طرف انگلیس، بخوبی معلوم بود که بریتانیا مصمم بادامه جنگ است. ولی بفرض اینکه روحیه ما از هر حیث برای ادامه جنگ قوی بود، با مشکلات مادی که با آن روبرو بودیم چه می‌توانستیم بکنیم؟ همه می‌دانستند که



در حمله بجزیره بریتانیا شرکت کنند و سی گردان هوایی در حملات هوایی انگلیس، با آلمان همکاری نمایند. این پیشنهاد بالحنی مؤدبانه‌ای از طرف آلمانیها رد شده بود.

\*\*\*

در روز نهم ژوئیه هیتلر نطق فاتحانه خود را در رایشتاک ایراد کرد. پس از آنکه پیش-بینی کرد من بزودی بکانادا پناهنده خواهم شد، مطالبی گفت که بعنوان پیشنهاد صلح تلقی شد و قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنم:

در این ساعت من وظیفه خود می‌دانم که يك بار دیگر بریتانیای کبیر و سایر کشورها را متوجه وجدان و عقل و منطق سازم. من فکر میکنم که شرایط موجود و وضع من چنین اجازه‌ای بمن میدهد که این مطلب را اعلام کنم زیرا که من وضع مغلوبی در مقابل غالب را ندارم بلکه فاتحی هستم که بنام عقل و منطق سخن می‌گویم من هیچ دلیلی نمی‌بینم که موجب ادامه این جنگ شود. من از اینکه این جنگ آنقدر قربانی داده بسیار متأثرم. شاید چرچیل پیشنهاد مرا با تحقیر رد کند و بگوید که این پیشنهاد نتیجه ترس است و من به پیروزی نهائی اطمینان ندارم. در هر حال من وجدان خود را راحت کرده‌ام و مسئولیت حوادث آینده بمعده من نیست.

روز بعد از این نطق اقداماتی از طرف دیپلمات‌های آلمانی در سوئد و آمریکا و واتیکان بعمل آمد. البته هیتلر اگر می‌توانست پس از شکست فرانسه انگلیسی‌ها را مجبور سازد که تجاوزات او را برسمیت بشناسند و آنچه را که بدست آورده برای او باقی بگذارند، بسیار راضی و خوشحال می‌شد. پیشنهاد هیتلر پیشنهاد صلح نبود بلکه او پیشنهاد می‌کرد که انگلستان از تمام هدف‌هایی که بخاطر آنها وارد جنگ شده بود چشم پویشد. کاردار سفارت آلمان در واشنگتن اقداماتی بعمل آورده بود تا با سفیر ما تماس بگیرد و من تلگراف زیر را فوراً بوزارت خارجه مخابره کردم.

۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰

من نمی‌دانم لرد هالیفاکس امروز در شهر است یا بخارج رفته ولی باید بسفیر ما در واشنگتن دستور دهید که بهیچوجه با اقدامات کاردار سفارت آلمان وقتی نگذارد. ابتدا فکر من این بود که در اینباره بحث بزرگی در مجالس مقننه ایجاد کنم لذا به جمبرلن واتلی نامه زیر را نوشتم:

۲۰ ژوئیه ۱۹۴۰

شاید بیفایده نباشد که در پاسخ اظهارات هیتلر قلمنامه‌هایی در مجلس بامضاء برسد این قلمنامه‌ها بهتر است از طرف لردها و نمایندگانیکه در دولت نیستند تهیه شود البته بحث راجع باین موضوع کار ما را زیاده‌تر خواهد کرد. نظر شما چیست؟

همکاران من گفتند که برای مسئله‌ای که اصولاً همه راجع بان متفق القول هستند لزومی ندارد در پارلمان وقت تلف شود و بجای بحث عمومی تصمیم گرفته شد که وزیر خارجه در يك نطق رادیویی پیشنهاد هیتلر را رد کند. لذا وزیر امور خارجه در نطقی که در شب ۲۲ ژوئیه ایراد

کرد، پیشنهاد هیتلر را مبنی بر قبول اراده نازیها و تجاوزات آنها رد کرد. وزیر خارجه دورنمای اروپای تحت اشغال هیتلر و دورنمای اروپائی که ما بخاطر آن جنگ میکردیم در مقابل یکدیگر قرار داد و اعلام کرد که تا وقتی آزادی بدست ما نیامده ما از جنگ دست نخواهیم کشید. جراید انگلیس و بنگاه سخن پراکنی انگلستان نیز بدون اینکه هیچگونه فشاری از طرف دولت بآنها وارد شود پیشنهادهای هیتلر را رد کردند.

چپانو در خاطرات خود می‌نویسد:

«عکس العمل جراید انگلیس به نطق دیروز هیتلر چنان بود که جای هیچگونه آشتی باقی نمی‌گذارد. هیتلر مصمم است که کار را بزور اسلحه خاتمه دهد. وی بمن گفت که وضع عمومی آلمان و منطقه نفوذ حکومت نازی طور است که امکان مقاومت انگلستان بمراتب کمتر شده و بریتانیا زیر ضربات اول ازپای در خواهد آمد. حمله هوایی بانگلیس هم اکنون شروع شده و در روزهای آینده شدت پیدا خواهد کرد. عکس العمل توپخانه ضد هوایی و شکاری‌های انگلیس آنطور که باید حمله هوایی ما را با اشکال مواجهه ساخته است. طرحهای مختلف برای حمله بانگلیس تحت مطالعه می‌باشد و تهیه مقدمات هجوم بانگلیس پیشرفت بسیار کرده است.»

چپانو در خاطرات خود همچنین می‌نویسد: «وقتی در نیمه‌های شب عکس العمل اولیه انگلیسها بنطق هیتلر معلوم شد، آلمانی‌ها ناراحتی احساس کردند که نمی‌توانستند آنرا پنهان سازند، هیتلر میل داشت که با انگلستان بسازد. وی می‌داند که جنگ بانگلیسها دشوار و خونین خواهد بود. وی همچنین می‌داند که در همه جا مردم از خونریزی نفرت دارند از طرفی موسولینی بیم آنها دارد که انگلیسها پیشنهادهای هیتلر را قبول کنند. بعقیده موسولینی نطق هیتلر بسیار ناخوشایند بوده و ممکن است انگلیسها برای عقد پیمان متارکه وارد مذاکره شوند، سپس چپانو می‌نویسد: «موسولینی از این امر خیلی نگران است زیرا هیچوقت وی مثل امروز خواهان جنگ نبوده، هیچ لازم نبوده موسولینی نگران باشد. ما حاضر بودیم آرزوی او را بهترین نحوی برآوریم!»

\*\*\*

دیپلماسی آلمان در خفا مشغول فعالیت شدید بود. وقتی در سوم اوت پادشاه سوئد در این باره باماتماس گرفت من بوزیر امور خارجه توصیه کردم که پاسخ قاطعی باین اقدامات بدهد و بر اساس مطالب زیر نطقی تهیه کند.

«در ۱۲ اکتبر ۱۹۳۹ دولت اعلیحضرت سیاست خود را در پارلمان تشریح کرد و نظر خود را راجع به پیشنهاد صلح آلمان اعلام نمود. از آنوقت تاکنون آلمان نازی جنایات متعدد دیگری نسبت بکشورهای کوچک مرتکب شده است. بروز مورد تجاوز آلمان قرار گرفته و اکنون در تحت اشغال این کشور است. دانمارک تصرف و غارت شده. بلژیک و هلند با وجود تمام کوششی که برای آرام نگاهداشتن آقای هیتلر بکار بردند و با وجود تمام تضمین‌هایی که دولت آلمان به آنها داده بود اشغال و غارت شدند. مخصوصاً در هلند خشونت‌ها و شدت عمل‌هایی از آلمانی‌ها سرزد که منجر به قتل عام بسیاری از مردم رتردام و سایر ساکنین آن کشور گردید. این حوادث شوم صفحات تاریخ اروپا را بالکة محو نشدنی آغشته کرده است. بهمین دلیل دولت



اعلیحضرت از اصولی که در ۱۹۳۹ بعنوان اساس سیاست خود اعلام نمود عدول نمیکند. بر عکس قصد انگلستان آنست که با تمام وسائل جنگ را ادامه دهد تا آنکه هیتلرسم از پای در آید و دنیا را از تهدید مرد بدکاری که دائماً بجنایات جدیدی دست می زند نجات دهد. انگلستان چنان مصمم بادامه جنگ است که ترجیح میدهد در این مصیبت عمومی بکلی نابود شود ولی از خود ضعف نشان ندهد و از انجام وظیفه شانه خالی نکند. مع هذا ما ایمان قطعی داریم که با کمک خداوند خواهیم توانست وظیفه خود را انجام دهیم. این موفقیت زمان بسیار لازم دارد ولی آلمان می تواند تقاضای متارکه جنگ نماید و همانطور که در ۱۹۱۸ اقدام کرد شرایط صلح را پیشنهاد کند. اما قبل از اینکه چنین تقاضا یا پیشنهادی بشود باید تضمین های مثبتی از طرف آلمان داده شود. آلمان میبایستی آزادی و استقلال چکسلواکی و لهستان و نرژو دانمارک و هلند و بلژیک و مخصوصاً فرانسه را بازگرداند و ضمناً امنیت انگلیس و امپراطوری بریتانیا را با صلح تضمین نماید. e.

همان روز من نامه زیر را برای جراید انشاء کردم:

« نخست وزیر مایل است جراید بدانند که احتمال هجوم آلمان بانگلیس بهیچوجه از میان نرفته است. اینکه آلمانی ها در حال حاضر شایع کرده اند که قصد هجوم بانگلیس را ندارند نشانه آنست که در خفا چنین حمله ای را تهیه می بینند و ما باید مراقبت خود را چند برابر کنیم. احساس قدرت و اطمینان بنیروی دفاعی انگلیس نباید از احتیاط ما بکاهد و روحیه ما باید دائماً برای مواجه با هر گونه خطر آماده باشد.

\*\*\*

در اواخر ماه ژوئن رؤسای ستاد ارتش توسط ژنرال ایسمی از من تقاضا کردند که از مناطق ساحل جنوب و مشرق جزیره بریتانیا بازدید کنم. لذا من یک یادو روز هفته را به اینکار مطبوع اختصاص داده بودم و اغلب در قطار راه آهن می خواخیدم و چون وسائل کار را بهترین وجهی در قطار برای من فراهم کرده بودند دائماً با وزارتخانه های لندن و هیئت دولت در تماس بودم. من از نواحی اطراف تین Tyne و همبر Humber و بسیاری دیگر از مناطقی که ممکن بود نیروهای آلمان از آنجا بجزیره بریتانیا حمله ور شوند بازدید کردم. لشکر کانادائی در حضور من دست بمانورهای مختلف زد. من از استحکامات دفاعی هارویج Harwich و دور Douvres بازدید نمودم. همچنین از لشکر سوم که تحت فرماندهی ژنرال موتگمری بود بازدید کردم من تا آنوقت ژنرال موتگمری را ندیده بودم. لشکر سوم در نزدیکی برایتون Brighton مستقر شده بود. این لشکر را کاملاً مجهز و مسلح کرده بودند و قرار بود برای جنگ بفرانسه برود ولی بامتارکه جنگ در فرانسه، موضوع منتفی شد. ستاد ژنرال موتگمری در لاسینگ کالج قرار داشت و من در آنجا شاهد مانور افرا دلشکر سوم بودم. موضوع مانور، حمله از طریق دریا و دور زدن واحدهای دفاعی بود و واحدهای مزبور میبایستی خود را از حلقه محاصره خارج کرده بچنگ ادامه دهند. پس از این مانور من باتفاق موتگمری از طریق شورم Shoreham و هو Hove مراکز دفاعی ساحل را بازدید کردیم و با اتومبیل بمنطقه ای از برایتون رسیدیم که خاطرات زمان تحصیل مرا پیاد می آورد ما در هتل «رویال البیون» Royal Albion

شام خوردیم این هتل در مقابل استخری که فواره های بلند دارد واقع شده است هتل بکلی خالی بود و بسیاری از مردم شهر را ترك کرده بودند. مع هذا عده ای هنوز در شهر بودند و اکثر آنها در ساحل دریا نشسته مشغول هواخوری بودند. یکی از واحدهای «گرناذیر گاردز» Grenadier Guards یکی از اطاقکهای که سابقاً محل فروش روزنامه و آب نبات بود محل پست مسلسل سنگین کرده بود و دور آن کیسه شن چیده بودند. این منظره مرا بیاد ایام کودکی انداخت که اغلب پشت همین اطاقک را محل فرماندهی بازیهای کود کانه خود قرار میدادیم. هوا فرحبخش بود. من با ژنرال موتگمری مذاکرات شیرینی کردم و کاملاً از بازدید مناطق ساحلی راضی بودم.

\*\*\*

در اواسط ماه ژوئیه وزیر جنگ پیشنهاد کرد که ژنرال بروک را بجای ژنرال ایروینسید در رأس نیروهای دفاع داخلی قرار دهیم. در ۱۹ ژوئیه هنگام بازدید از مناطق دفاعی جنوب من در یک مانور که بیش از ۱۲ تانک (۱) در آن شرکت داشتند حضور داشتم. در تمام مدت بعد از ظهر باتفاق ژنرال بروک فرمانده این منطقه با اتومبیل مشغول بازدید از مناطق مختلف بودم. بروک خدمات درخشانی در ارتش کرده بود، وی هنگام تخلیه دونکرک فرماندهی قسمتی از سربازان ما را بعهده داشت و با مهارت هر چه تمامتر کلیه آنها را نجات داد. همچنین در هفته های اول جنگ فرانسه نیز فرماندهی قسمتی از نیروهای ما را بعهده داشت و با لیاقت و رشادت هر چه تمامتر وظیفه خود را انجام داده بود. بعلاوه یک رابطه خصوصی بین من و آلن بروک وجود داشت. دو برادر دلیر اواز دوستان نزدیک من هنگام خدمت سربازی بودند و من در جوانی بسیار با آنها نزدیک بودم. البته این روابط دوستانه نمی توانست تأثیری در انتخاب فرماندهی عالی نیروهای دفاع داخلی داشته باشد، اما با این وجود یک عامل خصوصی بود که همکاری مرا در تمام مدت جنگ با آلن بروک مستحکم میکرد. در آن بعد از ظهر ژوئیه ۱۹۴۰ من و او مدت چهار ساعت در اتومبیل من، نشستیم و مذاکره کردیم و من احساس کردم که درباره بسیاری از امور نظامی نظریات ما با یکدیگر مطابقت دارد. پس از مطالعه دقیق وضع، من با انتصاب آلن بروک بجای ژنرال ایروینسید موافقت کردم. ایروینسید با همان علو طبع و نجابتی که شایسته یک سرباز است کناره گیری خود را قبول کرد. در تمام مدتی که خطر هجوم آلمان بریتانیا وجود داشت یعنی در مدت یکسال و نیم، ژنرال بروک فرماندهی نیروی داخلی را بعهده داشت و انگلستان را آماده دفاع ساخت. ما تا هنگام پیروزی نهائی بردشمن با یکدیگر صمیمانه همکاری کردیم. من بعدها شرح خواهم داد که چقدر از راهنمایی های او هنگام تعیین فرماندهی در مصر و خاور دور استفاده کردم. همچنین بعدها شرح خواهم داد که چگونه در ۱۹۴۴ هنگام تعیین فرماندهی برای حمله باروفا موجبات تأثر او را فراهم کردم. خدماتیکه او در پست ریاست ستادهای مختلف نیروی های انگلیس انجام داد پیروزی انگلستان و امپراطوری و استقرار آزادی در جهان کمک فوق العاده ای کرد. در طی مجلدات خاطرات جنگ، من چندجا باختلاف نظرهایی که بین ما پیدا شد و همچنین دوستی که بین ما همیشه وجود داشت، اشاره خواهم کرد.



\*\*\*

ماه‌های ژوئیه و اوت بدون حادثه ناگوار گذشت و مادر عقیده خود مبنی بر توانایی در دفاع از جزیره بریتانیا پابرجا تر شدیم. توسعه قدرت ما روز بروز واضح تر می شد. تمام مردم تا آنجا که قدرتشان اجازه میداد کار میکردند. مردم انگلیس وقتی میخواستند بخوابند از اینکه می‌دیدند یکروز بیشتر ما کار کرده و خود را برای دفاع آماده نموده‌ایم احساس مسرت و لذت می‌کردند و بهتر از این پاداشی برای زحمت روز آنها نبود. در تمام سواحل انگلیس استحکامات دفاعی بنا شده بود و تمام مملکت بمناطق دفاعی تقسیم شده و خود را مجهز کرده بود. کارخانه‌ها مرتباً اسلحه و مهمات بیرون میدادند. در پایان ماه اوت ما ۱۵۰ تانک جدید علاوه بر تانک‌های سابق در اختیار داشتیم. از کمک امریکایی‌ها نیز استفاده می‌کردیم. سربازان انگلیس دائماً مشغول تمرین بودند و مهارت نظامی بیشتری بدست می‌آوردند. شماره افراد نیروهای دفاع داخلی، بیش از یک میلیون بود و همه آنها مسلح بودند. در انگلستان و ستون پنجم، وجود نداشت و چند نفر جاسوس که وجود داشتند توقیف شدند و از آنها بازپرسی دقیق بعمل آمد. چند نفر کمونیست که در انگلیس بودند ساکت نشسته بودند و ملت هر چه قدر می‌توانست کار میکرد و از محرومیت و ناراحتی باک نداشت.

وقتی ریبین تروپ در ماه سپتامبر برآم رفت بکننت جیانو گفت: «دفاع داخلی در انگلستان وجود ندارد. یک لشکر آلمانی کافی است که تمام سازمان‌های داخلی انگلیس را از هم بپاشد». این سخن فقط دلیل بی‌اطلاعی و جهل اوست. معجزه من گاهی از خود می‌پرسم که اگر ۲۰ هزار نفر از سربازان مجهز آلمانی در خاک بریتانیا پیاده می‌شدند، چه روی میداد. کشتار شدیدی از هر دو طرف آغاز میشد. متار که یا صلح در میان نبود. آن‌ها همه گونه خشونت بکار می‌بردند و ما برای مبارزه با همه گونه خشونت، آماده بودیم من حتی می‌خواستم شماره هر کسی يك نفر را در همه جا تبلیغ کنم. (مقصود اینست که وقتی يك نفر کشته می‌شود یکی از افراد دشمن را نیز با خود بیدار دیگر ببرد) من حتی فکر می‌کردم که وضع فجیعی که روی خواهد داد در امریکا بی‌تأثیر نخواهد بود و کفته ترازو بفرع ماحرکت خواهد کرد. اما هیچیک از این پیش‌بینی‌ها صورت واقع بخود نگرفت.

درافق‌های دور، در روی آب‌های متلاطم دریای شمال و دریای مانش ناوگان مقتدر ما مشغول پاس دادن بودند. در آسمان شکاری‌های ما در ارتفاعات بالا پرواز می‌کردند و آماده بودند که بر سر هواپیماهای دشمن فرود آیند. در آن هنگام ایامی را گذرانیدیم که زندگی کردن و مردن در آن گوارا بود.

[۱۲]

## مسئله هجوم

پس از تخلیه دونکرك و همچنین پس از تسلیم دولت فرانسه، مسئله‌ای که برای عموم مردم بریتانیا مطرح بود این بود که آیا هیئت‌الر قسده هجوم بجزایر ما و امکان انجام چنین اقدامی را دارد یا نه؟ در مدت سه سال پس از جنگ اول بین‌المللی من بعنوان وزیر در یاداری در اکثر مذاکرات کمیته دفاع امپراطوری، راجع باین مسئله بحث کرده بودم. در این جلسات من همیشه توصیه می‌کردم که باید لااقل دولشکر مجهز برای دفاع از جزایر بریتانیا نگاهداشت زیرا بقول دریا سالار ویلسون «نیروی دریائی نمی‌تواند در صفحه فوئتبال بین‌المللی بدون داشتن گلوبازی کند». معجزه وقتی در اوت ۱۹۱۴ جنگ آغاز شد و ما دیدیم که تمام افراد نیروی دریائی زیر پرچم فراخوانده شدند و ناوگان ما در پناهگاه قرار دارد و دور از دسترس دشمن است و هر گونه احتمال خیانت یا واقعه غیر مترقبه از میان رفته، بیش از آنچه ابتدا گفته بودیم درباره قدرت نیروی دریائی در دفاع از جزیره بریتانیا، تمهید نمودیم. در جلسه فوق‌العاده هیئت وزراء و رجال عالی‌رتبه نظامی که در پنجم اوت ۱۹۱۴ تحت ریاست نخست‌وزیر در مجلس تشکیل شد من باموافقت قبلی رئیس ستاد نیروی دریائی (پرنس لوئی اف باتینبرک) Louis of Battenberg اعلام کردم که حتی اگر تمام افراد نیروی زمینی برای جنگ بجهت فرانسه اعزام شوند نیروی دریائی می‌تواند امنیت جزایر بریتانیا را تضمین کند و از هر گونه قصد هجوم به جزایر ما جلوگیری نماید. بعبارت دیگر تمام ارتش انگلیس را اگر بفرانسه می‌فرستادند دفاع از جزایر بریتانیا دچار اشکال نمی‌شد و نیروی دریائی می‌توانست دفاع از انگلیس را بعهده بگیرد. همین طور هم شد و هر شش لشکری که ما در ۱۹۱۴ آماده داشتیم به فرانسه فرستاده شدند. نیروی دریائی، وقتی خوب مورد استفاده قرار گیرد چیز بسیار خوبی است عبور از يك منطقه برای نیروهای دشمن اگر تفوق دریائی نداشته باشد بسیار دشوار است. نیروی بخار قدرت بحریه انگلیس را برای دفاع از جزایر بریتانیا بیشتر کرده بود. در زمان ناپلئون



همان بادی که می توانست کشتی های او را ازمانش عبور دهد و به انگلستان برساند، کشتی های ما را بمقرب میراند، اما نیروی بخار به بحریه انگلیس اجازه می داد که باتفوقی که داشت از عبور نیروهای مهاجم ازمانش جلوگیری نماید. تمام پیشرفتهائی که در ارتش پیدا شده مخصوصاً سنگین شدن سلاحها و تجهیزات، مانع از آن است که يك نیروی مهاجم مقتدر بتواند باسانی از دریای مانش عبور کند. و بفرمان اینکه در خاک انگلیس پیاده شود، رسانیدن سوخت و خواربار به چنین نیروهای دشوار است. ما بر دشمن تفوق دریائی داشتیم و دشمن نمی توانست بارزمنها و های ما، مقابله کند. کشتی های کوچک مانیزده برابر کشتی های جنگی دشمن بود. ولی بفرمان اینکه دشمن موفق می شد در يك یا چند نقطه از خاک انگلیس نیرو پیاده کند مسئله مشکل این بود که چگونه بتواند خط ارتباط دریائی خود را با این نیروها حفظ نماید و سرپلهائی که ایجاد کرده بود تقویت کند. آری وضع در جنگ اول جهانی این چنین بود.

اما اکنون نیروی هوائی وارد میدان شده بود. این عامل جدید چه تأثیری می توانست در مسئله هجوم بانگلیس داشته باشد؟ البته اگر دشمن آن قدر تفوق هوائی داشت که میتواند مرتباً بکشتیهای مادر سواحل انگلیس حمله کند، خسارت مهمی بیاورد می آمد و شاید منجر بحوادث ناگواری می شد. هیچکس فکر آن را نمی کرد که جز در آخرین لحظه، رزمناوها و زره دارهای بزرگ را وارد آبهای کند که نیروی هوائی آلمان بر آن جاسلط کامل دارند. اما واحدهای کوچکتر که تعداد آنها روز بروز بیشتر میشد در سواحل شرقی و جنوبی جزیره ماداماً مشغول گشت بودند. در ماه سپتامبر تعداد این ناوگان جنگی به ۸۰۰ رسید که جز با يك قدرت هوائی فوق العاده امکان از میان بردن آنها نبود و تازه اینهم می بایستی بتدریج صورت گیرد.

اما تفوق هوائی مسئله دیگری بود، در نبرد فرانسه ما با آلمانیها بنسبت يك در مقابل سه در هوا مصاف داده بودیم و تلفات عظیمی بر آنها وارد ساخته بودیم. در آسمان دونکرک که ما مجبور بودیم از کشتیهاییکه برای تخلیه نیروهای انگلیس به ساحل نزدیک شده بودند، محافظت کنیم با هريك هواپیما در مقابل چهار تا پنج هواپیمای آلمانی جنگیده بودیم و موفقیت پیدا کرده بودیم. در نزدیکی سواحل انگلیس و بر فراز خاک جزیره مامارشال هوائی دوتيك پیش بینی میکرد که بنسبت يك در مقابل هفت می توانیم با نیروی هوائی آلمان بجنگیم. تا آن حدیکه ما اطلاع داشتیم - و اطلاعات ما بسیار دقیق بود - نیروی هوائی آلمان در آن زمان به استثنای تمرکز نیروهای هوائی در نقاط مخصوص و مخفی، سه برابر نیروی هوائی انگلیس بود. اگر چه تفوق سه بر يك آنهم از طرف دشمنی که کاملاً بیدار و دلیر بود، برای ما تأسف آور بود اما من یقین داشتم که بر فراز خاک خود و آبهای ساحلی انگلیس ما می توانیم دشمن را در هوا مغلوب سازیم و اگر این مسئله واقعیت می یافت نیروی دریائی ما می توانست امنیت دریاها را حفظ کند و کشتی های دشمن را که قصد هجوم و نزدیک شدن به خاک انگلیس داشته باشند از میان ببرد.

يك مسئله دیگر نیز مطرح بود: آیا آلمانیها با دوراندیشی و شیوه جنگی مخصوص خود قبلاً کشتی های تهیه نکرده اند که بدون احتیاج بیندر و اسکله به ساحل نزدیک شود و تانک و

توپ و آرا به جنگی و نیرو از آن پیاده کنند؟ فکر ساختن چنین کشتی های در ۱۹۱۷ بمفرزمن رسیده بود، و حتی تعدادی از این کشتی ها ساخته شد تا مورد استفاده قرار گیرد، اما هیچ دلیلی نبود که ما فکر کنیم آلمانی ها هم به چنین کاری دست زده اند یا چنین کشتی های در آلمان وجود دارد. مع هذا بهتر بود چنین احتمالی بدهیم و خود را قبلاً آماده سازیم. ما چهار سال وقت صرف کردیم و کوشش فراوان بکار بردیم و از كمك عظیم امریکا استفاده کردیم تا توانستیم وسائلی تهیه کنیم که در نورماندی نیرو پیاده کنیم. البته اگر آلمانیها میخواستند چنین وسائلی تهیه کنند با توجه بشرايط آن روز جنگ وقت کمتری لازم داشتند اما به چنین فکری نیفتادند.

بدین ترتیب هجوم بانگلیس در تابستان و پائیز ۱۹۴۰ محتاج تفوق هوائی و دریائی و دارا بودن وسائل کافی برای تخلیه توپ و آرا به جنگی و تانک در خاک انگلیس بود. اما تفوق دریائی باما بود و ما بعدها فهمیدیم که آلمانی ها وسائلی برای پیاده کردن تانک در خاک انگلیس تهیه نکرده بودند و این فکر هرگز بمفرز ایشان نرسید. در ۱۹۴۰ مسئله هجوم بانگلیس این طور بود که شرح دادم و روی همین اصل بود که بعدها دستوراتی برای جلوگیری از احتمال هر گونه پیاده کردن نیرو در خاک انگلیس دادم.

\*\*\*

من و مشاورینم فکر میکردیم که احتمال حمله آلمان بانگلیس از طرف جنوب بیش از احتمال چنین حمله ای از طرف مشرق است. در واقع هیچ خطری در مشرق و جنوب حقیقتاً ما را تهدید نمی کرد ولی بنظر ما اگر آلمان می خواست بانگلیستان هجوم کند سواحل جنوبی انگلیس را انتخاب می کرد. بعدها فهمیدیم که نقشه آلمان این بود که با کشتی های که ظرفیت متوسط دارند (۴ تا ۵ هزار تن) ازمانش عبور کند و ضمناً کشتی های کوچکتری که حامل سرباز باشد این ناوهای متوسط را همراهی نماید. ما اکنون می دانیم که آلمانی ها هرگز بفکر پیاده کردن نیرو از طریق سواحل شرقی انگلیس و حرکت این نیروها از بنادر آلمان یا دریای سیاه یا تروژ نیفتادند. همچنین هرگز فکر حرکت نیروهای مهاجم از طریق بنادر ساحل اقیانوس اطلس بفکرشان نرسید. البته این موضوع دلیل بر آن نیست که تنها می بایستی بنادر جنوبی انگلیس را هدف قرار دهند و مادر تحکیم سواحل شرقی یا غربی خود اشتباه کرده بودیم. شك نیست که حمله از طرف مشرق بقدر حمله از طرف جنوب برای ما خطرناك نبود. البته عبور نیروهای مهاجم ازمانش قبل از مستقر کردن ناوگان در بنادر بلژیک و فرانسه غیر ممکن بود و از این جمع آوری ناوگان در بنادر مانش هیچ علامتی در دست نبود. مع هذا ما می بایستی خود را برای هر گونه واقعه غیر مترقبه آماده سازیم و ضمناً از متفرق شدن قوای خود و از دست دادن نیروهای ذخیره شدیداً احتراز نمائیم. این مسئله جز در روشنائی وقایع روز بروز و جریان تحولات جنگ حل نمی شود.

سواحل انگلیس که خلیج های بسیار در آن قرار دارد بیش از ۳۲۰۰ کیلومتر طول دارد. در این رقم سواحل ایرلند بحساب نیامده است. برای دفاع از چنین مرزی فقط بکراه وجود دارد: اولاً باید در تمام طول سواحل انگلیس پست های نگهبانی و مرکز دفاعی تهیه دید تا اگر دشمن در يك یا چند نقطه نیرو پیاده کرد فوراً واحدهای ساحلی به جنگ با آنها به پردازند.



ناتیا باید نیروهای ذخیره طوری در نقاط مختلف انگلیس مستقر شوند که در هر کجا به وجود آنها احتیاج بود فوراً وارد عملیات گردند. وقتی در مراحل بعدی جنگ، هیتلر بنوبه خود با چنین مسئله‌ای مواجه شد، چنانچه بعدها خواهیم دید، بزرگترین خطاها را مرتکب گردید: وی يك شبکه ارتباطی در دورقاره اروپا شبیه تار عنكبوت ایجاد کرده بود ولی فراموش نموده بود که عنكبوت را در آن بگذارد.

با درسی که از شکست فرانسه فرا گرفته بودیم و با توجه باینکه نداشتن نیروهای ذخیره چگونه منجر به سقوط آن کشور شد، ما برای يك لحظه مسئله نیروی ذخیره را از یاد نبردیم و من دائماً دستوراتی میدادم که تا آنجا که در قدرت ما بود نیروی ذخیره را تقویت کنند.

\*\*\*

در حالیکه ما مشغول آماده ساختن خود برای دفاع بودیم سرویس اطلاعات ما از آلمان گزارش داد که هیتلر فرمان داده مقدمات حمله به انگلیس که بنام «عملیات اوتاری» Otarie خوانده میشد، هر چه زودتر فراهم شود. یقین بود که هیتلر قصد دارد شانس خود را یکبار دیگر بیازماید. بعلاوه از گزارش سرویسهای اطلاعات ما چنین پرمیآید که حمله از طریق سواحل شرقی انجام نخواهد گرفت. ما پیش‌بینی میکردیم که هیتلر از طریق مانش دست بحمله بخاک انگلیس بزند، از همین وقت جریانات سریعی در مانش روی داد. مقدار زیادی کشتیهای کوچک موتوری و یک کشتی از تمام بنادر آلمان و هلند و دانمارک بطرف سواحل فرانسه حرکت کردند تا در بنادر فرانسه مستقر شوند. این بنادر بین کاله Calais و برست Bresr قرار داشت.

عکس‌های هوایی که برداشته شد رفت و آمد کشتیها را بدقت نشان میداد. ما فوراً واحد های دریائی کوچک خود را مأمور حمله به این کشتیها، هنگام عبور مانش، کردیم و هواپیماهای بمب افکن ما هدف خود را در بنادر شمالی فرانسه قرار دادند. ضمناً اطلاعات دیگری بدست ما رسید که ثابت میکرد دویا سه ارتش مجهز آلمانی در منطقه ساحلی فرانسه متمرکز شده‌اند و نیروهای آلمان در هاورو کاله و نورماندی به حالت آماده‌باش برای هجوم درآمده‌اند. بعداً دولشکر کوهستانی مجهز با قاطرهای مسلسل‌بر، برای حمله از طریق صخره‌های فولکستون - Folkestone در نورماندی آماده شدند. ضمناً تعداد زیادی توپهای دورزن در تمام سواحل شمالی فرانسه مستقر شد تا از هجوم ناوگان نیروی آلمان بخاک انگلیس پشتیبانی نماید. برای جلوگیری از این خطر، ما کم نیروهای ذخیره خود را بطرف جنوب سوق دادیم و همچنین وسائل دفاعی مراکز ارتباطی جنوب را تقویت کردیم. در اواخر هفته اول ماه اوت ژنرال بروک که فرماندهی نیروهای داخلی منصوب شده بود، اطلاع داد که خطر هجوم از طریق سواحل جنوبی بهمان اندازه وجود دارد که خطر هجوم از طرف سواحل شرقی. در تمام این مدت نیروهای ما توسعه پیدا میکرد و قدرت جنگی و تسلیحات ما روز بروز بیشتر میشد.

\*\*\*

معهدا هیچ بعید نبود که آلمانیها در تمام سواحل غربی اروپا، از نورماندی گرفته تا سواحل هلند و بلژیک و دانمارک و آلمان، مشغول تهیه مقدمات هجوم ب انگلیس نباشند. چنین

بنظر میرسید که ممکن است حمله بریتانیا در عین حال در سواحل واقع بین هارویج و پرتسموت Portsmouth شروع شود. همچنین هیچ استعدادی نداشت که ضمناً آلمانیها از بنادر بالتیک با کشتیهای بزرگ بطرف سواحل شمال شرقی انگلیس نیرو بفرستند. در واقع چنین مانوری برای موفقیت حمله ب انگلیس لازم بود زیرا راه دیگری برای رساندن توپخانه و خوار و بار و تجهیزات بارشهایی که از طریق بنادر جنوبی در خاک انگلیس پیاده میشوند نبود، چونکه برای آلمانیها شکی نبود که ما تمام کوشش خود را برای قطع راه ارتباطی آنها در مانش بکار خواهیم برد.

در این زمان ما دوره آماده‌باش را طی میکردیم و خطر هر لحظه ما را تهدید میکرد. البته ما مجبور بودیم که نیروهای در نواحی شمال انگلیس همچنان نگاه داریم بصرف اینکه آلمانیها قصد دارند از طرف جنوب حمله کنند نمیتوانستیم مناطق شمالی بریتانیا را بلا دفاع بگذاریم. وجود راه آهن در تمام مناطق بریتانیا و قدرت هوایی ما، بما اجازه میداد که در مواقع لازم سه تا چهار لشکر از مناطق شمالی بجنوب جزیره خود منتقل سازیم و پنج لشکر نیز در صورت لزوم امکان داشت که ظرف ۴۸ ساعت بجنوب منتقل شود.

مسئله تغییرات نور ماه و حرر و مد دریا در شبهای مختلف بدقت مورد مطالعه قرار گرفت. ما فکر میکردیم که دشمن ترجیح میدهد در شب از مانش عبور کرده و هنگام سحر مشغول پیاده کردن نیرو در سواحل انگلیس شود و ما اکنون میدانیم که واقعاً نقشه دشمن همین بوده است و فرماندهی عالی ارتش آلمان در نظر داشته که از تاریکی برای عبور مانش استفاده نماید. البته دشمن بدش نمیآمد که مهتاب مختصری هم باشد تا حرکت کشتیها در دریا بدقت و درستی انجام گیرد و نظم مراعات شود. با در نظر گرفتن تمام این نکات وزارت دریا دارای چنین استنباط کرد که احتمال دارد حمله دشمن در تاریخ بین ۱۵ تا ۳۰ سپتامبر صورت گیرد. در این باره هم بعد از پایان جنگ ما فهمیدیم که حق داشته‌ایم. ما یقین داشتیم که تمام نیروهای را که موفق شوند از مانش عبور کنند در منطقه واقع بین دور و پورتسموت از میان خواهیم برد. فکر ما، رؤسای جنگی، کاملاً با یکدیگر مطابقت میکرد و این رایکی از عواملی میدانستیم که بما اجازه میداد ضربت شدیدی بدشمن مهاجم وارد سازیم. بدین ترتیب جریان امور موجب خوشوقتی ما بود و میدیدیم که خود را برای مواجه شدن با نیروهای دشمن آماده نموده‌ایم. ما فکر میکردیم که این فرصت بهترین فرصتی است که ما میتوانیم ضربتی جانانه بدشمن وارد سازیم و از اینکه خود را برای مواجهه با خطر عظیمی آماده ساخته بودیم و از اینکه میدیدیم نقشه های هیتلر را بخوبی دریافته‌ایم، حالت هیجان لذت بخشی به ما دست داده بود. بعضی از ما حتماً از هجوم هیتلر ب انگلیس بسیار خوشحال میشدند زیرا این تنها وسیله‌ای بود که ما میتوانستیم قدرت خود را بدشمن بنمایانیم و کلیه نیروهای آلمان را که در خاک انگلیس پیاده شده بودند بدیار عدم بفرستیم.

در ماه ژوئیه و اوت ما تفوق هوایی را بر فر از خاک انگلیس بدست آوردیم و مخصوصاً در جنوب شرقی جزیره بریتانیا تفوق هوایی ما غیر قابل انکار بود. نیروهای کانادائی در منطقه بین لندن و دور موضع گرفته بود. استحکامات ارتش کانادائی بسیار نیرومند و اسلحه و مهمات



آن کامل بود، چقدر این ارتش از وارد کردن ضربت شدیدی بر نیروهای مهاجم خوشحال می شد! همین هیجان و انتظار بر وجود تمام افراد مسلح ما حکم فرمائی میکرد. در تمام سواحل جنوبی و جنوب شرقی انگلیس استحکامات نیرومند ساخته شد و همچنین ناوگان ما از این مناطق نگهبانی میکردند. چندین رزمناو سنگین از نواحی شمالی به آبهای جنوبی و جنوب شرقی انگلیس آورده شد و در عین حال از قدرت ناوگانی که کشتیهای ما را در اقیانوس اطلس همراهی میکردند چیزی کاسته نشد. خلاصه اینکه از هر لحاظ ما خود را آماده ساخته بودیم. ضمناً باید گفت که وقت زیادی برای آلمانیها نمانده بود و طوفانهای موسمی سواحل جنوبی و جنوب شرقی انگلیس بزودی آغاز می شد. سپتامبر تنها ماهی بود که هیتلر اگر جرأت داشت می توانست نقشه هجوم به انگلیس را عملی کند زیرا در این ماه جزر و مد دریا و روشنایی ماه برای عملیات نظامی مساعد بود.

\*\*\*

پس از اینکه خطر مرتفع شد در پارلمان بعضی از نمایندگان به موضوع و ترس عمومی از هجوم اشاره کردند. شك نیست کسانی که واقعا از جریانات اطلاع داشتند کمتر از دیگران دستخوش بیم و هراس بودند. علاوه بر تفوق هوایی و دریائی ما دارای ارتش مجهزی بودیم که روحیه آن بهمان اندازه که روحیه ارتش آلمان در ۱۹۴۴ برای مقابله با ما در نورماندی قوی بود، نیرومند بود. مع هذا در نورماندی با وجود اینکه مایک میلیون سر باز پیاده کردیم، نبردهای اولیه مدت يك ماه طول کشید و بسیار سخت و نامطمئن بود. شك نیست که اگر آلمانیها هم موفق پیاده کردن نیرو در خاک انگلیس میشدند نبردی شدیدتر از نبرد نورماندی در می گرفت.

\*\*\*

اکنون وقت آن است که به اردوی دشمن برویم و نقشه های دشمن را که امروز ما از آن اطلاع داریم شرح دهیم.

[۱۳]

## نقشه جنگی آلمان

### «عملیات اوتاری»

بموجب اسناد و مدارکی که بعدها ما از آرشیوهای دشمن بدست آوردیم، کمی پس از آغاز مخاصمات، در سوم سپتامبر ۱۹۳۴، ستاد نیروی دریائی آلمان شروع بمطالعه طرح ها و نقشه های هجوم بانگلستان کرد. برخلاف آنچه ما تصور می کردیم، آلمانیها جداً معتقد بودند که هجوم به انگلستان جز از راه دریای مانش امکان ندارد. آن ها هر گز راه دیگری را مورد توجه قرار ندادند. اگر ما این نکته را میدانستیم خیالمان راحت میشد. هجوم بانگلیس از طریق مانش برای ما آنقدرها ناراحت کننده نبود. ارتش های مهاجم بمستحکم ترین مواضع ما بر می خوردند و سواحل جنوبی ما همیشه سدی بود که در مقابل فرانسه در گذشته مقاومت کرده بود و تمام بنادر آن طی تاریخ بصورت بنادر نظامی درآمده بود و بعدها پایگاههای مهم دریائی ما در آن جا قرار گرفته بود و محافظت از لندن از همین بنادر و پایگاهها انجام می گرفت. در هیچ يك از نقاط دیگر انگلستان ما نمی توانستیم مثل سواحل جنوبی همکاری و مطابقت عملیات سه نیروی هوایی و دریائی و زمینی را بنحوا حسن اجرا کنیم.

دریاسالاریدر رئیس ستاد نیروی دریائی آلمان حاضر نبود فرمان هجوم بانگلستان طوری صادر شود که ناوگان آلمان غافلگیر شود و به تله بیفتد. وی اظهار می کرد که عملیات تهاجمی وابسته به شرطی است که باید جمع باشد و در غیر آن صورت عملیات غیر ممکن خواهد بود. اولین شرط برای اجرای این عملیات کنترل مطلق سواحل فرانسه، بلژیک، هلند و دانمارک بود. بدین ترتیب نقشه هجوم به انگلیس در تمام مدت جنگ و جنگ عجیب مسکوت ماند و مطالعه درباره آن منوط بپیروزی کامل بر هلند و بلژیک و فرانسه شد.

ناگهان بطرز غیرمنتظره تمام شرایط لازم برای هجوم بانگلیس جمع شد. شك نیست



که دریا سالار دیدن فردای حوادث دوتکرک نه با حرارت فوق العاده ولی با خوشحالی طرحی برای هجوم بانگلیس پیشوا تقدیم کرد. در روز ۲۱ مه و بعداً در روز ۲۰ ژوئن وی درباره این مسئله با هیتلر مذاکره کرد و منظوری درباره این مذاکرات آن نبود که نقشه دقیقی برای هجوم به انگلیس با تسلیم کرده اجرای آنرا درخواست نماید، بلکه وی میخواست اطمینان حاصل کند که در صورت اجرای طرح هجوم بانگلیستان قبلاً با و فرصت کافی داده شود و او خود را آماده سازد. هیتلر نسبت به طرحی که دیدر با و تقدیم کرده بود چندان خوشبین نبود و می گفت: بخوبی متوجه اشکالات اجرای چنین نقشه ای می باشد و ضمناً امیدوار بود که انگلیستان تقاضای صلح نماید.

ستاد عالی ارتش آلمان در انتظار پایان رسیدن ماه ژوئن بود تا مسئله هجوم بانگلیس را از نو مورد مطالعه قرار دهد و در دوم ژوئیه ستاد کل ارتش آلمان موضوع هجوم به بریتانیا را در دستور روز خود قرار داد: «پیشوا مصمم است که در صورت وجود بعضی شرایط - که مهم ترین آنها تفوق کامل در هواست - پیاده کردن نیرو در خاک انگلیستان آغاز شود.» در ۶ ژوئیه هیتلر فرمان زیر را صادر کرد:

«با وجود وضع نظامی و خیمی که انگلیستان با آن دچار شده دولت بریتانیا تقاضای صلح نکرده است و لذا من دستور دادم که نقشه هجوم بانگلیستان را دقیقاً تهیه کنند و در صورت لزوم آن را فوراً بموقع اجرا بگذارند. تهیه مقدمات اجرای این نقشه باید در اواسط ماه اوت بکلی پایان یابد.» در واقع مقدمات هجوم بانگلیستان مدتها بود که تاحدی فراهم شده بود.

\*\*\*

نقشه ستاد نیروی دریائی آلمان که من در ژوئن از آن تاحدی اطلاع پیدا کردم، مشتمل بر عملیات اتوماتیک و سریع بود. تحت حفاظت توپخانه سنگین ساحلی که از «گری نه» Griz - Nez بطرف «دور» شلیک میکردند و در زیر آتش توپخانه ای که در تمام سواحل فرانسه نزدیک به «کاله» متمرکز شده بود، یعنی در اطراف کمترین فاصله بین جزیره بریتانیا و فرانسه یک دالان باریک بایستی در دریای مانش ایجاد شود و در دو کنار دالان دقیقاً مین گزاری شود و زیر دریائی های آلمان در فواصل نزدیک از این دالان محافظت کنند. ارتش میبایستی متدرجاً و سرعت از این دالان عبور کند و به آن ذخیره مهمات و خوار و بار برسد. وظیفه نیروی دریائی در همین جا پایان می یافت و اجرای بقیه نقشه بعداً ستاد نیروی زمینی بود.

با توجه باینکه نیروی دریائی ما قدرت آن را داشت که مناطق مین گزاری را پاک کرده و ده یا بیست زیر دریائی آلمانی را که مأمور حفاظت این دالان بودند از میان ببرد، طرح ستاد نیروی دریائی آلمان از همان آغاز کار با مخالفت عده ای از فرماندهان آلمانی مواجه شد، مع هذا پس از شکست فرانسه برای همه مسلم بود که تنها راه احتراز از یک جنگ طولانی و نتایج وخیم چنین جنگی، آن بود که انگلیستان بزانودر آید. نیروی دریائی آلمان که طی جنگهای نروژ، صدمات و ضربات شدیدی متحمل شده بود نمی توانست کمک بزرگی بارتش آلمان بکند. مع هذا نیروی دریائی آلمان نقشه ای طرح کرده بود و هیچکس نمی تواند ادعا کند که این نقشه بکلی بیفایده بود. فرماندهی عالی نیروی آلمان از همان آغاز کار موضوع هجوم بانگلیستان را با

نارضایتی تلقی کرده بود. و هیچگونه طرحی برای اجرای آن تهیه نکرده بود و مقدمات کار را فراهم ننموده بود، بعلاوه افراد نیروهای زمینی هیچگونه تمرینی برای اجرای طرح هجوم بانگلیستان نکرده بودند و تعلیمات کافی برای اجرای چنین نقشه ای نداشتند. اما وقتی پیروزی بعد از پیروزی نصیب آلمان شد، ارتش جرأت پیدا کرد و جسور شد.

مسئولیت عبور از دریای متوجه ارتش زمینی آلمان نبود و فرماندهان نیروی زمینی اطمینان داشتند که اگر بمیزان کافی بتوانند در خاک انگلیس نیرو پیاده کنند پیروزی در انگلیستان آنقدرها دشوار نخواهد بود. اما از ماه اوت، دریا سالار دیدر فرماندهان زمینی را متوجه خطرات عبور از دریای مانش نمود و گفت ممکن است نیمی از نیروهای مسلح طی عبور از دریای مانش بکلی از میان برود. بعبارت دیگر همینکه نیروی دریائی آلمان مستقیماً مسئول عبور نیروهای زمینی از دریای مانش شد بدیننی و یأس بر متاد نیروی دریائی آلمان مستولی گشت.

در ۲۱ ژوئیه رؤسای ستاد زمینی و دریائی و هوائی آلمان بدقت کار پیشوا احضار شدند و وی بایشان گفت که جنگ بمرأجل قطعی خود رسیده ولی انگلیستان هنوز حاضر نیست این مسئله را قبول کند و امیدوار است که شانس برگردد. وی از کمک امریکا بانگلیس سخن گفت و پیش بینی کرد که ممکن است در روابط آلمان و شوروی تغییراتی روی دهد. اجرای طرح اوتاری Otarie یا بعبارت دیگر هجوم به انگلیستان تنها راهی است که منتهی ب نتیجه قطعی و سریع جنگ میشود. در نتیجه مذاکرات طولانی که هیتلر با دریا سالار دیدر کرده بود کم کم متوجه اهمیت مسئله عبور از دریای مانش شده بود و بموامل مختلفی که در این مسئله دخالت داشت از جمله جزر و مد دریا و نور ماه و غیره آشنائی پیدا کرده بود. وی طرح «اوتاری» را بعنوان یک سلسله عملیات جسورانه و خطرناک تشریح کرده و گفت «اگر چه فاصله انگلیستان و سواحل فرانسه چندان زیاد نیست مع هذا نباید تصور کرد که عملیات «اوتاری» شبیه عبور نیرو از یک رودخانه است بلکه این عملیات عبارت از عبور از دریائی است که دشمن در آن تفوق کامل دارد و ناوگانش با اقتدار بر آن حکمفرمایی میکنند. هجوم بانگلیس با هجوم نروژ که بایک حمله از راه دریا بموفقیت روبرو شد، تفاوت دارد و نباید منتظر بود که دشمن غافلگیر شود. ما با دشمنی طرف هستیم که جداً خود را برای دفاع آماده کرده و جداً مصمم بنبرد است و در مناطقی که ما باید از آن عبور کنیم تفوق دریائی دارد، چهل لشکر برای اجرای طرح هجوم بانگلیستان لازم است. مشکل اصلی که در اجرای این طرح وجود دارد رساندن نیروهای کمکی و مهمات و خوار و بار بقوای مهاجم است. نباید منتظر بود که در انگلیستان خوار و بار و مایحتاج دیگر ارتش را بدست آورده.

شرط اصلی موفقیت، تفوق هوائی مطلق و بکار بردن توپخانه ساحلی بطور مؤثر در «پادو کاله» و ایجاد مناطق مین گزاری شده بود. هیتلر اضافه کرد که عوامل جوی نیز در موفقیت این عملیات مؤثر است و در نیمه دوم ماه سپتامبر دریای شمال و دریای مانش طوفانی است و در اوائل اکتبر فصل مه و کولاک های شدید در دریای مانش آغاز میشود. لذا عملیات اوتاری باید قبل از ۱۵ سپتامبر پایان یابد زیرا بعد از این تاریخ، همکاری بین نیروی هوائی و توپخانه



ساحلی غیرممکن می شود و با در نظر گرفتن این عوامل است که باید مسئله هجوم به انگلستان را مورد مطالعه قرارداد و تاریخ آنرا تعیین نمود.

پس از اظهارات هیتلر بحث شدیدی بین رؤسای ستاد ارتش آلمان شروع شد و دربارهٔ وسعت جبهه و تعداد نقاطیکه میبایستی در آنجا نیرو پیاده شود، مباحثه در گرفت. ارتش تقاضا میکرد که در چندین نقطه از ساحل جنوبی انگلیس از «دور» تا «ولایم رجیس» Lyme Regis در مغرب «پورتلاند» Portland نیرو پیاده شود. همچنین ارتش تقاضا داشت که در شمال «دور» نیروهای پیاده شود تا دشمن مقصود اصلی فرماندهی ارتش آلمان را درک نکند. ستاد نیروی دریائی آلمان معتقد بود که بهترین منطقه برای پیاده کردن نیرو در انگلستان، نواحی مقابل پادوگاله است. ستاد ارتش زمینی پیشنهاد کرد که در مرحلهٔ اول هجوم ۱۰۰/۰۰۰ نفر در خاک انگلیس پیاده شوند و در مرحلهٔ دوم که بلافاصله باید شروع شود ۱۶۰۰۰۰ نفر در نقاط مختلف خاک انگلیس پیاده شوند. ژنرال هالدر رئیس ستاد نیروی زمینی خاطر نشان ساخت که باید لااقل چهار لشکر مجهز در منطقهٔ بریشون پیاده شود. وی همچنین پیشنهاد کرد که در نواحی شمال «دور» نیز نیروهای پیاده شوند و ۱۳ لشکر در یک موقع در نقاط مختلف ساحل بخاک انگلیس پیاده شوند. بعلاوه نیروی هوائی تقاضا داشت که کشتی هائی برای حمل ۵۲ توپ ضد هوائی با اولین نیروهای مهاجم بخاک انگلیس، در اختیارش گذاشته شود. ولی رئیس ستاد نیروی دریائی به سبب ثبات نکردن اجرای چنین عملیات مهمی با چنان سرعتی که تقاضا شده بود امکان ناپذیر است. عملاً حفاظت کشتیهای نیرو بر که بخواهند سر نشینان خود را در طول تمام سواحل جنوبی انگلیس پیاده کنند، برای ناوگان جنگی آلمان غیر ممکن بود. نظر فرمانده ستاد نیروی دریائی آن بود که ارتش زمینی، یکی از نقاط سواحل جنوبی را برای پیاده کردن نیرو انتخاب نماید تا نیروی دریائی بتواند امنیت عملیات را تأمین کند. نیروی دریائی آنقدر قوی نبود که بتواند موفقیت بیش از یک مرحله از عملیات را تضمین کند و آن فقط مرحلهٔ اول پیاده کردن نیرو در خاک انگلیس خواهد بود و خلاصه بمقیده فرماندهان دریائی بهترین منطقه برای پیاده کردن نیرو در خاک انگلیس منطقهٔ پادوگاله بود که فاصلهٔ بین ساحل فرانسه و انگلیس در آنجا از نقاط دیگر کمتر بود.

حمل بیش از ۱۶۰۰۰۰ نفر سرباز در یک مرحله، مستلزم داشتن ناوگانی بظرفیت دومیلیون تن بود و بفرض اینکه ناوگانی با چنین ظرفیت فوق العاده، در اختیار آلمان بود تمرکز آن در یک منطقه کوچک غیرممکن بود. نیروی دریائی نمیتوانست در مرحلهٔ اول لشکر سبک در خاک انگلیس (در یک نقطه) پیاده کند و دو روز وقت لازم بود تا نیروی دریائی بتواند قسمت دوم نیروهای زمینی را در سربل هائی که واحدهای اول ایجاد کرده اند، پیاده کند و در این دو مرحله بیش از شش لشکر نمیتوانست در خاک انگلیس پیاده شود. رئیس ستاد نیروی دریائی آلمان همچنین خاطر نشان کرد که اگر بخواهند در چندین نقطه از ساحل نیرو پیاده کنند، ساعت جزر و مد بین نقاط مختلف از پنج تا شش ساعت تفاوت میکند و این خود مشکل بزرگی است لذا یا باید با وجود شرایط نامساعد جوی در چندین نقطه نیرو پیاده کرد، و یا از پیاده کردن نیرو در چندین نقطه، چشم پوشید. این مشکلات با سانی قابل حل نبود.

مباحثات رؤسای ستاد ارتش زمینی و هوائی و دریائی وقت گرا بیلهائی را تلف کرد. در هفتم اوت اولین کنفرانس بین ژنرال هالدر رئیس ستاد نیروی زمینی و ریپر رئیس ستاد نیروی دریائی تشکیل شد. در این مذاکرات، هالدر اعلام کرد که «من کلیهٔ پیشنهاد های وزارت دریاداری را جداً رد میکنم. از نظر ارتش زمینی، این پیشنهاد بمنزلهٔ بردن افراد مسلح بکشتارگاه است.» رئیس ستاد نیروی دریائی نیز بنوبهٔ خود اظهار داشت که با پیشنهاد فرماندهان نیروی زمینی مبنی بر پیاده کردن نیرو در چندین نقطه بکلی مخالف است و این کار موجب آن خواهد شد که سربازان آلمانی طی عبور از دریای مانش قربانی شوند. عاقبت هیتلر راه حل میانه ای پیدا کرد که نه موجب رضایت نیروی دریائی و نه رضایت فرماندهان زمینی را فراهم میکرد. بموجب فرمانی که در ۲۷ اوت از طرف فرماندهی عالی ارتشهای آلمان صادر شد «نیروی زمینی باید ظرفیت ناوگان و امکانات عملی نیروهای دریائی را در نظر بگیرد.» از پیاده کردن نیرو در طول تمام سواحل جنوبی انگلیس صرف نظر شده بود. اما جبهه ای که میبایستی مورد حمله قرار گیرد از آنچه نیروی دریائی پیشنهاد کرده بود وسیعتر شده بود.

بدین ترتیب تا آخر ماه اوت بین رؤسای ستاد نیروی دریائی و زمینی بحث ادامه پیدا کرد تا عاقبت راه حلی که موجب رضایت هیچیک نبود انتخاب شد. ضمناً تمام این نقشه منوط بآن شده بود که جنگ هوائی، که مدت شش هفته بود با شدت هر چه تمامتر ادامه داشت، با موفقیت روبرو شود. عاقبت جبهه ای که میبایست نیروی آلمان در آن پیاده شود تعیین شد، فرماندهی نظامی ژنرال فن روندشت محول شد ولی در نتیجهٔ قلت ظرفیت ناوهای نیرو بر، میزان نیروهای مهاجم به ۱۴ لشکر و ۱۲ لشکر ذخیره تقلیل یافت. ارتش شانزدهم که میبایستی از بنادر بین روتردام و بولونی حرکت کند در حوالی هیت Hythe، و هاستینگس Hastings و ایستبورن Eastbourne پیاده میشد. ارتش نهم آلمان میبایستی از بنادر بین بولونی و لوهار حرکت کند و به بریتون و دور حمله ور شود. «دور» رامیبایستی بایک حملهٔ گازانبری و با پیوستن ارتشهای نهم و شانزدهم یکدیگر، تصرف نماید و این نیروها پس از تصرف دور بطرف کانتر بوری Canterbury و مایفیلد Mayfield و آرون دل Arundel پیشروی نمایند. قرار شد که در وهله اول حمله یازده لشکر شرکت نمایند. فرماندهی ارتش آلمان امیدوار بود که تا یک هفته پس از پیاده شدن نیرو در خاک انگلیس رگات پترستلید و پرتسموت را بتصرف در آورد. ارتش ششم بعنوان نیروی ذخیره نگاهداری میشد و در صورت لزوم بکمک نیروهای مهاجم میرفت، و اگر وضع مناسب بود جبههٔ جنگ را تا ویموت ادامه میداد ژنرال هالدر معتقد بود که «وقتی سربلها در خاک انگلیس ایجاد شد، تقویت نیروهای مهاجم آسان خواهد بود زیرا هیچ نیروی نظامی در اروپا آلمان را تهدید نمیکند» البته آلمان نیروهای مجهز و مصممی در اختیار داشت ولی آنچه کم داشت ناوگان جنگی برای حفظ جان آنها هنگام عبور از مانش، بود.

وظیفه ستاد نیروی دریائی در این ماجرا از همه مهمتر بود. آلمان ناوگانی بظرفیت ۱۶۲۰۰/۰۰۰ تن در اختیار داشت که میتواند در دریا با ناوگان دشمن مقابله کند. انتقال



نیروهای نظامی از اروپا با انگلیس مستلزم وارد میدان ساختن نیمی از این ناوگان بود و این کار با مشکلات اقتصادی بسیار مواجه میشد. در اوائل ماه سپتامبر ستاد نیروی دریایی اعلام کرد که کشتی‌هایی بظرفیت زیر مصادره کرده است:

۱۶۸ کشتی مسافربری (۷۰۰۰۰ تن)، ۱۹۱۰۰ کشتی باری، ۳۱۹ بدک کش (با کشتی‌های بدک)، ۱۶۰۰ کشتی کوچک موتوری.

تمام این کشتی‌ها میبایستی دارای ناخدا و ملوانان کار دیده باشد و در بندرهای هلند و بلژیک و فرانسه متمرکز شود. ما از اول ژوئیه به یک سلسه حملات هوایی بر بنادری که تعدادی از این کشتی‌ها در آن متمرکز شده بودند، دست زدیم. وقتی در اول سپتامبر ناوگانی که وجود آنها برای پشتیبانی کشتیهای نیرو بر بنادر فرانسه لازم بود، بطرف این بنادر حرکت کردند مرتباً مورد حملات نیروی هوایی سلطنتی قرار گرفتند، در گزارش ستاد نیروی دریایی آلمان این جمله دیده میشود: «عملیات دفاعی مداوم دشمن در بنادر فرانسه و تمرکز هواپیماهای بمب افکن دشمن در ساحل جنوبی انگلیس و تقویت نیروهای دفاعی ساحلی وی، نشان میدهد که دشمن از هم اکنون خود را برای مقابله با «عملیات اوتاری» آماده ساخته است» در جای دیگر این جمله ذکر شده است: «باید در نظر داشت که هواپیماهای بمب افکن انگلیس و بمب افکن‌های دشمن حداکثر کوشش خود را بکار میبرند و باید اذعان کرد کوشش نیروی دشمن بی نتیجه نبوده است. البته هنوز لطمه‌ای بنیروهای نظامی ما که برای هجوم آماده هستند، وارد نیامده است».

معهد با وجود کندی کار و خسارتی که بدشمن وارد شد نیروی دریایی آلمان مرحله اول عملیات را انجام داد. پیش بینی میشده که ده درصد از ناوگان آلمان هنگام هجوم با انگلیس از میان برود. بمب افکن‌های ما بیش از ده درصد از ناوگان را قبل از هجوم با انگلیس از بین بردند. اما آنچه که مانده بود کمتر از آن حداقلی نبود که دشمن برای هجوم با انگلستان میبایستی در اختیار داشته باشد. نیروی دریایی و نیروی زمینی هر دو مسئولیت کار را بعهده نیروی هوایی آلمان انداختند. نیروی هوایی میبایستی در اطراف دالانی که در دریای مانش، بین فرانسه و انگلیس، ایجاد میشد مین گزاری کند و آسمان این دالان را حفاظت نماید و از حمله بمب افکن‌های انگلیس در این منطقه، جلوگیری کند. ضمناً نیروی هوایی آلمان میبایستی بناوگان جنگی انگلیس که برای از میان برن این دالان وارد صحنه کارزار خواهند شد، حمله کند و تلفات سنگینی ببحریه انگلستان وارد سازد. خلاصه اینکه اجرای طرح هجوم با انگلستان بسته بشکست نیروی هوایی سلطنتی بود و موفقیت این طرح جز با برتری هوایی آلمان در دریای مانش و سرپلهائی که در انگلستان بقصر قوای آلمان در میآمد، ممکن نبود.

فرماندهان نیروی زمینی و دریایی رشته سخن را به رایش مارشال گورینگ دادند. گورینگ بهیچوجه با قبول چنین مسئولیتی مخالفت نداشت زیرا واقعاً تصور میکرد که چند هفته جنگ هوایی شدید بنیروی هوایی آلمان، که تفوق کمی داشت، فرصتی خواهد داد تا نیروی هوایی سلطنتی را بکلی از هم بپاشد و دفاع ضد هوایی انگلیس را نابود کند و فرودگاههای کنت Kent و سوسکس Sussex را منهدم سازد و تفوق کامل را برقرار در دریای مانش بدست آورد. از طرفی

وی یقین داشت که بمباران انگلستان، مخصوصاً حملات هوایی شدید بر لندن، ملت انگلیس را، که ملت صلحجو و منحطی است، برانودر خواهد آورد و انگلستان تقاضای صلح خواهد نمود و مخصوصاً وقتی انگلیس ببیند که شبح خطر هجوم هر روز در افق بزرگتر می شود، چاره‌ای جز تقاضای صلح نخواهد داشت. ستاد نیروی دریایی آلمان به این افکار و معتقدات آنقدرها خوشبین نبود. فرماندهان نیروی دریایی آلمان معتقد بودند که عملیات «اوتاری» در وهله آخر باید انجام گیرد، و در ماه ژوئیه ستاد نیروی دریایی از پیشوا تقاضا کرد که عملیات هجوم با انگلستان به ۱۹۴۱ موکول شود، مگر آنکه تا آنوقت «حملات هوایی شدید و جنگ زیر دریایی دشمن را مجبور بقبول پیشنهادهای صلح پیشوا نموده باشد». فلد مارشال کایتل و ژنرال یودل از اینکه میدیدند فرمانده کل نیروی هوایی آلمان آنقدر بامور خوشبین است، راضی بودند.

آلمان نازی در آن زمان، روزهای عظمت خود را میگذراند. هیتلر وقتی پیمان متارکه و کامپنی را بفرانسه تحمیل کرد از خوشحالی برقص درآمد. ارتش آلمان پیروزمندانه در خیابان شانزلیزه، در مقابل طاق نصرت اتوال رژه میرفت. چه چیز هست که آلمان بخواهد و نتواند آنرا بدست بیاورد؟ چرا در قماری که برد آن مسلم است شرکت نکند؟ همین عوامل موجب آن شده بود که هر یک از فرماندهان نیروی دریایی و زمینی و هوایی آلمان بآن قسمت از مسئولیت‌هایی که امکان موفقیت در آن حتمی بود بیشتر پیردازند و مسئولیت آن امور را که شانس موفقیت در آن کمتر است بعهده دیگران بیاندازند.

هر چه روزها بیشتر میگذشت کندی کار فرماندهی عالی آلمان ویاس ژنرال‌های آلمانی بیشتر میشد. در فرمانی که هیتلر در ۱۱ ژوئیه صادر کرد دستور داد که تهیه مقدمات حمله با انگلیس باید تا اواسط ماه اوت فراهم گردد. نیروی زمینی، دریایی و هوایی متفقاً با و پاسخ دادند که که چنین چیزی محال است. در اواخر ژوئیه هیتلر قبول کرد که تاریخ ۱۵ سپتامبر بعنوان روز شروع هجوم به انگلیس تعیین شود ولی قبلاً نتیجه حملات هوایی بر انگلستان را در نظر بگیرد و قبل از موفقیت کامل در جنگ‌های هوایی که باشدت غیر قابل وصفی آغاز شده بود، تصمیم نهائی خود را اتخاذ نکند.

در ۳۰ اوت ستاد نیروی دریایی آلمان به پیشوا اطلاع داد که در نتیجه حملات نیروی هوایی انگلیس تهیه مقدمات هجوم به خاک دشمن قبل از ۱۵ سپتامبر پایان نخواهد یافت. بنا بقاضای رئیس ستاد دریایی تاریخ حمله از ۱۵ سپتامبر به ۲۱ سپتامبر موکول شد و قرار شد قبل از شروع حمله ستاد نیروی دریایی از تصمیم فرماندهی کل مطلع شود. بدین معنی که فرمان میبایستی روز ۱۱ سپتامبر صادر شود.

در دهم سپتامبر فرماندهی نیروی دریایی با عجله مشکلاتی را که با آن روبرو شده بود بهیتلر گزارش داد و شرایط نامساعد جوی و نتیجه موفقیت آمیز حملات هوایی انگلیس را با و اطلاع داد. فرمانده نیروی دریایی آلمان مخصوصاً خاطر نشان ساخت که بفرض آن که تهیه مقدمات هجوم انگلیس تا تاریخ ۲۱ سپتامبر پایان برسد تفوق هوایی کامل بر فراز مانش تا آن تاریخ بدست نخواهد آمد. در نتیجه هیتلر در ۱۱ ژوئیه صدور فرمان اول راسه روز بتعمیق انداخت یعنی تاریخ هجوم ۲۴ سپتامبر تعیین شد. در روز ۱۴ سپتامبر باز این تاریخ بتعمیق افتاد.



\*\*\*

در ۱۴ سپتامبر، دریاسالار ریدر گزارش زیر را تهیه کرد :

الف - با توجه بقدرت نیروی هوایی آلمان و انگلستان شرایط لازم برای اجرای طرح هجوم بانگلستان وجود ندارد و اقدام بحمله متضمن خطر بسیار خواهد بود .

ب - اگر عملیات «اوتاری» باشکست مواجه شود اعتبار و حیثیت بریتانیا بی اندازه بالا خواهد رفت و نتیجه ای که ما از حملات هوایی خود تاکنون گرفته ایم بی حاصل خواهد ماند .

ج - حملات هوایی بر انگلستان مخصوصاً بر لندن ، باید بدون وقفه ادامه داشته باشد . اگر هوا مساعد باشد بر شدت این حملات افزود و نتایج قطعی از این حملات بدست آورد .

د - مهذا طرح «اوتاری» نباید بکلی فراموش شود و با تهیه مقدمات این طرح میبایستی انگلیسها را همچنان در حال ترس نگاهداشت .

اگر دنیا بفهمد که ما فکر هجوم بانگلستان را از سر بیرون کرده ایم انگلیسها احساس راحتی فوق العاده ای خواهند نمود .

در ۱۷ سپتامبر اجرای طرح اوتاری برای مدت نامحدودی بتعویق افتاد . عللی که موجب بتعویق افتادن هجوم بانگلستان شد ، برای فرماندهی نیروهای انگلیس و آلمان روشن بود . دریاسالار ریدر در گزارش که تهیه کرد چنین مینویسد :

۱ - تهیه مقدمات هجوم بانگلستان پیشرفت کرده ولی دشمن از آن اطلاع حاصل کرده است و حملات هوایی شدیدی بر بنادر فرانسه ، هلند و بلژیک انجام میدهد . حملات هوایی شدیدتر بر بنادر مقابل ساحل انگلیس و پروازهای اکتشافی دائمی بر فراز ساحل فرانسه و ظاهر شدن ناوشکن های دشمن در دریای مانش و سواحل فرانسه و بلژیک و آخرین نطق جرجیل همه دلیل آنست که دشمن بمقصد ما پی برده است .

۲ - بکلیه ناوگان انگلیس حالت آماده باش داده شده و به قسمتی از واحدهای دریائی دستور داده شده که از پیاده شدن نیروهای آلمان در خاک انگلیس جلوگیری نمایند .

۳ - پروازهای اکتشافی هواپیماهای ما معلوم ساخته که بیش از ۳۰ ناوشکن در بنادر جنوبی و جنوب شرقی انگلیس متمرکز شده اند .

۴ - اطلاعاتیکه بدست ما رسیده نشان میدهد که کلیه ناوگان دشمن ممکن است در صورت لزوم بطرف آبهای جنوبی انگلستان اعزام شوند .

\*\*\*

طی ماه اوت امواج دریا جسد بیش از چهل سرباز آلمانی را بسواحل واقع بین جزیره ویت Wight و کورنویل Cornouailles انداخت . آلمانیها در سواحل فرانسه مشغول مانور و تمرین پیاده شدن در ساحل بودند و هنگام مانور بمب افکنهای انگلیسی با آنها حمله کردند و یکی از کشتیهای کوچک آنها غرق شد و بعداً جریان آب جسد آنها را بساحل انگلیس آورد . همین امر موجب شد که شایعاتی درباره پیاده شدن آلمانیها در ساحل انگلیس و مواجه شدن با

شکست و وارد شدن تلفات سنگینی برایشان ، در افواه رواج پیدا کند . گفته میشد که آلمانیها قصد هجوم بخاک انگلیس را داشته اند و پیش قراولان آنها یاد ر نتیجه بمباران هواپیماهای انگلیسی و یاد ر نتیجه سوختن در میان مازوتی که در سطح آب ریخته و سپس آتش زده بودند ، از میان رفته اند . ما برای تکذیب این افسانه ها هیچ اقدامی نکردیم و ما اجرای هجوم آلمانیها به ساحل انگلیس و شکست آنها ، در کشورهای اشغال شده دهان پدهان گشت و آنرا با اغراق و شاخ و برگ زیاد نقل کردند . در بروکسل یکی از مغازه های لباس فروشی لباس شنائی در معرض نمایش گذاشت و زیر آن برجسی با عنوان «لباس برای شنادر دریای مانش» قرار داد .

در هفتم سپتامبر اطلاعی بما رسید که نشان می داد کشتیهای کوچک و زورق های موتوری و یدک کش حرکت خود را از بنادر شرقی بطرف بنادر غربی آغاز کرده اند و به طرف بنادر بین هاور و اوستاند Ostende روانه شده اند . چون این بنادر دائماً مورد حمله هواپیماهای انگلیسی قرار می گرفت باید بود که کشتی ها و زورق ها مدت زیادی در بندر بمانند .

نیروی هوایی آلمان در منطقه بین آمستردام و برست با ۱۶۰ هواپیمای بمب افکن که از نروژ آورده شده بود تقویت گردیده بود ، ضمناً بمب افکنهای عمود رو که میدان عمل آنها کوچک ولی بسیار سریع السیر بودند ، در فردگاههای شمال فرانسه تمرکز یافته بودند . چهار نفر آلمانی که چند روز قبل از این جریانات بایک زورق در ساحل انگلیس پیاده شده و از طرف مأمورین محافظ ساحل دستگیر شده بودند ، اعتراف کردند که جاسوس هستند و گفتند که مأموریت آنها اینست که دائماً مراقب باشند و تا ۱۵ روز نقل و انتقال واحدهای نظامی انگلیس را در منطقه لندن - ردینگ - اوکسفرده اداره اطلاعات آلمان گزارش دهند .

از هشتم تا دهم سپتامبر نورماه برای عملیات تهاجمی در سواحل جنوب شرقی انگلیس مناسب بود . همین امر موجب شد که رؤسای ستاد ارتش خطر هجوم رافوری بدانند و نیروهای دفاعی خود را آماده مقابله بادشمن کنند . اما در آن وقت تشکیلات نیروهای داخلی دارای چنان سازمانی نبود که بتواند امکان خطر تا «هشت ساعت بعد» و امکان خطر فوری را از یکدیگر متمایز سازد . کلمه «کرمول» که قرار بود در صورت «خطر فوری» اعلام شود در ساعت ۲۰ روز ۷ سپتامبر بهمه جا مخابره شد و در نتیجه کلیه سازمانهای داخلی خود را برای مقابله بادشمن آماده کردند . کلمه «کرمول» همچنین پیادگان لندن و به واحدهای چهارم و هفتم ذخیره مخابره شد . همچنین برای مطلع ساختن کلیه نیروهای انگلیسی ، بنام نقاط بریتانیا مخابره گردید . در بعضی از نقاط رؤسای تشکیلات دفاع داخلی فوراً دست بکار شدند و ناقوسها را برای جمع کردن افراد بصدا در آوردند این اقدامات نتیجه اش آن شد که در همه جا شایع گشت چتر بازان دشمن در خاک انگلیس پیاده شده اند و کشتی های سریع السیر آلمانی بانیروهای انتظامی بطرف سواحل انگلیس حرکت می کنند . نه من و نه رؤسای ستاد ارتش نمیدانستیم که لغت «کرمول» را بهمه جا مخابره کرده اند و فردای همان روز دستوراتی داده شد که برای اعلام خطر چندین لغت بکار برند تا هر يك خطر را بنحوی با اطلاع برساند که همه آنها معنی «خطر فوری» نداشته باشد . حتی دستور داده شد که در صورت بکار بردن کلمه



و کرمول، مأمورین دفاع غیر نظامی نباید احضار شوند، مگر اینکه مأموریت مخصوصی بایشان داده شود. همچنین ناقوس کلیساها مگر در صورتیکه یکنفر مأمور رسمی فرود آمدن بیش از ۲۵ چتر باز را بچشم ببیند، نباید بصدا درآیند. واضح است که وقایع روز هفت اوت موجب هیجان شدید مردم شد ولی نه درجراید و نه در پارلمان بآن اشاره نشد. در هر حال نتیجه این وضع در افکار عمومی تأثیر مساعد کرده و در واقع تمرینی برای آینده بود.

با توضیح آماده شدن آلمانیها برای هجوم بانگلیس و تهیه مقدمات کار که دائماً مشغول بودند، دیدیم که چگونه اطمینان بموفقیت کم کم از فاتحین اروپا سلب شد و کم کم کار بجائی کشید که بکلی اعتماد و اطمینان خود را پیروزی در هجوم، از دست دادند. در حقیقت اعتماد آلمانیها در سال ۱۹۴۰ از میان رفت و با وجود اینکه در سال ۱۹۴۱ مجدداً فکر هجوم بخاک انگلیس بسر رهبران آلمان راه یافت، مع هذا دیگر آن هیجان و اطمینان که در روزهای پس از شکست فرانسه داشتند، از خود نشان نمیدادند.

ما در لحظات حساس ماه ژوئیه و اوت چه دیدیم؟ ریدر فرمانده عالی ناوگان آلمان کوشش کرد که همکاران خود را در نیروی زمینی و هوایی متوجه مشکلات هجوم بانگلیس از طریق دریا، بنماید. وی متوجه ضعف نیروی دریائی آلمان و وقت کمی که برای تهیه مقدمات هجوم داشت، شده بود و سعی کرد که اشتباه نقشه ژنرال هالدر را مبنی بر پیاده کردن نیروهای عظیم در طول کلیه سواحل جنوبی انگلیس نشان دهد. در همین مدت گورینگ که طعمه جاه طلبی و خودخواهی زیاده از حد بود، مصمم بود که فقط با کمک نیروی هوایی پیروزی را نصیب آلمان گرداند و حاضر نبود نقش کوچکتري که عبارت از همکاری نیروی هوایی و دریائی باشد، قبول کند و در يك طرح کلی برای هجوم بانگلیس قسمت کوچکی را بهمه بگيرد. از اسنادی که از آرشیوهای فرماندهی کل آلمان بدست آمده معلوم میشود که فرماندهان نیروهای مختلف آلمان يك گروه واحد و مصمم بهمکاری با یکدیگر نبودند و نمیخواستند بخاطر هدف واحدی با دیگران اشرك مساعي که ده امکانات آنها را در نظر بگیرند. هر کس میخواست در آن آسمان شفاف ستاره درخشندگی، اختلاف نظر از همان آغاز کار شروع شد و تا وقتی ممکن بود که مسئولیت کارها را بگردش بیاورد، در انداخت، ژنرال هالدر حاضر نبود در نظریات خود تعدیل کند و آن را مطابق احتیاجات واقعیت، دخالت پیشوا که در هر مرحله لازم می شد، نتوانست این وضع را تغییر دهد و تأثیری در روابط فرماندهان نیروهای آلمان نکرد. در آلمان حیثیت و اعتبار ارتش زمینی همتانداشت و فرماندهان نظامی و همکاران دریائی خود با نظر کوچکتري نگاه می کردند. می توان تصور کرد که ارتش آلمان حاضر نبود يك اقدام بزرگ (هجوم بانگلیس) خود را بدست فرماندهان نیروی دریائی بسپارد. ژنرال هالدر پس از جنگ درباره جریانات آن روز اظهار کرد که وضع ما کاملاً شبیه وضع ژول سزار بود.

این نوع اظهارات طرز فکر آلمان را که نیروی دریائی را بی اهمیت میشمارد، نشان می دهد و معلوم می کند که فرماندهان نظامی متوجه مسائلی که در دریا برای عبور نیروهای بزرگ ایجاد میکنند نبودند. در انگلستان با وجود ضعفی که ما داشتیم از امور مربوط به دریا، بخوبی مطلع بودیم. ما این آگاهی را قرن ها بود که در خون خود داشتیم و سنت های بحری نه تنها

با روح دریانوردان ما آمیخته بود بلکه با روح کلیه افراد ملت آمیختگی داشت. همین وضع موجب شده بود که ما خطر هجوم را بانگاهی دقیق و باخونسردی بنگریم. طرز کار ستادهای مختلف و اداره آن ها از طرف وزارت دفاع و خلاصه تشریک مساعی در کلیه امور نظامی، موجب شد که ما کار دستجمعی را به بهترین نحو انجام دهیم و طوری در امور مختلف حسن تفاهم از خود نشان دهیم که تاکنون در تاریخ سابقه نداشته است.

وقتی ما بنوبه خود آماده هجوم از طریق دریا شدیم احساس میکردیم که قبلاً خود را مهیا ساخته ایم و چیزی از آن چه برای انجام چنین نقشه بزرگی لازم بود، از نظر ما دور نبود. بفرض اینکه آلمانیها در ۱۹۴۰ نیروهای مجهز و ورزیده ای برای هجوم داشتند مع هذا موفقیتی نصیبشان نمیشد زیرا قدرت دریائی ما می توانست نقشه آن ها را باشکست مواجه سازد. در حقیقت آلمانیها در هیچ يك از لحظات جنگ وسائل کافی و ورزیدگی لازم برای هجوم بانگلیس را نداشتند.

\*\*\*

دیدیم که چگونه نگرانی و اضطراب مامنجر بتقویت روز افزون نیروهای ماسد، از طرفی هر چه فرماندهی عالی ارتش آلمان و پیشوا بیشتر بمسئله هجوم توجه میکردند، کمتر علاقه ای با اجرای نقشه های هجوم از خود نشان می دادند.

البته هیچيك از ما نمیتوانست وضع روحی طرف دیگر را بفهمد، ولی در ماههای ژوئیه و سپتامبر، فرماندهی عالی آلمان و نیروی دریائی انگلیس از یکطرف و فرماندهی عالی آلمان و فرماندهی عالی انگلیس از طرف دیگر، همچنین پیشوای آلمان و نگارنده این سطور درباره مسئله هجوم بانگلیس، نظریات مشابهی داشتند که در زیر و زبانی یکدیگر نزدیک میشد، و در جزئیات نیز اختلاف از بین میرفت.

اگر ما می توانستیم درباره مسائل دیگر نیز چنین وحدت فکری داشته باشیم احتیاجی بجنگ نبود! آن چه ما درباره آن نظر واحدی داشتیم این بود که همه چیز مربوط به نتیجه جنگ هوایی است. مسئله این بود که چه کسی در نبردهای هوایی پیروز خواهد شد، بعلاوه آلمانیها فکر می کردند که آیا انگلیس ها در مقابل بمبارانهای هوایی مقاومت خواهند کرد یا دولت اعلیحضرت مجبور بتسلیم خواهد شد.

این احتمال دوم در دل رایش مارشال گورینگ امیدهای بسیاری بوجود آورده بود ولی ما انگلیسها با امیدهای او چندان موافق نبودیم.

«پایان کتاب اول از جلد دوم»







## نبرد انگلیس

آیا موفق پیروزی هوایی خواهیم شد ؟ سر نوشت ما بسته بجوایی بود که باین سؤال داده می شد. رهبران آلمان فهمیده بودند که موفقیت نقشه های هجوم بانگلیس منوط به پیروزی در آسمانها و بدست آوردن تفوق هوایی بر فراز دریای مانش و آسمان مناطقی است که میباید نیروهای آلمان در آنجا بجاك انگلیس پیاده شوند. آماده ساختن بنادری که میباید نیروهای آلمان از آنجا حرکت کنند. تمرکز ناوگان، جمع آوری مین از سواحل انگلیس و ایجاد يك منطقه مین گذاری شده جدید برای حفاظت کشتیهایی که به انگلستان نیرو میبردند، جز با جلوگیری از حملات بمب افکنهای انگلیسی ممکن نبود. برای موفقیت در پیاده کردن نیرو در خاك انگلیس جز تفوق کامل هوایی بر فراز کاروانهایی که از مانش عبور میکردند و در سواحلی که میبایستی نیروهای آلمان پیاده شوند، چاره ای نبود. لذا نتیجه نهائی بسته بانهدام کامل نیروی هوایی سلطنتی و شبکه فرودگاههایی که بین لندن و دریا قرار داشت، بود. امروز ما میدانیم که هیتلر در روز ۳۱ ژوئیه بدریاسالار ریدر گفته بود: «اگر طی هشت روز جنگ شدید نیروی هوایی آلمان نتواند خرابیهای بسیار بر نیروی دشمن وارد سازد، عملیات هجوم بانگلستان باید بماء مه سال ۱۹۴۱ موکول گردد». ماهیت نبردی که اکنون آغاز می شد، این بود.

فکر اینکه زور آزمائی نهائی آغاز می شود مرا بهیچوجه مضطرب نس نکرد. در چهارم ژوئن من در پارلمان اعلام کرده بودم که: «دارتش بزرگ فرانسه اکنون در نتیجه هجوم ناگهانی چند هزار ارابه زره پوش از هم پاشیده شده است. می توان امیدوار بود که تمدن و بشریت در نتیجه فداکاری چند هزار خلبان نجات یابد». و در نهم ژوئن به اسموتس Smuts گفتم که: «بمنظر من فقط يك راه برای نجات ما وجود دارد و آن این است که هیتلر به



کشور ما حمله کند و سلاح هوایی خود را بدین ترتیب خرد نماید. اینک فرصت دست داده بود.

در باره مبارزه‌ای که بین نیروی هوایی انگلیس و آلمان در گرفت و بعدها به نبرد انگلیس معروف شد مقالات و کتب بسیار نوشته شده است. نیروی هوایی آلمان حداکثر دخالت ممکن را در جنگ فرانسه کرده بود و همانطور که نیروی دریایی آلمان بعد از نبردهای نروژ احتیاج به چند هفته کناره گیری از میدان جنگ داشت، نیروی هوایی نیز می‌بایستی مدتی ضرباتی را که تحمل کرده بود ترمیم کند. این وقفه در کار بنفع ما نیز بود زیرا تمام واحدهای شکاری ما با استثنای سه گردان، در نبرد فرانسه شرکت کرده بودند و تلفات و خساراتی متحمل شده بودند.

هیتلر نمی‌توانست تصور کند که انگلستان با وجود شکست فرانسه، پیشنهاد صلح او را قبول نخواهد کرد. وی نیز مانند پتن و ژنرال ویکان و بسیاری از فرماندهان نظامی و رجال سیاسی فرانسوی نمیتوانست بفهمد که یک ملت جزیره نشین منابع مخصوصی در اختیار دارد و مثل این فرانسویان، او نیز قدرت اراده‌ی ما را نادیده می‌گرفت. از هنگام انعقاد پیمان مونیخ تا روزی که تنها در مقابل آلمان ماندیم ما چیزهای بسیار آموخته بودیم. در ماه ژوئن هیتلر شروع بمطالعه وضع جدیدی که پیش آمده بود نمود و در این احوال نیروی هوایی آلمان برای مأموریت آینده خود تجدید قوا میکرد. درباره ماهیت این مأموریت هیچ شک و تردیدی نبود، یا هیتلر می‌بایستی با انگلستان حمله کند و این کشور را تصرف نماید، یا باید یک جنگ طولانی با تمام خطرات و وقایع غیر مترقبه آن رضا دهد. البته امکان این بود که پیروزی هوایی بر انگلستان به مقاومت بریتانیا پایان دهد و هجوم سربازان آلمان به جزیره بریتانیا جز به منظور اشغال این کشور شکست خورده بی‌فایده و کار زائد باشد.

در طی ماه ژوئن و اوایل ماه ژوئیه نیروی هوایی آلمان موفق شدند نفسی تازه کنند و هواپیماهای بمب افکن و شکاری آلمان در فرودگاههای فرانسه و بلژیک، که هجوم با انگلستان از آن جا می‌باید آغاز شود متمرکز شدند. تا روز دهم ژوئیه حملات هوایی بمنظور تعیین میزان مقاومت هوایی انگلستان بر جزیره بریتانیا صورت گرفت. در روز ۱۰ ژوئیه اولین حمله بزرگ هوایی آلمان که بمنزله آغاز نبرد انگلستان محسوب می‌شود شروع شد. در روز تاریخی دیگر، یعنی روزهای ۱۵ اوت و ۱۵ سپتامبر را باید در دوره نبرد انگلستان بخاطر داشت.

بعلاوه در حملات هوایی آلمان سه مرحله می‌توان تعیین کرد: اول در دهم ژوئیه تا ۱۸ اوت که در این مدت کاروان‌های دریایی ما در دریای مانش و بنادر نظامی جنوب انگلیس مورد بمباران شدید قرار گرفتند، منظور آلمانیها این بود که نیروی هوایی ما را به جنگ بکشند و آن را متلاشی سازند و ضمناً بینادری که می‌بایستی اولین هدف آلمان هنگام هجوم با انگلیس باشد، ضربات سنگین وارد کنند. در مرحله دوم که از ۲۴ اوت تا ۲۷ سپتامبر ادامه داشت دشمن می‌خواست راه رسیدن بلندن را با از میان بردن نیروی هوایی سلطنتی و پایگاه‌های هوایی حوالی لندن باز کند و ضمناً پایتخت را بشدت بمباران نماید. بدین ترتیب ارتباط

لندن با سواحلی که مورد خطر قرار داشت بکلی قطع می‌شد. ولی گورینگ فکر می‌کرد که با این تاکتیک نتیجه مهمتر دیگری نیز بدست خواهد آورد. وی امیدوار بود که وضع بزرگترین پایتختهای دنیا بکلی دگرگون شود و لندن قلع گردد. وی انتظار داشت که دولت و ملت انگلیس مرعوب شود و عاقبت بریتانیا مجبور بتسلیم در مقابل تقاضاهای آلمان گردد. ستاد نیروی دریایی و زمینی آلمان قلیاً آرزو داشتند که گورینگ اشتباه نکرده باشد. هر چه شرایط تغییر می‌کرد می‌دیدند که به تهیه مقدمات هجوم با انگلستان کمتر توجه میشود و چون نیروی هوایی سلطنتی بمقاومت خود ادامه میدهد کوشش بمنظور منهدم ساختن لندن افزون می‌گردد. در این موقع، یعنی هنگامیکه مشوش و ناراحت بودند و تاریخ هجوم با انگلستان مرتباً بتعویق می‌افتاد و آلمان شرط اصلی یعنی تفوق هوایی را بدست نمی‌آورد، مرحله سوم جنگ هوایی آغاز شد. نیروی هوایی سلطنتی همچنان مقاومت میکرد و امید به پیروزی هوایی قوری آلمان از میان می‌رفت و گورینگ بیماران کور کورانه لندن و مراکز صنعتی انگلستان اکتفا نمود.

\*\*\*

از نظر کیفیت، نیروی هوایی آلمان و انگلیس برابر بودند. نیروی هوایی آلمان سریعتر و دارای سرعت فوق‌العاده‌ای هنگام ارتفاع گیری بود. نیروی هوایی ما مسلح‌تر و مانور یا آن آسانتر بود. خلبانان آلمانی بخوبی به برتری کمی خود آگاه بودند و در عین حال خود را فاتحان لهستان، نروژ، دانمارک، هلند و فرانسه می‌دانستند. خلبانان ما به خصوصیات فردی خود آگاه بودند و آن قدرت تصمیمی که نژاد انگلیسی هنگام خطر پیدا می‌کند داشتند. آلمانیها دارای مزایای سوق‌الجیشی بسیار بودند و از آن بنحو احسن استفاده می‌کردند. نیروهای آنها در چندین منطقه وسیع پخش شده بود و هنگام حمله با انگلستان می‌توانستند در یک لحظه از تمام فرودگاههایی که در اختیار داشتند دسته‌های هوایی بمیدان بفرستند. و یا برای فریب دادن ما به چند نقطه غیر از نقاط اصلی مورد نظر خود حمله برند. اما دشمن ظاهراً دشواریهای جنگ بر فراز دریای مانش و خاک انگلستان را در نظر نگرفته بود و آنرا به سهولت جنگ در فرانسه و بلژیک تصور می‌کرد. معذراً کوششی که برای تشکیل یک سازمان نجات غریق در مانش کرده بود نشان می‌داد که متوجه اهمیت خطر هست. بسیاری از هواپیماهای نیرو بر آلمانی که علامت و صلیب سرخ بر آنها نقش کرده بودند در ماههای ژوئیه و اوت همین که نبرد هوایی در می‌گرفت بر فراز دریای مانش ظاهر می‌شدند، ما این نوع کمک غریق را که به خلبانان دشمن اجازه می‌داد پس از سقوط هواپیماشان باز برای بمباران مردم غیر نظامی خود را آماده کنند، برسمیت نشناختیم و هر بار که وضع اجازه می‌داد خود خلبانان آلمانی را از دریا نجات داده اسیر می‌کردیم. اما تمام هواپیماهای صلیب سرخ دار آلمان یا مجبور بفرود آمدن در خاک انگلیس می‌شدند و یا به قعر آبهای مانش فرو می‌رفتند. سر نشینان و پزشکان آلمانی که هواپیماشان مجبور به فرود آمدن در خاک انگلیس شده بود از این رفتار ما اظهار تعجب میکردند و معتقد بودند که اقدام ما برخلاف قرارداد رنو است. اما در قرارداد رنو چنین وضعی پیش بینی نشده بود. بعلاوه با توجه به نقض کلیه قراردادهای بین‌المللی از طرف هیتلر



آلمانیها حق نبود به خود اجازه دهند که از نقص پیمانه‌های ژنو گله و شکایت کنند. در نتیجه آلمانیها از فرستادن هواپیماهای نیرو بر صلیب سرخ دار منصرف شدند و خلبانان انگلیسی و آلمانی توسط زورق‌های موتوری ماکه اغلب مورد حمله هواپیماهای آلمانی قرار می‌گرفتند، از مانش نجات داده می‌شدند.

\*\*\*

در ماه اوت، نیروی هوایی آلمان ۴۶۶۹ هواپیما مرکب از ۱۰۱۵ هواپیمای بمب - افکن، ۳۴۶ بمب افکن عمود رو، ۹۳۳ شکاری و ۳۷۵ هواپیمای سنگین تهاجمی در فرودگاه‌های فرانسه و بلژیک و هلند و آلمان تمرکز داده بود. در پنجم اوت پیشوا با صدور فرمان شماره ۱۷ تشدید جنگ هوایی علیه انگلستان را اجازه داد. گورینگ هرگز عملیات اوتاری (هجوم به انگلستان) توجه زیاد نداشت و تمام فکر او در اطراف جنگ هوایی و کامل و قطعی دور میزد. لذا دستوراتی که صادر می‌شد و بیل خود تعبیر و تفسیر می‌کرد بطوریکه ستاد نیروی دریایی از این کار مضطرب شد. زیرا بنظر فرماندهان دریایی آلمان، انهدام نیروی دریایی سلطنتی و فلج ساختن صناعت هواپیما سازی ما وسیله‌ای بود که می‌بایستی برای رسیدن به هدف نهایی از آن استفاده کرد. وقتی نیروی هوایی سلطنتی و صناعات هواپیما سازی انگلستان بکلی متلاشی شد می‌بایستی حمله هواپیماهای آلمانی متوجه ناوگان انگلستان شود. نیروی دریایی آلمان از اینکه می‌دید گورینگ بمباران ناوگان انگلیس را در درجه دوم اهمیت قرار داده نگران بود.

در ششم اوت ستاد نیروی دریایی فرماندهی کل نیروهای مسلح آلمان اطلاع داد که مین گذاری در آبهای انگلیس برای اجرای عملیات هجوم، در نتیجه حملات نیروی هوایی انگلیس، ممکن نیست در روزنامه عملیات ستاد نیروی دریایی در روز ۱۰ اوت مطلب زیر نوشته شده است: «مین گذاری در مناطقی که می‌بایستی دالانی برای عبور ناوگان آلمان جهت حمله به انگلیس بشود بعلاوه بدی هوا و عدم امکان پرواز هواپیماهای آلمان ممکن نیست. معلوم نیست بچه علت نیروی هوایی هنگامیکه هوا مساعد بود اقدام به مین گذاری نکرده است». نبردهای سختی که در ماه ژوئیه و اوائل ماه اوت در آسمان انگلستان روی داد بمنظور از میان بردن قدرت دفاعی انگلستان در سواحل جنوبی این کشور بود.

گورینگ و مشاورین فنی او تصور می‌کردند که تمام واحدهای شکاری انگلستان در جنوب بریتانیا متمرکز شده و در نبردهای هوایی ساحل انگلیس شرکت می‌کنند. لذا تصمیم گرفتند که هنگام روز حملاتی بمناطق شمالی «واش» Wash بنمایند. فاصله فرودگاههای آلمان تا این ناحیه برای بهترین هواپیماهای شکاری زیاد بود لذا بجای اینکه بمب افکن‌ها را با شکاریهایی «ام ۱۰۹» همراهی کنند با شکاریهایی «ام ۱۱۰» که شمع عملشان زیاد ولی سرعت و نوع آنها خوب نبود همراهی کردند. این اقدام نیروی هوایی آلمان اقدام خطرناکی بود ولی در صورت موفقیت، ارزش قبول خطر را داشت. لذا در روز ۱۵ اوت قریب صد هواپیمای بمب افکن که ۴۰ شکاری آنها را همراهی می‌کردند به تاینساید Tyneside حمله ور شدند. در عین حال قریب ۸۰۰ هواپیما بطرف سواحل جنوبی انگلیس حمله کردند تا تمام شکاریهایی که را که

تصور می‌کردند در جنوب متمرکز شده، بخود مشغول دارند. در این وقت بود که طرح ستاد نیروی هوایی انگلیس راجع به هواپیماهای شکاری و مراکز آن، اهمیت خود را بشوهرت رساند. خطر قبلا پیش بینی شده بود، هفت گردان شکاری هاریکن و سپیست فایر از صحنه مبارزات هوایی جنوب بیرون کشیده شده بود و برای استراحت و در عین حال حفاظت مناطق شمالی، بشمال انگلیس اعزام گردیده بود. خلبانان این شکاری‌ها بسیار خسته بودند ولی اینکه صحنه نبرد را ترک کرده‌اند بسیار متأسف بودند و دائماً تقاضا می‌کردند که بمأموریت فرستاده شوند. ناگهان فرصت مناسبی برای آنها دست داد. همینکه حمله کنندگان بساحل نزدیک شدند این گردان‌های شکاری باستقبال آنها رفتند. سی هواپیمای آلمانی که اکثر آنها بمب افکن‌های سنگین بود سرنگون شد (هواپیماهای «هینکل ۳» که هر یک چهار سر نشین با تجربه داشت) تلفات انگلیسیها منحصر بدو خلبان مجروح بود. پیش بینی مارشال هوایی داویدنک برای اعزام واحدهای شکاری بشمال کاملاً صحیح بود. ولی آنچه بیش از همه قابل تحسین است اینست که داویدنک نمی‌گذاشت خلبانان شکاری زیاد خسته شوند و همینکه چند مأموریت در منطقه جنوبی انجام میدادند آنها را برای استراحت بشمال می‌فرستاد و بمنظور دفاع مناطق شمالی را باینوسیله تأمین می‌کرد. تاکتیک جنگی مارشال داویدنک را میتوان نمونه نبوغ نظامی دانست. از این روز بعد دشمن هرگز هنگام روز دست بحملات هوایی، جز با پشتیبانی شکاریهایی سریع السیر، نمیزد و لذا کلیه هدفهایی که در شمال منطقه «واش» قرار داشتند از حملات هوایی هنگام روز مصون ماندند.

در ۱۵ اوت بزرگترین نبرد هوایی آن مرحله جنگ رو داد. پنج نبرد بزرگ در جبهه‌ای بطول ۸۰۰ کیلومتر روی داد. در جنوب کلیه ۲۲ گردان شکاری ماوارد کارزار شد. و بطور کلی ۷۶ هواپیمای آلمان در مقابل ۳۴ هواپیماهای انگلیسی سرنگون شد. این دیگر شکست غیر قابل انکاری برای نیروی هوایی آلمان بود. یقین است که فرماندهان نیروی هوایی آلمان این شکست را که نوید خوشی از آینده نمیداد با اضطراب تلقی کردند. معیناً هدف اصلی نیروی هوایی آلمان، لندن بود و شهری که بزرگترین شهرهای دنیا محسوب میشد بخوبی میتوانست هدف بمب قرار گیرد زیرا برای اینکه بمب بشهر اصابت کند، لازم به هدف گیری دقیق نبود.

\*\*\*

در بیستم اوت من نطق زیر را در پارلمان ایراد کردم:

«تعداد هواپیماهای دشمن بلاشک از ما بیشتر است اما تولید کارخانه‌های هواپیما سازی جدید ما بمراتب از تولید کارخانه‌های هواپیما سازی دشمن بیشتر است و تولید کارخانه‌های هواپیما سازی امریکایی نیز روبه تزايد است. تعداد هواپیماهای شکاری و بمب افکن ما با وجود نبردهای شدید و خسارت سنگین که به ما وارد شده در حال حاضر از هر وقت بیشتر است. ما معتقدیم که میتوانیم به نبرد هوایی بطور نامحدودی ادامه دهیم و تا وقتی دشمن میل دارد باو ضربه بزنیم. هر چه دشمن در حملات هوایی خود بیشتر اصرار ورزد، تعادل قوای هوایی بین آلمان و انگلیس بیشتر میشود و به احراز تفوق هوایی که نتیجه جنگ تاحدی بسته بآن است،



بیشتر نزدیک خواهیم شد . . .

تا پایان ماه اوت گورینگ به نیروی هوایی که جریان داشت خوشبین بود. وی و همکارانش تصور می کردند که حملات هوایی آلمان بطور قابل ملاحظه ای بفرودگاهها و تأسیسات زمینی انگلیس و ستایع هواپیما سازی و قدرت جنگی نیروی هوایی سلطنتی لطمه وارد کرده است . وی معتقد بود که ما از هفتم اوت تا پایان ماه ۱۱۱۵ هواپیما از دست داده ایم و تلفات آلمانی ها فقط ۴۶۷ هواپیماست . ولی واضح است که هر طرف نسبت بتلفات طرف دیگر نظر اغراق آمیزی دارد و منافع رهبران هر کشور نیز در این است که تلفات دشمن را سنگین تر نشان دهند .

در ماه سپتامبر هوا کاملاً خوب و مساعد بود و نیروی هوایی آلمان امیدوار بود که نتایج قطعی بدست آورد . در شب ششم سپتامبر حملات شدیدی به پایگاه های ما در اطراف لندن صورت گرفت و ۶۷ هواپیما به لندن حمله کردند و در روز هفتم سپتامبر نیز حمله شدیدی با شرکت ۳۰۰ هواپیما بلندن صورت گرفت . در این روز و روزهای بعد که تعداد توپهای ضد هوایی ما دو برابر شد ، حملات متعدد و شدیدی بر پایتخت انگلستان صورت گرفت و نیروی هوایی آلمان که تصور می کرد تلفات ما بسیار سنگین است ، بجریان نبرد خوشبین بود !

ما امروز می دانیم که ستاد نیروی دریایی آلمان که جریان نبردهای را با چشم دیگری مینگریست در روزنامه عملیات خود در تاریخ ۱۰ سپتامبر نوشته است : « هیچ دلیلی بر شکست نیروی هوایی دشمن در منطقه دریای مانش و بر فراز سواحل جنوبی انگلستان در دست نیست و این مسئله برای کسیکه بخواهد قضاوت صحیحی درباره وضع موجود بکند بسیار اهمیت دارد . حملات نیروی هوایی آلمان به انگلیس بدون تردید از قدرت عمل شکاری های دشمن کاسته است بطوریکه می توان ادعا کرد برتری بر فراز دریای مانش با شکاری های آلمان است معیناً هنوز شرایطی که ستاد نیروی دریایی برای اجرای طرح هجوم بانگلستان لازم و حتمی می داند ایجاد نشده است . تفوق کامل در دریای مانش و از میان رفتن فعالیت هوایی دشمن بر فراز بندری که ناوگان جنگی و کشتی های نیرو بر آلمانی برای هجوم در آنجا متمرکز شده اند ، اولین شرط لازم است . بنظر ستاد نیروی دریایی حملات هوایی بر انگلیس بجای آنکه متوجه لندن باشد باید به « پرتسموت » و « دور » صورت بگیرد زیرا این مناطق می بایستی در مرحله اول هجوم بانگلستان ، مورد حمله قرار بگیرند . »

یاد ر نظر گرفتن اینکه در آن زمان گورینگ هیتلر را مطمئن کرده بود که حملات هوایی بر لندن کار جنگ را یکسره خواهد کرد ، ستاد نیروی دریایی جرات نکرد نظریات خود را با اطلاع فرماندهی عالی برساند . ولی اضطراب فرماندهان دریایی مرتفع نشده بود و در ۱۲ سپتامبر ستاد نیروی دریایی ب نتیجه زیر رسید :

و نبرد هوایی بعنوان یک جنگ کامل ادامه می یابد و توجهی بشرايط دیگر جنگ نمیشود . نیروی هوایی باید یکی از عوامل اجرای طرح هجوم بانگلستان باشد در حالی که اکنون نبرد مستقلی شده است . نبرد هوایی بسرعتی که اکنون جریان دارد اجرای طرح هجوم بانگلستان را تسهیل نمیکند و مسئولیت اجرای این طرح نیز با نیروی دریایی است . نیروی هوایی آلمان

هیچگونه اقدامی برای لطمه زدن به نیروی دریایی انگلیس نمیکند و ناوگان انگلیس بدون تشویش در دریای مانش بعملیات خود ادامه میدهند و این مسئله برای انتقال نیرو از سواحل فرانسه بانگلستان بسیار خطرناک است . خلاصه اینکه تا امروز تشدید جنگ هوایی اجرای طرح هجوم بانگلستان را تسهیل نکرده است و بهمین دلیل اجرای این طرح در حال حاضر ممکن نیست .

\*\*\*

نبردهای هوایی که از ۲۴ اوت تا ۶ سپتامبر ادامه داشت برای نیروی هوایی شکاری ما نتایج بدی داشت . در این روزها که در تاریخ انگلستان اهمیت فوق العاده دارد آلمانیها بطور مداوم بمب افکن ها و شکاریهای خود را برای از میان بردن فرودگاهها و شکاریهای ما بطرف انگلستان فرستادند و تصمیم قطعی داشتند که دفاع ضد هوایی ما را منهدم سازند . آنچه بنظر ما اهمیتش از دفاع لندن بیشتر بود حفظ فرودگاهها و واحدهای شکاری بود . در مبارزه بخاطر حیات که بین نیروی هوایی آلمان و انگلیس در گرفته بود این روزها قطعی و بمنزله عامل تعیین کننده بودند . ما هرگز این نبردها را از دریچه دفاعی لندن یا شهرهای دیگر انگلیس نمی دیدیم ، برای ما آنچه اهمیت داشت این بود که چه کسی در هوا پیروز خواهد شد . درستاد نیروی هوایی مخصوصاً در فرماندهی نیروهای شکاری اضطراب شدیدی حکمفرمایی می کرد . خسارت بسیاری به پنج فرودگاه مهم منطقه لندن وارد آمده بود . در ساحل و کنت ، چنان ضربت سنگینی بفرودگاههای ما وارد شد که شکاریها مدت چند روز قادر پرواز نبودند . در فرودگاهی که در چند کیلومتری جنوب لندن واقع است چنان بمب افکن های آلمانی حملاتی شدیدی کردند که در مدت یک هفته فقط یکبار شکاریها از این فرودگاه توانستند استفاده کنند . اگر دشمن بحملات خود بفرودگاههای اطراف نیز ادامه می داد میتوانست تمام تشکیلات دفاع ضد هوایی و واحدهای شکاری ما را منهدم سازد .

من در این روزها از تأسیسات هوایی و فرودگاهها مرتباً بازدید می کردم . وقتی در هفتم سپتامبر آلمانی ها حملات شدید خود را بر فرودگاهها و تأسیسات هوایی ما متوقف کردند ، فرماندهی شکاریهای انگلیس نفس راحتی کشید . نیروی هوایی آلمان حملات خود را متوجه لندن کرده بود . گورینگ لازم بود در ادامه حملات هوایی بفرودگاهها و تأسیسات هوایی جنوب انگلیس اصرار ورزد زیرا اساس قدرت نیروی هوایی بر این فرودگاهها و تأسیسات قرار داشت . اما او از اصول کلاسیک نظامی و همچنین از قواعد بشری منحرف شد و بحمله مردم غیر نظامی لندن پرداخت . این کار گورینگ اشتباه غیر قابل جبرانی بود . در طی همین روزها ( ۲۴ اوت تا ۶ سپتامبر ) بشکاریهای ما تلفات بسیار وارد شد در این ۱۵ روز ۱۰۳ خلبان شکاری کشته و ۱۲۸ خلبان دیگر بسختی مجروح شدند ، ۴۶۶ سپیت فایروهایکان نیز یا منهدم شده و یا آسیب دیده بود . از مجموع هزار خلبان شکاری که ما داشتیم یک چهارم آن از میان رفته بود بجای این عده ما ۲۶۰ نفر خلبان جوان را که بعضی از آنها هنوز دوره کلاسهای لازم را پیاپی نرسانیده بودند وارد میدان کردیم . حملات هوایی شبانه که از هفتم سپتامبر بلندن و نواحی اطراف آغاز گردید مراکز شبکه های راه آهن و اسکله -



های آبی ما را شدیداً صدمه زد و بسیاری از مردم غیر نظامی را کشت و مجروح کرد ولی بمافروست داد که تجدید قوا کنیم.

در این روزها من میکوشیدم که دو روز در هفته را در مناطق آسیب دیده بگذرانم و از نزدیک آنچه گذشته بود ببینم. باین منظور من از قطار مخصوص خود استفاده میکردم. در این قطار يك تختخواب و يك حمام و يك دفتر كار و يك تلفن كه با خارج مربوط بود و عده‌ای منشی مخصوص در اختیار من بود. بدین ترتیب من بدون وقفه میتوانستم كار كنم و جز برای خوابیدن، كارم قطع نمیشد و تمام تسهیلاتی كه در كاخ نخست وزیری برایم فراهم کرده بودند در این‌جا نیز تهیه شده بود.

\*\*\*

روز ۱۵ سپتامبر باید بمنزله سخت‌ترین روز «نبرد انگلیس» در تاریخ ثبت شود. پس از اینکه در روز چهاردهم سپتامبر نیروی هوایی آلمان دست بدو حمله شدیدی زد، در روز پانزدهم شدیدی‌ترین حمله‌ایکه در تمام مدت جنگ مانند آنرا انجام نداد، با انگلستان کرد. آن نبردی که از نبردهای بزرگ تاریخ انگلیس بود و مانند نبرد واترلو، در یکروز یکشنبه اتفاق افتاد. من در چکروز Chequers بودم و برای بازدید از مرکز فرماندهی نیروهای شکاری با آنجا رفته بودم. هوا برای حمله هوایی کاملاً مساعد بود. من برای اینکه اداره عملیات جنگ هوایی را از نزدیک ببینم با اتوبوس به مرکز فرماندهی رهامپار شدم. بیست و پنج گردان هوایی كه مأمور دفاع از کلیه سواحل جنوب شرقی انگلیس بود از اینجا فرمان می‌گرفتند. مارشال هوایی «پارك» Park مدت شش ماه بود كه عملیات فرماندهی گروه شکاری را از همین‌جا اداره میکرد. از هنگام واقعه دونكر كلیه عملیات هوایی در سواحل فرانسه و دریای مانش از طرف او اداره می‌شد و تشکیلاتی كه برای دفاع هوایی انگلیس داده بود قابل تحسین بود. من و همسرم را بسالنهایی كه ۱۵ متر در زیر زمین قرار داشت هدایت كردند. به محلی كه فرماندهی از آن‌جا اجرامیشت و از خطر بمب در امان بود رسیدیم.

تمام قدرت شکاریهای ما، بدون این سازمانهای زیرزمینی كه بادستگاههای اتوماتيك تلفن و رادیو و بی‌سیم مجهز بودند بی‌فایده بود. مردانی كه در این زیرزمینها مشغول فعالیت بودند حق بزرگی بگردن تمام ملت انگلیس دارند. مرکز فرماندهی شکاریهای جنوب شبیه يك سالن تأثیر کوچکی بود كه دو طبقه لژ داشت و وسعت آن در حدود ۱۸ متر بود. مادرلژی كه در طبقه دوم بود نشستیم. در وسط سالن میز بسیار بزرگی قرار داشت و روی آن نقشه بزرگی گسترده بودند و در حدود بیست نفر مرد و زن جوان دور آن ایستاده بودند و هر يك تلفنی در مقابل خود داشت.

در مقابل ما و در جائيكه صحنه تأثیر است يك تابلوی بزرگ سیاه قرار داشت كه بهش ستون تقسیم شده بود كه در هر ستون لامپهای كوچك الكتريكي قرار داشت كه با شش مركز فرعی فرماندهی شکاریهای جنوب ارتباط داشتند. هر يك از ستونها كه لامپهای آن نشانه گردانهای شکاری بود، تقسیمات مخصوصی داشت و خطوط افقی نیز ستونها قطع را می‌کرد. باین ترتیب هر ردیف لامپ الكتريكي كه در پائین تابلوی سیاه قرار داشت وقتی روشن میشد

نشانه آن بود كه گردان شکاری «آماده» است و دو دقیقه از اعلام خطر هوایی گذشته است ردیف بعد وقتی روشن می‌شد نشان می‌داد خلبانان شکاری بر جای خود نشسته‌اند و هواپیماها «آماده پرواز» هستند؛ در این مورد پنج دقیقه از اعلام خطر هوایی گذاشته بود ردیف سوم كه بیست دقیقه پس از اعلام خبر روشن میشد، نشانه هواپیماهای شکاری بود كه به پرواز درآمده‌اند. ردیف چهارم مخصوص هواپیماهایی بود كه دشمن را دیده‌اند و ردیف پنجم كه لامپهای الكتريكي قرمز داشت نشان می‌داد كه چه تعداد هواپیما در حال جنگ با دشمن‌اند. ردیف آخر هواپیماهایی را نشان میداد كه برای سوخت‌گیری و گرفتن مهمات بطرف پایگاههای خود حرکت می‌کنند.

در طرف چپ این سالن، آنجائی كه معمولاً در تأثیرها و لژ مخصوص، قرار دارد چند نفر افسر كه مأمور ترتیب دادن و منظم كردن گزارشهای دیده‌بان‌های ما بودند، نشسته بودند و در آنوقت در تمام انگلستان ۵۰۰۰ نفر دیده‌بان زن و مرد وجود داشت كه در تمام نقاط جزیره بریتانیا پراکنده بودند. رادار در آنوقت هنوز آنطور كه باید مورد استفاده قرار نگرفته بود. مع هذا نزدیک شدن هواپیماهای دشمن را بساحل انگلیس نشان می‌داد و پست‌های دیده‌بان كه با دوربین و تلفن قابل انتقال مجهز بودند، پیدا شدن هواپیماهای دشمن را در نقاط مختلف گزارش می‌دادند. بدین ترتیب طی يك حمله هوایی هزاران پیام از نقاط مختلف به مركز جمع‌آوری اطلاعات و گزارشها می‌رسید. صدها نفر كارمند با تجربه كه در سالنهای دیگر كه در زیر زمین و در جوار این سالن قرار داشت، این پیامها را دریافت می‌كردند و دقیقه بدقیقه نتیجه را به عده‌ای كه دور میز ایستاده بودند و افسرانی كه از «لژ مخصوص» عملیات را نظارت می‌كردند گزارش می‌دادند.

در سمت راست سالن لژ دیگری قرار داشت كه افسران نیروی زمینی در آن نشسته بودند و گزارش توپخانه ضد هوایی ساحلی را كه در آنوقت ۲۰۰ عدد آن در اختیار فرماندهی شکاریها قرار گرفته بود، مطالعه می‌كردند. هنگام شب در بسیاری مناطق دفاعی، توپخانه ضد هوایی مجبور بود فعالیت خود را متوقف كند زیرا هواپیماهای شکاری ما وارد عملیات می‌شدند و شلیك توپخانه ممكن بود خطراتی برای آنها ایجاد كند.

من از این مسائل كه يكسال پیش از جنگ مفصلاً با مارشال داوینك راجع به آنها صحبت کرده بودم تا حدی اطلاع داشتم. این تشکیلات كه تمام افراد آن ورزیده و باتجربه بودند و بادقت و موشكافی بسیار ایجاد شده بود و وسیله جنگی بود كه شاید در دنیا، همتا نداشت. هنگامی كه ما برای بازدید مركز فرماندهی شکاریها از پله‌ها پائین میرفتیم، مارشال پارك بمن گفت:

«من نمی‌دانم امروز خبری خواهد شد یا نه فعلاً كه همه چیز آرام است.

يكربع ساعت بعد هواپیماهای دشمن بسوی انگلستان پرواز می‌كردند. اولین گزارش اشعار میداشت كه حمله‌ای با «باضافه ۴۰» هواپیما از پایگاه دیپ صورت گرفته است. لامپهای ردیف اول كه نشان آمادگی شکاریها بود روشن شد. چند لحظه بعد گزارش‌های مبنی بر حمله «باضافه ۲۰» هواپیما، «باضافه ۴۰» هواپیما به مركز فرماندهی رسید و تا ده دقیقه بعد معلوم



شد که حمله بزرگی به انگلستان شده است. گزارش پشت گزارش میرسید. «باضافه ۴۰» هواپیما، «باضافه ۶۰» هواپیما و حتی یکبار «باضافه ۸۰» هواپیما گزارش داده شد. در روی میز وسط سالن که زیر پای ما و پائین لژها قرار داشت، پیشروی دسته‌های هواپیمای دشمن در خاک انگلستان نشان داده میشد و دقیقه بدقیقه صفحات کوچکی در روی نقشه بجلو حرکت میکرد و در روی تابلوهای سیاه چراغهای ردیف دوم و سوم روشن شده بود و نشان میداد که شکارهای ما پرواز درآمده‌اند. چند لحظه بعد کلیه شکارها با استثنای چهار یا پنج گردان پرواز درآمده بودند. شکارهای ما که سر نوشت امپراطوری بسته به موفقیت آنها بود، بیش از یک ساعت قادر پرواز نبودند و پس از یک ساعت مجبور بودند برای گرفتن سوخت و مهمات بفرودگاه خود بازگردند. هواپیماهای ما برای اینکه بخوبی اوج بگیرند پرواز درآمده بودند و چون دشمن تعداد بیشتری هواپیما در اختیار داشت میتوانست با حملات متعاقب و پشت سرهم ضربت سختی بمانند بزند زیرا شکارهای ما پس از یک ساعت پرواز و ۵ دقیقه تیراندازی، مجبور به بازگشت بفرودگاههای خود بودند. اگر در همان دقایقی که شکارها مشغول سوخت گیری و پر کردن مسلسل‌های خود بودند هواپیماهای دشمن به آنها حمله ور میشدند بسیاری از شکارهای ما در زمین منهدم میشد. باین دلیل ما همیشه سعی میکردیم که گردانهای شکاری همه در عین حال پرواز نکنند و همیشه تعدادی شکاری در فرودگاه آماده پرواز باشد.

چند دقیقه بعد اکثر لامپهای قرمز روشن شده بود و نشان میداد که شکارهای ما در حال نبرد بادشمن هستند، از اطراف میز وسط سالن صدای وزو وزی شنیده میشد و مأمورین جلو و عقب بردن صفحات کوچک با عجله صفحات مزبور را باین طرف و آنطرف می‌بردند و معلوم بود که صحنه‌های جنگ هوایی مرتباً تغییر میکند.

مارشال پارک مرتباً بمرکزهای فرعی فرماندهی شکاری‌ها دستور میداد و افسر جوانی که قیافه مردانه‌ای داشت در جلوی او ایستاده بود و او امر او را بمرکز مزبور ابلاغ میکرد. چند سال بعد من نام او را فهمیدم وی لرد ویلوگی اف بروک Willoughby of Broke نام داشت. من او را بعدها یعنی در سال ۱۹۴۸ در جوکی کلاب که مرا با آنجا دعوت کرده بودند داوینز یکی از اعضایش بود، ملاقات کردم. وقتی با او گفتم که او را در مرکز فرماندهی شکاری دیده‌ام از اینکه هنوز جریان آن روز را فراموش نکرده‌ام تعجب نمود. بموجب آخرین اطلاعاتی که روی نقشه نمایان میشد وی بواحدهای مختلف دستور میداد که پرواز کنند و به جنگ بادشمن پردازند. مارشال پارک در پشت سر او قدم میزد و فرمانهای او گوش میداد و به نقشه روی میز و تحولاتی که در آن پیدا میشد نگاه میکرد و جز برای دادن فرمانهای کوتاه با افسر جوانش، دخالتی نمیکرد.

چند دقیقه بعد تمام شکارهای ما وارد عملیات شده بودند و حتی بعضی‌ها برای گرفتن مهمات و سوخت گیری بسوی پایگاههای خود بازمی‌گشتند. همه شکارها در حال پرواز بودند، لامپهای ردیف پائین همه خاموش بود، حتی يك هواپیمای شکاری بر زمین مانده بود. پارک بمارشال داوینگ تلفن کرد تا سه گردان شکاری دیگر در اختیار فرماندهی جنوب بگذارند

که در صورت ادامه حمله آلمان فوراً وارد عملیات شوند. این تقاضا فوراً قبول شد. مع هذا وجود این گردانها برای دفاع از لندن نهایت لزوم را داشت زیرا کلیه شکارهای منطقه جنوبی وارد عملیات شده بودند.

افسر جوان که بنظر میرسید تمام این مسائل برای او «مسائل ماشینی» است همچنان مشغول فرمان دادن بود و لحن او یکنواخت و خشک و آرام بود. مارشال پارک ناگهان از راه رفتن باز ایستاد و در پشت سر افسر جوان قرار گرفت. من بخوبی متوجه اضطراب درونی او بودم. تا این لحظه من بدون اینکه سخن گفته باشم جریان عملیات را تماشا میکردم در این موقع پرسیدم: «چه مقدار شکاری ذخیره برای ما مانده است؟» مارشال پارک بمن جواب داد: «هیچ». بعدها وقتی مارشال پارک شرح ماجرای آن روز را نوشت خاطر نشان ساخت که بشنیدن این جواب، من «قیافه خشنی» پیدا کردم. البته این کاملاً طبیعی بود، واقعاً اگر هواپیماهای ما موقعی که مشغول بنزین گیری بودند مورد حمله قرار میگرفتند چه تلفاتی بماند می‌آمد! بروی نقشه مرتباً علامت «باضافه ۴۰» «باضافه ۵۰» داده میشد. هواپیماهای ما برای سوخت گیری به مراکز خود بازمی‌گشتند و شکاری ذخیره بر زمین باقی‌نمانده بود. خطر عظیم بود و احتمال موفقیت ضعیف. پنج دقیقه دیگر گذشت. اکثر شکارهای ما برای بنزین گیری به مراکز خود بازگشته بودند. در همین موقع معلوم شد که هواپیماهای آلمان پایگاههای خود بازمی‌گردند. در روی نقشه صفحات کوچک بطرف مشرق و جنوب کشیده میشد. بمب افکن‌ها و شکارهای دشمن خاک انگلستان را ترک میکردند. خبری از واحدهای جدید دشمن که بطرف انگلستان پرواز کنند نبود. ده دقیقه بعد عملیات پایان رسید. ما از پله‌ها بالا رفتیم و همان لحظه که بسطح زمین رسیدم سوت مرتفع شدن خطر هوایی طنین انداز شد. پارک به من گفت «آقا، ما بسیار خوشحالیم که شما تمام این جریان را از نزدیک دیدید. البته در یست دقیقه اخیر بقدری گزارش بماند رسید که همه آنها را نتوانستیم به مأمورین دور میز اطلاع دهیم. این وضع حدود امکانات ما را بشما نشان میدهد، امروز ما بیش از حدود توانائی خود فعالیت کردیم.» من پرسیدم که آیا نتیجه‌ای از نبرد هوایی بدست رسیده یا نه و خاطر نشان ساختم که چنین بنظر میرسد که حمله دشمن بخوبی دفع شده است. پارک جواب داد که تصور نمی‌کند آنطور که انتظار داشته به هواپیماهای دشمن لطمه وارد شده باشد، در اکثر نقاط، دشمن خطوط دفاعی ما را شکاف داده بود. بیش از یست بمب افکن آلمانی همراه با هواپیماهای شکاری بر فراز لندن دیده شده بودند ولی نتیجه قطعی نبرد هوایی هنوز معلوم نبود و همچنین میزان خسارت و تلفات نامعلوم بود.

وقتی من به چکرز رسیدم ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بود و فوراً برای خواب بعد از ظهر به بستر رفتم. حضور در مرکز عملیات فرماندهی ظاهراً مرا خسته کرده بود زیرا قبل از ساعت ۸ بعد از ظهر از خواب بیدار نشدم. زنگ زدم و چون مارتین منشی اول من با يك بفل اخبار عصر که از تمام دنیا رسیده بود وارد شد.

این خبرها مایوس‌کننده بود، در فلان جا فلان کار معکوس انجام گرفته بود و در فلان جا فلان کار بتمویق افتاده بود، فلان کس جواب سر بالائی داده بود و در اقیانوس اطلس بسیاری



از کشتی‌های ما غرق شده بود. مارتین در حالیکه بمن گزارش میداد گفت: «معهذا اخباری که از وزارت هواپیمائی رسیده جبران همه این‌ها را میکنند. ما ۱۸۳ هواپیمای دشمن را سرنگون کرده‌ایم فقط ۳۰ هواپیمای ما سرنگون شده است.»  
 باوجود این، اطلاعاتی که پس از جنگ بدست ما افتاد نشان داد که تلفات دشمن در آن روز بیش از ۵۶ هواپیما نبوده است.

روز ۱۵ سپتامبر آخرین مرحله شدید و نبرد انگلیس بود. در همان شب بمب افکن‌های ما حمله شدیدی بکشتی‌هایی که در بنادر واقع بین بولونی و انورلنکر انداخته بودند، نمودند. در بندر آنور تلفات سنگینی بدشمن وارد آمد. در ۱۷ سپتامبر پیشوا اجرای طرح هجوم بانگلیس را برای مدت نامحدودی به تعویق انداخت. در ۱۲ اکتبر طرح هجوم بانگلستان بطور قطع کنار گذاشته شد و به بهار سال آینده موکول گردید. در ماه ژوئیه ۱۹۴۱ مجدداً نقشه هجوم بانگلستان به بهار ۱۹۴۲ موکول شد زیرا هیتلر معتقد بود که تا آن تاریخ نبرد روسیه پایان خواهد رسید. اما این امیدواری و بیهودگی بود در ۱۲ فوریه ۱۹۴۳ در پاسالار ریدر برای آخرین بار راجع بطرح «اوتاری» با هیتلر مذاکره کرد و او را متقاعد نمود که این نقشه را بکلی کنار بگذارد.

بدین ترتیب عملیات «اوتاری» بدست فراموشی سپرده شد. روز ۱۵ سپتامبر را باید روز وفات طرح اوتاری نامید.

\*\*\*

فرماندهی نیروی دریائی آلمان از این به تعویق افتادن‌ها خوشحال بود و هیتلر را به موکول نمودن اجرای طرح هجوم به انگلیس به آینده، تشویق میکرد. فرماندهان نیروی زمینی نیز اعتراض نکردند.

در ۱۷ سپتامبر من در پارلمان اعلام کردم: «انتظاری که هر روز ادامه پیدا کند و هر هفته به هفته بعد موکول شود کم کم تازگی خود را از دست میدهد. نبرد روز یکشنبه درخشانترین و موفقیت‌آمیزترین نبردی بود که نیروی هوائی سلطنتی تاکنون بآن دست زده است. ما می‌توانیم با اعتماد هر چه بیشتر منتظر نتایج این نبرد باشیم.» اما نبرد لندن پایان نرسیده بود. اگر چه حمله روز ۱۵ سپتامبر با شکست مواجه شد ولی گورینگ تا روز ۲۷ سپتامبر امیدوار بود که شیوه جنگی او منجر به شکست انگلستان شود. در ماه اکتبر اگر چه لندن باز مورد حمله قرار گرفت ولی حملات دشمن شدت سابق خود را از دست داد و عاقبت گورینگ بحملات شبانه و بمباران مردم غیر نظامی اکتفا کرد.

در اینجا باید فدکاری خلبانان شکاری انگلیس را بستانیم. من در مجلس عوام اعلام کردم که «هرگز در تاریخ جنگها، میلیون‌ها نفر از مردم مرهون فدکاری چند صد نفر نبوده‌اند، در حالیکه امروز میلیون‌ها نفر برای همیشه مرهون فدکاری خلبانان ما هستند.»

[۲]

## حملات هوائی

تاریخچه حملات هوائی آلمان به انگلستان مخلوطی از نظریات متضاد، طرحهای مخالف و نقشه‌هایی است که هرگز عملی نشد. در چندماه سه یا چهاربار دشمن اجرای يك نقشه را فدای اجرای نقشه دیگر کرد و يك تاكتيك جنگی را رها کرد و تاكتيك جنگی دیگری اختیار نمود. اما مراحل مختلفی که تاكتيك جنگی دشمن طی کرد کاملاً متعاقب یکدیگر نیست بلکه گاهی با یکدیگر مقارن و همزمان است. عملیات اولیه دشمن بمنظور این بود که نیروی هوائی ما بر فراز مانش و سواحل جنوبی بچنگ بپردازد. سپس دشمن میدان جنگ را به نواحی جنوبی مخصوصاً کنت و سوسکس کشاند و کوشید تا تشکیلات هوائی ما را از هم بپاشد. کمی بعد دشمن بلندن نزدیک شد و هواپیماهای بمب افکن را از لندن عبور داده و حوالی لندن را بعنوان میدان جنگ انتخاب کرد ولی بعداً لندن هدف نمره يك شد. بالاخره وقتی لندن در این مبارزه پیروز شد آلمانیها شهرهای دیگر انگلیس را که در سواحل اقیانوس اطلس قرار داشت هدف نیروی هوائی خود قرار دادند.

دیدیم که آلمانیها در اواخر اوت و اوائل سپتامبر چگونه بتشکیلات هوائی ما حمله برده ضرباتی بر ما وارد ساختند. در هفتم سپتامبر گورینگ شخصاً اداره عملیات هوائی را بر فراز خاک انگلیس بعده گرفت و تاكتيك هوائی را تغییر داد و بجای حملات روز دست بحملات شبانه زد و منطقه پر جمعیت لندن را جانشین فرودگاههای کنت و سوسکس نمود. حملاتی که میتوان گفت دائمی بود، بلندن صورت گرفت. معهذا شك نبود که قیافه کلی حمله آلمان کاملاً تغییر کرده است. مدت ۵۷ شب مداوم بمباران شبانه لندن قطع نشد این حملات برای بزگترین شهر دنیا آزمایشی بود که هیچکس نتیجه آنرا نمی‌توانست پیش بینی کند. هرگز در تاریخ سابقه ندارد که منطقه‌ای با آن جمعیت کثیر اینطور مورد بمباران و گلوله باران قرار گیرد؛ هرگز دیده نشده بود که خانواده‌ها اینطور در مقابل ترور بسم مقاومت کنند و نتایج آنرا



تحمیل نمایند.

بمبارانهای شدید لندن در اواخر ماه اوت موجب آن شد که ما نیز دست بحملات متقابل بر نیم و برلن را بمباران نماییم. ولی چون فاصله‌ای که می‌بایستی ما برای رسیدن به برلن طی کنیم زیاد بود این حملات طبعاً نمیتوانست شدید باشد در حالیکه هواپیماهای آلمان از فرودگاههای بلژیک و فرانسه پرواز کرده و لندن را باسانی بمباران میکردند.

کابینه جنگی جداً معتقد بود که هر حمله آلمان را باید با یک حمله متقابل پاسخ داد. من یقین داشتم که کابینه جنگی کاملاً حق دارد و هیچ چیز مانند جرات و قدرت روحیه مردم بریتانیا هیتلر را نگران و مشوش نمی‌کنند او در اعماق قلبش ما را تحسین میکرد اما وی از حملات متقابل ما بر برلن استفاده کرد و در چهارم سپتامبر رسماً اعلام کرد که «اگر شهرهای ما حمله کنند شهرهای آنان را با خاک یکسان خواهیم کرد» و برای یکسان کردن شهرهای ما با خاک تمام گوش خود را بکار برد.

هدف اول آلمانیها از میان بردن قدرت هوایی ما بود هدف دوم ایشان متزلزل کردن روحیه مردم لندن یا لاقلاً غیر مسکون ساختن بزرگترین شهرهای دنیا بود. اما در هیچیک از این دو منظور موفقیتی نصیب آنها نشد.

پیروزی نیروی هوایی سلطنتی نتیجه مهارت و شجاعت خلبانان ما و تفوق کیفی مادرزمینه هواپیما و سازمانهای هوایی بود. خصوصیات دیگری که ارزش آن از این خصوصیات کمتر نبود روحیه مردم بریتانیا بود. این خصوصیات بدنیا نشان می‌داد که قدرت روحی ملتی که در آزادی پرورش یافته تاجه حد است.

\*\*\*

از هفتم سپتامبر تا سوم نوامبر بطور متوسط هر شب دویست بمب افکن آلمانی بلندن حمله کردند. حملات مختلفی که ظرف سه هفته پیش از این تاریخ بولایات دیگر انگلیس شده بود موجب متفرق شدن توپخانه ضد هوایی ماست و وقتی لندن برای اولین مرتبه هدف اصلی نیروی هوایی آلمان قرار گرفت بیش از ۹۲ توپ ضد هوایی در لندن نبود. ما فکر کردیم که بهتر است آسمان را برای شکاریهای خود آزاد بگذاریم. جنگ هوایی در شب در آن موقع مراحل اولیه خود را طی می‌کرد و تلفاتی که دشمن وارد می‌آمد ناچیز بود. هر حال مدت سه شب تمام توپخانه ضد هوایی بکلی ساکت ماند و شکاریهای جنگ با دشمن پرداختند. بعلاوه تکنیک تیراندازی هوایی در شب در آن زمان بسیار بد بود. مع هذا وقتی دیدیم که هواپیماهای شکاری پنهانی از عهده بمب افکنها بر نمی‌آیند تصمیم گرفتیم که توپخانه ضد هوایی را در شلیک شب آزاد بگذاریم که بطرف هدفهای نامرئی تیراندازی کنند و هر طریقه‌ای که برای تیراندازی مناسب می‌دانند بکار برند. ظرف ۴۸ ساعت ژنرال پیل Pile فرمانده توپخانه ضد هوایی تعداد توپهای ضد هوایی لندن را دو برابر کرد و تعدادی از توپهای ضد هوایی ولایات را بلندن منتقل نمود. هواپیماهای شکاری ماسب پرواز نکردند و ماموریت دفاع به عهده توپخانه ضد هوایی گذاشته شد. مدت سه شب اهالی لندن که در خانههای خود یا در پناهگاهها بسر بردند حملات هوایی را بدون اینکه پاسخی به آن داده شود تحمل کرده بودند.

ناگهان در شب دهم سپتامبر تمام شد ضد هوایی شروع بکار کرد و شلیک بیش از دویست توپ ضد هوایی آغاز شد. صدای غرش این توپها صد مه‌زبانی بدشمن نزدولی رضایت مردم لندن را فراهم کرد. همه از اینکه می‌دیدند ما عکس العملی از خود نشان داده‌ایم خوشحال بودند از آن روز بیعت توپخانه ضد هوایی هر شب شلیک می‌کرد و کم‌کم تجربه و مهارت و احتیاج موجب شد که تکنیک تیراندازی بطور قابل ملاحظه‌ای بهبودی یابد. تلفاتی که به آلمانیها وارد می‌شد هر شب بیشتر بود. گاهی توپها سکوت اختیار می‌کردند و شکاریها وارد میدان میشدند.

تجربه و پرواز در شب نیز تکنیک جنگی شکاریهای ما را هنگام شب بهتر کرد. علاوه بر حملات شبانه، در روز نیز حملات کوچکی از طرف دشمن صورت میگرفت بطوری که سوت اعلام خطر هوایی گاهی در یک بیست و چهار ساعت بدون انقطاع کار میکرد و خطر و رفع شدن خطر را خبر میداد.

هفت میلیون مردم لندن کم‌کم باین نوع زندگی عادت کردند و دیگر برای آنها حملات شبانه یا روزانه چیز فوق‌العاده نبود.

\*\*\*

برای اینکه شرح این ماجرا ملال انگیز و خسته کننده نباشد، من چند یادداشت خصوصی را در اینجا نقل می‌کنم و میدانم که هزاران هزار از اتباع بریتانیا داستانهای قابل توجه تری از ایام حملات هوایی آلمان بر لندن بخاطر دارند که از آنچه من نقل می‌کنم بمراقب جذاب تر است.

وقتی بمباران شهر آغاز شد، عموم مردم سعی کردند که با نظر حقارت باین حملات تروریستی نگاه کنند. در لندن، شبهای اول بمباران هوایی، همه مشغول کار خود بودند و می‌خوردند و می‌نوشتند و تفریح می‌کردند و تأثیرها مملو از جمعیت بود و در خیابانهای تاریک رفت و آمد همیشگی قطع نمی‌شد. شاید تمام اینها عکس العمل خوبی بود و در مقابل ترسهای پاریس که در اولین حمله هوایی جدی آلمانیها فریادهای دلخراش می‌کشیدند نشانه قدرت روحی ملت انگلیس بود. یک شب من بطور خصوصی مهمان بودم و در حالی که همه در سالون مشغول گفتگو و خنده بودیم بمب افکنهای آلمانی بمبهای خود را در شهر فرو میریختند. پنجره بزرگ سالن بطرف گرین پارک Green Park باز می‌شد که در زیر نور شلیک توپخانه ضد هوایی تاریک و روشن می‌شد و گاهی انفجار یک بمب آنرا مانند روز روشن می‌کرد. من احساس میکردم که ما بیهوده خطر را نادیده می‌گیریم. پس از شام بعمارت امپریال شیمیکال Imperial Chemicals رفتم و در آنجا بروی ایوانهای بزرگ سنگی، برای تماشا بالا رفتم از این ایوانها منظره بسیار زیبایی از ساحل چپ و راست رود خانه پیدا بود. در ساحل چپ دوازده حریق روی داده بود و در حالی که ما مشغول تماشا بودیم چندین بمب بزرگ بنزدیکی عمارت پرتاب شد بطوریکه انفجار یکی از آنها بقدری نزدیک ما روی داد که دوستانم مرا ناگهان عقب کشیده و بر سر سنگهای ستونها انداختند تا قطعه‌ای بمن اصابت نکند. آنشب من متقاعد شدم که می‌بایستی محدودیت‌هایی هنگام بمباران برای خود و دیگران قائل شوم و کمی



از آرامش و شیرینی معمولی و عادی خود بکاهیم. گروه بناهای دولتی که در اطراف ویتهاال Whitehall قرار دارند چندین بار مورد اصابت بمب قرار گرفتند.

داونینگ استریت دارای عمارتی است که دو قرن پیش ساخته شده و پیمانکاری که ساختمان آنها را بهمه گرفته بود و نام خود را باین خیابان داده است بقدری خسیس و لثیم بوده که بناها را سعی کرده هر چه بیشتر ارزان تمام کند و لذا بناها آن استحکام لازم را ندارند و ساختمانهای متزلزلی هستند. در هنگام بحران مونیخ پناهگاههایی در این خیابان ساخته شد ولی بعداً معلوم شد که این پناهگاهها قدرت لازم برای مقاومت در مقابل انفجار مستقیم يك بمب را ندارند و ما مجبور شدیم تغییراتی در این پناهگاهها بدهیم. در اواسط سپتامبر محل کار مرا از خانه شماره ده بسرویس اداری در سنت جیمز پارک تغییر دادند و ما این محل را که مدرن تر و مستحکمتر بود «آنکس» می خواندیم. در زیر زمین «آنکس» سالن جنگ قرار داشت که جلسات کابینه جنگی در آن تشکیل می شد. بمبهایی که آلمانیها در آن زمان بر لندن می افکندند بزرگی بمبهایی که بعدها در بمبارانها بکار بردند نبود، مع هذا تا وقتی پناهگاههای مخصوص برای وزارتخانه های مختلف درست نشد، زندگی در داونینگ استریت بی مزه نبود و انسان تصور می کرد که در خطوط اول جبهه قرار گرفته است.

\*\*\*

در ماه سپتامبر جلسات کابینه جنگی مرتباً در سالن جنگ «در زیر زمین» «آنکس» تشکیل می شد. برای رسیدن به آنجا می بایستی از داونینگ استریت حرکت کرد و از چهارراه وزارت امور خارجه گذشت و بعد از میدان مصالح ساختمانی که دسته های کارگر برای ساختن پناهگاه آنجا ریخته بودند، پیاده عبور کرد و در واقع بالا پائین جست. من بهیچوجه متوجه نبودم که این ورزش اجباری تا چه حد برای سلامت مزاج چمبرلن مضر است، مخصوصاً که هنوز حالتش بعد از عمل جراحی کاملاً بهبودی نیافته بود؛ مع هذا هیچ چیز جلوی او را نمی گرفت و گویی هرگز در زندگی خود آنقدر فعال و خونسرد نبود و در تمام جلسات جنگی سر وقت حاضر می شد و با حرارت راجع با امور مذاکره میکرد.

یکی از شبهای آخر سپتامبر ۱۹۴۰ من از پنجره عمارت شماره ده داونینگ استریت بخارج نگاه می کردم و دیدم که کارگران مشغول آوردن کیسه های سیمان و مصالح ساختمانی هستند. پرسیدم این چیزها را برای چه می آورند. گفتند چون چمبرلن پس از عمل جراحی مرتباً می بایستی تحت مداوا قرار گیرد و معاینه پزشک در پناهگاهی که بیست نفر زن و مرد دیگر در آن نشسته اند ممکن نیست، می خواهند يك پناهگاه کوچک اختصاصی برای چمبرلن بسازند. من ناگهان متوجه شدم که تا چه حد فعالیت های شبانه روزی در این وضع برایش خطرناک است. فوراً از زیر زمینی که از عمارت شماره ۱۰ بشماره ۱۱ میرفت نزد خانم چمبرلن رفتم و او گفتم: «شوهر شما نباید با اینحال در اینجا بماند. او را تاوقتی حالتش بهبودی کامل پیدا کند از اینجا ببرید. من تمام تلگرافها را هر روز برای او خواهم فرستاد». وی بنزد شوهرش رفت تا با او مذاکره کند یکساعت بعد این چند کلمه را برای من نوشت: «شوهرم حاضر شده حرف شما را قبول کند. ما همین امشب حرکت خواهیم کرد». من دیگر

هرگز چمبرلن را ندیدم. دو ماه بعد وی در گذشت من اطمینان دارم که او میل داشت در پناه گاه جان بدهد اما حق نبود که تا این حد فداکاری کند.

\*\*\*

خاطره يك شب دیگر نیز بخوبی در ذهنم مانده است. شب ۱۴ اکتبر بود مادر عمارت نخست وزیری در اطافی که پنجره های آن روبه باغ بازمی شد مشغول صرف شام بودیم که حمله هوایی شبانه مثل هر شب آغاز شد. آرچی (سر آرچی بالد) سنکلو و اولیور لیتلتون Oliverlyttelton و موربرابازون Moore-Brabazon بامن مشغول شام خوردن بودند، پنجره های آهنی که جلوی هر يك از دریچه ها و درهای اتاق قرار داشت بسته بود. چندین بمب در نزدیکی عمارت نخست وزیری منفجر شد و بالاخره يك بمب در صد قدمی در میان باغ افتاد و همه جا را بلرزه آورد. ناگهان فکر بکری به من الهام شد مطبخ عمارت نخست وزیری از سطح زمین بالاتر و يك طرف آن سراسر پنجره شیشه ای است که روی باغ عمارت خزانهداری باز می شود. این پنجره ۸ متر ارتفاع دارد و آشپز باشی و مستخدمه من باخون - سردی تمام مشغول خدمت کردن و آوردن شام بودند. ولی منظره این پنجره بزرگ که در قسمت عقب مطبخ قرار داشت، ناگهان در مقابل من محسوس شد. ناگهان از جای پریده و به مطبخ رفتم، آشپز باشی وزنی که زیر دست او بود بدون اینکه کمترین اعتنائی به صدای انفجار بمبها داشته باشند، مشغول رسیدگی بدیه های غذا بودند. من با آشپز باشی و سایر مستخدمین که در آنجا بودند دستور دادم که فوراً پناهگاه ببرند. این پناهگاه آنقدر هم مستحکم نبود ولی هر چه بود پناهگاه بود. من به جای خود برگشتم و سر میز غذا نشستم ولی دقیقه ای نگذشته بود که صدای کر کننده ای در نزدیکی ما برخاست و تکانی که مادر جای خود خوردیم نشان می داد که بمبی بعمارت نخست وزیری خورده است. کار آگاه شخصی من وارد شد و گفت که خسارت بسیاری بعمارت وارد آمده است مطبخ، دفتر کار و اتاقهای سمت خزانهداری همه منهدم شده اند. ما بمطبخ رفتیم که بینیم چه روی داده است. خرابی عجیبی بود بمب ۵۰ متری دورتر روی عمارت خزانهداری اصابت کرده بود و فشار آن چنان مطبخ ما را زیر و رو کرده بود که آن اثاثیه مطبخ و ظرفها و پشقایهایی که با آن دقت نگاهداری شده و صیقل داده می شد به مشتی فلز درهم پیچیده و چینی شکسته مبدل شده بود. پنجره بزرگ ۸ متری ذره ذره شده بود و ذرات شیشه چنان با شدت در اطراف مطبخ پخش شده بود که هر کس در آنجا بود مسلماً قطعه قطعه میشد. الهامی که بمن رسیده بود و احساس باطنی که ممکن بود بان واقعی نگذارم درست بموقع بود. پناه گاه زیر زمینی خزانهداری که در آنسوی باغ بود در نتیجه اصابت مستقیم يك بمب بکلی متلاشی شده و سه نفر کارمند که در آنجا بودند کشته شده بودند بهلاوه قسمتی از عمارت خزانهداری بکلی منهدم شده بود و معلوم نبود آیا کسی هم در آنجا بود یا نه.

معلوم بود که حمله هوایی شدت پیدا کرده و فعلاً ادامه خواهد داشت. ما کلاه خودهای مخصوص را بسر گذاشتیم و برای تماشا بیرج بالای عمارت «آنکس» رفتیم. اما قبل از بالا رفتن من نتوانستم از نشان دادن مطبخ آشپز باشی و بانو «لندمار» و سایر مستخدمین خودداری



کنم. آنها از این ویرانی بسیار ناراحت شدند ولی بیش از همه از بی نظمی و کثافات آشپز - خانه عصبانی شده بودند.

من و سایرین بیرج بالای عمارت رفتیم. شب روشن بود و منظره لندن بخوبی معلوم بود. من پنج حریق بزرگ را در سنت جیمس استریت و پیکادلی تشخیص دادم و چندین کانون آتش نیز در جهت مخالف این محله معلوم بود اما «پال مال» Pall mall جهنم واقعی شده بود. کم کم حمله تخفیف پیدا کرد و سوت مرتفع شدن خطر به صدا در آمد. هواپیماهای دشمن رفتند و در پشت سر خود شعله های آتش را که با آسمان زیبا نه میکشید بر جای گذاشتند. ما بعمارت شخصی من که در طبقه اول بود پائین آمديم و در آنجا دیدیم که سروان داید مارکسون منشی حزب محافظه کار در انتظار ماست. وی معمولاً در کارلتون کلاب (مرکز حزب محافظه کار) زندگی میکرد. مارکسون گفت که مرکز حزب بایک بمب بکلی متلاشی شده است. در واقع ما از بالای برج وقتی کانونهای حریق را تماشا می کردیم حدس زدیم که باید چنین واقعه ای اتفاق افتاده باشد. مارکسون و قریب ۲۵۰ نفر از اعضای حزب محافظه کار در آنجا بوده اند و ناگهان بمب بزرگی بعمارت اصابت کرده است. تمام قسمت جلوی عمارت کارلتون کلاب فرو ریخته بود و اتومبیل مارکسون را نیز که در آن کنار بوده بکلی خرد کرده است. در سالن عمارت اعضای حزب اجتماع کرده بودند و ناگهان سقف فرو ریخته است. وقتی فردای آن روز من از مرکز حزب بازدید کردم از اینکه دیدم اکثر کسانی که در آنجا بوده اند سالم مانده اند تعجب کردم. گوئی معجزه ای روی داده بود و همه کسانی که در سالن بزرگ بوده اند پس از خراب شدن سقف از زیر آوار خود را بیرون کشیده بودند و فقط چند نفر زخمی شده بودند و هیچکس کشته نشده بود. وقتی مدتی از این جریان گذشت و قضیه در کابینه مطرح شد همکاران کارگر ما بشوخی گفتند که: «شیطان مریدان خود را نجات میدهد».

بطور کلی آن شب شب غم انگیزی بود و خسارت بسیاری بلندن وارد آمد اما بیش از ۵۰۰ نفر کشته نشدند و دوهزار نفر نیز مجروح گردیدند.

\*\*\*

یکروز بعد از ناهار، کپنکسلی وود وزیر دارائی برای دیدن من بعمارت شماره ده (کاخ نخست وزیری) آمده بود و ناگهان ماسدای انفجار مهیبی در آنسوی رود تایمز در جنوب لندن شنیدیم من او را با خود بردم تا ببینم چه روی داده است. بمب بزرگی که ظاهراً یک مین زمینی بوده در محله پیکهام افتاده بود. این بمب ۲۰ تا ۳۰ عمارت کوچک سه طبقه را بکلی متلاشی کرده بود و در این محله فقیر به بسیاری دیگر از خانه ها صدمه زده بود. وقتی ما رسیدیم پرچمهای کوچک انگلیس در میان ویرانه افراشته شده بود و هیجانی عجیب در دل ما ایجاد کرد. وقتی مردم اتومبیل ما شناختند از هر طرف بسوی آن دویدند و ظرف چند لحظه هزار نفر اطراف ما گرفتند. تمام این اشخاص در حال هیجان عجیبی بودند. در اطراف ما بیکدیگر فشار می آوردند و هورا میکشیدند و ابراز محبت میکردند و هر يك میخواست بمن دست بدهد و یا لباس مرا لمس کند. گوئی من برای آنها داروی شفا بخشی آورده بودم که

رنجها و دردهای آنها را از میان می برد. من کنترل خود را از دست دادم و شروع بگریستن کردم. لرد ایسمی که در کنار من بود نقل می کند که زنی گفت «می بینید راستی اینها در دل او تأثیر می کند» اشکهای من اشک مهربانی و رأفت نبود بلکه اشک تحسین و تمجید بود. مردم مرا بسوی خرابه ها میکشیدند و می گفتند «بیائید، بیائید ببینید» حفره ای بقطر ۴۰ متر و عمق ۶ متر در زمین ایجاد شده بود. در کنار این حفره بنای کوچکی بود که بر پا ایستاده بود در حالیکه عمارات اطراف بکلی ویران شده بود. در آستانه در شکسته این بنا مرد جوانی که دست زن و سه فرزند خود را گرفته بود ایستاده بود. به وی و خانواده اش صدمه ای نرسیده بود ولی ترسیده بودند. آنها در هنگام انفجار بمب در چند قدمی خانه شان، در خانه بوده - اند و از اینکه میدیدند زنده اند متعجب گشته بودند. همسایگان آنها بایشان بنظر مخلوقات عجیبی مینگریستند. وقتی ماسوار اتومبیل شدیم فریاد جمعیت بگوش میرسید که همه یک زبان میگفتند «اینها را تلافی کنید اکنون نوبت آنهاست». من در همان لحظه تصمیم گرفتم که تقاضای آنان را عملی کنم و باین وعده وفا کردم. شهرهای آلمان ده ها بار بشدت بمباران شد و هر چه قدرت ما بیشتر می شد انفجار بمبها در برلن و سایر شهرهای آلمان قویتر می گشت.

آری ما کارهای آنان را تلافی کردیم و خیلی هم بیشتر تلافی کردیم.  
ای بشریت بدبخت!

\*\*\*

یکروز دیگر من از «مارگات» بازدید می کردم. ناگهان يك حمله هوائی شروع شد و مرا بتونل بزرگی که عده ای بطور دائمی در آن زندگی میکردند، راهنمایی کردند. وقتی یکربع ساعت بعد از تونل بیرون آمديم تمام اطراف را ویرانه یافتیم. يك رستوران کوچک در کنار تونل بکلی منهدم شده بود، کسی کشته نشده بود اما صاحب رستوران وزن و فرزندش، که ویرانه ای را که سابقاً خانه و محل کسب آنان بود تماشا میکردند، مشغول گریستن بودند. خانه آنها چه شده بود. بعد از این چگونه نان دریاورند؟ اینجاست که حسن قدرت داشتن معلوم می شود. من از قدرت خود استفاده کردم و هنگام بازگشت از «مارگات» نامه ای بوزیر دارائی نوشتم و در آن متذکر شدم که بطور کلی باید تمام خساراتی که به مردم در نتیجه بمباران هوائی وارد می شود پرداخت گردد تا اینکه تمام ملت در جبران خسارت مردمی که خانه و سرمایه خود را از دست داده اند سهیم باشد. مسئله در پارلمان مطرح شد و از نظر عملی اشکالات بسیاری توضیح داده شد ولی من پافشاری کردم و عاقبت مجلسین این پیشنهاد را قبول کردند.

این طرح در وزارت دارائی هیجان غلیمی بر پا کرد. ابتدا تصور کردند که دارائی ورشکست خواهد شد. ولی وقتی بعد از ۱۹۴۱ حملات هوائی مدت سه سال متوقف شد درآمد سازمان جبران خسارت هوائی افزایش یافت. بعدها وقتی حمله با «و» و «و» - ۲ آغاز شد باز کفه ترازوی حساب بسمت ضرر متعایل گشت و در واقع ۸۳۰ میلیون لیره خسارت از طرف دولت پرداخت شد. اما من قلباً از اینکه جریان این طور شد خوشحالم.



\*\*\*

ما در آن ایام دورنمای لندن را می دیدیم که عمارت قدیمی آن يك بیک نابود میشود و فقط عمارات جدید که باشیوه جدید معماری ساخته شده بر جای میماند. من دائماً فکر متوجه دندگی مردم لندن بود که بسیاری از آنها در شهر مانده بودند و مشغول فعالیت بودند. پناهگاههای آجری و بتونی هر روز بیشتر ساخته میشد. دالانهای قطار زیرزمینی لندن بصورت خانه مردم درآمد. چندین پناهگاه بزرگ ساخته شده بود که هر يك قریب ۷۰۰ نفر گنجایش داشت.

در این مرحله جنگ لازم بود که حداکثر نتیجه از کارها گرفته شود و حملات روز که بر لندن صورت می گرفت کار سرویسهای اداری را بطور قابل ملاحظه ای فلج کرده و نتیجه آنرا کم کرده بود. در اوایل جنگ، همینکه سوت خطر بصدا در می آمد کارمندان بیست وزارتخانه فوراً جمع شده و پناهگاههای زیرزمینی هدایت میشدند. اما گاهی فقط يك هواپیما نمودار میگشت و گاهی اصولاً هواپیمائی در آسمان دیده نمیشد. اما همین اعلام خطرها مدتی از وقت کار اداری را میگرفت و ماشین اداری را از بالا تا پائین فلج میکرد. من پیشنهاد کردم که بجای سوت خطر چند نوع اعلام خطر شود که اولی برای آمادگی و دومی برای خطر فوری و سومی برای رفع خطر باشد. بدین ترتیب پیدا شدن يك هواپیما در افق، که گاهی اصلاً بر فراز لندن نمیرسید، موجب از کار افتادن تمام سرویس اداری وزارتخانهها نمیشد. کم کم شکاریهای ماحملات هوائی دشمن را هنگام روز غیر ممکن ساختند و يك صفحه تاریک از تاریخ جنگ هوائی ورق خورد. با وجود تمام سوت خطرهایی که زده میشد، در تمام مدت روز سرویسهای اداری مشغول کار بود و نه یکنفر از کارمندان و نه یکنفر از مراجعین در این مدت کشته نشدند. اما اگر کارمندان ادارات اشخاص ترسوئی بودند یا اینکه دولت راهنمائی های لازم را بایشان نمیکرد چه اوقات گرانبهای از دست میرفت.

\*\*\*

لازم بود که پارلمان هم در کار خود راهنمائی بشود. اعضای پارلمان فکر میکردند که باید سرمشق دیگران باشند لذا در تمام مدت روز، با وجود اعلام خطر هوائی مشغول کار بودند. البته این عمل شجاعانه ای بود ولی نمیبایستی در کارها زیاده روی کرد. من مجبور شدم مدتی با اعضای پارلمان بحث کنم تا ایشانرا و ادار باجری مقررات اولیه اعلام خطر بنمایم. طی يك جلسه محرمانه من اعضای پارلمان را متقاعد کردم که لازم است احتیاطهایی را که عقل و منطق حکم باجری آن میکند، بعمل آورند. قرار شد که روز وساعت تشکیل جلسه قبلاً منتشر نشود و وقتی رئیس پارلمان خطر فوری را اعلام کرد تنفس اعلام گردد و تمام اعضا به پناهگاهی که چندان اطمینانی هم بآن نبود بروند.

اینکه اعضای پارلمان در آن روزهای خطرناک مرتباً تشکیل جلسه میدادند برای پارلمان بریتانیا افتخار دیگری است. وقتی یکی از مجلسها بکلی منهدم شد اعضای پارلمان در مجلس دیگر تشکیل جلسه دادند. جریان این مهاجرت در موقع لازم شرح داده خواهد شد. چند ماه بعد وقتی مجلس عوام در نتیجه اصابت بمب منفجر شد، به هیچیک از نمایندگان لطمه ای وارد نیامد. زیرا این واقعه در شب و هنگامیکه مجلس خالی بود روی داد. بنظر من حفظ

جان نمایندگان مجلس اهمیت فوق العاده داشت. نمایندگان می توانستند هر وقت اراده کنند مرا سرنگون سازند اما در عین حال میتوانستند مرا در آن روزهای تاریک پشتیبانی نمایند. من تصور نمیکنم که هیچیک از دیکتاتورهای واقعا دارای آن اختیاراتی بود که در آن ایام کابینه جنگی انگلیس در دست داشت. وقتی ما به کاری اظهار تمایل میکردیم پارلمان انگلیس از ما پشتیبانی میکرد و همه با خوشحالی از ما اطاعت میکردند. معذرت هرگز حق انتقاد از کسی سلب نشده بود.

سانسور همیشه منافع ملی را در نظر میگرفت. وقتی اشکالی در کار ما پیش می آمد هر دو مجلس مردانه قد علم میکردند و بدون اینکه مانند ممالک دیکتاتوری، پلیس و آگاهی آنها را مجبور به تصمیم بنمایند از ما پشتیبانی میکردند. ما از اینکه سیستم دموکراسی پارلمانی ما (یا هر اسم دیگری که به آن میدهند) توانست آنهمه مشقات را تحمل کند و سر بلند از سر که بیرون بیاید خوشحالیم.



بدوی را که جنگ بر ایمان بخود آورده بود، ادامه دهیم. اما تاچه وقت ممکن بود به چنین زندگی ادامه داد؟ یکشب که من، در میان بیماران شدیدی بدفتر نخست وزیری میزفتم، در تاریکی شش یا هفت نفر از مأمورین «دفاع غیر نظامی» را دیدم که در جلوی خانه‌ای جمع شده بودند و میخواستند بمحل دیدبانی خود بروند. بیکدیگر سلام کردیم و یکی از آنها که مرد قوی هیکل و بلندی بود گفت: «چه زندگی شیرینی است. بشرط آنکه بزانو در نیایم».

هرچقدر بیماران انگلستان بیشتر ادامه می‌یافت، ایجاد بنگاههای ضد هوایی بیشتر توسعه پیدا میکرد، سه مسئله دائماً مورد توجه من بود. بیش از همه مسئله مجاری آب فکرم را بخود مشغول داشته بود. اگر به مجاری آب شهر لطمه‌ای وارد می‌آمد و یک شهر هفت میلیون دستخوش شیوع امراض مختلف میگردد چه می‌توانستیم بکنیم؟ در مرحله دوم مسئله‌ایکه فکر مرا مشغول داشته بود زندگی میلیونها نفر در پناهگاهها بود که در واقع جز در مقابل فشار انفجار بمب (در مقابل انفجار مستقیم بمب) مقاومت نداشت. ولی در عوض ممکن بود موجب سرایت بیماریهای واگیردار مختلف مانند دیفتری، گریپ، حصبه و تیفوس یا امراض دیگر شود. اما عجیب این که در تمام مدت بیماران در لندن، بطوریکه آمار رسمی نشان داد، شیوع امراض مختلف کمتر از مواقع دیگر بود و میزان سلامتی مردم لندن از حد متوسط معمولی به مراتب بالاتر بود. من تصور می‌کنم که انسان حیوان اجتماعی است که ظاهراً میکروبهای اصلی که در بدن او جای می‌گیرند بایکدیگر به مبارزه برمی‌خیزند و یکدیگر را خنثی میکنند و انسان سالم می‌ماند. این اظهار عقیده البته بهیچوجه پایه علمی ندارد اما بنظر میرسد که باید صحیح باشد!

بعلاوه در هر يك از کشورهای جهان، وقتی اراده ملت در حال کوشش فوق العاده‌ای است، مثل اینست که مردم مقاومت بی‌حد و حصری در مقابل بیماریها پیدا میکنند. مسئله سوم که موجب نگرانی من بود کمبود شیشه بود. گاهی فشار انفجار يك بمب کوچک تمام شیشه‌های درو پنجره يك کوچه را خرد میکرد. من یادداشتهایی به مقامات مربوطه نوشتم و در این باره توضیحاتی خواستم و دستور دادم که در صورت لزوم صدور شیشه را به خارج موقوف سازند. اما به من اطمینان داده شد که خطر کمبود شیشه هرگز گریبانگیر ما نخواهد شد.

\*\*\*

در اواسط سپتامبر، دشمن تاكتيك جنگی دیگری اختیار کرد که خرابیهای فراوان برای ما بیار آورد. بمب افکنهای دشمن فقط با بمبهای ساعت شمار به لندن حمله‌ور شدند و سازمانهای دفاعی با مسئله بفرنج جدیدی روبرو گردیدند. بارها عبور و مرور مراکز خطوط آهن حوالی کارخانه‌های جنگی، فرودگاهها، مراکز ارتباطی حساس ممنوع گردید تا بمب ساعت شماری که در آنجا افتاده بود بیرون آورد شود و یا منفجر شود و یا چاشنی آن برداشته شود. بیرون آوردن بمب از زمین، منفجر ساختن و یا برداشتن چاشنی آن کار بسیار دشواری بود. در آغاز کار، مبارزه با این تاكتيك جدید برای ما بسیار گران تمام شد. من در جلد اول این کتاب (طوفان نزدیک میشود) تعریف کردم که چگونه مینهای مغناطیسی را ما از آب

[۳]

## لندن تحمل میکند

آن زمان ایامی بود که انگلیسها، مخصوصاً مردم لندن که در صف اول قرار داشتند، تمام خصوصیات روحی خود را ظاهر ساختند: جدی بودند و در عین حال میل بمزاح را از دست نداده بودند، تزلزل ناپذیر بودند و در عین حال برای هر کاری آماده خدمت و تا اعماق روح خود امیدوار و با اعتماد بودند و خیلی زود بزنگی جدیدی که با وحشت و بیم آمیخته بود عادت کردند. یکشب که من بساحل شرقی رودخانه تایمز برای بازرسی رفته بودم، صدای سوت خطر بلند شد، کوچه‌ها فوراً خلوت شد و فقط صفوف طولانی مسافری که منتظر نوبت برای سوار شدن باتوبوس بودند بر جای ماند. همه رنگ پریده و خسته بنظر میرسیدند. مه پائیزی شهر را در خود غرق کرده بود، هوا سرد و تند بود و شب و دشمن نزدیک می‌شدند. در آن لحظه بمن حالی دست داد و احساس کردم که کوشش و رنج مردم بزرگترین پایتختهای دنیا مفهومی چیست. این وضع تا کی ادامه می‌یافت؟ چه چیزها را باز باید تحمل کرد؟ حدود قدرت انسانی تاچه حد است؟ خستگی و از پا درآمدن مردم تاچه حدود در قدرت تولید جنگی انگلیسی تأثیر خواهد کرد؟

در آنسوی اقیانوس اطلس، بمبارانهای پی‌درپی لندن و بعد هم بمباران شهرهای دیگر انگلیس، از اینسو تا آنسوی ایالات متحده موجی از همدردی و دل سوزی بحرکت آورد که تا آنوقت در هیچيك از ملل انگلیسی زبان سابقه نداشت. در قلوب مردم امریکا مخصوصاً در دل پرزیدنت روزولت، شعله بزرگی زبانه می‌کشید. «درجه حرارت» مرتباً در امریکا بالا می‌رفت و من هیجان شدید میلیونها زن و مرد را که در آتش شوق کمک به ما میسوختند، احساس میکردم. هر کس میتواند از اقیانوس عبور کند برای ما تحفه‌ها و هدایایی می‌آورد، احترام آنها، تحسین آنها، دوستی عمیق آنها و دل‌سوزی و همدردی برادرانه آنها بهترین مشوق ما بود. اما هنوز ماه سپتامبر به پایان نرسیده بود و ما می‌بایستی ماهها همین زندگی عجیب و



بیرون میکشیدیم و آنرا منفجر ساخته یا از کار می انداختیم. مین مغناطیسی و بمب ساعت شمار از سلاحهای خطرناک است. خطر آن بیشتر از این جهت است که يك حالت عدم اطمینان و تردید ایجاد میکند و امور را خواه و ناخواه متوقف میسازد. من خود طرحی برای استفاده از موشکهای ساعت شمار در سال ۱۹۱۸ تهیه کرده بودم و در همین جنگ نیز استعمال مینهای کوچک مغناطیسی را در نروژ و کانال «گیل» توصیه نموده بودم. اکنون می بایستی ما خود سزای آنها را بچشم.

سازمان مخصوصی برای مبارزه با بمبهای ساعت شمار تحت فرمان ژنرال کینک تأسیس شد. گروههای مخصوصی برای آوردن و منهدم ساختن یا از کار انداختن بمبهای ساعت شمار در لندن و تمام شهرهای انگلیس تشکیل گردید که تقریباً تمام افراد آن داوطلب بودند. این گروهها روز و شب آماده خدمت بودند و بعضی از افراد آن از این آزمایشهای خطرناک جان سالم بدر بردند. بعضی دیگر ۲۰ بار، ۳۰ بار و حتی ۴۰ بار مأموریت خود را انجام دادند و سپس هلاک گردیدند. در تمام بازرسیهایی که من از محلات لندن میکردم، گروههای مأمور دفاع ضد بمب ساعت شمار امیدیدم که مشغول فعالیتند. آنها مردانی بودند که چهره ای سوای چهره دیگران داشتند. و هر کس هر قدر دلیر و فداکار باشد چهره اش با چهره این مردان تفاوت خواهد داشت. لاغر بودند رنگ پریده بودند، نگاهشان تند بود، لباسهایشان فشرده بود و لباس مرتبی «پوشیدند». وقتی تاریخ مبارزات مردم انگلیس را در آن روزها مینویسند کلمه «سرسخت» زیاد تکرار میشود ولی حق است که این کلمه فقط در مورد ایشان بکار برده شود.

(شاید ذکر يك داستان مضحك در میان این صحنه تاریک بی مورد باشد. اما در زمان جنگ، گاهی خنده مردانه يك سرباز نشانه پیروزی بر يك هیجان و ترس فوق العاده است. روزی گروهی داوطلب مشغول بیرون آوردن يك بمب ساعت شمار از زمین بودند و بهترین فرد آن گروه در گودالی که بمب حفر کرده بود پائین رفته بود تا چاشنی آنرا بردارد. ناگهان کسانی که در بالای گودال ایستاده بودند صدای او را شنیدند که فریاد میزند مرا بیرون بیاورید و فقایش فوراً او را بیرون کشیدند و بازوان او را گرفتند و قریب پنجاه متر دویدند و سپس خود را بر زمین افکندند زیرا در این فاصله انفجار بمب خطری برای آنها ایجاد نمیکرد اما صدای انفجاری شنیده نشد. همه رنگشان پرید بود و نفس نفس میزدند، همگی نگاهی از روی تعجب به قهرمان دسته که به گودال رفته بود کردند. قهرمان به نگاه کنجکاوانه آنها پاسخ داد: «عجب موش بزرگی در گودال بود!»)

من یکی از این گروهها را خوب بخاطر دارم که مظهر تمام گروههای دیگر میتواند باشد. این گروه مشتمل بر سه نفر بود: کنت اف سوفلک و دوشیزه منشی و راننده او. فداکاری و جسارت و نام خانوادگی کنت این گروه را معروف کرده بود این سه نفر ۳۴ بمب ساعت شمار را از زمین بیرون آوردند و تمام مأموریتهای خود را با خوشروئی و شهامت انجام دادند. بمب سی و پنجم کنت و دوشیزه جوان و راننده پیر را هلاک کرد.

\*\*\*

در همین احوال آلمانیها مینهای دریائی عظیمی که تاکنون مانند آن دیده نشده بود، با

هواپیما و بوسیله جتر نجات شهرهای انگلیس مخصوصاً لندن قروافکندند. انفجار حاصله از برخورد این مینها با زمین بسیار شدید بود. در این مورد ما فقط يك وسیله دفاع داشتیم و آن عمل مقابله بمثل بود.

از طرفی دشمن بمباران هدفهای نظامی را کنار گذاشته بود. حملات هوائی آلمان فقط متوجه لندن و سایر شهرهای پر جمعیت انگلستان بود. در این مورد هم من طرفدار عمل مقابله بمثل بودم و عقیده داشتم هر ضربه را باید با ضربه همانندی پاسخ داد. اما برای اجرای نظریات خود با مخالفت شدید عده ای که در این خصوص بمسائل وجدانی اهمیت زیادی از حد می دهند، مواجه گردیدم.

مقایسه خسارات و تلفاتی که در زمستان ۴۱ - ۱۹۴۰ لندن وارد آمد با آنچه که در سه سال آخر جنگ، یعنی هنگامیکه اندازه بمبها بسیار بزرگتر و حملات هوائی شدیدتر بود، بر سر آلمانیها آمد دشوار است. از طرفی آلمانیها مدتها بود که خود را برای مقابله با خطرات هوائی آماده کرده بودند و پناهگاههای مستحکمی ساخته بودند که هنگام سوت خطر مردم مجبور بودند با آنجا پناه ببرند و در غیر این صورت رسماً مورد تعقیب قرار می گرفتند. وقتی ما بعدها وارد آلمان شدیم مشاهده کردیم بسیاری از شهرها بکلی از میان رفته و پناهگاهها همچنان در زیر خاک بر جای خود باقی است و مردم روز و شب در آن زندگی میکنند. در بسیاری از موارد بمبها فقط سنگ و خاک را به هوا پرتاب می کرد زیرا بناها قبلاً فرو ریخته بود و بمب دیگر جز ویرانهها چیز دیگری برای منهدم ساختن نمی یافت.

اما در لندن حملات ضعیفتر از حملات بعدی ما بر آلمان بود و ضمناً وسائل دفاعی و پناهگاه نیز کمتر بود. با استثنای دالانهای ترن زیر زمینی (مترو) پناهگاه مطمئن دیگری وجود نداشت و آنچه تهیه شده بود فقط از فشار انفجار بمب مردم را مصون نگاه میداشت. عملاً کلیه مردم لندن مجبور بودند در زیر آتش دشمن یا در خانه های خود یا در پناهگاههای «اندلسن»، که با عجله و فقط برای مصونیت در مقابل فشار انفجار بمب ساخته شده بود، زندگی کنند و هر کس پس از یک روز کار خسته کننده بخانه میرفت نمی دانست آیا صبح سالم بیدار خواهد شد یا نه، و تمام این امور را مردم لندن با خونسردی معمولی مردم انگلیس تلقی کردند. از هر هزار نفر مردم لندن فقط یک نفر دائماً در مقابل بمب مصون بود. مهذا هرگز روحیه مردم لندن ضعیف نشد. البته اگر بمبهای ۱۹۴۳ بر لندن ۱۹۴۰ فروافکنده شده بود، نتایج دیگری بیارمی آورد و معلوم نبود مقاومت انسانی در این مورد چگونه باشد. اما هر چیز زمانی دارد. و هر امری نسبی است و هیچکس نمیتواند ادعا کند که لندن در صورت دیگری مجبور بتسلیم میشد.

\*\*\*

در اواسط اکتبر نیروی هوائی آلمان تاکتیک جنگی جدیدی اختیار کرد. تا آن زمان هواپیماهای آلمانی فقط بمبهای منفجر شونده بزرگ بر انگلستان فرو می افکندند. ولی از ۱۵ اکتبر بعد طی حملات شدیدی که ۴۸۰ هواپیما بطور متوسط در آن شرکت داشتند بیش از



۷۰/۱۰۰۰ بمب آتش را بر انگلستان فروریختند. تا آنوقت مردم لندن دستور داده میشد که هنگام بمباران هوایی همه پناهگاهها بروند و از هیچ اقدامی برای حفظ جان خود فروگذار ننمایند. اما از اواسط اکتبر این دستور تغییر کرد و دستور دهمه بروی پشت بامها، جانشین دستور دهمه در پناهگاهها، گردید. سرعت سازمانی برای دیده بانی تأسیس شد تا از وقوع حریق جلوگیری نماید. در تمام لندن و حومه این سازمان فوراً مشغول فعالیت شد و در ولایات انگلیس نیز سازمانهای مشابهی تأسیس گردید. در آغاز کار دیده بانها داوطلب بودند ولی احتیاج بدیده بان با اندازه ای بود که دولت صلاح دید خدمت در سازمان دیده بانی اجباری شود. این خدمت اجباری در تمام طبقات جامعه انگلیس بمنزله یک محرک روحی بود. مخصوصاً زنهای این خدمت اجباری را با شوق و هیجان فوق العاده انجام میدادند. تشکیلاتی بوجود آمد که بدیده بانها تعلیم میداد چگونه بمبهای آتشزای مختلف را خاموش کنند و دیده بانها در مدت کوتاهی مهارت فوق العاده کسب کردند. هزاران حریق قبل از اینکه آتش بتعام نقاط يك بنا سرایت کند خاموش شد و کم کم بیدار ماندن در بالای پشت بام در تمام مدت بمباران شبانه موضوع مبتدلی شد و دیده بانان در حالی که برای حفاظت خود چیزی جز يك کلاه خود مخصوص نداشتند، تمام شب را بر بالای بامها بیدار میماندند.

\*\*\*

حال که قرار بود شهرهای انگلیس بمباران شود، بنظر من بهتر بود لندن ضربه اصلی را تحمل نماید. لندن شبیه يك حیوان بزرگ ما قبل تاریخ بود که می توانست ضربت مهلك را بدون اینکه از پای در آید تحمل کند و با وجود هزاران جراحت و زخم همچنان حرکت کند و بزندگی خود ادامه دهد. در تمام محلات کارگری که خانه های دوطبقه و جود داشت پناهگاههای مخصوصی که «پناهگاه اندرسن» نامیده می شد ساخته شد. اقداماتی بعمل آمد که این پناهگاهها قابل زندگی باشد و رطوبت در آن رخنه ننماید. بعدها پناهگاه دیگری بنام «پناهگاه موريسون» مورد استفاده قرار گرفت که شبیه يك میز گرد فولادی بود که دیوارهای اطراف آن با فلزهای محکمی ساخته شده بود. چنین پناهگاهی میتواند خرابی يك خانه كوچك را تحمل نماید و ساکنین خانه را از مرگ حتمی نجات دهد. بسیاری از مردم انگلیس زندگی خود را مدیون این پناهگاهها هستند. در بقیه موارد و لندن می توانست تحمل کند. لندن تمام ضربات را تحمل می کرد و اگر ضربات بیشتری نیز باین شهر وارد می آمد باز مقاومت مینمود.

در آن زمان ما حقیقتاً معتقد بودیم که لندن بکلی ویران خواهد شد. کم کم خرابی لندن به حدی رسید که بمبها روی خانه هایی که قبلاً ویران شده بود می افتادند و فقط آجرها را به هوا پرتاب می کردند. در مساحت وسیعی هیچ چیز برای منفجر ساختن و آتش زدن وجود نداشت و مع هذا موجودات زنده در این جا و آنجا مشغول کار بودند و هیچ چیز فعالیت ایشان را متوقف نمی کرد. در آن زمان هر کس از اینکه اهل لندن است بر خود افتخار می کرد. تمام کشور مردم لندن را مورد تحسین و تمجید قرار داده بودند و تمام شهرهای بزرگ خود را آماده ساخته

بودند تا در صورت تکرار آزمایش لندن، سر بلند از مر که بیرون آیند. در حقیقت بسیاری از مردم نسبت بافتخاری که نصیب لندن شده بود حسودی می کردند و هر کس از ولایات میتوانست خارج شود، یکی دو روز بلندن می آمد تا در رنج و درد مردم لندن سهیم باشد و بمباران بزرگترین پایتخت های دنیا را بچشم ببینند. دولت برای جلوگیری از این رفت و آمد به لندن بوسیله اداری اقدام کرد.

\*\*\*

در اواسط اکتبر ژوزیاد گود Josiah Wedgwood یکی از نمایندگان پارلمان بمناسبت اینکه من پناهگاه مطمئنی در اختیار خود ندارم و هنگام حملات هوایی خود را بخطر میاندازم داد و فریاد عجیبی در مجلس براه انداخت. وی یکی از دوستان قدیمی من بود و در جنگ دار دائل مجروح گردیده بود. وی همیشه طرفدار سیستم مالیات واحد (تئوری اقتصادی هنری جرج اکونومیست امریکائی که در قرن نوزدهم میزیسته است) بود ولی بعدها نظریاتش تغییر پیدا کرد و بحزب کارگر پیوست. برادرش رئیس شورای اجراییه راه آهن بود و پیش از جنگ ابتکاری کرده پناهگاه های بسیار محکمی برای کارمندان راه آهن ساخته بود که ۲۰ متر در زیر زمین قرار داشت در نتیجه داد و فریاد «ژوزیاد گود» از هر طرف بمن فشار آمد که در يك پناهگاه مستحکم و مطمئن زندگی کنم و از اواسط اکتبر تا پایان سال مرا پناهگاه راه آهن منتقل کردند و من شبها در آنجا کار می کردم و میخواستیم من از اینکه می دیدم از امنیتی بیش از امنیت سایر اتباع انگلیسی برخوردارم بسیار ناراحت بودم و پس از اینکه چهل روز در پناهگاه راه آهن بسر بردم مجدداً بدفتر نخست وزیری باز گشتم. عمارت نخست وزیری تا حدی مستحکم شده بود و می توانست در مقابل فشار انفجار بمب مقاومت نماید. حتی زن من با وجود مخالفت من چندین تا بلو بدیوار آویزان کرد و چون در تمام مدت جنگ باین عمارت لطمه ای نخورد من باو حق دادم و از مخالفت خود عذرخواهی کردم.

از برجی که در کنار عمارت نخست وزیری قرار داشت منظره تمام لندن در شبهای ساف معلوم بود و من اغلب با میهمانان امریکائی خود که همیشه نسبت به «آتش بازی» در لندن اظهار علاقه میکردند، از این برج منظره بمباران شهر را تماشا میکردیم.

\*\*\*

در شب سوم نوامبر، برای اولین مرتبه در لندن صدای سوت خطر شنیده نشد. سکوت سوت های خطر در آن شب برای بسیاری از مردم عجیب بود. هر کس از خود می پرسید که چه روی داده است. شب بعد هوا پیمایهای دشمن حملات خود را متوجه تمام نقاط انگلستان کردند و مدت چند روز این حملات گسترده ادامه داشت. در واقع یکبار دیگر آلمانیها تا کتیک جنگی خود را تغییر داده بودند. مع هذا نیروی هوایی آلمان کوشش می کرد که مراکز صنعتی دیگر ما را فلج سازد. خلبانان آلمانی تسلیحات جدیدی برای حمله بشهرهای دیگر انگلستان دیده بودند و مثلاً يك گروه مخصوصاً برای حمله بکارخانه هواپیما سازی رولز رویز تربیت شده بودند. این تا کتیک جدید نیز چندان طول نکشید و آلمانیها چندی بعد مجدداً شیوه جنگی خود را تغییر



۷۰/۰۰۰ بمب آتش را بر انگلستان فروریختند. تا آنوقت بمردم لندن دستور داده میشد که هنگام بمباران هوایی همه پناهگاهها بروند و از هیچ اقدامی برای حفظ جان خود فروگذار ننمایند. اما از اواسط اکتبر این دستور تغییر کرد و دستور دهمه بروی پشت بامها، جانشین دستور دهمه در پناهگاهها گردید. سرعت سازمانی برای دیده بانی تأسیس شد تا از وقوع حریق جلوگیری نماید. در تمام لندن و حومه این سازمان فوراً مشغول فعالیت شد و در ولایات انگلیس نیز سازمانهای مشابهی تأسیس گردید. در آغاز کار دیده بانها داوطلب بودند ولی احتیاج بدیده بان باندازه ای بود که دولت صلاح دید خدمت در سازمان دیده بانی اجباری شود. این خدمت اجباری در تمام طبقات جامعه انگلیس بمنزله يك محرك روحی بود. مخصوصاً زنها این خدمت اجباری را با شوق و هیجان فوق العاده انجام میدادند. تشکیلاتی بوجود آمد که بدیده بانها تعلیم می داد چگونه بمبهای آتش راى مختلف را خاموش کنند و دیده بانها در مدت کوتاهی مهارت فوق العاده کسب کردند. هزاران حریق قبل از اینکه آتش بنام نقاط يك بنا سرایت کند خاموش شد و کم کم بیدار ماندن در بالای پشت بام در تمام مدت بمباران شبانه موضوع مبتدلی شد و دیده بانان در حالی که برای حفاظت خود چیزی جز يك کلاه خود مخصوص نداشتند، تمام شب را بر بالای بامها بیدار میماندند.

\*\*\*

حال که قرار بود شهرهای انگلیس بمباران شود، بنظر من بهتر بود لندن ضربه اصلی را تحمل نماید. لندن شبیه يك حیوان بزرگ ما قبل تاریخ بود که می توانست ضربت مهلك را بدون اینکه از پای در آید تحمل کند و با وجود هزاران جراحت و زخم همچنان حرکت کند و بزندگی خود ادامه دهد. در تمام محلات کارگری که خانه های دوطبقه و جود داشت پناهگاههای مخصوصی که «پناهگاه اندرسن» نامیده می شد ساخته شد. اقداماتی بعمل آمد که این پناهگاهها قابل زندگی باشد و رطوبت در آن رخنه ننماید. بعدها پناهگاه دیگری بنام «پناهگاه موريسون» مورد استفاده قرار گرفت که شبیه يك ميز گرد فولادی بود که دیوارهای اطراف آن با فلزهای محکمی ساخته شده بود. چنین پناهگاهی میتواند خرابی يك خانه كوچك را تحمل نماید و ساکنین خانه را از مرگ حتمی نجات دهد. بسیاری از مردم انگلیس زندگی خود را مدیون این پناهگاهها هستند. در بقیه موارد و لندن می توانست تحمل کند، لندن تمام ضربات را تحمل می کرد و اگر ضربات بیشتری نیز باین شهر وارد می آمد باز مقاومت مینمود.

در آن زمان ما حقیقتاً معتقد بودیم که لندن بکلی ویران خواهد شد. کم کم خرابی لندن بحدی رسید که بسببها روی خانه هایی که قبلاً ویران شده بود می افتادند و فقط آجرها را بهوا پرتاب می کردند. در مساحت وسیعی هیچ چیز برای منفجر ساختن و آتش زدن وجود نداشت و معهذاً موجودات زنده در این جا و آنجا مشغول کار بودند و هیچ چیز فعالیت ایشان را متوقف نمی کرد. در آن زمان هر کس از اینکه اهل لندن است بر خود افتخار می کرد. تمام کشور مردم لندن را مورد تحسین و تمجید قرار داده بودند و تمام شهرهای بزرگ خود را آماده ساخته

بودند تا در صورت تکرار آزمایش لندن، سربلند از معرکه بیرون آیند. در حقیقت بسیاری از مردم نسبت بافتخاری که نصیب لندن شده بود حسودی می کردند و هر کس از ولایات میتوانست خارج شود، یکی دوروز بلندن می آمد تا در رنج و درد مردم لندن سهیم باشد و بمباران بزرگترین پایتخت های دنیا را بچشم ببینند. دولت برای جلوگیری از این رفت و آمد به لندن بوسایل اداری اقدام کرد.

\*\*\*

در اواسط اکتبر ژوزیاد گود Josiah Wedgwood یکی از نمایندگان پارلمان بمناسبت اینکه من پناهگاه مطمئنی در اختیار خود ندارم و هنگام حملات هوایی خود را بخطر میاندازم داد و فریاد عجیبی در مجلس برای انداخت. وی یکی از دوستان قدیمی من بود و در جنگ داردانل مجروح گردیده بود. وی همیشه طرفدار سیستم مالیات واحد (تئوری اقتصادی هنری جرج اکونومیست امریکائی که در قرن نوزدهم میزیسته است) بود ولی بعدها نظریاتش تغییر پیدا کرد و بحزب کارگر پیوست. برادرش رئیس شورای اجراییه راه آهن بود و پیش از جنگ ابتکاری کرده پناهگاههای بسیار محکمی برای کارمندان راه آهن ساخته بود که ۲۰ متر در زیر زمین قرار داشت در نتیجه داد و فریاد «ژوزیاد گود» از هر طرف بمن فشار آمد که در يك پناهگاه مستحکم و مطمئن زندگی کنم و از اواسط اکتبر تا پایان سال مرا پناهگاه راه آهن منتقل کردند و من شبها در آنجا کار می کردم و میخواخیدم من از اینکه می دیدم از امنیتی بیش از امنیت سایر اتباع انگلیسی برخوردارم بسیار ناراحت بودم و پس از اینکه چهل روز در پناهگاه راه آهن بسر بردم مجدداً بدفتر نخست وزیری باز گشتم. عمارت نخست وزیری تا حدی مستحکم شده بود و می توانست در مقابل فشار انفجار بمب مقاومت نماید. حتی زن من با وجود مخالفت من چندین تابلو بدیوار آویزان کرد و چون در تمام مدت جنگ باین عمارت لطمه ای نخورد من باو حق دادم و از مخالفت خود عذرخواهی کردم.

از برجی که در کنار عمارت نخست وزیری قرار داشت منظره تمام لندن در شبهای ساف معلوم بود و من اغلب با میهمانان امریکائی خود که همیشه نسبت به «آتش بازی» در لندن اظهار علاقه میکردند، از این برج منظره بمباران شهر را تماشا میکردیم.

\*\*\*

در شب سوم نوامبر، برای اولین مرتبه در لندن صدای سوت خطر شنیده نشد. سکوت سوت های خطر در آن شب برای بسیاری از مردم عجیب بود. هر کس از خود می پرسید که چه روی داده است. شب بعد هوا پیمایهای دشمن حملات خود را متوجه تمام نقاط انگلستان کردند و مدت چند روز این حملات گسترده ادامه داشت. در واقع یکبار دیگر آلمانیها تا کنیک جنگی خود را تغییر داده بودند. معهذاً نیروی هوایی آلمان کوشش می کرد که مراکز صنعتی دیگر ما را فلج سازد. خلبانان آلمانی تسلیحات جدیدی برای حمله بشهرهای دیگر انگلستان دیده بودند و مثلاً يك گروه مخصوصاً برای حمله بکارخانه هواپیما سازی رولز رویز تربیت شده بودند. این تا کنیک جدید نیز چندان طول نکشید و آلمانیها چندی بعد مجدداً شیوه جنگی خود را تغییر



دادند. در آن روزها فکر هجوم بانگلستان کنار گذاشته شده بود و فکر هجوم بروسیه نیز هنوز جز در منظر پیشوا و اطرافیان قوت نگرفته بود. در واقع این مرحله از جنگ يك مرحله تجربی برای نیروی هوایی آلمان بود تا ببینند چند نوع حمله بیشتر بشود و بشفیع آنها تمام میشود. اما اگر آلمانیها يك تاکتیک جنگی را برای مدت مدیدی ادامه می دادند استفاده بیشتری می کردند. اشتباه گورینگ این بود که مرتباً شیوه جنگی خود را تغییر می داد. نباید انکار کرد که در آنوقت آلمانیها آن اطمینان سابق را بخود نداشتند و پیروزی آنقدرها بنظرشان سهل و ساده نبود. تاکتیک جدید بمباران هواپیماهای آلمانی در ۱۴ نوامبر با حمله به «کوانتری» آغاز شد.

لندن بنظر گورینگ شهر بزرگی آمده بود که گرفتن نتیجه قطعی پس از يك بمباران در آن دشوار بنظر میرسید. لذا وی ترجیح داد که شهرهای کوچک را بنوبت هدف بمب افکنهای آلمانی قرار دهد و کارخانههای اسلحه سازی این شهرها را بکلی ویران سازد. حمله هوایی به «کوانتری» در ساعت هفت شب ۱۴ نوامبر آغاز شد و ۵۰۰ هواپیماي آلمانی ۹۰۰ تن مواد منفجره و هزاران بمب آتش را بر این شهر کوچک افکندند. بطور کلی این مهلك ترین حمله هوایی بود که ما در طی جنگ تحمل کردیم. مرکز شهر بکلی منهدم شد و تا مدتی هر گونه فعالیت در این ناحیه غیر ممکن بود. چهارصد نفر کشته شدند و هزاران نفر مجروح گردیدند. رادیوی آلمان اعلام کرد که تمام شهرهای انگلیس مانند کوانتری منهدم خواهد شد. مع هذا کارخانههای هواپیما سازی و اتومبیل سازی شهر بکلی از بین نرفت و مردم شهر که تا آنوقت بمباران جدی ندیده بودند آنقدرها صدمه ندیدند. ظرف یک هفته کمیته تجدید ساختمان و ترمیم خرابیها اقدامات موثری انجام داد و شهر مجدداً فعالیت سابق خود را از سر گرفت.

در ۱۵ نوامبر لندن مجدداً بسورت هدف اصلی نیروی هوایی آلمان درآمد. در آن شبها مهتاب هوا را روشن کرده بود و حملات آلمانیها خسارات بسیاری بلندن زد. در شبهای بین ۱۰ و ۲۰ نوامبر شهر بیرمنگهام هدف هواپیماهای آلمانی شد و طی بمبارانهای بزرگ ۸۰۰ نفر کشته و دوهزار نفر زخمی شدند. ولی بیرمنگهام با جرأت و جرات فوق العاده این حملات را تحمل کرد. وقتی چند روز بعد من برای بازدید شهر بیرمنگهام رفتم واقعه بامزه ای اتفاق افتاد که در خاطر من مانده است: نزدیک غروب بود، در حالی که من می خواستم سوار اتومبیل خود شوم دختر جوانی که بسیار زیبا بود خود را بطرف اتومبیل من انداخت و يك قوطی سیگار برک به داخل اتومبیل پرتاب کرد. من اتومبیل را فوراً نگه داشتم و دختر بمن گفت: «من جایزه کار را در این هفته گرفته ام و یک ساعت پیش فهمیدم که شما به بیرمنگهام آمده اید». تحفه ای که او بمن داد دویا سه لیتره ارزش داشت و این مبلغ پول کمی نبود. من خیلی خوشحال شدم و آن دختر را بوسیدم (البته در زمینه خدمت رسمی اداری) و بطرف قبرستانی که مقتولین هفته قبل را در آنجا خاک سپرده بودند، حرکت کردم و در آنجا مراسم احترام را بجا آوردم. آری، جرأت مردم بیرمنگهام فوق العاده بود و يك میلیون نفر مردم این شهر با شهامت و جرأت بدبختی هائی را که با آن مواجه شدند، تحمل کردند.

در هفته های آخر نوامبر و اوائل دسامبر حمله هواپیماهای دشمن بیشتر متوجه بنادر انگلیس شد و سوتامپتون و لیورپول بشدت بمباران شدند. سپس بنادر دیگر انگلیس مخصوصاً پلیموت و منچستر و گلاسکو و سایر مراکز صنایع جنگی بمباران شدند ولی در همه جا روحیه مردم چون صخره های سخت قوی و مستحکم بود. سپس گورینگ برای پنجمین بار، لندن را هدف اصلی حملات هوایی قرار داد. در شب ۲۹ دسامبر آلمانیها با شدت هر چه تمامتر لندن را با بمبهای منفجر شونده بمباران کردند. بسیاری از مجاری آب شهر منهدم شد و ۱۵۰۰ حریق در لندن روی داد که همه آنها در نتیجه فعالیت سازمان ضد حریق خاموش گشت. در ایستگاههای راه آهن و اسکله ها خسارات بسیاری وارد آمد. بناهای تاریخی بشدت آسیب دید و کلیسای سن پول آتش گرفت و بزحمت از سوختن آن جلوگیری شد. هشت کلیسای بزرگ که از آثار ورن Wren (معمار معروف انگلیسی که در ۱۷۲۹ - ۱۶۳۲ زندگی میکرد - مترجم) منهدم گشت. روزی که شاه و ملکه از این ویرانه ها بازدید کردند، مردم چنان با هیجان و شور و شغف از ایشان استقبال کردند که تا آنروز چنین استقبالی در هیچ يك از تشریفات بزرگ سلطنتی سابقه نداشت. در تمام مدتی که حملات هوایی آلمان بر لندن ادامه داشت، شاه هرگز قصر بو کینگهام را ترك نکرد. در زیر زمین های قصر مشغول ساختن پناهگاه های مستحکم بودند اما این کار ماهها وقت لازم داشت. چندین بار اعلیحضرت در وسط بمب باران هوایی به ویندزر رسید و یکروز که همراه ملکه بود نزدیک بود قربانی بمباران شود.

اعلیحضرت بمن اجازه داده اند که در اینجا یادداشتی را که درباره واقعه آنروز کرده اند ذکر کنم:

«جمعه ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۰»

ما درحالیکه بمباران هوایی ادامه داشت از ویندزر بلندن رسیدیم. هوا بشدت ابری بود و باران تنیدی می بارید. ملکه با من بسالن کوچکی که پنجره های آن بطرف حیاط مربع باز می شد آمد (این سالن که معمولاً من در آن کار میکردم در نتیجه يك بمباران قبلی غیر قابل استفاده شده و شیشه های آن بکلی خرد شده بود). ناگهان ما صدای غرش يك بمب افکن عمود رو را شنیدیم که هر لحظه بیشتر می شد و دیدیم که دو بمب بدیوار قسمت جلوی حیاط مربع اصابت کرد. برقی هوا را روشن کرد و صدای انفجار پنجره ها را از جا کند و دو گودال عمیق در حیاط ایجاد شد. از یکی از گودالها آب بشدت فوران می کرد و معلوم شد که مجرای آب سوراخ شده است. آب از پنجره های خرد شده به داخل سالن میریخت. تمام این جریانات ظرف يك دقیقه روی داد. ما از سالن بیرون آمدیم و دیدیم که دو بمب دیگر در حیاط جلوی قصر، دو بمب در حیاط مربع یکی بر روی کلیسای قصر و یکی هم بیای افتاده است.

شاه که در نبرد ژوتلاند نیز شرکت کرده بود اکنون در این نبرد جدید خود را جوان احساس میکرد و از اینکه در سرنوشت اتباع خود که روز و شب با خطر مواجه هستند سهم بود، بسیار خوشحال بود.

من باید اعتراف کنم که در آن زمان نه من و نه همکارانم از خطراتی که اعلیحضرتین با آن



مواجه شدند اطلاع داشتیم. اگر پنجره‌ها بجای آن که باز باشد بسته بود و یا اینکه بمباران‌های قبلی شیشه‌ها را نشکسته بود، بمبی که در حیات مربع منفجر گشت چنان شیشه‌ها و پنجره‌ها را با شدت خرد می‌کرد و باطراف می‌پرانده که هر کس در اطاق بود کشته می‌شد. اما آنها بقدری با بی‌اهمیتی باین موضوع نگرستند که من، که اغلب شاه و ملکه و اطرافیان ایشان را می‌دیدم، فقط هنگامی که برای تألیف کتاب حاضر اسناد و مدارکی جمع می‌کردم از حادثه آروز مطلع شدم.

در آنروزها ما با اضطراب ولی بدون بیم و هراس دورنمای روزی را در نظر مجسم می‌کردیم که در میان ویرانه‌های لندن با دشمن به جنگیم و کشته شویم. اعلیحضرت يك میدان تیراندازی در باغهای کاخ بوکینگهام درست کرده بودند و هر روز باتفاق اعضای خانواده سلطنتی مشق تیراندازی با هفت تیر و مسلسل دستی مینمودند. بعدها من يك کارامین امریکائی که بمن هدیه شده بود با اعلیحضرت تقدیم کردم که سلاح بسیار خوبی بود اعلیحضرت که در دوماه اول نخست‌وزیری من هفته‌ای یکبار در ساعت ۵ بعد از ظهر مرا بطور رسمی بحضور می‌پذیرفتند، تصمیم گرفتند که این عادت را تغییر دهند. قرار شد که بعد از این من روزهای سه‌شنبه ناهار را در حضور اعلیحضرت صرف کنم. باین نحو راجع بامور مملکتی بهتر می‌توانستیم صحبت کنیم و ملکه هم گاهی در سر میز ناهار حاضر می‌شد. چندین بار ما مجبور شدیم که بشقابها و گیلدهای خود را برداریم و به پناهگاهی که ساختمان آن کم‌کم در شرف اتمام بود برویم و بقیه ناهار را در آنجا بخوریم. این ناهار هفتگی هم چنان ادامه داشت و پس از چند ماه اعلیحضرت تصمیم گرفتند که کلیه مستخدمین را هنگام صرف غذا مرخص کنند و ما خود یکدیگر خدمت می‌کردیم. در مدت چهار سال و نیمی که این جلسات ادامه داشت من احساس می‌کردم که شاه با چه دقتی گزارشهایی را که به ایشان تقدیم میشد مطالعه میکردند و تمام تلگرافها و اسناد رسمی که بایشان تسلیم می‌شد میخواندند.

بموجب قانون اساسی انگلستان اعلیحضرت حق دارند از کلیه اموری که وزرا مسئول آنند مطلع شوند و میتوانند بدون هیچگونه محدودیتی اعضای دولت خود را راهنمایی نمایند. من همیشه مواظب بودم که همه چیز با اطلاع شاه برسد و در ملاقاتهای هفتگی ما اعلیحضرت بمن نشان میدادند که از بسیاری از مدارك و اسناد که خود من وقت مطالعه دقیق آنها را پیدا نکرده بودم، بخوبی مطلعند. واقعاً که انگلستان از داشتن چنین شاه و ملکه‌ای در آن روزهای سخت باید بخود بیبالد. من که جداً طرفدار حکومت سلطنتی پارلمانی هستم از محبتی که در آن چهار سال و نیم اعلیحضرت پادشاه انگلستان بمن داشتند همیشه مفتخرم و تصور نمیکند که چنین افتخاری در تاریخ ما جز در زمان سلطنت ملکه آن، و نخست‌وزیری مارلبروک نصیب کسی شده باشد.

\*\*\*

کم‌کم بپایان سال نزدیک میشدیم و من در اینجا برای آنکه مطلب را مغشوش نکرده باشم از شرح جریانات دیگر در اینجا خود داری نمودم ولی هر يك را بنوبه خود نقل خواهم کرد. خواننده بخوبی میداند که صدای انفجار بمب و طوفانی که بر سر لندن فازل شده بود

يك قطعه کوچکی از موسیقی عمومی جنگ بود. باید اذعان کرد که ضرباتی که بلند وارد می‌آمد، وقتی معلوم شد که مهلك نیست، برای تقویت روحیه ملت انگلیس و مردم لندن بی‌فایده نبود. این ضربات ما را متحدتر کرد و بما اجازه داد که با روشنی و وضوح بیشتری از فهم و عقاید خود درباره امور، استفاده کنیم. اما هیچ معلوم نیست که اگر حمله دشمن ده یا بیست بار - یا فقط دوبار - شدیدتر بود همین نتایج نیکو از آن بدست می‌آمد.



وقتی ایتالیا در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ بمبا اعلان جنگ داد و ائتلیجنت سرویس، اظهار عقیده کرد که علاوه بر پادگانهای ایتالیا در حبشه و سومالی واریتره، نیروهای ایتالیا در ایالات ساحلی افریقای شمالی در حدود ۲۱۵۰۰۰ نفر است (امروز ما میدانیم که حدس ائتلیجنت سرویس صحیح بوده است). بطور کلی ایتالیا در شمال افریقا ۱۵ لشکر متمرکز کرده بود، نیروهای انگلیسی در مصر فقط ۵۰/۰۰۰ نفر بود، با این نیروها می بایستی در عین حال امنیت مرزهای غربی مصر را حفظ کنیم و امنیت داخلی را برقرار نماییم. ناچار کفه ترازو بسمت ایتالیا متمایل بود و در صورت بروز جنگ در شمال افریقا، بین ما بهیچوجه مساوات برقرار نبود مخصوصاً که برتری هوایی نیز با ایتالیا تکیه بود.

در ماه ژوئیه واوت ایتالیائی ها در چندین نقطه عملیاتی انجام دادند. ابتدا در ناحیه کاسالا واقع در منطقه نیل سفید در مشرق خارطوم دست به عملیات زدند. دره کنیا، بیم آن میرفت که ایتالیا از جنوب حبشه که با آنجا ۷۰۰ کیلومتر فاصله داشت نیروهای به ناپرویی اعزام کند. در واقع نیروهای معظمی در سومالی انگلیس پیشروی می کرد، اما این نگرانی هادر مقابل خطر هجوم ایتالیا بمصر چیز مهمی نبود و ظاهراً چنین معلوم میشد که رم مقدمات کار را برای حمله بمصر تهیه دیده است. مدت ها بود که موسولینی نیروهای خود را از مغرب بمشرق و بطرف مصر سوق می داد. مدت ها پیش از جنگ، جاده بسیار خوبی در ساحل متصرفات ایتالیا در شمال افریقا ساخته شده بود که از تریپولی و سیرنائیک بمصر منتهی می شد. ماه ها بود که در این جاده نقل و انتقال های نظامی متعدد مشاهده میشد. در بن غازی، درنا، طبرق، بردیه و سلوم مخازن مهمات و سر بازخانه های مجهز ساخته شده بود. طول این جاده که از تمام مراکز نیروهای ایتالیا عبور می کرد دو هزار کیلو متر بود. در انتهای این جاده یعنی در مرز مصر، ارتشی بمیزان ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر متمرکز شده بود و در مقابل این ارتش، مصر چون طعمه لذیذی قرار گرفته بود. در پشت سر این ارتش جاده طویل صحرائی تا تریپولی ادامه پیدا می کرد و سپس به دریا منتهی می شد. اگر این ارتش نفر بنفر می جنگید و بر تمام موانعی که بر سر راهش بود پیروز می آمد و دائماً بطرف مشرق پیش میرفت موفقیت درخشانی نصیبش می شد. اگر این ارتش می توانست بنواحی زرخیز مصب نیل برسد هیچ غمی در مورد راه دراز بازگشت نداشت. اما اگر بخت از این ارتش بر میگشت فقط تعداد معدودی از افراد آن می توانستند بموطن خود بازگردند.

در پاییز ۱۹۴۰ در ارتش صحرائی و پادگان های مختلفی که در کنار این جاده بزرگ قرار داشت بیش از ۳۰۰ هزار سرباز ایتالیائی خدمت می کردند که اگر مجبور به عقب نشینی می شدند جز باتانی و آرامی نمی توانستند جنگ و گریز کنند و مجبور بودند ماه ها بجنگند و عقب نشینی کنند. اگر ایتالیائی ها جنگ را در مرز مصر می باختنند و جبهه آنها شکاف برمی داشت و ارتش بزرگ آنها فرصت بازگشت را پیدا نمی کرد همه افراد آن یا کشته و یا اسیر میشدند.

اما در ژوئیه ۱۹۴۰ کسی نمی دانست در جنگ کدام يك از ما پیش خواهیم برد. مقدم ترین مواضع دفاعی ما در آن زمان مرسی مطروح بود که در انتهای خط آهن قرار داشت. از

[۴]

## مصر و خاور میانه

ژوئن، ژوئیه، اوت ۱۹۴۰

از وقتی فرانسه از صف دول بزرگ جنگجو خارج شد و انگلستان تمام هم خود را مصروف دفاع از جزیره بریتانیا نمود، موسولینی بخود حق داد که خیال تسلط کامل ایتالیا بر مدیترانه و احیاء امپراطوری سابق روم را که همیشه در سر می پروراند، واقعیت دهد. وی از نگرانی دفاع در مقابل فرانسویان تونس بیرون آمده بود و میتوانست سپاهیان خود را که بمنظور هجوم بمصر آماده ساخته بود، تقویت نماید. دنیا نظرش متوجه سرنوشت جزیره بریتانیا، نیروهای هیتلر که در ساحل مانش متمرکز شده بودند و نتیجه جنگ هوایی بود. البته آنچه که بیش از همه فکر ما را نیز بخود مشغول داشته بود همین مسائل بود. در بسیاری از کشورها تصور میکردند که انگلستان در حال احتضار است. روش پراطمینان ما و تصمیم خلل ناپذیر ما بادامه جنگ، موجب تحسین دوستان ما در خارج از انگلستان شده بود اما دلایل این اطمینان و تصمیم برای بسیاری از مردم بر اساس درستی نبود. مع هذا کاینکه جنگی مصمم بود که با تمام وسائلی که برای دفاع از جزیره بریتانیا لزوم قطعی ندارد، از مصر دفاع کند و جلوی هر گونه تهاجم را بگیرد. اشکالات دفاع از مصر بسیار بود و از جمله وزارت دریاداری اعلام میکرد که بعلت وجود خطر هائی نمیتواند کاروانهای دریائی را از مدیترانه بگذراند و تمام کشتی های ما مجبور بودند از دماغه امید عبور کنند. خلاصه اینکه ممکن بود بقدرت هوایی ما در جزیره بریتانیا لطمه ای وارد آید و هیچ استفاده ای هم از دفاع از مصر نبریم. موضوع جالب توجه اینست که در آن روزها ما باین مسائل با خونسردی تمام نگاه میکردیم ولی امروز فقط بیاد آوردن آنها لرزه بر اندام من می افکند.

\*\*\*



آنجا جاده شوسه بسیار خوبی به میدی برانی کشیده شده بود ولی از میدی برانی تا سولوم جاده‌ای که خواروبار و کمک جنگی عظیمی بتوان از طریق آن به نیروهای مرزی فرستاد وجود نداشت. در سولوم پادگان موتوریزه ضعیفی مستقر شده بود که باتانک سبک و اتومبیل زره پوش مجهز بود. باین پادگان دستور داده شده بود بمحض اعلام جنگ ایتالیا با انگلیس به پست‌های نظامی مرزی ایتالیائی‌ها حمله کنند. لذا ۱۴ ساعت پس از اعلام جنگ ایتالیا بما، پادگان سولوم از مرز عبور کرده و عده‌ای از ایتالیائی‌ها را که از اعلان جنگ اطلاع نداشتند، غافلگیر کرده و آنها را اسیر نمود. در شب بعد یعنی شب ۱۲ ژوئن، افراد پادگان سولوم مجدداً باموقعیت عملیاتی انجام دادند و در شب ۱۴ ژوئن پست مرزی کائوژو و مادالنا را تصرف کرده و ۲۲۰ نفر ایتالیائی را اسیر کردند. در روز ۱۷ ژوئن فرمانده پادگان بعمليات بزرگتری دست زد و در جاده طبرق - بردیه به نیروهای ایتالیا حمله برد و ۱۶۰ تانک را منهدم کرد و يك کاروان نظامی را اسیر نمود و يك ژنرال ایتالیائی را نیز با خود بسولوم آورد. در این جنگهای کوچک که نیروهای ما دست بعمليات جنگی موضعی می‌زدند همیشه موفقیت نصیبشان می‌شد و کم کم نیروهای ما در مصر به برتری خود اطمینان حاصل کرده تصور نمودند که بصحرای حکمفرمایی می‌کنند. در هیچ يك از این جنگهای موضعی نیروهای ما با مقاومت نیروهای منظم و بزرگ مواجه نشدند و هیچيك از پست‌هایی که مورد حمله ما قرار گرفت در مستحکم و نیرومندی نبود. لذا نیروهای ما به آزادی هر کجا می‌خواستند میرفتند و در طی نبردهای شدید و کوتاه پیروزی‌هایی بدست می‌آوردند. البته بین دوازش مخالف که یکی فقط منطقه‌ای را که در آن چادر زده و دیگری تمام مناطق اطراف را در اختیار دارد فرق بسیار است. من این موضوع را در باره جنگ با بوئر ها متذکر شدم و در آنوقت نوشتم که ما فقط زمینی را که در آن چادر زده‌ایم در اختیار داریم در حالی که بوئر ها به آزادی می‌توانند در تمام کشور رفت و آمد کنند.

نیروهای کمکی عظیمی برای سپاهیان ایتالیائی مبرسید و در اواسط ژوئیه دشمن دولشکر مجهز در مرز مصر مستقر کرد و در اواخر ژوئیه دو لشکر مجهز دیگر نیز به آن افزود. در ماه اوت نیز ما نیروهای مرزی خود را تقویت کردیم و دو تیپ تفنگدار و سه هنگ سوار و يك گردان زره پوش و چندین ارابه توپ از جمله يك توپ ضد تانک به مرز فرستادیم. نیروهای مرزی ما پس از اینکه تقویت شدند مرتباً ضرباتی به نیروهای مرزی دشمن وارد می‌آوردند و تقریباً در کلیه عملیاتی که بآن دست می‌زدند موفقیت حاصل می‌کردند. مجموع تلفات ایتالیائی‌ها در سه ماه اول جنگ بیش از ۳۵۰۰ نفر است که ۷۰۰ نفر آنها بدست ما اسیر شده‌اند تلفات ما در عوض بیش از ۱۵۰ نفر نبود. بدین ترتیب مرحله اول جنگی که ایتالیا به امپراطوری بریتانیا اعلام کرده بود برفع ما پایان یافت.

مرکز فرماندهی خاور میانه که ریاست آن با ژنرال ویول بود پیشنهاد کرد که حمله اصلی ارتش ایتالیا در موضع مستحکم مرسی مطروح دفع شود. تا وقتی ما ارتش بزرگی در مصر متمرکز نمی‌کردیم ظاهراً این تنها راه جلوگیری از خطر بود. لذا من اقدامات زیر را پیشنهاد کردم که انجام دهند:

تا آنجا که ممکن است نیروهای متمرکز در مرسی مطروح را تقویت کنند تا از هجوم اولیه نیروهای ایتالیا بخوبی جلوگیری شود. البته این اقدام متضمن قبول خطراتی در نواحی دیگر بود. من از اینکه میدیدم نیروهای ما را فرماندهان نظامی در افریقا متفرق کرده‌اند بسیار عصبانی بودم. البته تقویت پادگانهای خارطوم و منطقه نیل نهایت لزوم را داشت، اما من نمی‌فهمم نگاه داشتن ۲۵۰۰۰ نفر از جمله تیپ اتحادیه افریقائی جنوبی و دوتیپ ورزیده افریقائی غربی در کنیا چه معنی داشت. من در ۱۹۰۷ در این منطقه بودم و نواحی اطراف را بخوبی می‌شناسم: در این سرزمین وسیع چیزی برای خوردن پیدا نمیشود، اما مناظر بسیار زیبایی دارد. فکر اینکه ایتالیا نیروهای عظیمی را از ۸۰۰ کیلو متر فاصله به نایروبی بیاورد و این مناظر زیبا را بایشان نشان دهد مضحك بود. بعلاوه در پست کنیا راه آهن اوکانادا در دست ما بود و اضافه بر این ما در دریا نیز تفوق کامل داشتیم و می‌توانستیم به آسانی نیروهای خود را از طریق دریا و راه آهن مرتباً به راست و چپ ببریم و ضربات سنگینی بر دشمن، که از پایگاههای اصلی خود دور شده بود و جز از راه زمین نمی‌توانست نیروهای خود را نقل و انتقال دهد، وارد سازیم. برای اینکه ما تفوق خود را در منطقه نایروبی حفظ کنیم میبایستی سعی کنیم در صورت حمله ایتالیائیها نیروهای دشمن را به نزدیکی راه آهن نایروبی بکشانیم و برای اینکه کار نگاهداشتن نیروهای عظیمی در کنیا به هیچ وجه لزومی نداشت. اگر ما نیروهای خود را بمصب رود نیل منتقل می‌کردیم بیشتر می‌توانستیم از آنها استفاده نماییم. من عاقبت موفق شدم فرماندهان نظامی را وادار سازم که قسمتی از نیروهای متمرکز در نایروبی را بمصر بفرستند اما این کار با آسانی صورت نگرفت و من مبارزه طولانی کردم تا توانستم بر سیاست غلطی که اساسش بر «امنیت درهمه جا» است پیروز شوم.

از طرفی من نهایت کوشش را کردم که سنگاپور را تقویت کنند و نیروهای را که از هند باسترالیا رفته بودند بآنجا فرستادم.

در فلسطین قضیه بنحو دیگری بود. ما در آنجا نیروهای ورزیده‌ای داشتیم که در سراسر فلسطین پخش شده بود. يك لشکر استرالیائی، يك تیپ نئوزیلندی، يك لشکر سوار انگلیسی که همه مجهز بمسلسل دستی بودند، در فلسطین متمرکز داده شده بود. من مایل بودم که یهودیان تل‌آویو را مسلح کنم تا بتوانند بخوبی از هر گونه تجاوز فلسطین دفاع کنند ولی در این مورد با مخالفتهای بسیار مواجه گردیدم.

در این موقع یکی از اموری که دائماً فکر من را بخود مشغول داشته بود تأمین امنیت کشتی‌های ما در مدیترانه بود که نیروی دریائی ضعیف ایتالیا، همراه با خط هوائی امنیت آنها را به مخاطره انداخته بود.

از طرفی مرتباً دستوراتی میدادم که جزیره مالت را تقویت کنند و نگذارند بدست دشمن بیفتد.

بنظر من مسئله اساسی این بود که ما بتوانیم کاروانهای نظامی، مخصوصاً تانک و توپ از طریق مدیترانه به مناطق مختلف امپراطوری بفرستیم و دیگر مجبور نشویم از طریق دماغه امید کاروانهای نظامی خود را رد کنیم. بدست آوردن چنین نتیجه‌ای البته متضمن قبول خطراتی



بود. اگر میخواستیم يك لشکر از انگلستان بمصر فرستیم و راه عبور را از جنوب دماغه امید انتخاب میکردیم مسلماً این لشکر مدت سه ماه در هیچ کجا نمی‌جنگید و این خطر بزرگی برای ما ایجاد میکرد. این مدت برای ما بسیار ارزش داشت و از طرفی تعداد لشکرهاي ما هم آنقدر زیاد نبود که بتوانیم يك لشکر را مدت سه ماه بیکار نگه‌داریم. بعلاوه جزیره بریتانیا مورد تهدید هجوم آلمان قرار گرفته بود و ما نمیدانستیم تا چه حد حق داریم برای دفاع خاور میانه از نیروهای ما مورد دفاع بریتانیا بکاهیم.

\*\*\*

چنانچه از تلگرافها و یادداشت‌های من برمیآید، در ژوئیه ۱۹۴۰ من جداً مشغول مطالعه مسئله خاور میانه شدم. جاده ساحلی که ایتالیایی‌ها ساخته بودند فکر مرا بخود مشغول داشته بود و همیشه فکر این بود که بوسیله نیروهای غلبه‌ی این جاده را قطع کنم. این نیروها می‌بایستی بسیار متحرک باشد و از طریق دریا بجاده نظامی ایتالیاییها حمله ور گردد. البته ما در آنوقت وسائل کافی برای پیاده کردن تانک و زره پوش و لشکرهاي موتوریزه در متصرفات افریقائی ایتالیا نداشتیم. مع هذا لازم بود که در صدد تهیه وسائل کافی برای چنین اقدامی برآئیم. اگر این نقشه عملی میشد و نیروهای ما از مرز مصر دست بحمله میزدند ضربت شدیدی بر قوای ایتالیا وارد می‌آمد.

۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰

از نخست وزیر به ژنرال ایسمی

مطالب زیر را با اطلاع شورای فرماندهان ستاد ارتش برسانید: اگر نیروهای ایتالیا از لیبی بمصر حمله کند آیا نقشه‌هایی برای قطع جاده ساحلی که نیروهای ایتالیا میتوانند بخوبی از آن برای فرستادن خوار و بار و مهمات و نیروهای کمکی استفاده کنند، تهیه شده است؟ کافی نیست که این جاده را فقط بوسیله هواپیما و توپخانه بحری بمباران کرد. اگر دو تیپ مجهز بتواند در خاک لیبی پیاده شود و مراکز حساس این جاده را تصرف کند و از پشتیبانی نیروی دریائی نیز بر خوردار شود، نیروهای ما در مصر نمیتوانند دست بحمله موفقیت آمیزی بزنند و ضربات شدیدی بردشمن وارد کنند، البته تا وقتی نیروهای مهم دشمن بطرف مرز مصر سوق داده نشده انجام چنین نقشه‌ای بیحاصل و عجولانه خواهد بود. ممکن است کاروانهای دشمن از طریق صحرا و خارج از این جاده حرکت کنند. من نمیدانم آیا چنین چیزی ممکن است یا نه؟ در صورت امکان چنین نقشه‌ای مرا مطلع گردانید. زیرا اگر چنین کاری ممکن باشد من نمیدانم چرا ایتالیایی‌ها آنقدر برای ساختن این جاده ساحلی بخود زحمت داده‌اند.

من هنوز هم نمیدانم چرا نقشه مؤثری برای قطع این جاده طرح نشد. آنچه مسلم است اینست که هیچیک از فرماندهان نظامی ما در خاور میانه و در تونس امکان اجرای چنین نقشه‌ای را بفکر خود راه نداد. ولی در سال ۱۹۴۳ هنگام فتح سیسیل ژنرال باتون چندین نقشه مشابه را انجام داد و باین وسیله موفقیت‌های درخشانی کسب کرد. من در سال ۱۹۴۴ توانستم این نقشه

را عملی کنم. البته در آنوقت این نقشه روی اساس وسیعتری عملی شد ولی آن موفقیتی را که ممکن بود در آغاز کار با اجرای نقشه کوچکی نصیب ما شود بدست نیاوردیم.

\*\*\*

من خیلی میل داشتم که مسئله خاور میانه و ظریات من از طرف عده‌ای از وزرا که در اطراف این مسئله مطالعاتی داشتند و از فنون جنگی نیز آگاه بودند، پشتیبانی شود.

۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰

از نخست وزیر به سرادار دبرجی E. Bridges

بنظر من لازم است که يك کمیته كوچك وزارتی مرکب از وزیر جنگ (ایدن)، وزیر هندوستان (آمری) Amesry، وزیر مستعمرات (لرد لویید) تشکیل شود تا مسئله جنگ در خاور میانه را، که همه آنها در آن ذینفع هستند، مرتباً مورد مطالعه قرار دهد و گزارشهایی بمن بدهد تا من بعنوان وزیر دفاع آنها را بکابینه تقدیم کنم. آیا ممکن است برای اجرای این فکر شما اقدام بنمائید؟ وزیر جنگ با فکر من موافق است.

ایدن در گزارشی که از طرف کمیته بمن تسلیم کرد قلت نیروهای ما در خاور میانه را متذکر گردید. کمیته تصمیم گرفت که کمبود تجهیزات نیروهای زره پوش متمرکز در مصر، جبران شود. اما بفر من انجام چنین کاری باز خدمات جنگی نیروهای ما در مصر کمتر از حد عادی میشد. کمیته همچنین توصیه کرد که يك لشکر موتوریزه دیگر بمصر اعزام شود ولی در آن وقت امکان چنین امری برای ما وجود نداشت. فرماندهی عالی نیروهای امپراطوری این پیشنهادها را مورد مطالعه قرارداد و اعلام کرد که اعزام نیروها منوط بدو نکته است: اولاً باید خطر هجوم به جزیره بریتانیا تا حدودی مرتفع شود و ثانیاً در خاور میانه وضع کنونی تحولی پیدا کند و مبارزه شدت یابد.

در ۳۱ ژوئیه آنتونی ایدن بمن اطلاع داد که ما میتوانیم چند تانک بخاور میانه بفرستیم و اگر تا پایان سپتامبر فیرد شدت پیدا نکند تجهیزات کافی برای نیروهای ما در خاور میانه ارسال خواهند شد. با وجود اینکه خطر هجوم بانگلستان مرتفع نشده بود من با این تصمیمات کاملاً موافق بودم و چندین بار در کابینه این مسئله را مطرح کردم و تصریح نمودم که باید تصمیمات مقتضی برای دفاع خاور میانه اتخاذ شود.

جنبه‌های دیگر مسئله خاور میانه نیز نظر مرا جلب کرده بود.

۲۳ ژوئیه ۱۹۴۰

از نخست وزیر به ژنرال ایسمی

تیپ ده هزار نفری اتحادیه افریقای جنوبی کجاست؟ چرا نقش خود را در خاور میانه بازی نمیکند؟ ما امروز تصمیم گرفتیم که برای نیروهای افریقای جنوبی هواپیمای هارپنر و تجهیزات جدید بفرستیم، چرا این نیروها نباید در خاور میانه وارد عملیات شوند؟ کمیته



وزارتی که من دستور دادم تشکیل شود چه کاری تاکنون کرده است ؟ اکنون که تصمیم گرفته شد عملیات دریائی وسیعی در مدیترانه انجام گیرد باید نیروهای ایتالیا در حبشه نیز ضربات قاطعی وارد شود . برای من فوراً گزارش درباره این جریانات بفرستید که تا روز پنجشنبه آنرا مطالعه کنم .

من احساس میکردم که لازم است شخصاً با ژنرال ویول فرمانده نیروهای انگلیس در خاورمیانه ملاقات کرده راجع بمسائل مربوط باین منطقه با وی مذاکره نمایم . احساس میشد که در صحرای لیبی خطراتی در انتظار ماست و میبایستی مسئله بخوبی حلای شود . من تا آنروز با این افسر عالی رتبه که مسئولیت های سنگینی به عهده داشت ، ملاقات نکرده بودم و از وزیر جنگ تقاضا کردم که او را بانگلستان دعوت کنند تا مدت یک هفته با وی مذاکره کنم و ضمناً بایکدیگر آشنا شویم . ویول در ۸ اوت بلندن رسید ، وی با فرماندهان ستاد ارتش مشغول کار شد و چندین بار با من وایدن ملاقات نمود . فرماندهی عالی خاورمیانه در آنروز با هزاران مسئله نظامی و سیاسی واداری مربوط بخاورمیانه مواجه بود . مدت يك سال من و همکارانم فعالیت کردیم تا توانستیم لزوم تقسیم کار را در خاورمیانه بعموم بقبولانیم . من در بسیاری از امور با ژنرال ویول اشتراك نظر داشتم و بهتر دیدم که فرماندهی خاورمیانه را همچنان به عهده او بگذارم . من خصوصیات روحی این افسر را تحسین میکردم و از اعتمادی که عموم باو داشتند خوشوقت بودم . پس از اینکه کلیه مسائل مربوط بخاورمیانه بین ما مطرح شد و تصمیمات جدیدی اتخاذ کردیم ، ویول در اواخر اوت به قاهره بازگشت .

\*\*\*

اکنون باید يك واقعه كوچك را که در آن زمان موجب ناراحتی شدید شد ، شرح دهیم . ایتالیائها که نیروی عظیمی در مقابل ما تهیه دیده بودند و تفوق آنها مسلم بود ما را از سوماتی بیرون کردند . این ماجرا ارزش آنرا دارد که در اینجا ذکر شود :

تا سال ۱۷۳۹ سیاست ما این بود که در صورت بروز جنگ بین انگلیس و ایتالیا ما سوماتی را تخلیه کنیم ، ولی در همین تاریخ ژنرال ایروینسید رئیس ستاد امپراطوری اعلام کرد که باید از سوماتی دفاع شود و مخصوصاً ما نباید در برابر Berbera را از دست بدهیم . استحکاماتی ساخته شد تا در هنگام جنگ از توك - آرگان Tug - Argan دفاع شود . يك گردان انگلیسی و دو گردان هندی و دو گردان افریقائی و نیروهای شترسوار سوماتی و يك گردان توپخانه و چندین توپ ضد هواپیما در اوایل اوت در سوماتی مستقر شدند . ژنرال ویول در این تاریخ بوزارت جنگ تلگراف کرد که اگر ما بدون زد و خورد ، سوماتی را تخلیه کنیم نفوذ خود را در مناطق اطراف نیز بکلی از دست خواهیم داد و بحیثیت ما لطمه شدیدی وارد خواهد شد و سوماتی می تواند برای عملیات تهاجمی آینده ، پایگاه نیرومندی باشد . هنگامی که ویول در لندن بود ، جنگ در این منطقه شروع شد ، وی بکمیته وزارت خاور میانه اطلاع داد که اگر چه تخلیه سوماتی از نظر سوق الجیشی خطر عظیمی برای ما ندارد ولی ضربه خطرناکی بحیثیت ما وارد خواهد ساخت . در سوم اوت ایتالیائها با ۳ گردان پیاده نظام ایتالیائی و ۱۴ گردان پیاده نظام مستعمراتی و ۲ گروه توپخانه کوهستانی و

واحدهای زره پوش سبك وارد سوماتی شدند . این نیروهای مهم در ۱۰ اوت بطرف ما پیش آمدند و در شب ۱۱ اوت ژنرال گودوین اوستین Godwin Austen فرماندهی نیروهای انگلیسی در این منطقه مأمور شد . دستوری که فرمانده جدید داده شده بود این بود : « مأموریت شما اینست که از پیشروی ایتالیائی ها بداخل خطوط دفاعی اصلی جلو گیری کنید و در صورت لزوم اقدامات مقتضی برای عقب نشینی و جنگ و گریز را بعمل آورید » . نبردهای شدیدی در روزهای دوازدهم و سیزدهم اوت در گرفت و یکی از مواضع حساس ما پس از نبرد شدید توپخانه بدست دشمن افتاد . در شب ۱۵ اوت ژنرال اوستین تصمیم بعقب نشینی گرفت . بعقیده او « اینکار تنها راه جلو گیری از يك شکست قطعی و انهدام کامل نیروهای انگلیس بود » . مرکز ستاد خاورمیانه با عقب نشینی و عملیات تخلیه موافقت کرد و عقب نشینی با موفقیت و با پشتیبانی توپخانه انجام گرفت .

من از اداره امور جنگی در سوماتی که منجر به اولین و تنها شکست ما از ایتالیا شده بود بهیچوجه راضی نبودم . در آن لحظات حساس که مصر مورد تهدید قرار گرفته بود و حیثیت ما یکی از عوامل مهم موفقیت ما محسوب می شد ، این شکست ضربه شدیدی بر ارتش انگلیس بود . در ایتالیا راجع باین پیروزی سروصدای زیادی راه انداختند و موسولینی از تصور دورنمای آینده که پیروزی او را در دره نیل وعده می داد ، در پوست نمی گنجید . مع هذا ژنرال ویول از فرمانده محلی دفاع کرد و تأیید نمود که نبرد دشوار است . از آنجا که مسائل مهم دیگری در مقابل ما بودند در این مورد از وزارت جنگ و ژنرال ویول توضیحات بیشتر و مفصلتری نخواستم .

\*\*\*

اطلاعاتی که در آن تاریخ بدست ما رسیده بود نشان می داد که ایتالیائی ها نیروهای خود را در آلبانی سرعت تقویت می کنند و در نتیجه یونان بیش از پیش مورد تهدید قرار گرفته است . هر قدر تهیه مقدمات هجوم بانگلستان بیشتر می شد و آلمانی ها در سواحل فرانسه و هلند خود را برای حمله بیشتر آماده میکردند ، ما مجبور بودیم حملات هوائی خود را بر بنادر شمال فرانسه و بلژیک و هلند بیشتر کنیم و نمی توانستیم برای اعزام هواپیماهای جنگی به نقاط دور از جزیره بریتانیا تصمیم قطعی بگیریم . مع هذا لازم بود که نقشه های دقیق برای تمرکز واحدهای هوائی در شرق مدیترانه ترتیب دهیم و در صورت امکان آنها را بموقع اجرا بگذاریم .

اگر چه این نکته عجیب بنظر میرسد ولی هواپیما جز در هوا غیر متحرک ترین کلیه سلاحهاست . يك گروه هواپیما ظرف چند ساعت می توانند به هدفی که تعیین شده برسند و پس از انجام مأموریت خود فرود گاه ، باز گردند ، اما وزیر بنای نیروی هوائی یعنی انبارهای مخصوص ، سوخت ، فرود گاه ، قطعات اضافی و کارگاههای تعمیر را نمی توان فوراً بمحل دیگر منتقل کرد و تأسیس فرود گاه یا انتقال این لوازم اولیه چندین هفته وقت لازم دارد و گاهی چندین ماه این کار بطول می انجامد .



۲۸ اوت ۱۹۴۰

## از نخست وزیر به رئیس ستاد هوایی و ژنرال ایسمی

خواهشمندم پیشنهادهایی برای انتقال چهار گردان هوایی بمن تسلیم کنید، این گردان‌های بمب افکن از پایگاه‌های مقدم یونان پرواز خواهند کرد. اگر ایتالیا به یونان حمله‌ور شود باید فوراً بفروغ گاه‌های یونان منتقل شوند، در آنجا سوخت‌گیری خواهند کرد و سپس با ایتالیا حمله خواهند نمود. هدف این بمب افکنها متعدد خواهد بود و مخصوصاً ناوگان ایتالیا را مورد حملات شدید قرار خواهند داد. اگر یونان وارد جنگ شود بهتر این است بمب افکنها از فرودگاه‌های یونان پرواز کنند زیرا در جزیره مالت هنوز آنطور که باید مقدمات کار تهیه نشده است. گزارش شما باید خلاصه باشد و فقط طرقي را که ممکن است از آن استفاده شود متذکر شود. لازم نیست مسئله را از نظر سیاسی مورد مطالعه قرار دهید زیرا این جنبه کار از طرف کمیته دفاع کابینه مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. طرح يك نقشه دقیق مستلزم آن نیست که وزارت نیروی هوایی فوراً آنرا بموقع اجرا بگذارد بلکه تمام کوشش ما باید این باشد که مسئله را قبلاً حل کنیم و مشکلات را در نظر بگیریم.

\*\*\*

بهترین طرز پایان رساندن این فصل این است که من گزارش کلی را که در ماه اوت برای نخست وزیران استرالیا و زلاند جدید فرستادم در اینجا نقل کنم. این سند در تعقیب پیامی که من در ۱۶ ژوئن فرستادم برای ایشان ارسال شد.

۸ اوت ۱۹۴۰

## از نخست وزیر به وزیران استرالیا و زلاند جدید

ستاد مشترک مشغول تهیه گزارشی راجع بوضع در اقیانوس آرام است اما من بخود اجازه میدهم که قبلاً توضیح مختصری در باره وضع کلی برای شما بفرستم. ما تمامی مساعی خود را بکار می‌بریم که از جنگ با ژاپن اجتناب شود باین ترتیب که اولاً امتیازاتی در خصوص مسائلی که ممکن است ژاپن بر سر آنها با ما قطع رابطه کند به آنها می‌دهیم و ثانیاً در بعضی از موارد که ممکن است خطراتی برای ما داشته باشد، جداً از خود سرسختی نشان می‌دهیم. من شخصاً تصور نمی‌کنم که ژاپن بما اعلان جنگ دهد مگر آنکه آلمانی‌ها در نقشه هجوم با انگلستان موفقیت حاصل کنند. وقتی ژاپنی‌ها ببینند که آلمانی‌ها موفق بانجام نقشه خود نشدند، یادست با اجرای این نقشه زدند و شکست خوردند، مرحله آرامشی در اقیانوس آرام شروع خواهد شد. با اتخاذ سیاست مسالمت آمیز در مقابل تهدیدات ژاپن که برخلاف میل باطنی ماست، ما سیاستی که برفع عا و شماست پیش گرفته‌ایم. مع هذا اگر ژاپن بما اعلان جنگ دهد، اولین هدف وی در ماوراء دریای زرد هندوهند خواهد بود (امروز هند و هلند کشور مستقلی شده و اندونزی نامیده می‌شود). البته امریکا حمله ژاپن به هند هلند را با بی‌اعتنائی تلقی نخواهد کرد و ما نمی‌دانیم امریکا چه سیاستی پیش خواهد گرفت. امریکا تاکنون هیچگونه

قولی مبنی بر کمک لازم بما در صورت حمله ژاپن، نداده است اما وجود ناوگان امریکا در اقیانوس آرام مسلماً وزارت دریا داری ژاپن را بی‌اعتناء نخواهد گذاشت و مجبورند که این عامل مهم را در نظر بگیرند. در صورت بروز جنگ بین انگلستان و ژاپن، ما در وهله اول از سنگاپور دفاع خواهیم کرد که بنظر من می‌تواند مدت مدیدی در مقابل حمله ژاپن مقاومت کند. ما می‌توانیم از سیلان يك رزمناو زره‌دار و يك ناو هواپیمابر سریع‌السیر به صحنه عملیات جنگی در اقیانوس آرام بیاوریم و این ناوگان همراه با رزمناوها و اژدر افکنهای استرالیا و زلاندی می‌توانند فرماندهان دریائی ژاپن را از اقدام بهرگونه حمله‌ای بفرماندهی و تعقل وادارند.

ما در نظر داریم ناوگان مدیترانه شرقی را با واحدهای دریائی جدید تقویت کنیم. این ناوگان در صورت لزوم می‌توانند از طریق کانال سوئز با اقیانوس هند بیایند و سپس به طرف سنگاپور رهسپار شوند. ولی اگر ژاپن بما اعلان جنگ دهد، ما به چنین اقدامی دست نخواهیم زد مگر اینکه جریان جنگ طوری باشد که خطراتی شما را تهدید کند. اعزام ناوگان مدیترانه شرقی با اقیانوس هند یا آرام موجب از دست رفتن خاورمیانه خواهد شد و هرگونه امید پیروزی بر بریتانیا در مدیترانه از میان خواهد رفت. ما انتظار داریم در آینده نزدیکی حملات شدیدی به مصر بشود. به ناوگان مدیترانه شرقی برای جلوگیری از این حملات احتیاج حتمی داریم. اگر حمله به مصر با موفقیت توأم شود، ناوگان ما باید مدیترانه را از راه جبل الطارق و یا از راه ترعه سوئز ترك کنند. در هر دو صورت، قسمت اعظم این ناوگان برای تأمین امنیت شما به کار خواهد رفت. مع هذا ما امیدواریم در مصر بمائیم و ناوگان مدیترانه شرقی را در اسکندریه نگاه داریم و در مرحله اول جنگ ژاپن و انگلیس آنها را همچنان در مدیترانه حفظ کنیم.

هیچکس نمی‌تواند با اطمینان قطعی بگوید که چه روی خواهد داد. تنها کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که وقایع را روز بروز بسنجیم و از هر عاملی برفع خود استفاده کنیم. يك مسأله مهم دیگر نیز مطرح است: بفرض اینکه ژاپن بما اعلان جنگ دهد آیا با نیروهای معظمی با استرالیا و زلاند جدید حمله‌ور خواهد شد؟ این احتمال بنظر ما بسیار ضعیف است زیرا اولاً ژاپن در چین مشغول است. و ثانیاً ابتدا در هند هلند مشغول مستقر کردن خود خواهد شد. وثالثاً به نظر وزارت دریاداری ژاپن اعزام ناوگان عظیمی به نواحی دوردست جنوب، با در نظر گرفتن خطر قطع ارتباط آنها، بوسیله ناوگان امریکا، کار خطرناکی است. مع هذا اگر علیرغم احتیاط و حفظ منافع خود، ژاپن هجوم کلی با استرالیا و زلاند جدید ببرد، من از طرف کابینه اجازه دارم که به شما بگویم ما جنگ را در خاورمیانه و مدیترانه متوقف خواهیم کرد و تمام منافع خود را جز دفاع از جزیره بریتانیا، زیر پا خواهیم گذاشت و با تمام قوا بكمك شما خواهیم شتافت و با ناوگانی که قادر است کلیه ناوهای ژاپن را در آب‌های استرالیا شکست دهد و از هرگونه تهاجمی جلوگیری نماید و ارتباط دریائی دشمن را قطع کند، بجنگ با دشمن خواهیم پرداخت.

با همه اینها ما امیدواریم که جریان جنگ تغییر کند. اگر با ژاپن مدارا کنیم شاید



بتوانیم این مرحله خطرناک را که همگی مورد تهدید قرار گرفته‌ایم بخوبی بگذرانیم. ما اکنون در بریتانیا خیلی قوی تر از آن وقتی هستیم که من در ماه مه باشا مکتبه کردم. ما اکنون ارتش بزرگی در اختیار داریم که کم کم مجهز شده است. عسواحل خود را مستحکم کرده‌ایم. ارتشهای ما، همراه با نیروهای استرالیایی و زلاندی و کانادایی و تیپهای زره پوش و متحرک، بخوبی می‌توانند حملات دشمن را به جزیره انگلیس دفع کنند. ما از آمریکا اسلحه و مهمات جنگی بسیاری گرفته‌ایم که در اختیار ارتش گذاشته شده و بالغ بر ۱۰۰۰ توپ و ۶۰۰۰۰ تفنگ و مهمات لازمه آنست.

ارتش ما که از زیر بار طاقت فرسای دفاع از فرانسه رهایی یافته، روز بروز قوی‌تر می‌شود و تجهیزاتش کامل‌تر می‌گردد. به علاوه ما ارتشی بنام ارتش دفاع ملی، تشکیل داده‌ایم که مرکب از ۱۰۵۰۰۰۰۰ نفر است که اکثر آنها جنگجویان سابق اند و بتفنگ و سایر سلاحها مجهزند.

نیروی هوایی سلطنتی با استفاده از تفوق کیفی خود ضربات شدیدی بر دشمن وارد می‌سازد. نبرد هوایی شدیدی که دیروز در دریای مانش روی داد نشان می‌دهد که ما میتوانیم تلفاتی بر میزان يك بر سه بر دشمن وارد سازیم. تحت اداره لرد بیور بروک، در ساختمان هواپیماهای جدید ترقی حیرت انگیزی روی داده است: اکنون تعداد بمب افکنها و شکارهای ما تقریباً دو برابر آن رقمی است که در برنامه قبلی خود بشما اطلاع دادم و ذخیره ما از لحاظ هواپیما قابل ملاحظه است. من تصور نمی‌کنم نیروی هوایی آلمان از لحاظ کمی و کیفی دارای آن تعداد هواپیما باشد که بتواند دفاع هوایی ما را به کلی از میان ببرد.

نیروی دریایی هر ماه قدرت خود را بیشتر می‌کند و ما اکنون شاهد نتایج برنامه نیکوئی هستیم که در آغاز جنگ به مرحله اجرا گذاشته شد. بین ژوئن و دسامبر ۱۹۴۰ بیش از ۵۰۰ کشتی کوچک و بزرگ (که اکثر آنها ناوهای بزرگ است) به نیروی دریایی ما اضافه شده است. نیروی دریایی آلمان از همیشه ضعیفتر است و چنین ضعف بحری تاکنون برای آلمانیها سابقه نداشته است. ناوهای شارنهایت و کینازتو هر دو صدمه دیده‌اند و در اسکله‌ها مشغول تعمیر آنها هستند. ناویزمارک هنوز وارد میدان نشده و تاوتیر پیتز Tirpitz سه ماه بعد از ناویزمارک به آب انداخته خواهد شد. در حال حاضر که خطر هجوم بانگلستان به سمت جوی بیش از هر وقت ما را تهدید می‌کند آلمانیها جز يك زمناو سنگین و دو زره دار بزرگ و ۲۰ اژدر افکن سبک ناو مهم دیگری در اختیار ندارند. اعزام ارتش بزرگی بانگلستان و عبور این ارتش از دریا در زیر آتش توپخانه ناوگان انگلیسی، برای آلمانیها اقدام خطرناکی است. از طرفی اگر هیتلر موفق بحمله بانگلستان و شکست دادن این کشور تا قبل از نامساعد شدن هوا نشود با اولین شکست مواجه شده و شاید این شکست برایش بسیار گران تمام شود.

باین دلایل ما نسبت بقدرت دفاعی خود اعتماد روز افزون داریم و یقین داریم که میتوانیم مدت مدیدی مقاومت کرده پیروزی نهایی نائل شویم.

[۵]

## ماوریت ایدن

اکتبر ۱۹۴۰

در پایان سپتامبر وضع مزاجی چمبرلن وخیمتر شد و وقتی وی در ماه ژوئیه مورد عمل جراحی قرار گرفت پزشکان معالج وی فهمیدند که مبتلا به سرطان است و عمل جراحی بعدی فایده‌ای نخواهد داشت. چمبرلن به حقیقت قضیه پی برد و فهمید که دیگر هرگز نخواهد توانست مسئولیت‌های سابق راعهده دار شود. لذا استعفاي خود را بمن تسلیم کرد من برای اینکه بهتر بتوانم مشکلات را حل کنم تصمیم گرفتم که در کابینه خود تغییراتی بدهم. سر جون اندرسون Sir John Anderson به مقام ریاست کمیته امور داخلی کابینه منصوب شد، هربرت موریسون بجای او بوزارت کشور منصوب گردید و سر اندرپه دوتکان پست وزارت تولید را عهده دار گشت. این تغییرات روز سوم اکتبر رسماً اعلام گردید.

چمبرلن از مقام ریاست حزب محافظه کار نیز استعفا کرد و از من تقاضا کردند که جانشین او شوم. در این جایك سؤال برای خود من مطرح شد و آن این بود که آیا ریاست يك حزب مقتدر بانخست وزیری دولتی که کلیه احزاب کشور در آن شرکت دارند و نخست وزیر را پشتیبانی مینمایند متضاد نیست؟ بنظر من جواب این سؤال منفی بود زیرا در مجلس عوام حزب محافظه کار اکثریت قاطعی در مقابل تمام احزاب دیگر داشت و در زمان جنگ نیز اگر اختلافی روی میداد امکان مراجعه بآراء عمومی و انتخابات مجدد نبود. اگر من در حال اداره جنگ مجبور بودم در مورد مسائل مهم نه تنها موافقت احزاب اقلیت بلکه موافقت لیبرهای حزب اکثریت را نیز جلب کنم، یقیناً نمیتوانستم آنطور که باید وظایف خود را انجام دهم. هر شخصیتی که به رهبری حزب انتخاب میشد و رهبر حزب محافظه کار هر چقدر هم فداکار و نسبت بمن وفادار میماند، باز قدرت حقیقی در دست او بود. مسأله در زمان صلح این



قدرها اهمیت نداشت ولی در زمان جنگ موجب اشکالات بسیار میشد. به علاوه روابط من با رهبران احزاب کارگر و محافظه کار بر این پایه قرار میگرفت که چون من رهبری حزب محافظه کار یعنی حزب اکثریت را بعهده داشتم دیگر بآراء آنها احتیاج حتمی نداشتم و در صورت اجبار می توانستم از آراء موافق کارگران و لیبرالها چشم پوشی کنم. اگر من از قبول مقام ریاست حزب محافظه کار چشم پوشی میکردم یقین دارم که نمی توانستم وظیفه خود را با پیروزی نهائی بر دشمن، بخوبی انجام دهم. لرد هالیفاکس که در صورت عدم قبول من بر ریاست حزب منصوب میگردد شخصاً نامزدی مرا برای ریاست حزب محافظه کار اعلام داشت و به اتفاق آراء بر ریاست این حزب انتخاب شدم.

\*\*\*

تابستان با اضطراب و نگرانی و در عین حال با امید به بقای حتمی ما گذشت پائیز و زمستان ما را دچار مشکلات جدید کردند که اگر چه کمتر خطرناک بود ولی حل آنها از مشکلات شایع دشوارتر بود. خطر هجوم به انگلستان بطور قابل ملاحظه کم شده بود. در هوا «نبرد انگلستان» با موفقیت ما، پایان یافته بود. ما تهدید آلمانیها را بی اثر کرده بودیم ارتش ملی و نیروهای داخلی انگلیس بطور فوق العاده ای قدرت پیدا کرده بود. دریای مانس و دریای ایرلند متلاطم شده و طوفانی گردیده بود. و خطر حمله از دریا تا حدودی مرتفع شده بود. در خاور دور خطر اعلان جنگ از طرف ژاپن بنظر می رسید که مرتفع شده باشد توکیو منتظر شده بود به بیند هجوم به انگلستان چگونه انجام میگردد و هجومی صورت نگرفته بود. اربابان جنگ در ژاپن انتظار داشتند که اطمینانی بدست بیاورند، ولی در جنگ کمتر اطمینان بدست می آید. پس وقتی در ماه ژوئیه سلاح ندیدند سربۀ قاطعی بجا نزنند، دلیلی نداشت که اکنون، که وضع نامناسب تر شده بود و در امپراطوری بریتانیا مشعل حیات از هر وقت درخشان تر بود، خود را بخطر بیندازند. ما خود را آنقدر قوی احساس میکردیم که مجدداً راه بیرمانی را که مدت سه سال بود بسته شده بود باز کنیم. ژاپن در جنگ دریائی تجربه کافی داشت و بلاشک شیوۀ جنگی آنها شبیه شیوۀ جنگی وزارت دربار داری انگلیس بود. مع هذا، مارا بیرمانی را برای رساندن اسلحه و مهمات و خواروبار به چین با تردید باز کردیم، ولی وقایع بعدی نشان داد که اقدام ماصحیح بوده و پیش بینی های ما بر اساس مستدلی بوده است. من با خوشحالی تمام این خبر را به پرنس دنت تلگراف کردم اطمینان داشتم که این خبر در امریکا تأثیر نیکویی خواهد کرد:

۴ سپتامبر ۱۹۴۰

از يك شخصيت سابق بحري به پرنس دنت روزولت

پس از مطالعه دقیق وضع، ما امروز تصمیم گرفتیم که راه بیرمانی را باز کنیم. این خبر روز سه شنبه ۸ سپتامبر توسط وزیر امور خارجه و خود من به اطلاع پارلمان خواهد رسید. من در پارلمان اعلام خواهم کرد که امید ما به حل اختلافات ژاپن و چین مبدل بیأس شده و پیمان

سه جانبه که در واقع تجدید پیمان ضد کمینترن ۱۹۱۹ است در حقیقت علیه ایالات متحده امریکا منعقد گردیده است.

من میدانم که تاجه حد برای شما دشوار است که چیزی بگوئید که موجب آن شود که امریکا در اقیانوس آرام مواجه با خطراتی گردد، اما من بخود اجازه میدهم از شما پرسش آیا بنظر شما يك اقدام ساده بهتر از فطخ و خطابه تأثیر نخواهد کرد؟ آیا نمی توانید بعنوان بازديد دوستانه يك واحد دریائی نیرومند امریکا را به سنگاپور بفرستید؟ میتوان از این بازديد استفاده کرد و مسائل فنی مربوط به آبهای ساحل سنگاپور و فیلیپین را مورد مطالعه قرار داد و ضمناً می توان از هلندیها تقاضا نمود که در این مذاکرات شرکت کنند. من تقاضا میکنم که این پیشنهاد را مورد مطالعه قرار دهید زیرا این اقدام مسلماً از توسعه جنگ به خاور دور جلوگیری خواهد نمود.

با وجود جنگی که بین نیروهای فرانسه و ما، در داکار در گرفت، حکومت ویشی همچنان می کوشد که روابط خود را با ما حفظ کند و این مسئله نشان می دهد که با تقاضاهائی که آلمانیها از فرانسویها دارند و یا مشاهده مقاومت مادر مقابل افکار عمومی در فرانسه تحولی پیدا کرده است.

اگر چه وضع ما در هوا از هر لحاظ بهتر شده ولی ما احتیاج مبرمی به هواپیما داریم. چندین کارخانه مهم هواپیما سازی مورد اصابت بمب قرار گرفته اند و اعلام خطر هوائی پی در پی موجب تقلیل تولید کارخانه هواپیما سازی شده است. از طرفی تلفات خلبانان ما کمتر از آن بوده که ما پیش بینی میکردیم و اکثر آ خلبانان ما که هواپیماشان سقوط می کند موفق می شوند با جتر نجات خود را بر زمین برسانند. رویهم رفته احتیاج ما در حال حاضر به هواپیما بیش از احتیاج به خلبان است.

من تصور نمیکم که خطر هجوم به انگلستان بکلی مرتفع شده باشد، این آقا لباس خود را بیرون آورده و لباس شتا پوشیده است، اما متأسفانه آب در این فصل سرد است و هوای پائیز مناسب شنا نیست. مع هذا ما لحظه ای از مراقبت خود دست نمیکشیم و با دقت جریان امر را مطالعه میکنیم.

\*\*\*

جریانات موافقی که در دوسوی دنیا روی داده بود موجب شد که مامسأله اجرای اقدامات موثر و جدی را در خاور میانه، مدنظر قرار دهیم. می بایستی تمام اقدامات لازم را برای جلوگیری از عملیات ایتالیائیها که کند تر از آنچه ابتدا ما تصور می کردیم بود، بعمل آوریم. نیروهای کمکی مهمی برای ژنرال ویول رسیده بود. دوهنگ تانگ بصحرا رسیده بود و ژنرال میتلند ویلسون که فرماندهی ارتش نیل را بعهده داشت امید بسیاری باین ماتیلهاء ها داشت. ماتیلدا Matilda نامی بود که سربازان بٹانکهای مخصوص همراهی پیاده نظام داده بودند. مواضع دفاعی ما در مرسی مطروح اکنون بسیار مستحکمتر شده بود و آنچه که در آنروز من از آن اطلاع نداشتم این بود که افکار جدیدی در فرماندهی عالی نیروهای خاور میانه پیدا شده بود و ستاد ارتش و سرویس های نظامی افکار نوی پیدا کرده بودند.



بطور قطع اولین اقدامی که میبایستی بعمل بیاوریم این بود که نیروهای خود را در خاور میانه، مخصوصاً در مرز لیبی با اعزام نیروهای از انگلستان یا هند به آنجا تقویت کنیم.

من در باره امکان عبور کاروانهای دریائی از طریق مدیترانه همچنان با وزارت دریاء داری بحث و گفتگو داشتم من میگفتم: «حالا دیدید که من حق داشتم وقتی میگفتم بهتر است نیروها را از طریق مدیترانه بفرستید» و آنها جواب میدادند: «ای بابا! آنقدر هم عجله نداشتید!»

من از طرفی از تقسیم قوایمان در خاور میانه بکلی ناراضی بودم و مخصوصاً در باره مالت بسیار نگران بودم. در این باره من با ژنرال ویول وایدن مکاتباتی کردم. در ۲۴ سپتامبر نامه زیر را به آقای ایدن نوشتم:

«از نخست وزیر به وزیر جنگ»

من و شما هر دو در باره اصول موافقت داریم، اما اجرای اصول مواجه با مشکلاتی میشود که یکی از آنها قلت تسلیحات در این جزیره است که هنوز مورد تهدید خطر هجوم قرار گرفته است. باین وصف ستاد ارتش اصرار دارد که قسمتی از نیروهای ما برای دفاع خاورمیانه اختصاص داده شود. مثلاً پیشنهاد میشود که دوتیپ هندی در جنگهای جنگلی که ممکنست با ژاپنیها روی دهد مورد استفاده قرار گیرند.

در این پیشنهادها شما خواهید دید که میباید یک لشکر هندی برای دفاع از مالایا اختصاص دهیم، یک لشکر دیگر در بصره متمرکز کنیم و یک تیپ عراق بفرستیم و این تقسیم کلیه نیروهای موجود در سال ۱۹۴۱ را پراکنده خواهد کرد. این پراکندگی نیرو و اشتباه تاکتیکی و سوق الجیشی ما را نشان میدهد. بمن میگویند که واحدهائی که باید برای جنگ در جنگلها آماده شوند، در صورت لزوم میتوانند در خاور میانه مورد استفاده قرار گیرند. عاقبت من قبول کردم که در این باره دستورات کافی تهیه کنند و وقتی این دستورالعملها را دیدم، باز آن قسمت که پراکندگی نیروها در صورت لزوم اشاره شده مرا ناراحت کرد. از طرف دیگر باید مسأله تمرکز بیهوده نیروهای ما را در کنیا و فلسطین در نظر گرفت. باز در فلسطین تاحدی اوضاع تغییر کرده ولی در کنیا منتظر یک هنگ توپخانه کوهستانی هستند که بنظر من لازم بود آن را بسودان میفرستادند من از آن میترسم که وقتی ژنرال سیموت بانجا برود، تحت تأثیر وضع محلی قرار بگیرد و معذورمیدارم که با او مرتباً تماس داشته باشم و بوسیله تلفن و تلگراف با او مذاکره کنم.

از طرفی استقرار نیروهای معظم انگلیس در کانال سوئز فقط بمنظور اجرای عملیاتی که میبایستی بمهده پلیس باشد، بنظر من اقتضای آمیز است. این نیروها معلوم نیست بچه علت در سوئز و اسکندریه و قاهره متمرکز شده اند. همچنین کندی کارفرماندهی عالی خاورمیانه در جمع آوری نیروهای این منطقه بمنظور یک نبرد بزرگ، بنظر من عجیب می نماید. من هنوز جواب نامه ای که در این باره نوشته ام دریافت نکرده ام. عقیده من مثل عقیده شما اینست که

باید تمام نیروهای خاورمیانه را ماههای آینده جمع آوری کرد و ارتش نیرومندی تشکیل داد. من در یک سند دیگر تعداد لشکریائی که ما می توانیم در خاورمیانه تشکیل دهیم ذکر کرده ام. مع هذا بنظر من اولین کار وزارت جنگ و فرماندهی ارتش مصر اینست که نیروهای را که در اختیار دارند و هزینه نگاهداری آنها برای ما بسیار گران تمام میشود، جمع آوری کنند و ارتش واحد منظمی تشکیل دهند.

بعلاوه من در خصوص وضع مالت بسیار نگرانم. اکنون قرار شده که دوتیپ بانجا فرستاده شود ولی این تصمیم پس از روزها بحث و چانه زدن گرفته شده است. حتی می گفتند که در جزیره مالت جای کافی برای منزل دادن آنها ندارند. آیا گزارش ژنرال «دوبی» Dobbie را خوانده اید؟ وی می نویسد که تپهای او در جبهه ای بطول ۲۵ کیلومتر پراکنده شده اند و تنها ذخیره موجود او افرادی هستند که از فرودگاهها مراقبت میکنند. آیا هیچ فکری را کرده اید که مادر اطراف جزیره مالت تفوق دریائی نداریم و هر آن ممکن است نیروهای که تعداد آنها بین ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر باشد باین جزیره حمله کنند و با پشتیبانی نیروی دریائی ایتالیا آنها را تسخیر نمایند؟ مع هذا پیشنهاد کرده اند که این دوتیپ به فریتون برود و پادگان آنجا را تقویت کند در حالی که ما در اقیانوس اطلس تفوق دریائی کامل داریم.

من از اینکه این نکات را برای شما توضیح می دهم معذرت می خواهم. اما این نکات نشان می دهد که تاجه حد تا کتیکی که از طرف ما اتخاذ شده غلط است و بانقشه هایی که شما میخواهید اجرا کنید تفاوت دارد.

در ششم اکتبر ۱۹۴۰ نامه زیر را به ژنرال ایسمی نوشتم.

از نخست وزیر به ژنرال ایسمی

هر دفعه که ناوگان ما برای گشت از اسکندریه خارج میشوند و به مدیترانه مرکزی میروند باید پادگان مالت را تقویت کرد زیرا بنظر من این جزیره مورد تهدید قرار گرفته است. این نیروهای کمکی باید از واحدهای مستقر در کانال سوئز و اسکندریه برداشته شود و بجای آنها از واحدهای زمینی فلسطین و کنیا که قرار است به مصر بیایند استفاده شود. خواهشمندم پیشنهادهایی در این باره برای من بفرستید و کاری کنید که در اولین فرصت لااقل یک هنگ به مالت فرستاده شود. ما نمی توانیم نیروهای جنگی منظم خود را برای حفظ نظم در مصر بکار ببریم. اگر این نیروها در مصر برای جنگ بکار میرفت هرگز من نمی گفتم آنها را بمالت بفرستید اما از این نیروها استفاده دیگری میشود که بنظر من چندان لازم نیست.

\*\*\*

من و وزیر جنگ بقدری راجع بامور خاورمیانه وحدت فکر و توافق نظر داشتیم که من صلاح دیدم بجای تلگرافهای پایان ناپذیر بهتر است شخص وزیر جنگ بخاور میانه برود و نظریات ما را فرماندهان محلی بفهماند و یک بازدید کلی از خاور میانه بنماید. وی از پیشنهاد من بسیار خوشحال شد و تصمیم گرفت که فوراً حرکت کند. او تمام محنتهای عملیات را بازدید



کرد و در غیاب او من خود امور وزارت جنگ را اداره میکردم. در آن تاریخ من نظریات خود را درباره وضع کلی نظامی به اطلاع رؤسای ستاد ارتش رساندم.

۱۳۰ اکتبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر بزرگال ایسمی جهت رؤسای ستاد ارتش

۱ - قبل از هر کار باید نیروهای دفاعی مالت تقویت شود :  
(الف) هواپیماهای هاریکان را که از راه هوا خواهیم فرستاد بمالت بفرستید .  
(ب) توپهای ضد هوایی که اکنون با کاروانهای نظامی بطرف مصر حرکت می کنند به مالت بفرستید .

(ج) يك يا دو هنگ از نیروهای نظامی کانال سوئز را که در آنجا کار پلیس را انجام می دهند با اولین کاروان جنگی گشتی در مدیترانه مرکزی ، بمالت بفرستید . آخرین گزارش ژنرال دویی نشان میدهد که جزیره مالت احتیاج بكمك فوری نیروهای ذخیره دارد . تمام اقداماتی که موجب رضایت او میشود باید انجام داد . فراموش نکنید که همین که مالت در پشت دشمن بصورت خاری درآمد ، وی تمام نیروهای خود را متوجه مالت خواهد کرد . لذا تقویت نیروهای ما در مالت باید قبل از هر گونه فعالیت نظامی در فرماندهی زمینی و هوایی و دریائی مالت انجام گیرد .

(د) در صورت امکان سه تانك سنگین به مالت بفرستید زیرا این تانکها اگرچه در دفاع از جزیره نقش مهمی نمیتواند بعهده بگیرند ولی وجود آنها در مالت میتواند مفرسك خوبی باشد . همچنین ممکن است تانکهای دروغی وارد جزیره کرد و آنها را در نقاطی که با عکسبرداری هوایی دیده شوند قرار داد و طوری کرد که خلبانان دشمن بوجود يك واحد زره پوش نیرومند در جزیره اطمینان حاصل کنند .

۲ - قبل از این که ناوگان را به مالت بفرستید منتظر شوید تا نیروی هوایی ما در این جزیره تقویت شود . من از فکر این که حتی يك گردان هوایی به مالت فرستاده شود خوشحال می شوم زیرا همین امر روحیه دفاعی پادگان جزیره را تقویت خواهد کرد .

قرار بر این شده که ناوگان ما هنگام روز در آسمان اطراف جزیره مشغول گشت باشند و فقط شبها بینند مراجعت کنند . البته باید در نظر داشت که يك رزمناو سنگین بهتر میتواند چنین مأموریتی را در مالت انجام دهد زیرا میتواند ضربات بمبهای دشمن را تحمل کند و ضمناً بایست توپ ضد هوایی مجهز است . حال که واحدهای کوچک سبك در بندر مالت لنگر انداخته اند ، چرا يك واحد دریائی سنگین همراه با آنها در بندر توقف نکند و روزها این واحدهای سبك را در دریا همراهی ننماید ؟ مینهای هوایی متعدد و بالنهای ضد هوایی می توانند از حمله بمب افکنهای عمود رو باین رزمناو سنگین در هنگام شب جلوگیری کنند .

اگر وزارت دریاداری درباره این پیشنهادها توضیحات مفصل برای من بفرستد بسیار

خوشوقت خواهم شد ، باید دانست که بازدید ناگهانی کلیه ناوگان ما از مالت موجب جلوگیری از حمله دشمن بمالت خواهد شد . ضمناً خطوط ارتباط دشمن را با لیبی تهدید خواهد کرد . تعداد توپهای ضد هوایی که هم اکنون مشغول کار هستند به من اطلاع دهید و مجموع آن چه را که کاروان نظامی ما به مالت می برد نیز با اطلاع من برسانید و ضمناً بنویسید که تا چند وقت دیگر این توپها در مالت میتوانند مورد استفاده قرار گیرند .

۳ - روابط با ویشی - اینکه فکر کنیم باید بتقاضاهای ویشی ترتیب اثر دهیم و با آنها از در مسالمت درآئیم (چونکه ممکن است جبل الطارق را مورد بمباران هوایی قرار دهند) صحیح نیست ، چون این رشته سردراز خواهد داشت . ما باید ثابت کنیم که مصممیم محاصره را همچنان ادامه دهیم و از رفتن کلیه ناوها ، چه آنها که مسلحند و چه آنها که بی دفاع اند ، بفرانسه جلوگیری کنیم و در عین حال از هر گونه نقض بیطرفی آبهای اسپانیا احتراز نمائیم . بدین منظور باید در اولین فرصت و هر چه زودتر نیروهای خود را در جبل الطارق تقویت کنیم . از هم اکنون باید داکا و سایر مستعمرات افریقائی فرانسه را محاصره نمائیم و ضمناً بندر دوآلا Douala را که ممکن است رزمناوهای فرانسه به آن حمله کنند تقویت نمائیم . ممکن است مذاکراتی با ویشی صورت بگیرد ولی این مذاکرات نباید مانع از محاصره دریائی فرانسه بشود . البته اگر ما اطمینان پیدا کنیم که حکومت ویشی یا الاقل عده ای از زمامداران کنونی فرانسه با ما موافق هستند ، در این تصمیمات تجدید نظر خواهیم کرد . هیچ بعید نیست که این گروه در جهتی که ما میل داریم تحول فکری پیدا کنند و اقداماتی که من پیشنهاد کردم بهیچوجه باین تحول فکری لطمه نخواهد زد . برای حکومت ویشی وادار کردن فرانسه به جنگ علیه ما ، هر روز دشوارتر می شود . من فکر نمی کنم که روابط ما با فرانسه موجب به تعویق افتادن عزیمت نیروهای کمکی برای مالت شود . البته خطراتی وجود دارد ولی باید این خطرات را که مبهم است قبول کرد .

۴ - برای فرماندهان هوایی ما بهترین پاداش اینست که ناوهای بیزماریک و تیرپیتز را از صحنه جنگ خارج سازند . اگر هواپیماهای ما بتوانند بیزماریک را برای چهار تا پنج ماه فلج کنند به ناو و کینک جرج پنجم ، اجازه خواهند داد که بمدیترانه برود و در استقرار نیروهای ما در مالت نقش مهمی بازی کند . وضع سوق الجیشی مدیترانه در نتیجه این کار بکلی تغییر خواهد کرد .

۵ - اگر تا پایان ماه اکتبر طرح هجوم بانگلستان عملی نشد ، باید ما از دماغه امید نیروهای خاورمیانه را تقویت کنیم ، واحدهای استرالیائی و زلاندی میتوانند در نوامبر آینده حرکت کنند و يك لشکر انگلیسی در ماه دسامبر و ۴ لشکر دیگر در ژانویه سال آینده میتوانند بخاورمیانه فرستاده شوند . تمام این نیروها برای دفاع از خاورمیانه لازم است . بمن بنویسید که تا چه حد برنامه حرکت ناوگان شما ، با پیشنهاد فرستادن نیرو بخاورمیانه که من نموده ام ، مطابقت دارد ؟

۶ - وقت آنست که هواپیماهای شکاری و بمب افکن خود را در خاور میانه بیشتر کنیم . من می خواهم بدانم رؤسای ستاد ارتش تا چه حد حاضرند از واحدهای هوایی انگلستان بخاور



میان به فرستند و ضمناً اضافه می‌کنم که اگر چه خطر این کار زیاد است ولی احتیاج ما بواحدهای هوایی مقتدر در خاور میانه نیز بسیار است.

۷ - برنامه ۶ ماهه آینده ناوگان مدیترانه را با اطلاع من برسانید. در پایان سال باید سه واحد ناوشکن بمدیترانه شرقی فرستاده شود. لازم است ناو و کینک جرج پنجم، مراقب و بیزمارک، باشد ولی ناوهای «نلسون» و «رودنی» می‌توانند به اسکندریه بروند و همچنین ناوهای «بارهام» و «کوین الیزابت» را می‌توان بمدیترانه فرستاد. برای تقویت رزمناوهای سبک در مدیترانه چه تصمیمی گرفته‌اند؟ آیا ممکن است ناو هواپیما بر و فورمی دیبل، را به مدیترانه فرستاد؟

۸ - پس از تقویت نیروهای خاور میانه، واحدهای مقیم انگلستان نیز باید تقویت شوند و لشکرهای جدید خلایق را که در ارتش دفاع بریتانیا ایجاد شده پرتمایند.

۹ - باید تا پایان ژوئیه ۶ لشکر ذخیره بر نیروهای داخلی افزوده.

\*\*\*

در این احوال، آقای ایدن مشغول انجام مسافرت خود بود. وی از «پیشرفت سریعی که در وضع دفاعی مادر جبل الطارق حاصل شده بود بسیار خوشوقت بود، و معتقد بود که تقویت مواضع دفاعی مادر جبل الطارق با اهمیت و کار و مهارت قابل تحسینی صورت گرفته است». روحیه افراد بسیار قوی بوده و پادگان جبل الطارق احساس اعتماد کامل می‌کرده است. وزیر جنگ نسبت بوضع مالت تا حدی اظهار نگرانی می‌کرد و اصرار می‌ورزید که لا اقل یک هنگ پیاده و یک گردان توپخانه به آنجا بفرستیم و ضمناً تقویت دفاع هوایی جزیره ادامه پیدا کند. ژنرال دوی فرماندار مالت معتقد بود که تا آوریل ۱۹۴۱ نباید عملیات تهاجمی از مبدأ مالت صورت بگیرد زیرا ممکن است موجب حمله متقابل دشمن و شکست پادگان جزیره شود. در حالی که در مارس ۱۹۴۱ برنامه‌های مختلف مربوط به تقویت نیروی هوایی و ضد هوایی تکمیل خواهد شد و جزیره مالت قدرت دفاعی لازم را بدست خواهد آورد.

در روز ۲۵ سپتامبر آقای ایدن بپاقره رسید. وی با اتفاق ژنرال ویول و یلسون که فرماندهی ارتش صحرا را بعهده داشتند، مشغول مطالعه عمیق وضع شد آنها اطمینان داشتند که هر گونه حمله ایتالیایی‌ها را می‌توانند دفع کنند. ژنرال ویلسن معتقد بود که نیروهای ایتالیایی‌ها می‌توانند در مقابل مرسی مطروح وارد کنند بیش از ۳ لشکر نخواهد بود زیرا الزوم رساندن آب به این نیروها، اجازه حمله بالشکرهای بیشتری را نمی‌دهد. ژنرال ویلسن می‌توانست در مقابل این سه لشکر ایتالیایی، لشکر هفتم زره پوش و هنگهای تانک که بتازگی وارد مصر شده بود و لشکر چهارم هندی و پادگان مرسی مطروح را که مشتمل بر ۵ هنگ مسلسل دار و ۷ تا ۹ واحد توپ صحرائی بود وارد عملیات سازد. تیپ شانزدهم انگلیسی و تیپ زلاندی نیز وارد فلسطین شده بود. یک تیپ استرالیایی در مغرب اسکندریه متمرکز شده بود و یک تیپ دیگر قرار بود وارد مصر شود. ضمناً یک تیپ لهستانی نیز در مصر مستقر شده بود. ایدن نوشت که بعقیده ژنرال ویلسن تمرکز این نیروها در مصر برای مقابله با هر گونه حمله دشمن کافی است و اگر این نیروها از پشتیبانی کامل نیروهای هوایی برخوردار باشند بخوبی می‌توانند

قوای دشمن را شکست دهند.

ایدن اضافه می‌کرد که دستورات مرا درباره ایجاد موانع آبی و ساختن سدهای ضد تانک اجرا کرده بودند. وی فهرست مطلق از احتیاجات ارتش مصر که در رأس همه آنها هواپیما قرار داشت، فرستاده بود. این تقاضا در ظاهر بسیار ساده و آسان بود ولی با توجه بمباران‌هایی که روز و شب از طرف دشمن بلندن و شهرهای دیگر انگلیس انجام می‌گرفت، قبول آن دشوار بود. وی تأکید می‌کرد که یک گردان زره پوش مخصوص همراهی پیاده نظام با اولین کاروان نظامی بمصر فرستاده شود تا در مقابل حملات احتمالی ایتالیایی‌ها بمنطقه «نیل آبی» مورد استفاده ارتش صحرا قرار گیرند. طی مذاکراتی که ایدن در قاهره انجام داد یک سؤال بموقع مطرح کرد: اگر ایتالیاییها دست بحمله نزنند نیروهای ما چه خواهند کرد؟ در پاسخ این سؤال ژنرالها ابتدا اظهار امیدواری کردند که در آینده خود دست بحمله بزنند. ایدن درباره مذاکرات آن روز خود نوشت: «از مذاکراتی که کردیم چنین برمی‌آید که تانک‌های مخصوص همراهی پیاده نظام (ماتیلدا) در عملیات صحرا نقش بسیار مهمی می‌توانند بازی کنند. ژنرال ویول امیدوار است که یک هنگ دیگر تانک و یک شبهه مخصوص تعمیر و نگهداری تانک بمصر فرستاده شود». اگر چه در تلگراف ایدن فقط اشاره کوچکی بامکان حمله از طرف قوای ما شده بود، مع هذا من از گزارشهای او بسیار راضی بودم و تأکید کردم که بمسافرت خود ادامه دهد.

۱۶ اکتبر ۱۹۴۰

#### از نخست وزیر به وزیر جنگ

من با کمال میل تلگراف‌هایی را که فرستادید مطالعه کردم و بیش از پیش متوجه فایده مسافرت شما گردیدم. ما مشغول مطالعه فهرست احتیاجات ارتش در مصر هستیم و امیدواریم که بتوانیم قسمتی از آن را تهیه کنیم. شما همچنان مشغول تکمیل اطلاعات خود درباره وضع آنجا باشید در بازگشت عجله نکنید.

بعدها ایدن اقداماتی کرد تا یک هیئت ترک بارتش ما منضم گردد. وی ژنرال سموتس پیشنهاد کرد که در خارطوم با او ملاقات کند و درباره طرح حمله از طریق سودان و همچنین درباره نیروهای که بیهوده در کنیا مستقر شده بودند، با وی مذاکره نماید. قرار شد در ۲۸ اکتبر با یکدیگر ملاقات کنند. این تاریخ بعدها اهمیت مخصوصی پیدا کرد.

لازم بتوضیح نیست که سبب تقاضا درباره اسلحه و مهمات مختلف هر روز بدفتر کار من می‌رسید. مثلاً تقاضا شده بود که ۱۰۰۰۰ تفنگ برای مسلح کردن شورشیان حبشه و مخصوصاً توپهای ضد هوایی و تفنگهای ضد تانک و هواپیماهای شکاری و بمب افکن به خاور میانه فرستاده شود. ما تمام مساعی خود را برای انجام این تقاضاها بکار بردیم و حتی از نیروهای لازم برای دفاع از جزیره بریتانیا کمک گرفتیم. ما نمی‌توانستیم بیش از نصف تقاضاها را انجام دهیم و تازه اگر می‌خواستیم چیزی برای کسی بفرستیم مجبور بودیم آنرا از کس دیگری بگیریم که



خود به آن احتیاج مبرم داشت.

آقای ایدن خیال داشت با هواپیما با انگلیس مراجعت کند و همینکه مذاکراتش با ژنرال سموتس در خارطوم پایان یافت برای دادن گزارش مفصل شفاهی بلندن بیاید. وضع بنظر من طوری مساعد بود که براساسی آزر می کردم ما خود در صحرای لیبی دست بحمله بزنیم. در ۲۶ اکتبر تلگراف زیر را به آقای ایدن فرستادم:

«قبل از بازگشت لازم است با ژنرالهای خود احتمال يك حمله ناگهانی را بدقت مورد مطالعه قرار دهید. من از اینجا نمی توانم در این خصوص اظهار عقیده بکنم اما اگر اجازه اظهار عقیده بخود بدهم خواهم گفت که اینکه ما منتظر بنشینیم تا دشمن هر وقت هوس کرد به ما حمله کند، سیاست غلطی است زیرا تا آنوقت دشمن نیروهای خود را در مواضع حساس متمرکز کرده و ناگزیر برتری بدست آورده است. البته نقشه فرماندهان ما در مصر برای مقاومت شدید در مقابل حمله دشمن و اتخاذ تاکتیک دفاعی و سپس حمله متقابل قابل تحسین است، ولی اگر دشمن قبل از اینکه آلمانیها بکمکش بیایند جرأت حمله نداشته باشد چه خواهد شد؟ در این باره بمن جواب فوری ندهید بلکه مسأله را عمیقاً مطالعه کنید و وقتی بلندن باز گشتید بایکدیگر در این باب مذاکره خواهیم کرد. کلیه نیروهای مستقر در خاور میانه را بدقت بازرسی کنید و امکان وحدت این نیروها و جلوگیری از تفرقه آنها را، مورد مطالعه دقیق قرار دهید. امکان ایجاد یک واحد مختلط از نیروهای اروپائی و افراد پلیس محلی را برای حفظ انتظامات در کانال سوئز مورد مطالعه قرار دهید.

تمام هنگهای انگلیسی باید متحرک باشند تا هر وقت لازم شد بتوانند در تبرد شرکت کنند. خواهشمندم درباره مسائل مختلف برای من جوابهای قطعی و فوری نفرستید بلکه هر مسأله را قبل از بدقت مورد مطالعه قرار دهید و در اینجا بامن راجع به آنها مذاکره کنید. برای حفظ انتظامات نباید فقط از سربازان صف استفاده کرد، بلکه در هر کجا انبارهای مهمات و تعمیرگاههای جنگی و تأسیسات دیگر نظامی وجود دارد، حفظ نظم را باید بعهده مسئولین تأسیسات و تشکیلات گذاشت و از سربازان فقط برای نبرد استفاده کرد.

بدین ترتیب من و ایدن نه تنها در مورد مسائل مربوط با انگلیس، بلکه در کلیه امور جنگی و مخصوصاً درباره اتخاذ تصمیمات نظامی در محل و مطالعه امور از نزدیک، بایکدیگر توافقی نظر و وحدت فکر کامل داشتیم.

[ ۶ ]

## روابط ما با ویشی و اسپانیا

با وجود مبارکه جنگ فرانسه و آلمان با وجود حمله ناوگان مایناوگان فرانسه و با وجود قطع روابط سیاسی بین ما و حکومت ویشی، من همیشه خود را با فرانسویان مربوط می دانستم. آنها یکی که شخصاً مصائبی را که فرانسویان تحمل نمودند متحمل نشده اند باید در قضاوت خود راجع بمردم فرانسه محتاط باشند. اگر من بخوام در اینجا راجع به پیچ و خم سیاست فرانسه وارد بحث شوم از حدودی که برای این کتاب تعیین کرده ام خارج خواهم شد. ولی آنچه برای من مسلم بود این بود که وقتی حقایق امور برای فرانسویان کشف شود، ملت فرانسه هر چه از دستش برآید برای پیروزی مشترک ما انجام خواهد داد. ملت فرانسه گفته بودند که تنها راه نجات او اینست که در پشت سر مارشال پتن قرار بگیرد، باین ملت گفته بودند که انگلیسیها، که کمک آنها به فرانسه ناچیز بود، بزودی شکست خواهند خورد و تسلیم خواهند گشت. در این شرایط آنها چه می توانستند بکنند؟ ولی من اطمینان داشتم که مردم فرانسه قلباً خواهان پیروزی ما بودند و وقتی که ما شدیداً مقاومت می کنیم احساس خوشحالی می کردند. اولین وظیفه ما این بود که صمیمانه از ژنرال دوگل، که وفاداری و لیاقت خود را بثبوت رسانده بود، طرفداری کنیم. در هفتم اوت من با او قرار دادم راجع بمسائل عملی مشترکمان امضاء کردم.

نطقهای مهیج ژنرال دوگل بوسیله امواج رادیوی انگلستان با اطلاع ملت فرانسه رسید. حکم اعدامی که حکومت پتن درباره او صادر کرده بود موجب شهرت وی گردیده بود ماهر چه از دستان بر می آمد برای پشتیبانی از او انجام می دادیم و میکوشیدیم که به جنبش او اهمیت و عظمت بیشتر دهیم.

لازم بود که نه تنها رابطه خود را با فرانسه حفظ کنیم، بلکه با ویشی نیز رابطه خود را قطع نکنیم. لذا من در این خصوص مساعی خود را بکار بردم. وقتی در پایان سال ایالات متحده سفیری بویشی فرستاد، من احساس رضایت فوق العاده کردم. از طرفی به آقای مک کنزی



کینگ Mackenzie King (نخست وزیر کانادا) تأکید می‌کردم که دویی نماینده سیاسی خود را درویشی همچنان نگاهدارد. بدین وسیله ما می‌توانستیم رو به حیاطی که دری‌از آن بخانه ما باز نبود، پنجره‌ای بکشاییم. در ۲۵ ژوئیه من نامه‌ای بوزیر جنگ نوشتم و در آن متذکر شدم: «من میل دارم که درویشی يك نوع توطئه بوجود آورم. بدین معنی که بعضی از اعضای دولت با همدستی بقیه اعضای دولت که درویشی هستند بافریقای شمالی بروند و در آن‌جا دولتی تشکیل دهند که نسبتاً استقلال عمل بیشتر داشته باشد. من حاضرم تسهیلات لازم در باره رساندن کمک و خواربار و غیره را در در این خصوص برای ایشان فراهم سازم.» بهمین منظور در ماه اکتبر شخصی بنام «روثیه» را بحضور پذیرفتم و با او که ادعا میکرد بنابستور شخصی پتن نزد من آمده، وارد مذاکره شدم. البته نه من و نه همکارانم احترامی برای مارشال پتن قائل نبودیم ولی هیچیک از راه‌هایی که ما را بفرانسه نزدیک می‌کرد نمی‌بایستی مسدود شود. سیاست ما این بود که بدولت ویشی و اعضای آن بفهمانیم که برای انتخاب راه درست هرگز وقت نگذشته‌است. گذشته هر چه بود بود، ولی فرانسویان همراه ما در این راه دشوار بودند و هیچ چیز جز اعلان جنگ رسمی بین دو کشور نمی‌توانست آنها را از همراهی با ما برای بدست آوردن پیروزی نهائی باز دارد.

این ملاحظات سیاسی برای ژنرال دوگل که همه چیز خود را بخاطر تشکیل يك دولت فرانسه آزاد فدا کرده بود، غیر قابل تحمل بود. اما طرفداران او نمی‌توانستند ادعا کنند که دارای چنان قدرتی هستند که می‌توانند يك فرانسه آزاد، که نماینده عمومی ملت فرانسه باشد، تشکیل دهند. مع هذا ما حداکثر کوشش خود را برای توسعه نفوذ و قدرت و حیثیت او بکار بردیم. از طرفی وی هر گونه رابطه ما را با حکومت ویشی بطور بدی تلقی می‌کرد و فکر میکرد که ما جز او نباید کسی را بشناسیم. بعلاوه فکر می‌کرد که نباید روشی اختیار کند که فرانسه تصور نماید او مزدور ماست و لذا با وجود این که بانگلیس مهاجرت کرده بود و در هر زمینه محتاج کمک ما بود سعی میکرد نسبت به ما تندوختن باشد. آری برای اینکه فرانسویان تصور نکنند او چون عروسك خمیه شب بازی در دست ماست، نسبت به ما تا آنجا که می‌توانست خشونت و تندی میکرد. شك نیست که وی با اصرار هر چه تمامتر این سیاست را دنبال میکرد. حتی یکروز این تاکتیک سیاسی را برای من بتفصیل شرح داد و من دیدم که او با چه مشکلات عجیبی دست بگریبان است. من همیشه قدرت عظیمی را که در وجود این مرد نهفته بود تحسین کرده‌ام.

\*\*\*

در ۲۱ اکتبر من از رادیو پیامی به ملت فرانسه فرستادم. من برای تهیه این پیام کوتاه زحمت بسیار کشیدم زیرا می‌بایستی آن را بزبان فرانسه تهیه کنم. متن فلفلی را که تهیه کرده بودم آقای «دوژان» که عضو ستاد عالی نیروهای فرانسه آزاد در لندن بود، ملاحظه کرد و از نظر لفظ تغییراتی در آن داد و من چندین بار آن را به صدای بلند مرور کردم و سپس در زیر زمین عمارت نخست‌وزیری در حالی که صدای انفجار بمب‌هایی که در لندن منفجر می‌شد به گوش می‌رسید، آن را در برابر میکروفون رادیو قرائت کردم.

## پیام آقای وینستن چرچیل به فرانسویها

ای مردم فرانسه!

مدت سی سال چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ من با شما همراه و همگام بودم و امروز نیز باشما همراه و در يك طریق قدم برمیدارم. امروز باشما که در خانه‌های خود نشسته‌اید در هر کجا که هستید و هر سرنوشتی که دارید سخن می‌گویم. من آن دعائی که بر روی سکه‌های طلای شما نوشته شده تکرار میکنم: «خداوند فرانسه را محافظت فرماید». در اینجا در کشور ما، در انگلیس در زیر بمباران بوش‌ها (بوش مخفف کلمه Aldoche یعنی آلمانی میباشد و فرانسویان در مقام تحقیر آلمانی‌ها را بوش خطاب میکنند. مترجم) ما علائق و رشته‌هایی که ما را با فرانسه مربوط میسازد فراموش نمیکنیم، ما با عزمی راسخ و دلی سخت بمبارزه ادامه میدهیم تا اینکه آزادی در اروپا برقرار شود تا اینکه ملت‌ها در تمام ممالك با عدالت اداره شوند. خلاصه اینکه تا امید و آرزویی که بخاطر آن مشترکاً شمشیر از نیام کشیدیم تحقق یابد. وقتی مردان شریف می‌بینند که پیشرفتها و خبیث‌ها به‌عموم آنها حمله میکنند نباید بین خود مشاجره و منازعه کنند. این کاری است که دشمن تمام مساعی خود را برای انجام آن بکار میبرد و گاهی وقتی بدشانی هم در قضیه دخالت داشته باشد امورتوری میشود که بدخواه دشمن جریان پیدا میکند.

در این جا در این شهر لندن که «هریتلر» ادعا میکند آن را مبدل به تل خاکستری کرده، و هم‌اکنون هواپیماهای دشمن مشغول بمباران آن هستند، مردم ما مقاومت میکنند. نیروی هوایی ما چنان در مقابل دشمن درآمده که میتوان گفت کاری بیش از مقاومت انجام داده است. ما منتظر هجومی هستیم که مدتهاست اجرای آن را بما قول داده‌اند ماهی‌های دریا هم منتظر هستند.

اما واضح است که ماهنوز در آغاز کار هستیم. امروز در ۱۹۴۰ ما مانند همیشه در دریاها تفوق داریم. در ۱۹۴۱ ما در هوا نیز تفوق خواهیم داشت. این سخنی را که گفتم فراموش نکنید. «هریتلر» باتانکهای مخصوص حمله و سایر سلاحهای میکانیکی خود و همچنین باتوسل بتوطئه و استفاده از ستون پنجم و کمک خائنین، توانسته است فعلاً بهترین نژادهای اروپا را در تحت انقیاد خود درآورد، شريك جرم بیمقدارش ایتالیا، که امید و حرصی عظیم دارد، در حالی که برخود از ترس میلرزد، در کنار او جست و خیز میکند و هر دو میخواهند فرانسه امپراطوریش را قطعه قطعه کنند. یکی‌ران آن را میخواهند تناول کنند، بلکه یکبار دیگر آلزاس - لرن Alsace Lorraine تحت یوغ آلمان در خواهد آمد و نیس Nice و ساوا Savoie و کرس Corse، کرس ناپلئون، از دست فرانسه گرفته خواهد شد.

اما آقای هیتلر فقط در صدد این نیست که سرزمین‌های ملل دیگر را بدزد و چندتکه از آن را جلو سگ کوچکش بیندازد. من حقیقت را بشما می‌گویم و باید سخن مرا باور کنید این مرد شوم این فرزند شیطانی کینه و شکست جداً مصمم است که ملت فرانسه را نابود کند.



زندگی مردم این سامان را مثلاًشی سازد و آینده او را منهدم نماید. وی خود را برای آن مهیا میکند که بوسائل مزرورانه و خشونت آمیز سرچشمه تمدن و فرهنگ فرانسه را برای همیشه در دنیا بخشکاند. اگر او در این راه آزادی داشته باشد تمام اروپا دستخوش غارت و خشونت دزدان نازی خواهد شد. اگر من باشم اینطور بصراحت سخن میگویم مرا ببخشید ولی موقع آن نیست که کلمات را بجویم و دو پهلو صحبت کنیم. امروز فرانسه نباید فقط نتایج شکست را تحمل کند بلکه باید خود را برای مراحل مختلف نابودی و انهدام کامل آماده سازد. ارتش، بحریه، قوانین، زبان، فرهنگ، ادبیات، تاریخ، سنن، همه اینها با خشونت ارتش فاتح و حیل‌های علمی و پستی یک پلیس بیرحم از میان خواهد رفت.

ای فرانسویها! پیش از آنکه دیر شود دلهای خود را از نو مسلح کنید. بیاد بیاورید که ناپلئون پیش از یکی از فتوحات خود گفت: همین پروس‌ها که امروز آنقدر بخود میبالند در جنگ اینا l'ena در مقابل ما به نسبت سه بر یک و در جنگ موتتمیرای Montmirail به نسبت ۹ بر یک بودند. (در این دو جنگ بزرگ، با وجود تفوق کمی ارتش پروس، ناپلئون فاتح شد - مترجم) من هرگز باور نخواهم کرد که روح فرانسه مرده باشد، هرگز قبول نخواهم کرد که مقام فرانسه برای همیشه در بین دول بزرگ از میان رفته باشد.

تمام توطئه‌ها و تمام جنایات هر هیتلر بر سر کسانی که وابسته بر رژیم او هستند چنان بلائی خواهد آورد که بسیاری از ما در زمان حیات خود بچشم خواهیم دید. مدت مدیدی نباید منتظر ماند، ما چرا هنوز پایان نیافته است. ما آماده هستیم و دوستان ما در آنسوی اقیانوس اطلس نیز آماده خواهند شد اگر هر هیتلر نمیتواند ما را منهدم کند ما مطمئن هستیم که میتوانیم او را منهدم سازیم و تمام هم‌دستان او و عمال او را از میان ببریم. پس امید و اعتماد داشته باشید. همه چیز درست خواهد شد.

اکنون ما انگلیسیها در این لحظات تلخ و دشوار چه میتوانیم از شما تقاضا کنیم؟ آنچه از شما میخواهیم، در میان این نبردی که پیروزی در آن بمثابة پیروزی هر دوی ما خواهد بود، از شما تقاضا میکنیم اگر نمیتوانید بما کمک کنید لااقل برای رسیدن به پیروزی مانع و رادع ایجاد نکنید. در واقع شما دستی را که بخاطر شما میخواهد ضربت بزند، باید تقویت کنید. ما یقین داریم که فرانسویها هر بار خبر یک پیروزی ما را می‌شنوند غروری قابل تحسین احساس میکنند و قلباً از پیروزیهای ما در هوا و در دریا، و بعدها در زمین خوشحال می‌شوند. فراموش نکنید که ما هرگز متوقف نخواهیم شد، هرگز خسته نخواهیم شد، هرگز تسلیم نخواهیم شد و مردم ما و امپراطوری ما همگی مشغول نجات اروپا هستند و دنیا را از وحشت و بربریت نازی نجات خواهند داد. در میان فرانسویها آنها که در مستعمرات فرانسه زندگی میکنند یا در فرانسه با اصطلاح اشغال نشده بسر میبرند میتوانند با ما در این مهم همکاری کنند. من در اینجا وارد جزئیات نمی‌شوم. گوش دشمن مراقب ماست. من بدیگران، بآنها که در زیر چکمه نازی‌ها زندگی می‌کنند و ملت انگلیس علناً نسبت بآنها ابراز همدردی می‌کند، میگویم: وقتی بآینده فکر میکنید، سخنان و تیر Thiers آن فرانسوی بزرگ را بخاطر بیاورید. وی پس از ۱۸۷۰ این سخنان را در باره آینده گفت: «همیشه بآن فکر کنید، هرگز از آن سخن

نکوئید. ۴

اکنون، شب بخیر، راحت بخوابید و قوای خود را برای سحرگاه جمع کنید زیرا سحرگاه خواهد آمد. سحر برای مردان دلیل درخشان و برای مردان وفادار که رنج کشیده‌اند، و برای قهرمانانی که در گور خفته‌اند، افتخار آمیز خواهد بود. زنده باد فرانسه! زنده باد پیشروی تمام ملتها و تمام کشورهایی که برای بدست آوردن حقوق از دست رفته خود گام برمیدارند. ۴۱

شک نیست که این پیام در دل میلیونها نفر فرانسوی تأثیر کرد، حتی امروز خاطره آن اغلب در فرانسه از طرف مردان و زنان تمام طبقات که من آنقدر به آنها علاقه دارم، برای من تکرار میشود. در حالیکه اقدامات شدیدی که من بخاطر پیروزی مشترکمان بر خلاف میل خود، مجبور شدم علیه آنها انجام دهم، از آذهان فراموش شده است.

\*\*\*

لازم بود که ما درباره اصل قضیه پافشاری کنیم. ما نمی‌توانستیم از محاصره اروپا و مخصوصاً از محاصره فرانسه، تا وقتی که تحت تسلط هیتلر بود، دست برداریم. اگر گاهی بنا بدخواست امریکاییها اجازه می‌دادیم که کشتی‌های حامل دارو وارد بنادر فرانسه اشغال نشده بشود، در عوض تمام کشتیهای دیگر را که بطرف بنادر فرانسه میرفتند یا از آنجا می‌آمدند گلوله باران میکردیم.

هر راهی که حکومت ویشی اختیار میکرد مانع از آن نمی‌شد که ما دو گل را تقویت کنیم و الحاق روزافزون فرانسویان را بجنبش او تشویق نمائیم. علاوه بر این ما نمی‌خواستیم به یک از ناوگان فرانسه که در مستعمرات آن کشور بودند، اجازه دهیم که بطرف بنادر فرانسه بروند. گاهی وزارت دریاداری جداً فکر می‌کرد که فرانسه بما اعلان جنگ خواهد داد و این امر اگر اتفاق می‌افتاد بر مشکلات گوناگون کار ما می‌افزود. من همیشه معتقد بودم که اگر ما ثابت کنیم که جداً میخواهیم به جنگ ادامه دهیم، افکار عمومی فرانسه هرگز اجازه نخواهد داد که حکومت ویشی چنین تصمیمی بگیرد. برعکس، فرانسویها از پیروزیهای ما احساس امیدواری می‌کردند و قلباً نسبت ببریتانیا علاقه داشتند. حتی لاوال که بعدها بوزارت امور خارجه منصوب گردید، مجبور شد این حقیقت را در نظر بگیرد.

در اواخر پائیز، من بیم آنرا داشتم که مبدا دو رزمناو بزرگ فرانسه موفق شوند از مستعمرات آن کشور به تولون بروند و در آنجا آنها را کاملاً مسلح و مجهز نمایند. دریا سالار لوه Leahy فرمانده این رزمناوها بپتن روابط صمیمانه داشت. لذا من به روزولت متوسل شدم و پیامیکه برای او فرستادم بی‌تأثیر نماند.

۲۰ اکتبر ۱۹۴۰

از یک شخصیت سابق دریائی به پرزیدنت روزولت

شایع است که دولت ویشی در نظر دارد نیروهای مستعمراتی و ناوگان خود را برای کمک بآلمانها علیه ما وارد صحنه نبرد سازد. من شخصاً باین شایعات اعتقادی ندارم ولی



اگر ناوهای که در بندر تولون لنگر انداخته‌اند بآلمانیها تسلیم شوند، ضربتی بر ما وارد خواهد آمد. آقای رئیس جمهور! بنظر من اگر شما با صراحت مطلب را بسفیر فرانسه در واشنگتن بگوئید و مخالفت امریکا را باین اقدام احتمالی ابراز نمائید درروش آینده دولت فرانسه بی تأثیر نخواهد بود.

در ویشی نسبت باین اقدام توجه بسیار خواهند کرد. شما میدانید که کاروانهای ما در دو مسافرت اخیر خود در اقیانوس اطلس چه تلفات سنگینی دادند (از ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۳۳ کشتی که ۲۲ فروند آن انگلیسی بود در اقیانوس اطلس توسط زیر دریائیهای آلمان غرق شدند). این تلفات نتیجه قتل ناوشکنهای ماست و من این موضوع را قبلاً با اطلاع شما رسانیده بودم. خدا را شکر که ۵۰ ناوشکنی که شما به ما داده‌اید بزودی خواهند رسید. ما امیدواریم که تا پایان سال وضع ما در دریا به مراتب بهتر شود زیرا هم اکنون تجهیزات ناوگان خود را تکمیل میکنیم و ناوهای ضد زیر دریائی خود را بهتر از پیش مسلح مینمائیم. مع هذا چون ناوگان ما مجبورند در دریای مانش و دریای شمال مراقب باشند و از هجوم دشمن جلوگیری کنند و همچنین در مدیترانه مراقب نقل و انتقال ناوگان ایتالیا باشند، لذا در حال حاضر ما مرحله بحرانی را میگذرانیم.

در تعقیب این نامه، رئیس جمهور پیام شخصی برای پتن فرستاد و راجع بناوگان تولون به وی صریحاً تذکر داد که «این مسئله که يك دولت اسیر جنگی دولت فاتح دیگر است دلیل بر آن نمیشود که این دولت، دولت فاتح را در جنگ علیه متفق سابق خود، یاری کند». مارشال پتن در پاسخ رئیس جمهور رسماً بوی اطلاع داده بود که ناوگان تولون هرگز بآلمانیها تسلیم نخواهد شد. اگر دولت ویشی ناوگان خود را برای عملیات علیه انگلستان در اختیار آلمانیها میگذاشت این اقدام بمنزله نقض عمدی قولی بود که باتأذونی داده بود. هر گونه اقدامی در این زمینه موجب از میان رفتن دوستی تاریخی امریکا و فرانسه میشد و موجب تنفر افکار عمومی از فرانسه می گردید و امریکا دیگر نمیتوانست برای حفظ سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه اقدامی بعمل بیاورد.

\*\*\*

روشی که اسپانیا ممکن بود در آینده انتخاب کند از نتایجی که خط و مشی سیاسی ویشی در برداشت، برای ما بهتر بود. در جنگهای خونین اسپانیا، ما بیطرف مانده بودیم. فرانکودینی نسبت به ما نداشت که ادا کند در حالیکه همه چیز، حتی جان خود را مدیون دول محور بود. هیتلر و موسولینی بكمك او آمده بودند. وی هیتلر را دوست نداشت و از او میترسید، از موسولینی نمیترسید ولی او را دوست داشت.

در آغاز جنگ جهانی، اسپانیا اعلام کرده بود که بیطرف خواهد ماند و در تمام مدتی که جنگ ادامه داشت وی این بیطرفی را حفظ کرده بود. بین انگلستان و اسپانیا جریان بازرگانی ذیقیمتی وجود داشت و واردات آهن ما از اسپانیا برای صناعت جنگی انگلیس بسیار اهمیت داشت. اما «جنگ عجیب» پایان یافته بود و آلمان نازی ثابت کرده بود که قدرتی عظیم دارد. جبهه فرانسه از هم پاشیده بود.

در ماه مه ارتشهای شمالی متفقین با خطر انهدام مواجه شده بودند. در همین لحظات بود که من بیکي از همکاران سابق خود مأموریت حساسی محول کردم.

در ۱۷ مه سر ساموئل هور Sir Samuel Hoare به سفارت انگلستان در اسپانیا منصوب شد و من اطمینان دارم که هیچکس مانند او نمی توانست مدت پنج سال مأموریت خود را با مهارت و کاردانی قابل تحسین انجام دهد. ما در مادرید سفیر بسیار خوبی داشتیم و نه تنها سفیر ما در آنجا لایق بود بلکه آرتور یکنین Arthur Yencken کاردار سفارت ما در مادرید و کاپیتن هیلگارت Hillgarth وابسته دریائی سفارت انگلیس نیز مردان لایقی بودند و در امور مربوط به اسپانیا شناسائی و آگاهی کامل داشتند.

از آغاز تا پایان جنگ سیاست فرانکو دائماً بر اساس خودخواهی و نفع طلبی و خونسردی بود. فرانکو جز به اسپانیا به چیز دیگری فکر نمیکرد. ولی هرگز این نکته بفکرش نرسید که در مقابل کمکهای که هیتلر و موسولینی به او کردند چیزی به آنها مدیون است. از طرفی وی هرگز از انگلستان و از دشمنی احزاب چپ ما نسبت به خود گله و شکایت نمی کرد. این مرد مستبد و کوتاه فکر بچیزی جز دور نگاهداشتن اسپانیا از جنگ که ملت او هنوز جراحاتش را بر تن داشت فکر نمیکرد. اسپانیائیها دیگر خواهان جنگ نبودند. يك میلیون نفر اسپانیائی بدست هموطنان خود کشته شده بودند. فقر و زندقه گران و سختی زمانه تقریباً این کشور را فلج کرده بود. جنگ برای اسپانیا بس بود، جنگ برای فرانکو بس بود. با این طرز فکر بود که فرانکو به اختناق و حشتناکی که دنیای آنروز را فرا گرفته بود نگاه میکرد.

دولت اعلی حضرت از این روش سیاسی که چیزی از قهرمانی و جوانمردی در آن نبود، بسیار راضی بود. تنها چیزی که ما میخواستیم بیطرفی اسپانیا بود. ما میخواستیم بازرگانی خود را با اسپانیا ادامه دهیم. ما میخواستیم که زیر دریائیهای آلمان و ایتالیا نتوانند آزادانه وارد بنادر اسپانیا شوند. ما نه تنها میخواستیم که خطری جبل الطارق را تهدید نکنند، بلکه کشتیهای ما بتوانند از آبهای الجزیره استفاده کنند و از جزایر کوچکی که در آبهای ساحلی آن قرار داشت برای فرودگاههای جنگی استفاده کنیم. موقعیت ما در مدیترانه تا حدی بسته باین امور بود. برای اسپانیا هیچ چیز راحت تر از آن نبود که چندین توپ دورزن در ساحل الجزیره بگذارد و یا اجازه بدهد که آلمانیها در این منطقه توپهای دورزن مستقر کنند. اسپانیا کاملاً حق داشت که چنین اقدامی بکند و هیچ قانون بین المللی نمیتوانست از این اقدام مادرید جلوگیری کند و وقتی این توپها در آن منطقه کار گذاشته میشد هر لحظه میل داشت میتوانست پایگاههای دریائی و هوائی ما را منهدم سازد. شك نیست که صخره های جبل الطارق میتواندست بار دیگر مدتها مقاومت کند ولی پس از این مقاومت جبل الطارق دیگر صخره ای بیش نبود. اسپانیا کلیدی بود که توسط آن میتوانستند در مدیترانه را بروی ما ببندند ولی اسپانیا هرگز این در را قفل نکرد. خطر بنظر ما بقدری زیاد بود که مامدت دو سال دائماً يك پادگان مقتدر مرکب از ۵۰۰۰ سرباز کار آزموده در جبل الطارق نگاهداشتیم و بسیاری از ناوگانی که در جاهای دیگر به آن احتیاج بود، برای مراقبت آنجا گماردیم.







نماید. وی بموسولینی گفت که پیشوا معتقد است رویه‌ای که انگلیسها پیش گرفته‌اند نتیجه نوبدی و عدم انطباق اعمال خود با شرایط زمان و مکان و امید به دخالت روسها و امریکائیها در جنگ است. موسولینی بوی گفت: «امریکا در مورد مسائل عملی هم اکنون دوش بدوش انگلستان داده است! آیا تسلیم ۵۰ ناوشکن بانگلستان دلیل این سخن نیست؟» وی پیشنهاد کرد که با ژاپن اتحادی بسته شود تا در مقابل امریکا تعادل ایجاد شود. موسولینی به ریین تروپ گفت: «اگر چه نیروی دریائی امریکا دارای اهمیت است ولی باید نیروی دریائی مقتدر بحساب نیآورد. درواقع نیروی دریائی امریکا مانند نیروی زمینی انگلیس است.» سپس گفته بود: «آنچه فعلاً اهمیت دارد مسائل مربوط به یوگسلاوی و یونان است. ایتالیا نیم میلیون سرباز در مرز یوگسلاوی و ۲۰۰۰۰۰ سرباز در مرز یونان دارد. یونان برای ایتالیا همان اهمیت را دارد که نروژ برای آلمان داشت. تصرف یونان بیشتر از این جهت لازم است که روزی که ارتش‌های ما وارد مصر شدند ناوگان انگلیس نتواند بینادر یونان پناه ببرند.» بالاخره موسولینی ورین تروپ به این نتیجه رسیدند که هدف اصلی آنها شکست انگلستان است. اما چگونه باین هدف برسند؟ موسولینی گفته بود: «یا جنگ پیش از بهار آینده بیابان خواهد رسید و یا تا پایان سال آینده ادامه خواهد یافت.» احتمال دوم بنظر موسولینی قوی‌تر بود و لازم بود از اسپانیا بهترین نحوی استفاده شود. ریین تروپ معتقد بود که اگر ابتدا با ژاپن پیمان اتحاد بسته شود سپس اسپانیا بانگلیس اعلان جنگ دهد ضربه سختی بر انگلستان وارد خواهد آمد. اما سرانوسونر برای ورود اسپانیا به جنگ تاریخی تعیین نکرده بود.

\*\*\*

در حالیکه اسپانیائیها شوق و حرارت کمتر و دعاوی و تقاضاهای بیشتر برای ورود در جنگ از خود نشان می‌دادند، هیتلر بیش از پیش خواهان همکاری و کمک آنها بود. در اواسط اوت ژنرال یودل به «پیشوا» خاطر نشان ساخته بود که وسائل دیگری جز هجوم مستقیم برای شرکت دادن انگلستان وجود دارد. مثلاً جنگ هوائی طولانی، تشدید جنگ زیر دریائی، فتح مصر و تصرف جبل الطارق می‌تواند انگلستان را از پای درآورد. هیتلر با حمله به جبل الطارق بسیار موافق بود ولی تقاضاهای اسپانیائی‌ها خیلی سنگین بود، به‌لاوه در اواخر سپتامبر هیتلر افکار دیگری در سر داشت. در ۲۷ سپتامبر پیمان سه جانبه‌ای بین آلمان و ایتالیا و ژاپن در برلن منعقد شد. این امر افقهای جدیدی در برابر هیتلر می‌گشود.

\*\*\*

پیشوا تصمیم گرفت که از وزنه اعتبار و حیثیت شخصی خود استفاده کند. در ۱۴ اکتبر در گردنه برنر Brenner با موسولینی ملاقات کرد. وی از دعاوی بی‌حد و حصر و رویه دو پهلوی حکومت مادرید با موسولینی سخن گفت. بعقیده او اگر آنچه را که اسپانیا تقاضا می‌کرد به این کشور می‌دادند دو نتیجه فوری از این عمل عاید می‌شد: اولاً انگلیسی‌ها جزایر کاناریس را که متعلق با اسپانیا بود فوراً اشغال می‌کردند و مستعمرات افریقائی فرانسه فوراً بژنرال دوگل ملحق می‌شد. بعقیده هیتلر این امور موجب آن می‌شد که دول محور در

جبهه‌های دیگری مشغول جنگ شوند. ثانیاً با قبول تقاضاهای اسپانیا امکان استفاده از ارتش فرانسه در جنگ علیه انگلستان برای همیشه از میان میرفت. موسولینی نظریات خود را درباره فتح مصر شرح داد. هیتلر باو پیشنهاد کرد که حاضر است واحدهای مخصوصی برای این اقدام در اختیار او بگذارد. موسولینی فکر می‌کرد که به این واحدها احتیاجی ندارد و لااقل تا مراحل آخر نبرد به تنهایی می‌تواند پیش برود. درخصوص مسأله روسیه هیتلر گفت: «باید دانست که سووژن امثالین نسبت بمن بهمان اندازه سووژن من نسبت به اوست.» در هر حال قرار بود مولوتف بزودی به برلن برود. هیتلر سعی خواهد کرد که قدرت روسیه را متوجه هند کند.

در ۲۳ اکتبر هیتلر مسافرت طولانی کرد و بمرز فرانسه و اسپانیا رفت تا در هاند Hendaye با فرانکو ملاقات کند. در آنجا اسپانیائیها بجای آنکه از این تواضع پیشوا به خود بیالند و تقاضای بیشتری از خود نشان دهند، تقاضاهائی کردند که بعقیده هیتلر (در نامه‌ای که به موسولینی نوشت) «تقاضاهائی بود که بهیچ وجه من الوجه با قدرت آنها مطابقت نداشت.» مادرید تقاضا داشت که در مرز اسپانیا و فرانسه تجدید نظری بشود و کاتالونی Catalogne فرانسه (سرزمینی که از نظر تاریخی جزو اسپانیاست ولی در شمال پیرنه واقع است) به اسپانیا منضم شود و تمام مراکش و قسمتی از الجزیره به اسپانیا داده شود. مذاکرات هیتلر و فرانکو که با شرکت چند نفر مترجم صورت می‌گرفت، ۹ ساعت بطول انجامید و نتیجه‌ای جز تعیین طرز تماس بین مادرید و برلن نداشت. بعدها طی ملاقاتی که بین هیتلر و موسولینی در فلورانس روی داد، هیتلر در مذاکرات خود با فرانکو گفت: «من حاضر چهار دندانه را بکشد و دوباره چنین مذاکراتی نکنم.» (اروپا سوی فاجعه L'Europa Verso la Catstrofe، تألیف کنت چیانو، صفحه ۶۰۵)

هنگام بازگشت از هاند، پیشوا بمارشال پتن اطلاع داد که ویرادر مونتوار Montoire واقع در نزدیکی تور Tours ملاقات خواهد کرد. این ملاقات قبلاً از طرف لاوال که در روز قبل از آن در همان محل ریین تروپ و هیتلر را ملاقات کرده بود، ترتیب داده شده بود. هیتلر و لاوال هر دو امیدوار بودند که فرانسویها را برای همکاری جهت شکست بریتانیای کبیر حاضر کنند. وقتی مارشال پتن و اطرافیان از ملاقات هیتلر و لاوال مطلع شدند متعجب و نگران شدند ولی لاوال راجع به این ملاقات با هیجان و شوق بسیار سخن می‌گفت. وقتی از او پرسیدند که ابتکار این ملاقات از او بود یا هیتلر خود چنین ابتکاری کرده، گفت: «شما معلوم می‌شود هیتلر رانمی‌شناسید. خیال می‌کنید او به پرستار و دانهما احتیاج دارد؟ این مرد خود افکاری دارد و آنها را اجرا می‌کند. وی می‌خواهد مارشال را ملاقات کند. به‌لاوه وی احترام زیادی نسبت بمارشال قائل است. ملاقات رؤسای دودولت، واقعه تاریخی بزرگی خواهد بود.» پتن بالاخره نظریات لاوال را قبول کرد و حاضر بملاقات هیتلر شد. وی تصور می‌کرد که با استفاده از اهمیت و اعتبار شخصی خود می‌تواند هیتلر را تحت فشار قرار دهد و باو چنین وانمود کند که با همکاری با آلمان مخالفتی ندارد. همین که هیتلر در مغرب خاطرش جمع شد افکار خود را متوجه مشرق خواهد کرد و لشکریانش نیز بسوی مشرق کشانده خواهند شد. ملاقات بین هیتلر و مارشال پتن در قطار زره‌پوش هیتلر در تونل واقع در نزدیکی مونتوار در بعد از ظهر



۲۴ اکتبر صورت گرفت. هیتلر گفت: «من از اینکه دست يك فرانسوی را که مسئول این جنگ نیست می فشارم خوشوقتم». این ملاقات نتیجه‌ای جز مبادله تعارفهای وقیح چیزی بدست نداد. مارشال پتن از اینکه قبل از جنگ روابط نزدیکی بین فرانسه و آلمان وجود نداشته ابراز تأسف کرد. «شاید هنوز برای ایجاد این روابط وقت نگذشته باشد». هیتلر خاطر نشان کرد که فرانسه دست به جنگ زده و مغلوب گردیده است، اما اکنون وی هدفی جز انهدام انگلستان ندارد. قبل از آنکه ایالات متحده آمریکا بتواند با انگلیس کمک مؤثری کند، انگلستان اشغال خواهد شد و بویرانهای تبدیل خواهد گردید. وی اضافه کرد که مایست جنگ هر چه زودتر پایان پذیرد زیرا هیچ چیز از جنگ بیفایده تر نیست. تمام اروپا باید مصائب جنگ را تحمل کند، لذا تمام کشورهای اروپا باید منافع مشترکی داشته باشند. فرانسه تا چه حدودی حاضر است همکاری کند؟ پتن با اصل همکاری موافقت کرد ولی گفت حدود آنرا نمی تواند تعیین کند. صورت جلسه‌ای نوشته شد که بموجب آن پیشوا با موافقت قبلی موسولینی، اعلام می دارد که مایل است فرانسه مقام خود را در اروپای آینده آنطور که شایسته است احراز کند. دول محور و فرانسه چون منافع مشترکی دارند و مایلند که شکست انگلستان هر چه زودتر عملی شود، دولت فرانسه در حدود توانائی خود از اقدامات دفاعی دول محور پشتیبانی خواهد کرد. جزئیات امر از طرف کمیسیون متارکه جنگ مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. دول محور متعهد می شوند که هنگام عقد قرارداد صلح با انگلستان، دولت فرانسه مستعمراتی در آفریقا داشته باشد که «معادل و مطابق مستعمرات کنونی آن کشور» باشد.

بموجب گزارشهای آلمانی نتیجه این ملاقات مطابق انتظار هیتلر نبود. حتی لاوال اصرار کرده بود که هیتلر فرانسه را قبل از آماده شدن افکار عمومی مجبور برود در جنگ علیه انگلستان نکند. بعدها هیتلر معتقد شد که: «لاوال يك سیاستمدار کوچک و کثیف و بی ارزش دموکرات است» ولی نظرش نسبت به مارشال پتن مساعدتر بود. گفته می شود که وقتی مارشال پتن بویسی بازگشت با طرفایان خود گفت: «باید شش ماه راجع به برنامه‌ای که تهیه کردیم بحث کنیم و شش ماه دیگر صبر کنیم تا این برنامه فراموش شود». مع هذا امروز هنوز ملت فرانسه این معامله مارشال پتن را فراموش نکرده است.

در ماه اکتبر من نامه زیر را به سفیرمان در مادرید نوشتم:

۱۹ اکتبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر به سر ساموئل هور

ما طرزی را که شما مأموریت دشوار خود را انجام می دهید تحسین می کنیم. من امیدوارم شما توسط سفیر ویشی در مادرید بتوانید دو حقیقت اساسی را بفرا نسویها بفهمانید. اولاً به آنها بفهمانید که ما گذشته را فراموش می کنیم و با هر کس که دلیلی برای همکاری جهت مغلوب ساختن دشمن مشترک بدست بدهد همکاری خواهیم کرد. ثانیاً هیچ چیز ما را از ادامه نبرد باز نمی دارد زیرا ما در عین حال که برای بقای خود می جنگیم به خاطر آزادی ملت‌هایی که

اکنون اسیر هستند مبارزه می کنیم. سعی کنید آن چه را که ما در اینجا به آن اطمینان داریم بویسی بفهمانید. یعنی به آن‌ها بفهمانید که ما هیتلر را شکست خواهیم داد. شك نیست که او می تواند قاره اروپا را ویران کند و شاید جنگ مدتی بطول انجامد اما سر نوشت او تعیین شده است. من نمی فهمم چرا هیچیک از رهبران فرانسه به شمال آفریقا نرفته است در حالی که می تواند در آنجا امپراطوری بزرگی در اختیار داشته باشد و طلاهای فرانسه را که در امریکا مانده تصاحب نماید. اگر این کار قبلاً شده بود ایتالیا هم اکنون از پای در آمده بود. در هر حال اکنون برای مردان جسور و دلیر بهترین موقعیت است که بشمال آفریقا بروند و دولتی تشکیل دهند. واضح است که بچنین توصیه‌هایی جواب قطعی داده نخواهد شد ولی از هر موقعیت مناسب استفاده کنید و افکار را بمنز آنها فرو کنید.

گزارشهای متعددی که ما راجع بملاقات پتن و هیتلر دریافت کردیم در خط مشی من نسبت بویسی تغییری نداد. در نوامبر من نظریات خود را برای همکارانم کتباً تشریح کردم:

۱۴ نوامبر ۱۹۴۰

انتقام را با سیاست کاری نیست و ما همیشه باید بآینده نگاه کنیم نه این که بگذشته بیندیشیم. اما اگر تصور کنیم که مماشات و مدارا با حکومت ویشی مشکلات کار ما را حل خواهد کرد خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم. حکومت ویشی مورد فشار شدید آلمانیهاست و خیلی میل دارد که از طرف انگلیس فشاری بر او وارد نشود و انگلستان با محبت و دوستی با او رفتار کند. این امر موجب خواهد شد که ویشی امتیازاتی از آلمانیها بدست بیاورد و بدون اینکه اقدام اساسی انجام دهد منتظر شود تا ببیند امور چگونه جریان پیدا خواهد کرد. اما برعکس وقتی منافعهمان اقتضا کند نباید در قراردادن حکومت ویشی در وضع دشواری تردید کنیم و باید بر رجال ویشی نشان دهیم که ما هم مانند هیتلر جنگ و دندان داریم. ما هرگز نباید فراموش کنیم که این اشخاص چنان پستی‌هایی مرتکب شدند که لایق نفرت و تحقیر تمام دنیا هستند و طوری رفتار می کنند که کوئی بهیچ وجه نماینده ملت فرانسه نیستند.

شك نیست که پیر لاوال کینه و دشمنی عمیقی با انگلستان دارد، و همان طور که خود گفته، مایل است انگلستان به تل‌خاکستری مبدل شود. بی شك اگر اومی توانست، مسأله دفاع غیر منتظره انگلیسها را بآلمانیها متذکر می شد و همکاری فرانسه را برای جنگ با بریتانیا باقیمت گرانتری به آلمانیها می فروخت. ضرباتی که بر ناوگان فرانسه زدیم دریا سالار دارلان را بیش از آن چه بتصور درآید عصبانی کرده است. پتن همیشه یکنفر ضد انگلیسی و نسبت بوضع نظامی فرانسه بدبین بوده است. اگر تصور کنیم که به این اشخاص میشود اطمینان کرد اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. مع هذا ممکن است در نتیجه فشار افکار عمومی و رفتار آلمانی‌ها مجبور شوند نظر خود را نسبت بما تغییر دهند. یقین است که ما باید با آنها رابطه داشته باشیم. ولی برای اینکه در روش آنها تغییری داده شود باید رجال ویشی را دائماً بین فشار آلمان و فشار انگلیس قرار دهیم تا باین ترتیب این اشخاص که شاید مدت کوتاهی مقام کنونی خود را داشته باشند مجبور شوند رویه دیگری پیش بگیرند.

مارشال پتن از اینکه می دید لاوال او را در راهی انداخته که روز بروز او را بدشمنی با



انگلستان و اشغال مستعمرات شمال آفریقا از طرف آلمانیها نزدیکتر می‌کند، از او پشت متفر شده بود. در ۱۳ دسامبر لاوال به ویشی آمد تا به مارشال پتن پیشنهاد کند پاریس رفته و در مراسم انتقال خاکستر دوک دو رایش اشتارت (duc de Reichstadt) (پسر ناپلئون) به «انوالید» Invalides شرکت کند. بنظر هیتلر اگر پتن در این مراسم شرکت می‌کرد همکاری آلمان و حکومت ویشی در افکار عمومی بیشتر نمایان می‌شد، ولی پتن از این پیشنهاد بهیچ وجه خوش نیامد زیرا تصور اینکه فاتح وردن در سرزمین فرانسه و در مقابل قبر ناپلئون با دو نفر محافظ آلمانی حرکت کند و گارد احترام آلمانی مراسم احترام در مقابلش بعمل بیاورد مضحك و مسخره بود. وی بکلی از اعمال و نظریات لاوال خسته و عصبانی شده بود. لذا بعضی از اطرافیان او نقشه‌ای برای بازداشت لاوال تهیه کردند و پیر لاوال از طرف حکومت ویشی بازداشت شد. اما دخالت شدید و فوری آلمانیها موجب شد که لاوال را آزاد کنند ولی مارشال پتن از همکاری با او جداً امتناع کرد و لاوال خشمگین بسوی پاریس که در اشغال آلمانیها بود رفت. وقتی من شنیدم که فلاندن به جای او بوزارت امور خارجه منصوب شده بسیار خوشوقت شدم. این واقعه نشانه شروع تغییر روش حکومت ویشی بود. بنظر می‌رسید که «همکاری» با آلمان به منتهی درجه خود رسیده و دیگر ویشی حاضر نیست بیش از این جلو برود. از همین وقت امکان تفاهم بیشتری بین ویشی و آمریکا و نزدیکی بیشتری بین لندن و ویشی بوجود آمد.

\*\*\*

حالا باید مجدداً راجع باسپانیا صحبت کنیم. فرانکو که فهمیده بود جنگ به این زودیها پایان نخواهد یافت و ملت اسپانیا از جنگ بیزار است و از طرفی بهیچوجه اطمینانی پیروزی آلمانیها نیست با حيله و مکر بسیار شروع بکار کرد و هر گونه مذاکره را مدت‌ها طول می‌داد و دائماً تقاضاهای خود را بیشتر می‌کرد. وی در آن زمان چنان اطمینان و اعتمادی به سرانو سوتر داشت که در ۱۸ اکتبر وی را بوزارت امور خارجه اسپانیا منصوب کرد و برکنار کردن بیگبدر Beigbeder را از این مقام بمنزله قدم بزرگی برای همکاری با آلمان به هیتلر وانمود کرد.

در نوامبر سوتر به برچسگادن احضار شد و هیتلر از کندی کار اسپانیا برای ورود در جنگ اظهار نارضایتی شدید کرد. در آن تاریخ نبرد انگلستان با شکست نیروی هوایی آلمان قرین شده بود. ایتالیا دریونان و شمال آفریقا سخت گرفتار شده بود. وزیر امور خارجه اسپانیا آنطوریکه هیتلر انتظار داشت پاسخ نداد. برعکس راجع به مشکلات اقتصادی اسپانیا بتفصیل سخن گفت. سه هفته بعد دریا سالار کاناریس رئیس سرویس جاسوسی آلمان به مادرید رفت تا مقدمات ورود اسپانیا را به جنگ فراهم کند. وی پیشنهاد کرد که نیروهای آلمان در تاریخ ۱۰ ژانویه از مرز اسپانیا بگذرند و در ۳۰ ژانویه جبل الطارق را مورد حمله قرار دهند. وقتی فرانکو به دریا سالار اظهار کرد که اسپانیا محال است بتواند در این تاریخ وارد جنگ شود او از تعجب دهانش بازماند. فرانکو از آن می‌ترسید که نیروی دریایی انگلیس فوراً جزایر متعلق به اسپانیا را در اقیانوس اطلس اشغال کند. وی همچنین درباره قتل خواربار در اسپانیا

و ناتوانی کشور برای تحمل يك جنگ طولانی بتفصیل سخن گفت. چون پیاده شدن نیروهای آلمان در انگلستان بآینده موکول شده بود، فرانکو شروط جدیدی برای ورود اسپانیا به جنگ عنوان کرد. وی گفت در هر حال قبل از تصرف سوازیلندست نیروهای محور، وی وارد جنگ نخواهد شد، زیرا فقط در این صورت است که وی می‌تواند اطمینان داشته باشد که به يك جنگ طولانی وارد نشده است. در ششم فوریه ۱۹۴۱ هیتلر نامه‌ای بفرانکو نوشت و بالحن تند و صریح از وی تقاضا کرد که تدبیر را کنار بگذارد و مثل يك مرد رفتار کند. فرانکو در نامه‌ای که در پاسخ او نوشت شرحی مفصل از فداکاری خود به او ذکر کرد و تأکید کرد که مقدمات حمله بجبل الطارق را با سرعت هر چه تمامتر فراهم کنند. اما باز تقاضاهای جدیدی کرد و از جمله تقاضا نمود که فقط نیروهای اسپانیائی مجهز بسلحهای آلمانی در حمله بجبل الطارق شرکت داشته باشند و آلمانیها از ورود به اسپانیا خودداری کنند اما بفرض اینکه تمام این اقدامات عملی شود، باز وضع اقتصادی اسپانیا به این کشور اجازه ورود بچنگ را نخواهد داد.

پس از خواندن این نامه، ریب تروپ بهیتلر گفت چنین بنظر می‌رسد که فرانکو بهیچوجه قصد ورود به جنگ را ندارد. هیتلر از خشم نمره می‌کشید و احساس میکرد که فریب خورده است، اما چون در آن وقت خیال حمله به روسیه را داشت نخواست بکاری دست بزند که ناپلئون هم در انجام آن موفق نشد و هجوم با اسپانیا را به بعد موکول کرد. در آنوقت نیروهای اسپانیا در مرز پیرنه متمرکز شده بود و هیتلر راه عاقلانه را این تشخیص داد که از شیوه معمولی خود در اروپا یعنی «یکی پس از دیگری» پیروی کند و ابتدا کار روسیه را بسازد و سپس حساب خود را با فرانکو تصفیه نماید. به این ترتیب فرانکو با حيله و تعارف و تملق توانست مشکلات را در نورد و کشور خود را دور از جنگ نگاهدارد.

برای انگلستان که در آنوقت تنها به مبارزه ادامه می‌داد، این سیاست اهمیت وفایده غیر قابل بیانی داشت. مع هذا در آن زمان ما نمی‌توانستیم از همه این امور مطلع باشیم و روی آنها تکیه نمائیم. من نامه‌ای به پرزیدنت روزولت نوشتم و از او تقاضا کردم که هر چه از دستش بر می‌آید برای تسهیل ادامه سیاست دوستانه اسپانیا انجام دهد:

۲۳ نوامبر ۱۹۴۰

از يك شخصیت سابق دریائی به پرزیدنت روزولت

گزارش‌هایی که بدست ما رسیده نشان می‌دهد که وضع اسپانیا هر روز وخیم‌تر می‌شود و این کشور بزودی با قحطی روبرو خواهد شد. اگر شما تا وقتی که بیطرفی خود را حفظ کرده يك کمک ماهانه باین کشور بکنید در اوضاع سیاسی مسلماً تأثیر نیکو خواهد داشت اکنون وقت آن نیست که مسائل درجه دوم را مدنظر قرار دهیم و باید با اسپانیا صریحاً سخن گفت. اگر آلمانیها جبل الطارق را تصرف کنند وضع ناوگان ما در مدیترانه که هم اکنون وخیم است وخیم‌تر خواهد شد.

آلمانیها بزودی توپهای مجهز به رادار وارد میدان خواهند کرد و در تاریکی خواهند



توانست هدف گیری کنند و عبور از جبل الطارق در روز و در شب برای ما غیر ممکن خواهد شد در حالی که در مدیترانه شرقی وضع نبرد چندان رضایت بخش نیست و ما مجبوریم نیروهای کمکی خود را از طریق دماغه امید بافریقا برسانیم، اگر جبل الطارق بتصرف آلمانی‌ها درآید امکان هر گونه عملیات بحری و زمینی برای ما در مدیترانه غربی و اطراف جبل الطارق غیر ممکن خواهد شد. البته در جبل الطارق می‌تواند مدت مدیدی مقاومت کند ولی اگر ما نتوانیم کشتی‌های خود را در روز یا در شب از جبل الطارق عبور دهیم این درجه فایده‌ای برای ما می‌تواند داشته باشد؛ اگر آلمانی‌ها وارد مراکش شوند کم کم بجنوب ایتالیا پیشروی خواهند کرد و هواپیماها و زیر دریایی‌های آن‌ها داکار و کازابلانکا را پایگاه خود قرار داده بر آتلانتیک جنوبی تسلط پیدا خواهند کرد.

آقای رئیس جمهور، فکر نمی‌کنم لزومی داشته باشد که مشکلاتمان را در صورت واقعیت یافتن این پیش بینی‌ها برایتان شرح دهم، ما باید تا آنجا که ممکن است از فرصت استفاده کنیم. در حقیقت خطر بزرگ مرتفع شده بود و بدون آنکه ما در آنوقت متوجه باشیم این خطر برای همیشه از میان رفته بود، امروز رسم بر اینست که گناهان فرانکو را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهند و من در اینجا خوشوقتم که دلائلی بر قدرداناشناسی او نسبت بهیتلر و موسولینی ارائه دادم، بعدها خواهم گفت که خصوصیات روحی غیر قابل تحسین این مرد چه خدماتی بمتفقین کرد.

[۷]

موسولینی پیونان حمله می‌کند

اکتبر - نوامبر ۱۹۴۰

موسولینی در مدیترانه دست بجاییت جدیدی زد که البته غیر منتظره نبود. این جنایت باتوجه باینکه ما از هر طرف بامشکلات بزرگی روبرو بودیم، برای ما دارای نتایج وخیم بود. در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۰ دوجه تصمیم قطعی گرفت که پیونان حمله کند. صبح همان روز در «قصر ونیز» کنفرانسی از فرماندهان نظامی ایتالیا تشکیل شد. هنگام افتتاح جلسه، موسولینی نطقی ایراد کرد و گفت:

«ما در این جا برای آن اجتماع کرده‌ایم که خطی مشی خود را در عملیات بزرگی که من تصمیم گرفته‌ام در یونان انجام دهم، تعیین کنیم. هدفهای ما در مرحله اول يك سلسله هدف‌های دریائی و زمینی است. هدف ما در زمین اینست که کلیه سواحل جنوبی آلبانی، جزایر یونی، زانت Zant سفالونی Cephalonie کورفو Corfyu و همچنین سالونیک را تصرف کنیم. روزیکه باین هدفها رسیدیم موفقیت ما در مدیترانه در برابر انگلستان بمراتب بهتر شده است. در مرحله دوم هدف ما اینست که سراسر یونان را تصرف کنیم، ما می‌خواهیم اطمینان حاصل کنیم که در هر شرایطی یونان در تحت تسلط سیاسی و اقتصادی ما قرار خواهد داشت. برای انجام دادن این نظریات، من تاریخی تعیین کرده‌ام که بنظر من صلاح نیست یکساعت هم بتأخیر بیفتد. این تاریخ ۲۶ همین ماه است. این نقشه را من ماهها پیش از ورودمان بچنگ و پیش از شروع جنگ کنونی، مورد مطالعه قرار داده‌ام. باید اضافه کنم در شمال هیچگونه مشکلی پیش نخواهد آمد؛ منافع یوگسلاوی در اینست که آرام بر جای خود بنشینند، از طرف ترکیه نیز نباید تشویش داشت و مخصوصاً از وقتی آلمانیها در رومانی مستقر شده‌اند و قدرت بلغارستان توسعه پیدا کرده این اطمینان من بیشتر شده است، بلغارستان ممکن است برفع ما



اقداماتی انجام دهد و بنظر من اکنون بهترین موقعیت برای بلغارستان است که آرزوی دیرین خود را عملی کند و از مقدونیه راهی برای خود بدریای آزاد باز کند. (هیتلر و موسولینی، نامه‌ها و اسناد، صفحه ۶۱).

در ۱۹ اکتبر موسولینی نامه‌ای به هیتلر نوشت و تصمیمی را که اتخاذ کرده بود به اطلاع او رسانید. در آنوقت هیتلر برای رفتن به هانده Hedaye مونتهوار Montoire و ملاقات فرانکو و پتن در راه بود این نامه که اصل آن پیدا نشده در راه باو رسید. وقتی از مقام نامه اطلاع پیدا کرد فوراً بموسولینی نوشت که باید با او ملاقات کند و مسائل اروپا را مشترکاً مورد مطالعه قرار دهند. در ۲۸ اکتبر بین موسولینی و هیتلر در فلورانس ملاقات دست داد و صبح همان روز ایتالیاها به یونان حمله ور شده بودند. چنین بنظر میرسد که هیتلر هیچ میل نداشت به مسأله یونان اهمیت فوق‌العاده بدهد. وی فقط مودبانه گفت که آلمان اقدام ایتالیا را در حمله به یونان تأیید میکند و سپس شرح ملاقات‌های خود با فرانکو و پتن پرداخت. شك نیست که ابتکار همدستش چندان موافق طبع او نبود. چند هفته بعد وقتی حمله ایتالیا به یونان با شکست مواجه شد، هیتلر نامه‌ای در تاریخ ۲۰ نوامبر به موسولینی نوشت و در آن خاطر نشان کرد که: «وقتی من شما پیشنهاد کردم که در فلورانس با یکدیگر ملاقات کنیم برای این بود که قبل از آنکه شما دست به اقدامی بزنید با یکدیگر مشاوره نمایم زیرا من از نقشه شما فقط بطور کلی اطلاع داشتم.» مع هذا هیتلر اقدامات موسولینی را تأیید می‌کرد. در ۲۸ اکتبر، پیش از طلوع آفتاب، وزیر مختار ایتالیا در یونان اتمام حجتی به ژنرال متاکزاس Metaxas نخست وزیر یونان تسلیم کرد. در این اولتیماتوم موسولینی تقاضا کرده بود که سربازان ایتالیا وارد سراسر خاک یونان شوند. در همین حال ارتش ایتالیا که در آلبانی بود در چندین نقطه وارد خاک یونان شد. دولت یونان که بهیچوجه غافلگیر نشده و نیروهای خود را در مرز متمرکز کرده بود، اتمام حجت موسولینی را رد کرد. دولت یونان ضمناً تضمینی که در ۱۳ آوریل ۱۹۳۹ توسط چمبرلین به یونان داده شد بود متذکر گردید.

ما قصد داشتیم که تعهدات خود را محترم بشماریم، اعلیحضرت بنا بنظر کابینه جنگی و تابعیت از میل باطنی خود به پادشاه یونان پاسخ داد: «هدفهای ما مشترك است، ما علیه دشمن مشترك مبارزه خواهیم کرد.» من نیز جواب زیر را برای نخست وزیر یونان فرستادم: «ما هر کمکی که از دستان بر آید شما خواهیم کرد. ما علیه دشمن مشترك خواهیم جنگید و در پیروزی متحد خواهیم بود.» این تعهدات را ما میبایستی اجرا کنیم ولی راهی که در پیش بود طولانی بود.

\*\*\*

اگر چه در ظاهر قدرت دریائی ایتالیا در مدیترانه بیش از ما بود، ولی موقعیت ما در مدیترانه نسبت بماههای اول جنگ بمراتب بهتر شده بود. در طی ماه سپتامبر دونا و هواپیما بر ما بدون اینکه با خطری مواجه شوند از مدیترانه عبور کرده به نیروهای دریائی متمرکز در اسکندریه ملحق شده بودند. تا آن وقت ناوگان ما که از مدیترانه عبور می‌کرد، معمولاً

توسط هواپیماهای ایتالیا مورد حمله قرار می‌گرفت و بمباران می‌شد. ولی با ورود ناوهای هواپیما بر ما به مدیترانه، نیروی دریائی ما در موقع لازم تفوقی پیدا کرده بود. جنگ در صحرای لیبی آغاز می‌شد و ما میبایستی جزیره کرت Crete را حفظ کنیم. کابینه جنگی انگلیس بخوبی متوجه اهمیت فوق‌العاده جزیره کرت شده بود تمی بایستی به ایتالیاها اجازه داد که این جزیره را تصرف کنند. میبایستی ما اول با آنجا برسیم و لذا میبایستی فوراً اقدام کنیم. خوشبختانه ایدن در خاور میانه بود، به عبارت دیگر یکی از همکاران من در کابینه در آن جا بود و می توانستم مستقیماً با او وارد مکتبه شوم. ایدن با ژنرال سموتس Smuts در خرطوم ملاقات کرده بود و قصد داشت به انگلستان مراجعت کند، من مطالب زیر را باو تلگراف کردم:

۲۹ اکتبر ۱۹۴۰

من متکر اهمیت کنفرانس شما با سموتس نیستم ولی امیدوارم که اول ژنرال ویول و بعد خود شما فوراً بپاقره مراجعت کنید. در این جا ما همه معتقدیم که باید کوشش کرد و هر چه زودتر در کرت مستقر شد و این اقدام حیاتی ارزش آن را دارد که احتمال خطرانی را قبول کنیم. لابد تا کنون از تلگرافهایی که وزارت دفاع ملی در این خصوص به شما مخابره کرده، اطلاع حاصل کرده‌اید.

۲۹ اکتبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر باقای ایدن (در خرطوم)

بنظر من لازم است که فرودگاه جزیره کرت توسعه داده شود و پایگاهی برای رساندن سوخت بناوگان مدیترانه در آن جا تأسیس شود. دفاع از کرت برای دفاع از مصرف فوق‌العاده لازم است. چنین مسأله‌ای ارزش آنرا دارد که خطرات احتمالی را بپذیریم و بنظر من اهمیت دفاع از کرت کمتر از موفقیت جنگ در لیبی نمی‌تواند باشد. پس از مشاوره با ویول و سموتس از اقدام به حمله بزرگی به کرت خودداری نکنید و در صورت لزوم از نیروهای سایر مناطق برای موفقیت حمله خود استفاده کنید و مخصوصاً از هواپیما و توپ خانه ضد هوایی حداکثر استفاده را بنمائید. ما اکنون مشغول مطالعه احتیاجات شما هستیم. بازگشت شما بپاقره لازم است.

دو روز بعد بنا بدعوت دولت یونان، پایگاه «سود» Swde که بهترین بندر کرت بود و ناوهای بزرگ می‌توانستند وارد آن شوند، از طرف نیروهای ما اشغال شد.

۳۰ اکتبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر برلیس ستاد امپراطوری

برای آگاه بودن از وضع جبهه یونان چه اقدامی بعمل آورده‌اید؟ آیا ناظرینی در آنجا



داریم ؟ وابسته نظامی ما در آن چاره می کند ؟ چرایی از ژنرالهای خود را در ارتش مصر با يك هيئت نظامی بمرکز ستاد فرماندهی یونان نمی فرستید ؟ این هیئت شاهد عملیات جنگی خواهد بود و می تواند مستقیماً اطلاعاتی درباره ارزش ارتشهای طرفین برای ما بفرستد . من امیدوارم که شما برای اینکه هر روز گزارش مفصلی راجع بوضع جبهه یونان بمن برسند ، اقدام خواهید کرد .»

۳۰ اکتبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر بزرگ بریتانیا ایسمی  
جهت شورای رؤسای ستاد ارتش

من با اعزام دو هنگ به فریتون Freetown مخالفتی ندارم بشرطی که این هنگها را شما فوراً از نیروهای افریقای غربی بردارید و هنگهایی که از انگلیس فرستاده می شوند به افریقای غربی بروند . نیروی دریائی باید از حمله ناوگان دشمن بکلنیهای ما در مغرب افریقا جلوگیری کند . اما در خصوص حمله هوائی ، اگر فرانسویان فریتون را بمباران کردند ما نیز ویشی را بمباران خواهیم کرد . اما من تصور نمی کنم که چنین واقعه ای روی دهد .»

۱۵ نوامبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر فرمانده عالی نیروی هوائی در خاورمیانه

با اعزام يك گردان هوائی بیونان ، شما تصمیم شجاعانه و در عین حال لازمی گرفتید من امیدوارم که بزودی بتوانیم نیروهای کمکی برای شما بفرستیم .»

۵ اول نوامبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر بزرگ بریتانیا ایسمی

من پیشنهاد می کنم که شما برای اعزام چهار گردان بمب افکن جدید بخاور میانه اقدام کنید و همچنین چهار گردان هواپیمای شکاری هاریکن نیز به این منطقه اعزام کنید . اقداماتی که به این منظور می شود با اطلاع من برسانید . من میل دارم که گزارش در این باب همین امروز بمن برسد .»

۵ اول نوامبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر بزرگ بریتانیا ایسمی

آقای ایدن ده هزار تنگ برای خاورمیانه تقاضا کرده است ، آیا ممکن است این تعداد

تنگ را از تنگهایی که از امریکا فرستاده شده برداشت یا اینکه راه دیگری وجود دارد تا در این دنیای پهناور بتوان چند عدد تنگ پیدا کرد ؟»

۲۰ نوامبر ۱۹۴۰

از نخست وزیر بزرگ بریتانیا ایدن

وضع یونان می بایستی از امروز در رأس مسائل خاورمیانه قرار گیرد ما بخوبی از ضعف قوای خود مطلعیم . باید مسأله کمک به یونان با دقت هر چه تمامتر مورد مطالعه قرار گیرد تا وضع ما در ترکیه به خطر نیفتد اگر کمک ما به یونان مؤثر نباشد ترکها دلیل قاطعی در دست خواهند داشت که ادعا کنند تضمین های ما واهی و بی اساس است . من از شما تقاضا می کنم که باز هم یک هفته در قاهره بمانید و این مسائل را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهید تا اطمینان حاصل کنیم که در هر زمینه بدقت اقدام شده است . سی هزار نفر سر باز تا روز ۱۵ نوامبر بخاور میانه خواهد رسید و این موضوع شرایط جنگ را در مصر بطور مؤثری تغییر خواهد داد .»

آقای ایدن در همان جلسات اول مذاکره با ژنرال ویول و ژنرال ویلسن این مسأله را مطرح کرد که اگر نیروهای ایتالیا در صحرا دست به حمله زنند خط مشی ما چه خواهد بود و فرماندهی انگلیس چه اقدامی خواهد کرد . به ایدن گفتند که نقشه هایی بطور سری مورد مطالعه است تا اگر ایتالیاییها دست بحمله نزدیک در صحرای لیبی نیروهای ما به آنها حمله ور شوند و منتظر حمله آنها در ناحیه مرسی مطروح نشوند . نه او و نه ویول درباره این طرح با من سخنی نگفتند و ستاد عالی ارتش نیز هیچ وجه از این نقشه مطلع نبود . ویول از وزیر جنگ ( ایدن ) تقاضا کرد که در این باره در تلگراف های خود به هیچ وجه اشاره ای نکند و وقتی به انگلستان رسید شفاهاً مسأله را با اطلاع ما برساند . باین ترتیب ما مدت چند هفته بدون اینکه از نقشه آنها مطلع باشیم بی خبر ماندیم .

بموجب تلگرافی که من در ۲۶ اکتبر بزرگ بریتانیا ویول مخبره کرده بودم ، موافقت خود را باهر گونه عملیات تهاجمی در صحرای لیبی اعلام نموده بودم . مهذا تا وقتی ایدن بلندن بازنگشته بود یقین داشتیم که ویول و ویلسن جداً در فکر يك جنگ دفاعی در مرسی مطروح هستند و منتظرند که ایتالیاییها ابتدا دست بحمله بزنند .

در دوران بحرانی که می گذرانیدیم تنها اقدامی که ممکن بود انجام داد اعزام يك هنگ بکرت و چند گردان هواپیما به یونان بود . نقشه ایتالیاییها نیز این بود که نیروی ما را متفرق کنند و در سودان دست بحمله بزنند . تمام اینها نتیجه آن بود که ما آنطور که باید از نیروهای خود در خاورمیانه استفاده نمی کردیم و هزینه گزاف نگهداری این نیروها در حقیقت تلف می شد . در این مرحله ، مکاتبات ما ناچار بر اساس يك سوء تفاهم بود . ژنرال ویول و ویلسن فکر می کردند که برای اعزام کمک بیهوده ای به یونان ، ما می خواهیم از نیروهایی که آنها جهت حمله در صحرای لیبی متمرکز کرده بودند استفاده کنیم و ما نیز از طرفی چون از قصد حمله در



سجرای لیبی اطلاع نداشتیم از اینکه می‌دیدیم بیکار نشسته‌اند و وقت را بدون اینکه چیزی بدست بیاورند تلف می‌کنند، ناراضی بودیم. چنانکه بعداً خواهیم دید مادر واقع بایکدیگر کاملاً موافق بودیم. در اول نوامبر وزیر جنگ پیامی برای من فرستاد که قسمتی از آنرا نقل می‌کنم:

«ما نمی‌توانیم از نیروهای زمینی و هوایی خاورمیانه آن اندازه نیرو به یونان بفرستیم که در عملیات جنگی آنجا تأثیر قاطع داشته باشد. اگر از اینجا نیروهای به یونان فرستاده شود و یانبروهای که بطرف خاورمیانه اعزام شده‌اند به یونان هدایت شوند وضع مادر خاورمیانه به خطر خواهد افتاد و نقشه‌های عملیات تهاجمی را که در چندین نقطه مختلف اجرا خواهد شد به خطر خواهد انداخت. پس از مطالعات بسیار، ما نقشه‌هایی طرح کردیم که نیروهای زمینی ما در اینجا سیستم دفاعی لازمی اتخاذ کنند. ما بزودی دست به عملیات تهاجمی خواهیم زد که اگر باموفقیت توأم شود در جریان کلی جنگ تأثیر خواهد داشت. اگر ما نیروهای خود را در خاورمیانه تضعیف کنیم و آن‌ها را بصورت دسته‌های کوچک به یونان بفرستیم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم، خصوصاً که این دسته‌ها نمی‌توانند تأثیر قاطعی در جریان یونان داشته باشند. بهترین راه کمک به یونان این است که ضرباتی بر ایتالیا وارد آوریم و این ضربات را جز در مناطقی که نیروهای ما قوی هستند و نقشه‌هایی تهیه کرده‌اند، نمی‌توان وارد ساخت. من امیدوارم که جزئیات نقشه‌هایی که طرح شده شفاهاً برای شما تعریف کنم و فکر می‌کنم که تا سوم همین ماه با انگلستان مراجعت نمایم.»

این تلگراف بعد از تلگرافی شده بود که من برای آیدن بخارطوم مخابره کرده بودم و چون وی از خارطوم رفته بود، تلگراف من در قاهره بدست او رسید.

۳ نوامبر ۱۹۴۰

#### از نخست وزیر به آقای آیدن

وضع وخیم یونان و نتایج احتمالی آن ایجاب می‌کند که شما در قاهره بمانید. اگر یونان بدون اینکه از طرف ما کمکی دریافت کند شکست بخورد تأثیر بسیار بدی در روحیه ترکها خواهد داشت و همچنین در وضع آینده جنگ بی‌تأثیر نخواهد بود. یونانی‌ها از ایتالیاییها بدتر نیستند و ارزش نظامی آنها کمتر نیست و آلمانی‌ها هنوز به یونان نیرو فرستاده‌اند.

باید جزیره کرت را تقویت کرده در آنجا فرودگاه هوایی بزرگ و مرکز رساندن سوخت بناوگان مدیترانه تأسیس نمود. این عملیات فعلاً در دست انجام است ولی لازم است که به یونان مستقیماً کمک شود حتی اگر نیروهای مافقط جنبه تشریفاتی داشته باشد به یونان اعزام شوند.

من می‌دانم آنهایی که در اطراف شما هستند دائماً فکرشان مشغول بنبرد منظمی است که احتمالاً در مرسی مطروح روی خواهد داد، و اتفاقاً چون اینطور فکر می‌کنند چنین نبردی هرگز

روی نخواهد داد اگر نمی‌توانید تا دو ماه دیگر در سحرای لیبی دست بحمله بزنید لااقل مقاومت یونانیان را تشویق کنید. بیش از ۷۰۰۰ نفر سر باز از ماه ژوئن تا کنون بخاورمیانه فرستاده شده. سی هزار نفر از آن‌ها تا قبل از ۱۵ نوامبر بآنجا خواهند رسید و بقیه تا پایان سال در خاورمیانه خواهند بود. گردانهای زره پوش دیروز بایک کاروان مهم حرکت کردند. من تصور نمی‌کنم عملیات تهاجمی کوچکی که شما به آن اشاره کردید، و لزوماً دفاع از مرسی مطروح، مانع از اعزام قسمتی از واحدهای خاورمیانه یونان باشد. هیچکس از اینکه ما با نیروهای معظمی در مصر نشسته‌ایم و یونان که مورد حمله قرار گرفته کمک نمی‌کنیم، ما را تحسین نخواهد کرد. از دست رفتن آتن برای ما مهمتر از تصرف کنیا یا خارطوم بدست دشمن است و درد دنیا تأثیر بیشتری خواهد داشت.

در جنگ باید با هر احتمالی روبرو شد و با حوادث بهتر تریبی که نمودار میشوند باید مقابله کرد ولی در عین حال نباید هدفهای اصلی را از نظر دور داشت. هیچکس منتظر نبود که ایتالیا در این فصل یونان حمله کند. اگر یونانی‌ها جداً مقاومت کنند و انگلیسها بآن‌ها کمک نمایند واقعاً میتوانند دشمن را شکست دهند. من سعی خواهم کرد که از اینجا گردان‌های بمبافکن و شکاری بکرت و یونان بفرستم. اگر این اقدامات عملی شود دستورات مفصلی فردا برای شما فرستاده خواهد شد. من امیدوارم که شما شخصاً امور را بدست خواهید گرفت و در این وضع «منفی» تغییری خواهید داد.»

\*\*\*

وقت آن بود که آقای آیدن برای دادن گزارشی دربارهٔ مأموریت خود، با انگلستان باز گردد. و خود او طی تلگرافی که در سوم نوامبر بمن کردم مراتب علاقمندی خود را بیازگشت با انگلستان ابراز میداشت.

#### از وزیر جنگ بنخست وزیر

جداً معتقدم که هر چه زودتر باید با انگلستان مراجعت کنم تا وضع را آنطور که مادر اینجا از آن اطلاع داریم برای شما تشریح کنم. امیدوارم که شما با این امر موافقت کنید. من قصد دارم فردا حرکت کنم. حاضرم که پس از ملاقات شما در صورت لزوم با هواپیما بخاورمیانه مراجعت کنم ولی یقین دارم که ملاقات ما لازم است و من نمیتوانم جریان مشروح اوضاع را با تلگراف برای شما بفرستم. خواهشمندم فوراً بمن جواب بدهید.

با تقاضای وزیر جنگ موافقت شد و آقای آیدن فوراً براه افتاد.

\*\*\*

وزیر جنگ در ۸ نوامبر وارد انگلستان شد و همان شب در حالی که لندن مورد حمله هوایی قرار گرفته بود برای ملاقات با من پیناهگاه زیرزمینی من در پیکادلی Piccadilly آمد. وی اسراری را که با آن دقت از افشای آن جلوگیری شده بود و من میل داشتم که خیلی زودتر از آنها مطلع شوم، برایم فاش کرد. خوشبختانه مادر لندن تصمیمات غیر قابل جبرانی نگرفته بودیم. آقای آیدن جزئیات نقشه حمله ژنرال ویول و ژنرال ویلسن را برای من و



ژنرال ایسمی تشریح کرد. طبق این نقشه دیگر ما منتظر حمله ایتالیاییها بمرسی مطروح نمیشدیم و از تاکتیک دفاعی که با آنهمه دقت مقدمات آنرا فراهم کرده بودیم، چشم پوشی نمی نمودیم. تا یکماه دیگر نیروهای مادر صحرای لیبی دست بحمله میزد، نام این حمله عملیات «کومپاس» Compas بود.

ارتش ایتالیا تحت فرمان مارشال گرازیانی مشتمل بر هشتاد هزار سرباز بود که در مرز مصر قریب هشتاد کیلومتر پیشروی کرده بود. این افراد در مواضع دور از هم مستقر شده بودند و در صورتیکه مورد حمله قرار می گرفتند دسته های مختلف آن نمی توانستند یکدیگر کمک کنند. تمام این مواضع يك خط دفاعی تشکیل میداد که بهیچوجه عمق نداشت و بین جناح راست آن و مرکز فرماندهی، شکافی بعرض ۳۵ کیلومتر وجود داشت. نقشه ما این بود که از این شکاف دست بحمله شدیدی زده پیشروی کنیم، سپس راه خود را بطرف دریا ادامه داده ارتش ایتالیا را از عقب مورد حمله قرار دهیم. در جریان این عملیات قرار بود مالشکر هفتم زره پوش و لشکر چهارم هندی و تیپ شانزدهم پیاده نظام انگلیسی را وارد میدان کنیم.

در این نقشه احتمال خطراتی نیز پیش بینی شده بود ولی اگر با موفقیت انجام می گرفت ضربه شدیدی بردشمن وارد می آمد. خطر این بود که ما بهترین نیروهای خود را بقلب ارتش دشمن می فرستادیم و مدت دو روز ۱۱۰ کیلومتر در دل صحرای پیشروی میکردیم. این نیروها ممکن بود توسط نیروی هوایی دشمن هنگام روز مورد حمله قرار بگیرند و بکلی نابود شوند. لازم بود بنزین و خواربار لازم بدقت تهیه شود و اگر نقشه ما از روی ساعت و مطابق انتظار قبلی با موفقیت انجام نمی گرفت، نتایج وخیمی برای ما در خاور میانه پدید می آورد.

معهدا این نقشه باتمام خطراتی که در برداشت ارزش آنرا داشت که عملی شود. اگر نیروی ما بدریامیر رسید، رابطه سه چهارم ارتش مارشال گرازیانی با مرکز فرماندهی قطع میشد. ارتش ایتالیا اگر بطور ناگهانی و از عقب مورد حمله قرار میگرفت، افراد آن مجبور میشدند که بطور دسته جمعی تسلیم شوند. در این صورت جبهه ایتالیاییها بطور غیر قابل جبرانی درهم شکسته شده بود و بهترین سربازان ایتالیایی کشته یا اسیر شده بودند. بنظر ما اگر نقشه ما با موفقیت انجام میگرفت، گرازیانی قدرت آنکه بحملات متقابل دست بزند نداشت و حتی نیروهای خود را با نظم نمیتوانست تا قریب بولی عقب بکشاند.

رازی که با آن دقت ژنرال های محافظ کرده بودند و با وزیر جنگ راجع به آن مذاکره نموده بودند، این بود. همین راز بود که نمیخواستند باتلگراف با اطلاع من برسانند. ما از شنیدن این خبر همگی بسیار خوشحال شده بودیم. من شخصاً از خوشحالی در آسمان هفتم بودم. واقعاً این نقشه ای بود که ارزش آن را داشت بخاطر اجرای آن خود را بخطر بیندازیم. ما فوراً مذاکرات را قطع کردیم. قرار شد مسأله در کابینه جنگی و شورای رؤسای ستاد ارتش طرح شود و پشتیبانی آنها برای فراهم کردن همه نوع تسهیلات لازم جلب گردد. در موقع لازم این مسائل در کابینه جنگی و شورای رؤسای ستاد ارتش طرح شد. من حاضر بودم که جزئیات نقشه را برای اعضای کابینه جنگی و شورای رؤسای ستاد شرح دهم ولی اعضای کابینه وقتی فهمیدند که ژنرال های ما در خاور میانه و آقای ایدن و من درباره جزئیات نقشه

توافق نظر داریم، گفتند بهتر است از توضیحات بیشتر خودداری شود، زیرا هر چه در کمتر از این نقشه اطلاع حاصل شود اسرار آن بهتر نگاهداری میشود. روش کابینه جنگی در بسیاری از موارد اینطور بود و من در اینجا فقط مثالی برای روشن شدن ذهن خواننده آوردم.

\*\*\*

اشغال جزیره کرت توسط ما موجب هیچگونه عکس العملی از طرف ناوگان ایتالیا نشده بود، معهدا فرمانده ناوگان ما در مدیترانه شرقی در نظر داشت که بانبروی هوایی و دریایی حمله ای بر پایگاه «تارانت» Tarente که واحد های مهم دریایی ایتالیا در آنجا مستقر شده بود، ببرد. این حمله در روز ۱۱ نوامبر انجام گرفت و طی عملیاتی که متعاقب آن صورت گرفت ما توانستیم نیروهای بمالت بفرستیم. در این احوال رزمناو سنگین بارهام Barham و چندین ناوشکن و دو رزمناو سبک به اسکندریه رسیدند.

تارانت در جنوب شرقی ایتالیا واقع است و با بمالت پانصد کیلومتر فاصله دارد. این پایگاه با وسائل دفاعی نیرومندی برای مقابله با هر گونه حمله مجهز بود. وقتی هواپیماهای سریع ما بمالت رسیدند ما توانستیم مراقب طعمه خود باشیم. نقشه ما این بود که با يك ناو- هواپیما بر، دو حمله هوایی شدید بتارانت بکنیم و پایگاه نیرومند مزبور را با بمب و اژدر مورد حمله قرار دهیم.

در روز ۱۱ نوامبر، پس از فرارسیدن شب، هواپیما های ما از عرشه ناو هواپیما بر «ایلوستر یوس» Illustrius که در ۲۵۰ کیلومتری تارانت بود پرواز درآمدند. مدت يك ساعت حمله آنها بر ناوگان ایتالیا بطول انجامید و تلفات بسیار بر ناوگان دشمن وارد آمد. با وجود آتش شدید توپخانه ضد هوایی دشمن، ما بیش از دو هواپیما از دست ندادیم. بقیه هواپیما های ما بدون زحمت بناو «ایلوستر یوس» بازگشتند. همین حمله بطور مؤثری تعادل نیروی دریایی ما و ایتالیایارادرمدیترانه برهم زد.

عکسهای هوایی نشان می داد که سه رزمناو سنگین، از جمله رزمناو «لیتوریو» Littorio که اخیراً از طرف نیروی دریایی ایتالیا بآب انداخته شده بود، مورد اصابت اژدر قرار گرفته اند، بعلاوه يك ناو زره دار سنگین مورد اصابت بمب قرار گرفته بود و به زرادخانه این پایگاه نظامی خسارت بسیار وارد آمده بود. نیمی از ناوگان جنگی ایتالیا برای مدت شش ماه از صحنه نبرد خارج شده بود و نیروی هوایی بحریه ما از این حمله موفقیت آمیزی که کرده بود، میتوانست واقعاً بخود بیابد.

يك واقعه مضحك نیز همان روز اتفاق افتاد: بنا باصرار شدید موسولینی، هیتلر راضی شد که نیروی هوایی ایتالیا در حمله بخاک انگلستان شرکت کند. در روز ۱۱ نوامبر يك گردان بمب افکن ایتالیایی که شصت هواپیمای شکاری آن را همراهی می کرد بخاک انگلیس حمله برد. شکاریهای ما با شدت با آنها حمله بردند و هشت هواپیمای بمب افکن و پنج شکاری دشمن سرنگون شدند. این اولین و آخرین باری بود که نیروی هوایی ایتالیا در «نبرد انگلستان» شرکت کرد. بهتر بود این هواپیماها از «تارانت» دفاع می کردند!

\*\*\*



حمله ایتالیا یونان از راه آلبانی شکست جدید دیگری برای موسولینی بود. حملات اول ایتالیاییها با تحمل تلفات شدید عقب رانده شد و یونانیها بلافاصله دست بحمله متقابل زدند. در منطقه شمالی (مقدونیه) نیروهای یونان وارد خاک آلبانی شدند و در روز ۲۲ نوامبر وارد گورتیزا گردیدند. در منطقه مرکزی شمال، یک لشکر کوهنورد ایتالیایی بکلی منهدم شد. در مناطق ساحلی که ابتدا ایتالیاییها با سرعت پیشروی کرده بودند، مجبور شدند با سرعت بیشتری عقب نشینی کنند. تحت فرمان ژنرال پاپاکوس ارتش یونان در جنگ کوهستانی لیاقت و مهارت خود را بخوبی نشان داد و تمام مانورهای دشمن را عقیم گذاشت. در نتیجه فشار ارتش یونان، ایتالیاییها تا پایان سال مجبور شدند ۵۰ کیلو متر از مرز آلبانی عقب نشینی کنند. مدت چند ماه ۱۶ لشکر یونانی ۱۷ لشکر ایتالیایی را در آلبانی از کار انداخته بود. مقاومت شایان تحسین یونانیها سایر ملل بالکان را برای مقاومت در مقابل فاشیستها تشویق کرد و ضربه سختی بر حیثیت و اعتبار موسولینی وارد ساخت.

\*\*\*

در نهم نوامبر آقای نویل چمبرلین در خانه بیلاقی خود جهان را بدرود گفت. من از شاه اجازه گرفته بودم که اسناد وزارتتی را مرتباً با اطلاع او برسانم و تا شب قبل از مرگش وی مرتباً گزارشهای رسمی را با دقت مطالعه می کرد. وی با روی گشاده مرگ را استقبال کرد. من یقین دارم که هنگام مرگ از اینکه می دهد کشورش سخت ترین مراحل نبرد را گذرانده خوشحال بود. در ۱۲ نوامبر همین که مجلس تشکیل شد من برای درود فرستادن بشخصیت و مقام او پشت میز خطابه رفتم:

«وقتی بدروازه قبرستان میرسیم باید اعمال و افکار خود را بدقت در مد نظر قرار دهیم. خوشبختانه افراد بشر جز بطور مبهم نمی توانند جریان حوادث آینده را پیش بینی کنند و اگر جز این می بود زندگی غیر قابل تحمل بود. در بعضی از مراحل بنظر میرسد که اشتباه کرده ایم در حالیکه در یک مرحله دیگر در مورد صحت این قضاوت خود تردید می کنیم. سپس از نو چند سال بعد همه چیز طور دیگری در نظر ما جلوه گر می شود، همه چیز شکل و صورت دیگری بخود می گیرد. ارزشهای امور بکلی در نظر ما تغییر می کند. تاریخ با چراغ کم سویی خود لنگان لنگان در راه گذشته پیش میرود و روشنائی ضعیفی بر هیجانهای شدید گذشته میافکند.

معنی همه اینها چیست؟ تنها راهنمای انسان وجدانش است. تنها سپری که میتواند خاطر را از حقیقت کند راستی و صداقت اعمالش است.

بدون داشتن این سپر، گذراندن عمر بسیار دشوار است. زیرا که شکست آرزوهای ما و در هم ریختن تمام حسابهای ما اغلب گریبانگیر ما میشود. اما با این سپر هر تیری که تقدیر بسوی ما میفکند مانع از آن نخواهد شد که مادر جاده شرافت گام برداریم.

هر چه تاریخ درباره این سالهای پراز حوادث عظیم و سهمناک بگوید یا نگوید در ایمان ما باینکه نویل چمبرلین همیشه کردار خود را با پندارش مطابق می داد و صداقت محض را اساس

کار خود قرار داده بود و با تمام قدرت و اختیارات خود، که بسیار عظیم بود، برای جلوگیری از جنگ سهمگینی که امروز ما دچار آن هستیم مبارزه کرد، تغییری نخواهد داد. . . . آقای هیتلر با سخنان و باحرکات دیوانهوار خود ادعا می کند که همیشه صلح تنها آرزوی او بوده است. چقدر بین این هذیان گوئی ها و اوقال و قیللهای خطابه مانند او و سکوتی که اکنون بر قبر نویل حکم فرماست، تفاوت است!

در برابر ما سالهای پراز رنج و خطری قرار دارد. ما این سالها را با اتحاد و با قلبی پاک استقبال خواهیم کرد.

نویل چمبرلین چون پدر و برادرش اوستین، یک نماینده عالیقدر بود و ما که این جا امروز اجتماع کرده ایم از هر حزبی که باشیم بدون هیچ استثناء احساس می کنیم که درود بخاطره مردی، که اگر دیر راثلی زنده بود او را و یک نفر انگلیسی، می دانست، برای ما افتخار است.



Ulm و اوسترلیتز Austeritz و فریدلاند بکشانند، هیتلر را وادار ساخت که فعلاً نقشه هجوم بانگلستان را کنار بگذارد. وی اجرای این نقشه را برای صحنه آخر نمایش پیش بینی نمود. شک نیست که وی این تصمیم را در اواخر سپتامبر ۱۹۴۰ اتخاذ کرد. از همین تاریخ حملات هوایی بر انگلستان اگرچه گاهی از سابق شدیدتر بود ولی در درجه دوم اهمیت قرار گرفت.

این حملات بیشتر برای مخفی نگاهداشتن نقشه های دیگری بود که پیشوا در سر داشت و این حملات هوایی را دیگر بهیچوجه عاملی برای پیروزی بر انگلستان نمیدانست. لذا روی بمباران کرد.

من شخصاً از نظر نظامی از اجرای طرح هجوم بانگلستان در بهار ۱۹۴۱ نگران نبودم. من یقین داشتم که دشمن با اجرای این طرح چنان شکستی خواهد خورد و چنان سربازانش قربانی خواهند شد که مانند آن در تاریخ جنگهای گذشته سابقه نداشته است. اما بهمان دلیل هم منتظر نبودم، که دشمن چنین نقشه ای را اجرا کند. در جنگ معمولاً آنچه خود را برای مواجهه با آن آماده ساخته ایم روی نمی دهد. مع هذا چون من مسئول اداره جنگ بودم و یقین داشتم که هر چه زمان بگذرد بر قدرت ما افزوده خواهد شد، از اینکه خطر هجوم بانگلستان مرتفع شده بود خدا را شکر میکردم. یادداشتهای من در آن زمان بخوبی نشان میدهند که من هیچوقت موضوع هجوم بانگلستان را در ۱۹۴۱ جدی نمیگرفتم.

در پایان سال ۱۹۴۱ وضع بکلی عوض شده بود. ما دیگر تنها نبودیم و سه چهارم دنیا با ما بود. اما حوادث مهمی که اهمیت آنها را قبلاً بهیچوجه امکان نداشت حدس زد در آن سال روی داد. در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان نسبت بسرنوشت ما بکلی نوید بودند یا خطرات عظیمی برای ما پیش بینی میکردند، مسأله روابط آلمان نازی و روسیه شوروی در رأس مسائل جهان قرار گرفت. وقتی مسلم شد که انگلستان را مانند هلند و فرانسه نمی توان نقش بر زمین کرد، تضادی که بین دو رژیم استبدادی آلمان و روسیه وجود داشت ناگهان نمایان گردید.

باید این نکته را در نظر داشت که واقعاً استالین می کوشید نسبت به هیتلر وفادار باشد و ضمناً قدرت خود را بیشتر کند. او و مولوتف هر بار که ارتش آلمان پیروزی جدیدی بدست می آورد فرصت را از دست نمی دادند و تبریکات صمیمانه خود را به پیشوا ارسال می داشتند. آن ها به آلمان نازی بسیاری از مواد اولیه و خوارباری که بآن احتیاج شدید داشت تسلیم کردند. کمونیستها و ستون پنجم تمام سعی خود را بکار بردند که تشکیلات کارخانه های ما را از هم بپاشند. رادیوهای روسیه ناسزاها و تهمت های بزرگی تار ما می کردند. در هر لحظه آنها آماده بودند که مسائلی که مورد اختلاف بین آلمان نازی و روسیه شوروی بود برای همیشه حل کنند. و با کمال میل و رضا انهدام کامل دولت بریتانیا را قبول کرده بودند. اما ضمناً متوجه بودند که ممکن است این سیاست باشکست مواجه شود. آن ها جداً مصمم بودند که بهر قیمتی شده از وقت استفاده کنند و تا آنجا که ممکن بود متوجه مسائل کلی شوند و بهیچوجه منافع و خواسته های روسیه را بر اساس پیروزی آلمان قرار نمی دادند.

[۸]

## آلمان و روسیه

هیتلر نه انگلستان را فتح کرد و نه شکست داد. واضح بود که جزیره بریتانیا تا آخرین لحظه مقاومت خواهد کرد. بدون داشتن تفوق در دریا و در هوا عبور نیروهای آلمان را از مانش غیر ممکن تشخیص داده بودند. زمستان با هوای بد خود پرده بر صحنه افکنده بود. نقشه آلمانی ها، مبنی بر از میدان بردن ملت انگلیس بضرب بمب و از میان بردن قدرت جنگی انگلستان، باشکست مواجه شده بود.

طرح «هجوم بانگلستان» بیعد موکول شده بود و هر چه زمان میگذشت قدرت دفاعی انگلیس بیشتر می شد و اجرای طرح مزبور با مشکلات جدیدی روبرو می گشت. در آوریل ۱۹۴۰ هفتصد و پنجاه هزار سرباز با تمام تجهیزات خود برای هجوم به انگلستان کافی نبود. علاوه از کجا ممکن بود کشتی های مخصوص حمل این تعداد سرباز با تمام تجهیزات لازماً پیدا کرد؟ چگونه ممکن بود چنین نیرویی را در منطقه ای متمرکز کرد و آن را از خطر بمباران هواپیماهای انگلیسی، که روز بروز قدرت بیشتری بدست می آوردند، محفوظ نگاهداشت؟ ضمناً ممکن بود با تولید عظیم کارخانه های هواپیما سازی انگلیس و کمک امریکا و تربیت خلبان در بریتانیا و در کشورهای مشترک المنافع انگلیس، در ظرف یکسال علاوه بر تفوق کیفی که وجود داشت، تفوق کمی نیز بدست آورد.

هیتلر که خودستائی های گورینگ امیدش را در مورد پیروزی فوری بر انگلیس مبدل به یأس کرده بود، نگاه خود را متوجه مشرق کرد. او نیز مانند ناپلئون در ۱۸۰۴ حمله به جزیره بریتانیا را بقدری بتأخیر انداخت که خطر در مشرق برایش امر مسلم شده بود. وی متوجه این موضوع شده بود که بهر قیمتی شده باید حساب خود را با روسیه تصفیه کند و بعداً نقشه هجوم بانگلستان را عملی سازد.

همان عواملی که موجب شده بود ناپلئون ارتش خود را از بولونی Boulogne به اولم



دوام بر اطوری بزرگ دیکتاتوری که هیچیک اصول اخلاقی را در نظر نمیگرفت بانگاه پر از تعارف بیکدیگر نمی نگریستند ولی در نگاهشان سوء ظن بیش از اندازه وجود داشت. البته اختلافاتی دربارهٔ فنلاند و رومانی بین آنها پیدا شده بود. رهبران شوروی از مشاهدهٔ سقوط فرانسه و از میان رفتن جبههٔ دوم، که چندی بعد با اصرار تقاضای گشایش مجدد آنرا داشتند متحیر شده بودند؛ آنها انتظار نداشتند که باین زودی فرانسه از پای درآید و جبههٔ مغرب از میان برود و امیدوار بودند آلمان و متفقین طی نبردهای شدید در جبههٔ مغرب ضعیف شوند.

ولی دیگر جبههٔ مغربی وجود نداشت. مع هذا بنظر شوروی هیچ دلیلی در دست نبوده که سیاست همکاری خود را با آلمان تغییر دهند و منتظر بودند ببینند آیا انگلیس در ۱۹۴۱ از پای در خواهد آمد یا به مقاومت خود ادامه خواهد داد. وقتی برای کرملین مسلم شد که انگلستان خود را برای نبرد طولانی آماده کرده و ممکن است امریکا و ژاپن نیز وارد جنگ شوند، آنوقت استالین کم کم متوجه خطر شد و سعی کرد که وقت بیشتری بدست بیاورد و خود را آماده سازد. بعدها خواهیم دید که وی بخاطر حفظ دوستی آلمان چه فرصتهای مناسبی را از دست داد و با چه خطراتی بعداً مواجه گردید.

آنچه واقعاً موجب تعجب است اینست که استالین بطور غیر قابل بیانی از خود بی اطلاعی نشان داد و حسابهای غلطی کرد. در واقع از سپتامبر ۱۹۴۰ تا هنگام حملهٔ آلمان به روسیه در ژوئن ۱۹۴۱، وی چون غولی فاقد احساسات بشری، مکار و بی اطلاع رفتار کرد.

\*\*\*

پس از ذکر این مقدمات ما میتوانیم اکنون مسافرت مولوتف را برلن در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۰ شرح دهیم.

فرستادهٔ بلشویک در قلب آلمان نازی با تمام مراسم و تشریفات معموله استقبال شد. مدت دو روز مذاکرات مفصلی بین مولوتف و ریبین تروپ ادامه داشت و هیتلر نیز در این مذاکرات شرکت مینمود. تمام مطالبی که در این مذاکرات گفته شده در اسنادی که بدست نیروهای امریکا در آلمان افتاد و تحت عنوان «روابط آلمان و شوروی ۱۹۳۹ - ۱۹۴۱» چاپ شده وجود دارد. اگر بخواهیم بخوبی از این ماجرا مطلع شویم باید باین منبع مراجعه کنیم. اولین ملاقات بین ریبین تروپ و مولوتف در ۱۲ نوامبر صورت گرفت.

۱۲ نوامبر ۱۹۴۰ - وزیر امور خارجه آلمان گفت که وی در نامه‌ای که باستالین نوشته متذکر شده است که اطمینان قطعی دارد که هیچ قدرتی در جهان نمیتواند از انهدم کامل امپراطوری بریتانیا جلوگیری نماید. انگلستان شکست خورده است و اکنون مدت کوتاهی وقت لازم است تا انگلیس ناچار بشکست خود اعتراف کند. احتمال قوی دارد که این امر بزودی صورت گیرد زیرا وضع انگلیس روز بروز بدتر می شود. البته آلمان بارضایت خاطر حاضر به ختم جنگ خواهد شد زیرا بهیچوجه میل ندارد بیهوده زندگی افراد بشر تباه شود. مع هذا اگر انگلیسها ظرف مدت کوتاهی به شکست خود اعتراف نکنند شك نیست که تا سال آینده تقاضای صلح خواهند نمود.

آلمان روز و شب به بمباران انگلستان ادامه میدهد و زیردبایهای آلمان بزودی بطور فوق العاده‌ای وارد عملیات خواهند شد و تلفات سنگینی بر انگلستان وارد خواهند ساخت. آلمان تصور میکند که این حملات ممکن است موجب آن شود که انگلستان از جنگ دست بکشد. هم اکنون در انگلستان نگرانی بسیار وجود دارد و میتوان حدس زد که بزودی انگلستان تقاضای صلح خواهد کرد.

مع هذا اگر انگلستان با این وسائل بزانو در نیاید آلمان مصمم است همینکه وضع جوی اجازه داد با حملهٔ عظیمی به خاک انگلیس کار را یکسره کند. اگر وضع جوی مساعد بود چنین حمله‌ای تاکنون انجام گرفته بود. (از روابط آلمان و شوروی، صفحه ۲۱۸).

و هر گونه اقدام انگلیس به پیاده کردن نیرو در قارهٔ اروپا، خواه به تنهایی یا با کمک امریکا دست به آن بزند، مواجه با شکست خواهد شد. از نظر نظامی این مسأله اصولاً مطرح نیست و اگر انگلیسها تاکنون متوجه این موضوع نشده اند برای آنستکه در انگلستان وضع مبهمی حکمفرمائی میکند و کشور را مردی بنام چرچیل که ظاهراً نسبت بسیاست و جنگ اظهار علاقه و اطلاع میکند، اداره می نماید. این مرد در تمام مراحل حساس زندگی خود باشکست روبرو شده و این بار نیز باشکست مواجه خواهد شد. بعلاوه دول مجبورچه از نظر نظامی وجه از نظر سیاسی بر قسمت بزرگی از اروپا تسلط دارند، حتی فرانسه که در جنگ شکست خورده و باید مصائب آنرا تحمل کند (ضمناً باید گفت که فرانسویها بخوبی متوجه این نکته هستند) این اصل را قبول کرده اند که در آینده هرگز از انگلستان و دوگل، این دون کیشوت فاتح افریقا، طرفداری نکنند دول محور در نتیجهٔ قدرت فوق العاده‌ای که دارند هیچ لازم نمی بینند که از خود بپرسند در جنگ چگونه باید پیروز شوند، بلکه دائماً فکرشان اینستکه در کمترین مدتی باین جنگ که هم اکنون پیروزی در آن مسلم و یقین است، خاتمه دهند. (از روابط آلمان و شوروی صفحه ۲۲۰)

پس از صرف ناهار، نمایندهٔ شوروی به حضور پیشوا پذیرفته شد و هیتلر مجدداً موضوع قطعی بودن شکست انگلیس را متذکر شد. وی گفت: «جنگ مشکلاتی ایجاد کرده که آلمان بهیچوجه خواهان آن نبود، اما مجبور شده که با قدرت نظامی خود این مشکلات را حل کند». در اسنادی که بدست آمده اشعار میشود که «پیشوا سپس برای مولوتف وضع عملیاتی را که موجب آن شد که انگلستان يك يك متعین خود را از دست بدهد و در اروپا تنها بماند، به تفصیل شرح داد و گفت اقدامات انگلستان علیه آلمان واقعاً مضحك است و آقایان روسها بخوبی می توانند ببینند که ادعای انهدام برلن از طرف انگلیسها ادعای پوچی است. همین که وضع جوی اجازه بدهد آلمان ضربت قاطع را بر انگلستان خواهد زد. فعلاً آلمان از طرفی خود را از نظر نظامی برای وارد کردن این ضربه ب انگلستان آماده میکند و از طرف دیگر مشغول مطالعهٔ سیاسی است که هم اکنون و پس از پایان جنگ در اروپا با آن مواجه خواهد شد. بهمین دلیل است که پیشوای آلمان مسألهٔ روابط آلمان و روسیه را مجدداً مورد توجه قرار داده و این بار بطور منفی مسأله را مدنظر قرار نداده بلکه جنبهٔ مثبت امر را که میتواند برای مدت مدیدی ادامه داشته باشد مطالعه کرده است و پس از مطالعات دقیق به نتایج



زیرین رسیده است :

- ۱ - آلمان بهیچوجه تقاضای کمک نظامی از شوروی ندارد .
- ۲ - بمناسبت توسعه سریع جنگ و برای مقابله با انگلستان ، آلمان مجبور شده که وارد سرزمین های دوردستی شود که نه از نظر سیاسی و نه از نظر اقتصادی منافعی در آنجا ندارد .
- ۳ - مع هذا بعضی احتیاجات که زاده جنگ است آلمان را وادار میکند که تا مدتی که جنگ ادامه دارد در این سرزمین ها بماند و از ممالک دیگر نیز مواد اولیه لازم وارد کند .

\*\*\*

مولوتف بدون اینکه تعهدی قبول کند به همه این سخنان گوش داد .

«وی پرسید مفهوم پیمان سه جانبه چیست ؟ ( پیمان سه جانبه در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰ بین آلمان و ایتالیا و ژاپن با امضاء رسید . مترجم ) معنی «نظم نوین» در اروپا و در آسیا چیست و چه نقشی در این قضیه به عهده شوروی است ؟ این مسائل میبایستی در کنفرانس برلن و در مسافرتی که وزیر امور خارجه آلمان قصد داشت بمسکو بنماید و روسها برای آن خیلی اهمیت قائل بودند ، مورد مذاکره قرار گیرد . بعلاوه میبایستی در خصوص منافع شوروی در بالکان و در دریای سیاه و در بلغارستان و در رومانی و در ترکیه بحث شود . اگر دولت روسیه در خصوص این مسائل توضیحات بیشتری دریافت می کرد بهتر می توانست به سوالات پیشوای آلمان پاسخ دهد . شوروی ها به «نظم نوین» در اروپا علاقه داشتند و میخواستند بدانند این «نظم نوین» بچه سرعت و در چه سرزمین هایی عملی خواهد شد و ماهیت آن چگونه خواهد بود . همچنین میخواستند حدود منطقه نفوذ آسیای شرقی را بدانند .

پیشوا جواب داد که منظور از انعقاد پیمان سه جانبه تعیین وضع آینده اروپا و معلوم ساختن حدود منافع ملل اروپائی است و بهمین دلیل آلمان با روسیه تماس گرفته تا بیند حدود منافع روسیه در اروپا و منطقه نفوذ آن کشور در این قاره چه اندازه است . در هر حال هیچ موضوعی بدون دخالت روسیه شوروی حل و فصل نخواهد شد . این موضوع نه تنها در اروپا بلکه در آسیا ، که شوروی منافع بسیار دارد ، صدق میکند و روسیه باید حدود منطقه نفوذ خود را در آسیا تعیین کند و دعاوی خود را اعلام نماید . نقش آلمان در این قضیه نقش میانجی و رابط خواهد بود . در هر صورت هیچ مسأله ای بدون شرکت روسیه حل نخواهد شد و هرگز روسیه را در مقابل عمل انجام شده ای قرار نخواهند داد .

وقتی پیشوای آلمان برای بوجود آوردن اتحادیه مقتدری که در بالا ذکر کردیم از آن رفت اقدام نمود ، مسأله مهم بنظر او مسأله روابط آلمان و روسیه نبود بلکه مسأله امکان همکاری آلمان و ایتالیا و فرانسه بود . ولی اکنون پیشوا تصمیم گرفته که با روسیه شوروی برای حل مسائل مربوط به دریای سیاه و بالکان و ترکیه وارد مذاکره شود . پیشوا نتیجه میگیرد که مذاکرات کنونی اولین قدمی است که برای اجرای همکاری واقعی برداشته شده و مفهوم این سخن اینست که تمام کوششهای لازم خواهد شد تا مسائل مربوط به اروپای غربی بین آلمان و ایتالیا و فرانسه و مسائل اروپای شرقی و آسیا بین آلمان و روسیه و ژاپن حل شود . در مسائل مربوط به آسیای شرقی ، آلمان فقط نقش میانجی و رابط را به عهده خواهد داشت . باید از هر

گونه اقدام آمریکا برای دخالت در اروپا جلوگیری کرد . ایالات متحده هیچ حق دخالت در امور اروپا و آسیا و آفریقا ندارند .

مولوتف موافقت خود را با اظهارات پیشوا اعلام کرد و نظر آلمان را درباره نقش آمریکا و انگلیس تأیید نمود . بنظر مولوتف شرکت روسیه در پیمان سه جانبه کاملاً امکان دارد بشرط آنکه روسیه عملاً متحد دول عضو این پیمان باشد . مولوتف هیچ مانعی برای شرکت روسیه و کوشش مشترک نمی دید ، اما مواد پیمان سه جانبه مخصوصاً در آن مواردی که مربوط به آسیای شرقی و حدود منطقه نفوذ است باید روشن تر شود .

\*\*\*

مذاکرات در روز ۱۳ نوامبر دو باره شروع شد :

مولوتف در خصوص حاشیه مرزی لیتوانی توضیحاتی از آلمان خواست و گفت که تاکنون چندین بار توضیحات خواسته شده و از طرف آلمان جوابی به این سئوالات داده نشده است . روسیه ابتدا فقط در «بوکوفین» Bucovine شمالی منافع داشت ولی اکنون در بوکوفین جنوبی نیز منافع دارد و آلمان باید متوجه این مسأله بشود . در این خصوص نیز روسیه جوابی از آلمان دریافت نکرده است . بعلاوه آلمان تمامیت ارضی رومانی را تضمین کرده و بهیچوجه این موضوع را که روسیه منافع در بوکوفین جنوبی دارد در نظر نگرفته است . پیشوا پاسخ داد که اگر آلمان با اشغال قسمتی از بوکوفین از طرف روسیه موافقت کرده دلیل بر اینست که امتیاز بزرگی به روسیه داده است .

مولوتف مجدداً توضیحاتی داد و گفت که روسیه تقاضای زیادی ندارد .

پیشوا جواب داد که اگر دولت شوروی میل دارد همکاری آلمان و روسیه واقعیت پیدا کند باید متوجه این نکته شود که آلمان در جنگی وارد شده که نتیجه آن حیات یا مرگ است و البته آلمان در این جنگ پیروز خواهد شد .

طرفین موافقت کردند که فنلاند جزو منطقه نفوذ روسیه باشد . بدین ترتیب بجای آنکه فقط به مذاکرات تئوریک پردازند بهتر است مسائل مهمتری را در مد نظر قرار دهند . پس از فتح انگلستان امپراطوری بریتانیا چون ملکی که صاحب آن بورشکستگی دچار شده تقسیم خواهد شد ...

این ملک ۴۰ میلیون کیلومتر مربع مساحت دارد و در تمام دنیا گسترده شده است . در این ملک که باید تقسیم شود برای روسیه راهی که بدریای آزاد برسد پیدا خواهد شد . تاکنون يك اقلیت ۴۵ میلیونی انگلیسی بر ۶۰۰ میلیون نفر سکنه امپراطوری بریتانیا حکومت میکردند . هیتلر این اقلیت را بزودی خرد خواهد کرد . ایالات متحده آمریکا نیز در این میان کاری نخواهد کرد جز اینکه بعضی از قطعات این ملک را که باب طبع آنهاست برای خود بردارند .

آلمان از هر گونه اختلاف که موجب آن شود که از هدف اصلی خود ، یعنی امپراطوری بریتانیا ، منحرف شود اجتناب خواهد کرد . بهمین دلیل پیشوا به جنگ ایتالیا و یونان با نظر مساعدی نگاه نمیکند . زیرا این جنگ نیروهائی را که باید علیه امپراطوری بریتانیا متمرکز



شوند ، متفرق میسازد . جنگ در بالٹیک نیز همین نتیجه را خواهد داشت .

انگلستان از پای در خواهد آمد و انهدام جزایر بریتانیا امپراطوری را از هم خواهد پاشید . تصور اینکه امپراطوری را میتوان از کاناذا اداره کرد تصور باطلی است . تمام کشورهایی که در مسائل بین خود اختلاف دارند باید این اختلافات را کنار بگذارند و خود را برای این تقسیم امپراطوری بریتانیا آماده سازند . این توصیه در مورد کشورهای آلمان و فرانسه و ایتالیا و روسیه و ژاپن بسیار صادق است .

مولوتف جواب داد که استدلالات پیشوا را بخوبی گوش داده و آنچه را که از این استدلالات فهمیده تأیید میکند و با آن موافقت دارد . . .

\*\*\*

هیتلر با فرارسیدن شب از مذاکره کناره گرفت . پس از اینکه شام در ضیافتی که در سفارت اتحاد جماهیر شوروی داده شد ، صرف گردید ، حمله هوایی بمب افکن های انگلیسی برلین آغاز شد . ما از مسافرت مولوتف و مذاکرات او با زعماداران آلمان نازی مطلع شده بودیم و اگر چه کسی ما را دعوت نکرده بود ولی نمیخواستیم بکلی از حضور در برلین محروم شویم . وقتی سوت خطر بصدا درآمد همه بطرف پناهگاهها رفتند و مذاکرات در پناهگاه ادامه یافت . وزرای امور خارجه آلمان و روسیه در حالیکه هواپیماهای انگلیسی برلن را بمباران میکردند بایکدیگر مذاکره مینمودند . مطالب زیر از صورت جلسه رسمی وزارت امور خارجه آلمان اقتباس شده است :

« در ساعت ۲۱ و ۴۰ دقیقه وزرای امور خارجه دو کشور بعلمت بمباران هوایی به پناهگاه رفتند و مذاکرات خود را در آنجا ادامه دادند . . .

رئیس تروپ گفت حالا وقت آن نرسیده که درباره وضع جدیدی در لهستان مذاکره شود . فعلا لازم است مسأله بالکان بیشتر مورد مشاوره قرار بگیرد . ما آلمانیها در بالکان فقط منافع اقتصادی داریم و نمیخواهیم انگلیسها ما را در این خصوص ناراحت کنند ، تضمینی که آلمان برومانی داده ظاهراً از طرف روسها بدطوری تعبیر و تفسیر شده است . در تمام تصمیماتی که آلمان در بالکان اتخاذ کرده فکرش این بوده که از نفوذ انگلستان در این منطقه جلوگیری نماید و صلح را در بالکان حفظ کند و خواربار لازم برای آلمان بدست بیاورد . لذا اقدامات آلمان در بالکان فقط نتیجه جنگ با انگلیس است . همینکه انگلستان بشکست خود اعتراف کرد و تقاضای صلح نمود ، بلافاصله ارتش آلمان رومانی را تخلیه خواهد کرد و منافع آلمان در بالکان منحصر بمنافع اقتصادی خواهد شد . همانطور که پیشوای آلمان بارها اعلام کرده آلمان هیچ منافع ارضی در بالکان ندارد . خود او (رئیس تروپ) معتقد است که مسأله اساسی اینست که آیا روسیه برای از میان بردن امپراطوری بریتانیا حاضر به همکاری هست یا نه ؟ اگر ما بتوانیم درباره این مسأله توافق نظر حاصل کنیم مسائل دیگر و از جمله حدود مناطق نفوذ هر يك از دو کشور به سهولت حل خواهد شد .

تعیین حدود این مناطق قبلاً نیز مورد مذاکره قرار گرفته است . همانطوریکه پیشوا بارها گفته ، مسأله اساسی این نیست که آلمان و روسیه در مقابل یکدیگر بایستند بلکه باید بازو

ببازوی یکدیگر بدهند و بیهوشها و آرزوهای خود برسند .

مولوتف در پاسخ گفت که بنظر شوروی پیروزی آلمان علیه انگلستان حتمی است . ولی چون پیشوا معتقد است که این جنگ مبارزه در راه حیات یا مرگ است او (مولوتف) این سخن را چنین تعبیر می کند که آلمان «در راه حیات» و انگلیس «در راه مرگ» میجنگند . در خصوص همکاری بین روسیه و آلمان ، وزیر امور خارجه شوروی کاملاً موافقت دارد ، منتهی معتقد است که ابتدا باید يك قرارداد کلی بین دو کشور منعقد شود . این موضوع را استالین در نامه ای که برای پیشوا ارسال داشته متذکر شده است .

همچنین باید حدود مناطق نفوذ را قبلاً تعیین کرد ، اما در باره این مسئله خود او (مولوتف) فعلاً نمیتواند نظر قطعی ابراز کند زیرا از نظریات استالین مطلع نیست و نظر سایر همکاران خود را در مسکو راجع به این مسأله نمیداند . مع هذا اعلام میکند که این مسائل مربوط به آینده را نمیتوان از مسائل امروز جدا کرد و همه را باید یکجا و بطور کلی حل نمود . . .

پس از این اظهارات ، مولوتف با کمال صمیمیت از وزیر امور خارجه آلمان خدا حافظی کرد و گفت که اعلام خطر هوایی او را بهیچوجه ناراحت نکرده زیرا همین امر موجب شده که او با فن ربین تروپ با فراغت خاطر مذاکرات مستقیم کند .

\*\*\*

وقتی من در اوت ۱۹۴۲ برای اولین بار بمسکو رفتم ، از دهان استالین موضوع ملاقات ربین تروپ و مولوتف را شنیدم که اگر چه با مطالب صورت جلسه وزارت امور خارجه آلمان تفاوتی ندارد ولی بنظر من شاید شیرین تر باشد .

استالین بمن گفت : « چندی پیش ، همه بمولوتف حمله می کردند و او را طرفدار آلمان تصور مینمودند ، امروز همه باو حمله میکنند و او را بطرفداری بیش از حد از انگلیس متهم می نمایند . اما حقیقت اینست که نه او و نه من هرگز به آلمانیها اعتماد نکردیم . برای ما مسأله فقط مسأله حیات و ممات بود ، من با استالین گفتم که ما خود نیز چنین مراحل را گذرانیده ایم و من بخوبی احساسات او را درك میکنم . مارشال استالین بصحبت خود ادامه داد و گفت : « وقتی مولوتف در نوامبر ۱۹۴۰ برلن رفت تا با ربین تروپ ملاقات کند شما از موضوع خبردار شدید و بمب افکن های خود را برلن فرستادید . » من با سر اشاره مثبتی کردم . استالین گفت : « وقتی سوت خطر بصدا درآمد ربین تروپ در حالیکه پیشاپیش مهمانان خود حرکت می کرد ، بطرف پناهگاه زیر زمینی رفت . وقتی وارد پناهگاه شدند بمباران شروع شده بود . ربین تروپ در را بست و گفت : حالا تنها شدیم و بهتر می توانیم صحبت کنیم . چرا دنیا را بین خود تقسیم نکنیم ؟ مولوتف گفت انگلستان چه خواهد گفت ؟ ربین تروپ جواب داد : انگلستان ؟ انگلستان کارش ساخته است . ما دیگر انگلستان را بعنوان يك دولت بزرگ و مقتدر بحساب نمی آوریم مولوتف جواب داد : اگر اینطور است ما چرا در این پناهگاه هستیم و این بمبها از کجا می آیند ؟ »

\*\*\*

مذاکرات برلن بهیچوجه در تصمیمات هیتلر تغییری نداد . طی ماه اکتبر ، کایتل و بودل



و ستاد ارتش آلمان، بدستور هیتلر نقشه انتقال ارتشهای آلمان را از مغرب به مشرق و حمله بروسیه را برای تابستان ۱۹۴۱ طرح کردند. در آن مرحله هیچ لزومی نداشت که تاریخ قطعی حمله را تعیین کنند و این تاریخ با شرایط جوی ارتباط مستقیم داشت.

با در نظر گرفتن مسافتات بعیدی که می بایستی طی شود و لزوم تصرف مسکو قبل از فرارسیدن زمستان، بهترین موقع برای شروع حمله ماه مه بود. بعلاوه استقرار ارتش آلمان در جبهه های بطول ۳۰۰۰ کیلومتر که از بالتیک تا دریای سیاه ادامه می یافت و تأسیس مراکز مهمات و خواربار و سر بازخانه و کشیدن خطوط آهن فرعی، خود یکی از بزرگترین اقدامات نظامی بود که مانند آن تا آن زمان سابقه نداشت و هیچ گونه تأخیری نه در تهیه مقدمات کار و نه در اجرای نقشه، قابل تحمل نبود. همه اقدامات می بایستی مخفیانه صورت گیرد.

برای اجرای این منظور هیتلر دو وسیله بنظرش رسید که هر یک بنوبه خود ارزش داشت. وسیله اول این بود که برای تقسیم امپراطوری انگلیس شروع بمذاکرات مفصلی با سران کرملین کرد و با آنها پیشنهاد نمود که سیاست مشترکی در مشرق پیش بگیرند. وسیله دوم مطیع کردن رومانی، بلغارستان، یونان و سپس مجارستان بوسیله ارتش نازی بود. این سیاست و تاکتیک از نظر نظامی برای هیتلر فواید بسیار داشت و وی موفق شد تمرکز ارتش آلمان را در جنوب جبهه جنگ با روسیه، از نظر زمامداران شوروی مخفی نگاه دارد یا لاقلاً بهانه ای برای اقدامات خود بترشد.

مذاکراتی که با روسیه شروع کرد بر اساس وارد کردن روسیه در پیمان سه جانبه برای تقسیم امپراطوری بریتانیا در مشرق بود. اگر امتالین این پیشنهادها را قبول می کرد شاید حوادث برای مدت کوتاهی بنوع دیگری جریان پیدا می کرد. هیتلر می توانست در هر لحظه که اراده کند تهیه مقدمات حمله بروسیه را برهم بزند و این فکر را بکلی کنار بگذارد.

مانمی توانیم اکنون شرح بدهیم که اگر دو دولت مقتدر آلمان و روسیه با میلیونها سرباز خود برای تقسیم بالکان و ترکیه و ایران و خاور میانه و بالاخره هند اتحاد نظامی منعقد می کردند، چه حوادثی روی می داد. از طرفی ژاپن نیز برای تعیین سهم خود در آسیای شرقی بی سبری می کرد. اما هیتلر که تنفیری عمیق در دل خود نسبت به بلشویکها احساس می کرد، مصمم بود که آنها را نابود کند. وی تصور می کرد که قدرت اینکار را دارد و پس از انجام آن میتواند مسائل دیگر را براحتی حل کند. وی میدانست که پیشنهادهایی که در بین قریب در مسکو بشورویها داده و مذاکراتی که در این خصوص در برلین صورت گرفته، بهیچ وجه حرس روسها را اذمیان نمیببرد و آنها را راضی نمی کند.

یک طرح بی تاریخ پیمان چهار جانبه در مذاکراتات وزیر امور خارجه آلمان با سفیر آلمان در مسکو بدست متفقین افتاده است. همین طرح ظاهراً اساس مذاکرات شولنبرگ و مولوتوف در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ بوده است. بموجب این طرح آلمان و ایتالیا و ژاپن متعهد میشوند که حدود مناطق یکدیگر را محترم بشمارند و بمناطق نفوذ یکدیگر نظری نداشته باشند. در هر موردی که درباره مناطق نفوذ، اختلافی بین این سه دولت پیش آید میبایستی مذاکرات سه جانبه شروع شود و مسأله بطور مسالمت آمیز حل گردد. بعلاوه آلمان و ایتالیا و ژاپن اعلام می کردند

حدود کنونی اتحاد جماهیر شوروی را محترم بشمارند و به آن تخطی نکنند. چهار دولت آلمان و ایتالیا و ژاپن و شوروی متعهد میشوند که هرگز با کشور خامسی که علیه یکی از این چهار کشور اقداماتی کنند متحد نشوند و هیچگونه قرارداد مشابهی نیز منعقد ننمایند. هر چهار کشور متعهد هستند که یکدیگر از نظر اقتصادی کمک کنند و روابط بین خود را توسعه دهند. این پیمان قرار بود برای مدت ۱۰ سال منعقد شود. قرار بود مواد سری نیز باین پیمان اضافه شود. در این ضمائم محرمانه قرار داد، آلمان تعهد می کرد که دعاوی ارضیش منحصر بافریقای مرکزی و جنوبی باشد. ایتالیا تعهد میکرد که علاوه بر دعاوی ارضی در اروپا دعاوی ارضیش منحصر بشمال افریقا و شمال شرقی افریقا باشد. ژاپن تقاضای انضمام آسیای شرقی و جنوب شرقی را بامپراطوری ژاپن داشت. اتحاد جماهیر شوروی نیز میبایستی سرزمینهایی را که کشور شوروی را از اقیانوس هند جدا میکرد منضم بخواک خود کند.

هر چهار کشور متعهد میشدند که جز در مورد مسائل بخصوص، مشترکاً حدود این دعاوی ارضی یکدیگر را محترم بشمارند و با واقعیت دادن باین طرح مخالفت نکنند. (در اینجا خاطر نشان میشود که اگرچه هیتلر و ریبین تروپ در مذاکرات برلین راجع به تقسیم امپراطوری بریتانیا با مولوتوف مذاکره کردند، ولی تقسیم امپراطوری بریتانیا بطور رسمی در طرح ذکر نشده و فقط از مستعمرات فرانسه و هلند و بلژیک در این قرارداد محرمانه نامی بمیان آورده شده است. چه در برلین و چه در مسکو، امپراطوری بریتانیا که ظاهراً بهترین طعمه بود فقط مورد تقسیم قرار نگرفته بود. بلکه مستعمرات هلند و بلژیک و فرانسه نیز بین دول عضو پیمان چهار جانبه تقسیم می شد. هیتلر می خواست کلیه مستعمرات کشورهاییکه با آنها وارد جنگ شده بود تقسیم کنند).

\*\*\*

همانطور که انتظار میرفت، دولت شوروی پیشنهاد آلمان را قبول نکرد. اتحاد جماهیر شوروی در اروپا تنها در مقابل آلمان قرار گرفته بود و در آنسوی دنیا ژاپن دائماً شوروی را مورد تهدید قرار میداد. مع هذا روسها بقدرت روزافزون خود و وسعت کشورشان اعتماد داشتند و وسعت این کشور را که یک ششم سطح خشکی های کره ارض بود بهترین وسیله برای دفاع میدانستند. لذا شروع بچانه زدن کردند.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۶ لولنبرگ سفیر آلمان در مسکو پیشنهادهای متقابل روسیه را ببرلین فرستاد. در این پیشنهاد متقابل روسها تقاضا کرده بودند که نیروهای آلمان فوراً فنلاند را تخلیه کنند زیرا بموجب قرارداد ۱۹۲۹ فنلاند جزو منطقه نفوذ شوروی قرار گرفته بود. تقاضا کرده بودند که طرف چهار ماه شوروی برای تأمین امنیت خود در دریای سیاه اقداماتی بعمل آورد و قراردادی با بلغارستان که جزو منطقه شوروی است منعقد سازد. تقاضا کرده بودند که با انعقاد قراردادی پایگاههایی در بسفر و داردانل به شوروی واگذار شود. تقاضا کرده بودند که منطقه واقع در جنوب خط باکو و باطوم در جهت خلیج فارس بمنوان اصلی ترین دعاوی شوروی تلقی شود. بالاخره تقاضا کرده بودند که ژاپن از دعاوی خود در مورد ذغال و نفت در شمال ساخالین چشم پوشی کند.



باین پیشنهادها جواب قطعی داده نشد. هیتلر نخواست بکلی رشته موجود را پاره کند. لازم بود چنین پیشنهادهایی که بین دو دوست و دو رفیق میشود بدقت مورد مطالعه قرار گیرد! شورویها امیدوار بودند که جوابی به این پیشنهادها داده شود. ضمناً در دو سوی مرز آلمان و شوروی ارتشهای منظم شروع بتقویت و تحکیم مواضع خود نمودند و جناح راست ارتش هیتلر پشت خود را بر بالکان فرود آورد.

\*\*\*

تهیه نقشههایی که طرح آن به ژنرال کایتل و ژنرال یودل واگذار شده بود به اندازه ای پیشرفت کرده بود که هیتلر در ۱۸ دسامبر ۱۹۴۰ فرمان تاریخی شماره ۴۱ خود را صادر نمود:

### عملیات باربروس

نیروهای مسلح آلمان باید خود را برای انهدام روسیه در یک جنگ سریع، حتی قبل از پایان جنگ با انگلستان، آماده کنند. باین منظور، ارتش باید تمام واحدهایی که در اختیار دارد آماده سازد و برای اینکه مبادا سرزمینهای اشغال شده مورد حمله ناگهانی قرار گیرند نیز اقدامات احتیاطی بعمل آورد. نیروی هوایی باید در جهت شرق از نیروی زمینی پشتیبانی کامل کند بنحوی که پیروزی سریع در زمین را ممکن سازد و خساراتی که ممکن است در نتیجه حمله هوایی بر آلمان شرقی وارد آید، بطور مؤثر تخفیف دهد. ضمناً باید تمرکز کلی نیروهای ما در مشرق موجب آن نشود که نیروی هوایی دشمن در سرزمینهای اشغال شده در مغرب حملات مؤثری انجام دهند. ضمناً نباید هیچوجه در عملیات تهاجمی ما به انگلستان وقفه ای حاصل گردد و مخصوصاً خطوط ارتباطی انگلستان در دریاها باید با شدت مورد حمله قرار گیرد. وظیفه اصلی نیروی دریایی باید حمله بخطوط دریائی انگلیس باشد و حتی پس از شروع عملیات در مشرق، جهت حمله نیروی دریائی باید انگلستان باشد.

من فرمان تمرکز نیروها را برای حمله به روسیه شاید هشت هفته قبل از تاریخ حمله صادر کنم. اقداماتی که تهیه مقدمات آن مدت زیادتری وقت لازم دارد باید از هم اکنون شروع شود و باید قبل از ۱۵ مه ۱۹۴۱ پایان رسد. مع هذا باید متذکر شوم که مقاصد تهاجمی ما نباید آشکار گردد و در این خصوص باید دقت بسیار کرد.

اقداماتی که فرماندهی عالی ارتش باید بعمل بیاورد بر اساس دستورهای زیر باید باشد:

۱ - هدف کلی: قسمت اعظم ارتش سرخ باید در روسیه غربی منهدم شود و باین جهت باید اقدامات جسورانه ای انجام گیرد: نیروهای زره پوش باید در شکافی پیشروی سریع کنند و نگذارند نیروهایی که قدرت جنگی خود را از دست نداده اند بر سرزمینهای وسیع روسیه پناه برند. با پیشروی سریع در خاک روسیه میتوان خطی دفاعی ایجاد کرد که نیروی هوایی روسیه نتواند سرزمین آلمان را مورد حمله قرار دهد.

هدف نهائی اینست که یک خط دفاعی در مقابل روسیه آسیا تشکیل داده شود. و این خط باید تا حدود ولگا ادامه یابد. در صورت لزوم، آخرین ناحیه صنعتی که در اورال واقع شده و ممکنست در دست روسها باقی بماند باید با کمک نیروی هوایی آلمان نابود شود. طی این عملیات، نیروی دریائی روسیه در بالتیک پایگاههای خود را از دست خواهد داد و باین ترتیب دیگر قادر بادامه مبارزه نخواهد بود. با وارد کردن ضربات شدید در آغاز عملیات، باید از دخالت مؤثر نیروی هوایی روسیه جلوگیری کرد.

۲ - متفقین احتمالی و نقش آنها:

الف) در جناحین نیروهای آلمان میتوان بر قدرت جنگی مؤثر فنلاند و رومانی تکیه کرد. رومانی و فنلاند فوراً علیه روسیه وارد جنگ خواهند شد. فرماندهی عالی باید بدقت این مسأله را مورد مطالعه قرار دهد که با چه شرائطی نیروهای فنلاند و رومانی میتوانند تحت فرماندهی ارتش آلمان قرار گیرند.

ب) وظیفه ارتش رومانی با کمک نیروهای آلمانی، که هم اکنون در آن کشور استقرار مییابند، آنستکه هر گونه حمله ارتش روسیه را به این سرزمین دفع کند و بعلاوه وظایف فرعی را در عقب جبهه انجام دهد.

ج) فنلاند از جناح چپ ارتش یازدهم آلمان در شمال دفاع خواهد کرد. این ارتش از نیروی وارد خواهد شد و با همکاری ارتش فنلاند بعملیات تهاجمی ادامه خواهد داد.

د) میتوان انتظار این را داشت که خطوط آهن سوئد برای انتقال ارتش یازدهم آلمان از نروژ به فنلاند، در اوایل عملیات جنگی مورد استفاده قرار گیرد.

۳ - جهت عملیات:

الف) ارتش: (من طرح هایی که تهیه شده و بمن ارائه گردیده تأیید میکنم)

ب) نیروی هوایی: وظیفه نیروی هوایی جلوگیری از هر گونه حمله نیروهای هوایی روسیه به آلمان و پشتیبانی از عملیات ارتش در مراکز حساس عملیات جنگی و مخصوصاً پشتیبانی از دو گروه ارتشهای مرکزی و جنوبی است. خطوط آهن روسیه به ترتیب اهمیت آنها باید قطع شود و هدفهای مشابه (خطوط آبی) باید با دخالت جسورانه نیروهای جتر باز اشغال گردد. برای اینکه تمام قدرت نیروی هوایی آلمان متوجه نیروی هوایی روسیه گردد باید در آغاز عملیات از حمله به مراکز نظامی و صنایع جنگی روسیه خودداری شود. پس از پایان عملیات تهاجمی اولیه، می توان صنایع جنگی را مورد بمباران شدید قرار داد و مخصوصاً مراکز صنعتی اورال مورد حمله هوایی شدید قرار گیرد.

۴ - در تمام فرمانهایی که در این موارد از طرف فرماندهی عالی داده میشود باید متذکر شد که این اقدامات احتیاطی است و در صورتیکه روسیه سیاست کنونی خود را نسبت به آلمان تغییر دهد، بموقع اجرا گذاشته خواهد شد.

افسرانی که در مراحل اول تهیه مقدمات، از این نقشه آگاه میشوند باید بسیار محدود باشند اگر منظور ما قصد حمله ما، که هنوز تاریخ آن معلوم نشده، آشکار شود موجب وخامت وضع سیاسی و نظامی خواهد شد.



۵ - من منتظر گزارش فرماندهی عالی درباره طرز اجرای این دستورات هستم .  
 کلیه اقداماتی که نیروهای آلمان ، چه زمینی ، چه هوایی ، چه دریائی باین منظور  
 انجام می دهند باید بوسیله فرماندهی عالی نیروهای مسلح آلمان با اطلاع من برسد .  
 آدلف هیتلر

\*\*\*

از همین وقت سر نوشت جنگ معلوم شد و حوادث بزرگ ۱۹۴۱ دنباله همین تصمیمات  
 هیتلر بود . البته ما در آنروز از مذاکرات آلمان و شوروی و چانه زدن آنها برای تقسیم  
 امپراطوری بریتانیا ، اطلاع نداشتیم . از طرفی از مقاصد واقعی ژاپن نیز بی اطلاع بودیم .  
 جنبش کلی ارتشهای آلمان از مغرب بمشرق از طرف انتلیجنس سرویس ما که با فعالیت بسیار  
 مشغول کار بود ، اطلاع داده نشده بود . انتلیجنس سرویس گزارش داده بود که ارتشهای آلمان  
 در رومانی و بلغارستان متمرکز می شوند .

البته اگر ما از مطالبی که در این فصل ذکر می کنیم از آنها بمیان آمد ، مطلع بودیم احساس  
 راحتی فوق العاده ای می کردیم . فکر ما همیشه متوجه احتمال اتحاد نظامی بین آلمان و شوروی  
 و ژاپن علیه ما بود و نگرانی عظیمی برای ما ایجاد نموده بود . اما چه کسی می توانست حوادث  
 آینده را پیش بینی کند ؟ تنها کاری که ما می توانستیم بکنیم این بود که و خود را آماده نگاه داریم .

[ ۹ ]

## خطر در اقیانوس

انتهای ناوگرافاسپی در دسامبر ۱۹۳۹ از طرف نیروی دریائی انگلیس دفعتاً به حملات  
 آلمانی ها علیه کاروانهای ما در اقیانوس اطلس خاتمه داده بود . نبرد نروژ همانطور که دیدیم  
 (جلد اول) برای مدتی نیروی دریائی آلمان را از صحنه نبرد خارج نموده بود و آنچه را که  
 باقی مانده بود ناگزیر برای اجرای طرح هجوم بانگلستان اختصاص داده بودند .  
 دریا سالار ریدر که از نظر عملی نظریاتش دارای ارزش بسیار بود ، نتوانست آنطور که  
 باید در کنفرانس های ستاد عالی آلمان ، هیتلر را با نظریات خود موافق سازد . وی بسختی  
 در مقابل پیشنهاد فرماندهان ارتش مبنی بر اینکه ناوهای بزرگ آلمان را خلع سلاح کرده و  
 توپهای دورزن آنها در ساحل فرانسه برای گلوله باران کردن انگلیس مستقر کنند ، مقاومت  
 کرد و نگذاشت ناوهای که آنقدر برای ساختمان آنها فعالیت کرده بود ، خلع سلاح شوند .  
 ریدر در تابستان سال ۱۹۴۰ موفق شد بعضی از ناوهای جنگی را بصورت کشتیهای  
 تجارتي درآورد و با این نوع استتار ، آنها را وارد اقیانوس کرده برای حمله بکاروانهای  
 دریائی انگلیسی بکاربرد . این ناوها از ناوشکن های ما که همراه کاروانها می آمدند سریع تر  
 و مسلح تر بودند و بعضی از آنها دارای هواپیماهای اکتشافی نیز بودند . پنج ناو سریع السیر  
 آلمانی موفق شدند از جنگ ناوگان گشتی ما بگریزند و خود را در آوریل و ژوئن ۱۹۴۰  
 باقیانوس اطلس برسانند و ناو ششمی نیز از سواحل شمالی روسیه حرکت کرده خود را باقیانوس  
 آرام رساند . این ناو فقط با کمک کشتی های یخ شکن شوروی موفق شد سواحل شمالی روسیه  
 را به پیماید . منظور دریا سالار ریدر این بود که به این وسیله فرماندهی نیروی دریائی انگلیس  
 را گیج کند و با حمله در اقیانوس آرام و در اقیانوس اطلس ، ناوگان ما را که بحد کافی متفرق بود  
 متفرق تر سازد و ضمناً نیروی دریائی را مجبور سازد که رزمناوها و ناوشکن ها را بطور دسته جمعی  
 حرکت داده و در تعقیب ناوگان آلمانی که در نقاط مختلف قرار گرفته و پس از هر حمله فرار



می کردند ، بفرستد .

این تاکتیک جنگی که بسیار ماهرانه بود موجب در دسترس بسیار برای ما شد و تلفات بسیار بر ما وارد آورد . در هفته اول سپتامبر این پنج ناو جنگی که خود را بصورت کشتیهای تجارتی در آورده بودند ، خطوط دریائی و کاروانهای ما را مورد حمله قرار دادند . دوتا از آنها در اقیانوس اطلس مشغول فعالیت شدند و دوتای دیگر اقیانوس هند را صحنه نبرد انتخاب کردند و یکی دیگر پس از آنکه در آبهای زلاند جدید و اوکلاند مین گذاری کرد ، به اقیانوس آرام رفت . طی سال ۱۹۴۰ ما فقط دوبار با آنها تماس حاصل کردیم . در ۲۹ ژوئیه یکی از ناوها که به نام «رزمناو الف» خوانده میشد باز رزمناو سبک القنطره مواجه شد و پس از یک نبرد شدید فرار کرد . در ماه دسامبر یکی دیگر از ناوهای آلمانی بایک رزمناو سبک مادر سواحل ریودو لاپلاتا روبرو شد ولی پس از یک نبرد کوتاه موفق فرار گردید .

در پایان سپتامبر ۱۹۴۰ ، این پنج ناو جنگی آلمانی موفق شده بودند که ۳۶ ناو تجارتی انگلیسی بظرفیت ۲۳۵۰۰۰ تن را غرق کنند .

در آخرین روزهای ماه اکتبر رزمناو زره دار و شیر ، که قبلاً صدماتی دیده بود تعمیر شد و آماده نبرد گشت . وقتی طرح هجوم بانگلیس بتعویق افتاد این رزمناو در ۲۷ اکتبر آلمان را ترک کرد و پس از عبور از سواحل دانمارک و شمال ایسلند وارد اقیانوس اطلس گشت . یکماه بعد رزمناو سنگین هپبر که مسلح به توپهای ۲۰۳ میلیمتری بود به دنبال او وارد اقیانوس اطلس شد . مأموریت زره دار و شیر ، آن بود که به کاروانهای دریائی شمال اقیانوس اطلس حمله ببرد . این کاروانها بدون اسکورت رزمناو حرکت میکردند زیرا ما مجبور شده بودیم که رزمناوها را بمدیترانه منتقل کنیم . گوانکه ناخدای و شیر ، که فکر میکرد یک کاروان دریائی در ۲۷ اکتبر از هالیفاکس بانگلیستان حرکت کرده ، امیدوار بود که در سوم نوامبر کاروان را مورد حمله قرار دهد ، در پنجم نوامبر هواپیماهای اکتشافی او اطلاع دادند که ۸ کشتی تجارتی مشغول حرکت هستند و وی فوراً خود را آماده حمله کرد .

در ساعت ۱۴ و ۲۷ دقیقه وی کشتی موپان را که به تنهایی حرکت میکرد بضرب گلوله غرق کرد و ۶۸ نفر سر نشین آن را نجات داد . شیر قبلاً موپان را تهدید کرده بود که اگر کوچکترین گزارشی با رادیو بفرستد فوراً آنرا با اژدر بقعر دریا خواهد فرستاد .

در ساعت ۱۶ و ۱۵ دقیقه در حالیکه شیر هنوز مشغول نجات سر نشینان ناو موپان بود ، کاروان شماره ۸۴ شامل ۳۷ کشتی در افق نمودار شد . رزمناو سبک جرویس بای Jervis Bay که اسکورت این کاروان بود در وسط کاروان حرکت میکرد . ناخدا فگن Fegen فرمانده این رزمناو فوراً متوجه خطر شد . وی پس از اینکه بوسیله رادیو محل کاروان را با اطلاع فرماندهی ناوگان انگلیستان رساند فوراً بطرف ناو زره دار شیر حمله ور شد . مقصود ناخدا فگن این بود که ناو دشمن را مشغول سازد تا کشتیهای کاروان بتوانند متفرق شوند . شب نزدیک می شد و بسیاری از کشتیها می توانستند از فرست استفاده کرده از جنگ رزمناو زره دار بگریزند . در حالیکه ناوهای تجارتی مشغول متفرق شدن بودند ، جرویس بای به دشمن خطرناک خود با سرعت نزدیک میشد . رزمناو زره دار شیر در فاصله ۱۶۵۰۰ متری شلیک کرد . گلوله های

توپهای کهنه ۱۵۲ میلیمتری ناو انگلیس قدرت آنرا نداشت که در این فاصله خطری برای ناو شیر ایجاد کند . مبارزه تا ساعت ۱۸ ادامه داشت و در این ساعت رزمناو سبک انگلیس که سراسر آن مشتعل بود ، تخلیه شد .

در ساعت ۲۰ این رزمناو با ۲۰ نفر از ملوانان و افسران خود غرق شد . ناخدا فگن نیز با ناو خود با عمیق اقیانوس فرورفت و نشان ویکتوریا پس از مرگ باو اعطا گردید . نام او در میان نام سایر قهرمانان دریائی سلطنتی با افتخار ضبط است .

ناو زره دار شیر پس از پایان نبرد به تعقیب کاروان پرداخت ولی شبهای زمستان زود فرامیرسد . کشتیها متفرق شده بودند و شیر نتوانست بیش از ۵ ناو را غرق کند ، از طرفی محل او بفرماندهی عالی نیروی دریائی گزارش داده شده بود و ناخدای شیر میدانست که بزودی با واحدهای نیرومند دریائی انگلیس مواجه خواهد گشت .

فداکاری ناخدای رزمناو سبک جرویس بای موجب شد که اکثر ناوهای تجارتی کاروان ۸۴ خود را سالم بانگلیستان برسانند . افراد نیروی بحریه تجارتی در این ماجرا چنان شهامتی از خود نشان دادند که قابل تقدیر است . نفت کش سان دمتریو که حامل ۷۰۰۰ تن مازوت بود در نتیجه گلوله های ناو شیر آتش گرفت و از طرف سر نشینان آن تخلیه شد . ولی فردای آنروز قسمتی از افراد آن مجدداً بکشتی رفتند و آتش را خاموش کردند و محمولات ذیقیمت آنرا به یکی از بنادر انگلیس رساندند . بطور کلی ما در این قضیه ناوهای بظرفیت ۴۷۰۰۰ تن و ۲۰۶ ملوان و افسر از دست دادیم .

ناو زره دار شیر سعی کرد که هر چه ممکن است بین خود و تعقیب کنندگانیش بیشتر فاصله بیندازد و لذا با سرعت بطرف جنوب حرکت کرد و دو روز بعد به یک ناو آلمانی که به او مازوت و خواربار و آب رساند ، برخورد و مجهز و مسلح آماده نبردهای جدید گشت . در ۲۲ نوامبر شیر در حوالی جزایر آنتیل نمایان گشت و در آنجا ناو تجارتی بزرگ پورت هوپارت را غرق ساخت و سپس بطرف مشرق رفت . این رزمناو مدتی باز در جنوب شرقی اقیانوس اطلس و جنوب غربی اقیانوس هند بفعالیت خود ادامه داد و در آوریل ۱۹۴۱ بیندر کیل باز گشت . در مدت ۵ ماه این رزمناو زره دار موفق شده بود ۱۵ کشتی انگلیس را بظرفیت ۹۹۰۰۰ تن غرق کند یا اسیر سازد .

\*\*\*

از ماه ژوئن بعد ، کاروانهای دریائی ما که حامل سر باز یا بخاور میانه و هند بودند و از دماغه امید عبور میکردند باز رزمناوهای سنگین همراهی میشدند . در همان احوال ، ناوگان ما بمقت اینکه مجبور بودند نیروهای که از انگلیستان بخاور میانه میرفتند و نیروهای را که از استرالیا بانگلیس می آمدند همراهی کنند ، دچار ضعف شدیدی شدند ، زیرا امکان همراهی کاروانهای تجارتی که از امریکا بانگلیس می آمد نبود . ما نمی توانستیم آن گروه های شکاری را که در سال ۱۹۳۹ اقیانوس اطلس را در جستجوی گراف اسپرینگز گذارده بودند ، تشکیل دهیم . لذا رزمناوهای ما در مواضع حساسی قرار گرفته بودند و کشتیهای بازرگانی مجبور بودند که اغلب بدون اسکورت حرکت کنند و بوسیله اقیانوس ها پناه ببرند .



در روز نوتل ۱۹۴۰ کاروان حامل نیروهای زمینی که شامل بیست کشتی بود و بطرف خاورمیانہ حرکت میکرد و از طرف ناو زره دار هیپر که در دنبال ناو شیر به اقیانوس اطلس آمده بود، مورد حمله قرار گرفت. هوا خیلی روشن نبود و ناو آلمانی وقتی متوجه شد که کاروان دریائی را رزمناوهای سنگین برویک Berwick و بون اوانتور Bonaventure و دوندن Dunedin همراهی میکنند، فوراً فرار را برقرارترجیح داد و با استفاده از تاریکی خود را ایندربست (دفرانسه) رسانید. قبل از فرار بطرف یکی از کشتیهای نیروبر که حامل سی هزار سرباز بود، شدیداً تیراندازی نمود و این کشتی مجبور شد برای تعمیر خود را بجبل الطارق برساند.

ما این وضع را با نگرانی تمام مشاهده میکردیم. ما می دانستیم که رزمناوهای بسیاری در اقیانوس اطلس مترصد حمله بناوهای ما هستند و در سایر اقیانوسها نیز کشتیهای جنگی آلمانی خود را بصورت کشتی تجارتي درآورده بواحدهای دریائی ما حمله میکنند. کشتی شیر نیز در اقیانوس مشغول فعالیت بود ولی ما نمی دانستیم که کجا را صحنه نبرد خود انتخاب کرده است. ناو زره دار هیپر هر لحظه ممکن بود از پرست خارج شود و فعالیت خود را از سر گیرد و رزمناوهای سنگین شارنهارست و گنایز نو نیز بزودی تعمیر شده و وارد نبرد خواهند شد. من در جلد اول این کتاب تشریح کردم که چگونه نیروی دریائی انگلیس مجبور بود در تمام آنها از کاروانهای دریائی محافظت کند و چگونه این عمل موجب تفرقه ناوگان ما می شد. بعلاوه بایستی نیروی دریائی سلطنتی دائماً آماده باشد که در هر کجا وضع ایجاب کرد فوراً با واحدهای مقتدری وارد میدان شود.

البته نیروی دریائی جز در مورد کاروانهای حامل سرباز نمیتوانست تعهد کند که از حمله ناوگان دشمن، که در اقیانوسها پراکنده شده بودند، جلوگیری نماید. خطر بزرگ دیگری نیز بر همه این مسائل اضافه شده بود. تنها چیزی که در تمام مدت جنگ، واقعاً موجب هراس من بود خطر زیر دریائی بود. من حتی پیش از «نبرد انگلیس» که در آن نیروی هوائی ما بنیروی هوائی دشمن فائق آمد، فکرمی کردم که هجوم بانگلیس با موفقیت روبرو نخواهد شد. ما می توانستیم دشمن موحش خود را تا آنجا که ممکن بود، در دریا غرق کنیم و وضع نبرد نیز در خاک انگلیس بنفع ما بود و خلاصه خطر در این زمینه برای ارتش آلمان بحدی بود که خود هیتلر متوجه شد و از هجوم بانگلستان خودداری کرد. بنظر من اگر دشمن بانگلیس هجوم می کرد ماقبل از خوشحال می شدیم زیرا نبردی که درمی گرفت سرنوشت جنگ را فوراً معلوم می ساخت و دشمن ما را از پای درمی آورد.

اما با وجود زیر دریائی ها و کشتیهای جنگی دشمن در اقیانوسها، موجودیت ما بخطر افتاده بود و دائماً خطوط ارتباطی ما با خارج از جزایر بریتانیا، حتی در نزدیکی سواحل انگلیس مورد تهدید بود. من درباره این مبارزه بمراتب بیشتر از مبارزه هوائی که بر فراز خاک انگلیس جریان داشت، احساس نگرانی میکردم. وزارت دریاداری که من رابطه خود را با آن همچنان دوستانه و نزدیک حفظ کرده بودم، در نگرانی من سهیم بود و مخصوصاً مسئولیت وزارت دریاداری که حفظ ارتباط انگلستان با دنیای خارجی بود، مسئولیتی بود که حقاً موجب

نگرانی می گشت. ملوانان و افسران و ناخدایان نیروی دریائی انگلیس این مأموریت را مقدس ترین و مهمترین مأموریت و وظیفه خود در جنگ و صلح میدانستند. لذا ما باین مسأله توجه کامل داشتیم و دائماً در این خصوص مطالعه می کردیم. این مسأله توأم با نبردهای شدید یا پیروزیهای درخشان که جراید بتوانند راجع بآن روزها بحث کنند نبود بلکه بصورت آمار و منحنیهای بزرگ و کوچک نمودار می شد که برای عموم مردم قابل فهم نبود.

جنگ زیر دریائی تا چه حدودی می توانست میزان واردات و ظرفیت ناوگان تجارتي ما را تقلیل دهد؟ آیا تقلیل واردات و ظرفیت کشتیهای تجارتي ما بآن حد خواهد رسید که زندگی برای ما در این جزیره غیر ممکن شود؟ در این مورد ژستهای عالی و حوادث فوق العاده و هیجان انگیز دخالتی نداشت و حقیقت را می بایستی از روی خطوط خشک و سردی که در روی نقشه کشیده شده بود و منحنیهایی که رسم می شد درک کرد. در مقابل این خطوط بیجان، موضوع ارتشهایی که آماده حمله بودند و یاپیروزیهایی که در صحرا ممکن بود نصیب ما گردد، امر کوچک و بی اهمیتی بود. در این زمینه روحیه قوی ملت و ایمان مردم جزیره ما پیروزی نهائی، کاری نمی توانست از پیش ببرد. مسأله فقط یکی بود و بس: آیا خوار بار و مواد اولیه و اسلحه ای که از امریکا و امپراطوری برای ما میرسید از اقیانوس عبور خواهد کرد یا نه؟ آلمانیها همینکه سواحل فرانسه را تصرف کردند، در دونکرک و بر دو پایگاههایی برای نیروی زیر دریائی خود تأسیس نمودند و هواپیماهای دشمن نیز با استفاده از فرودگاههای ساحلی فرانسه، با نیروی زیر دریائی همکاری می کردند.

از ماه ژوئیه بیعد، ما مجبور شدیم که کشتیهای خود را از سواحل جنوبی ایرلند عبور ندهیم زیرا در این سواحل ماحق استفاده از پایگاههای هوائی و دریائی نداشتیم. ما مجبور شدیم تمام کشتیهای را که به انگلیس می آمدند یا از انگلیس میرفتند، از سواحل شمالی ایرلند عبور دهیم. در آنجا خوشبختانه ما پایگاههایی در اختیار داشتیم. مرسی Mersey و کلاید Clyde به صورت ریههایی درآمده بودند که به انگلستان اجازه می دادند نفس بکشد.

در سواحل شرقی و در دریای مانش کشتیهای کوچک با وجود حملات نیروی هوائی و کشتیهای کوچک جنگی سریع السیر دشمن و مین گذاری، به رفت و آمد خود ادامه میدادند. در این مناطق جنگهای دریائی شدیدی در گرفت و هر روز تلفاتی بر کشتیهای کوچک باری ما وارد می آمد. هیچیک از کشتیهای بزرگ ما در این سواحل رفت و آمد نمی کردند و وارد مانش نمی شدند.

بزرگترین تلفاتی که بر بحریه تجارتي ما وارد آمد بین ماههای ژوئیه ۱۹۴۰ و ژوئیه ۱۹۴۱ بود و در این تاریخ ما می توانستیم ادعا کنیم که در جنگ اقیانوس اطلس پیروز شده ایم. تلفات سنگین تری نیز هنگام ورود امریکا به جنگ بر ما وارد آمد و تا وقتی که امریکائیها توانستند در سواحل شرقی خود امنیت ناوهای تجارتي را تأمین کنند، ما این تلفات را تحمل نمودیم. اما در آنوقت دیگر ما تنها نبودیم.

درشش ماهه آخر سال ۱۹۴۰ بر بحریه تجارتي ما ضربات بزرگی وارد آمد و فقط طوفانهای زمستان این تلفات و خسارات را متوقف کرد، در حالیکه بر زیر دریائیهای دشمن لطمه زیادی



نخورد. ما باز یاد کردن ظرفیت زیر دریائی‌های خود موفقیت‌هایی کسب کردیم و ضمناً با استفاده از راه‌های دریائی غیر معمول موفق شدیم میزان واردات خود را تا حدی حفظ کنیم ولی خطر هجوم با انگلستان ما را مجبور میکرد که در بنادر خود ناوهای ضد زیر دریائی بسیاری نگاهداریم و از مؤسسات کشتی سازی ما، تازه اسکلت کشتی‌های ضد زیر دریائی جدید خارج میشد. در وزارت دریاداری آنها یک موضوع عمیقاً اطلاع داشتند نگرانی شدیدی در قلب خود احساس مینمودند.

در هفته‌ای که بروز ۲۲ سپتامبر ختم میشد، بزرگترین خسارات بر ما وارد آمد، رقم خساراتی که در این موقع بر ما وارد آمد نسبت به خساراتی که در همان تاریخ در سال ۱۹۱۷ بر ما وارد آمد، غیر قابل مقایسه بود و تا آنروز چنین خساراتی بر بحریه تجارتي بریتانیا وارد نیامده بود. ۲۶ کشتی ظرفیت ۱۶۰/۰۰۰ تن غرق شدند و اکثر این کشتیها جزو کاروانی بودند که از بندر هالیفاکس بسوی انگلستان حرکت کرده بود.

در ماه اکتبر در حالیکه رزمناو سنگین شیر در آتلانتیک مشغول عملیات بود، کشتیهای جنگی آلمانی که خود را بصورت کشتیهای تجارتي در آورده بودند و همچنین زیر دریائیهای دشمن ۳۴ کشتی تجارتي ما را غرق کردند.

وقتی ماه نوامبر و دسامبر فرا رسید مدخل بنادر مرسی و کلاید برای ما چنان اهمیتی پیدا کرد که هیچیک از نقشه‌های جنگی انگلیس دارای چنان اهمیتی نبود. البته ما در آن تاریخ میتوانستیم با تکیه بر سلاحهای جنگی جدید بایرلند جنوبی رخنه کنیم و بنادر و فرودگاههای آنجا را مورد استفاده قرار دهیم. من اعلام کرده بودم که اگر ما برای حفظ حیات خود چاره‌ای جز اینکه نداشتیم باشیم بچنین اقدامی دست خواهیم زد. چنین احتمالی وجود داشت و مادر آنسورت در اشغال ایرلند جنوبی کمترین تردید نمی کردیم. اما این تصمیم فقط بطور محدودی از خطر میکاست. تنها چاره کار این بود که آزادی ورود خروج کشتی‌ها را بینادر مرسی و کلاید تأمین کنیم.

هر روز آنها یکبار از جریان امور اطلاع داشتند، همینکه بیکدیگر میرسیدند با نگاه وضع را از هم سؤال میکردند. تصور این را بکنید که غواصی به اعماق دریا رفته است و در هر لحظه زندگی او بسته به وجود لوله هواست که از کشتی بدهان این غواص وصل شده است. اگر این غواص یکدسته کوسه را که با دندانهای برنده خود بلوله هوای او حمله ور شده‌اند ببیند چه احساس میکند؟ و مخصوصاً اگر بداند که هیچ وسیله‌ای برای بالا آمدن بسطح دریا ندارد چه بر او خواهد گذاشت؟ زیرا که برای ما سطحی وجود نداشت. این غواص ۴۶ میلیون بشری بود که در جزیره بریتانیا سکونت داشت و در تمام نقاط کره ارض مجبور بود خود را برای عملیات جنگی آماده سازد در حالیکه طبیعت او را و جزیره اش را به اعماق دریا چسبانده بود. آیا کوسه‌ها بلوله هوای غواص چه می‌توانستند بکنند؟ و این غواص چگونه می‌توانست کوسه‌ها را از لوله هوای خود دور کند و آنها را نابود سازد؟ در اواخر سال ۱۹۴۰، تنزل مضطرب کننده واردات ما موجب نگرانی شدیدی من شد. این تنزل واردات یکی از جنبه‌های جنگ زیر دریائی بود. نه تنها کشتیهای زیادی از دست

میدادیم، بلکه احتیاطی که برای جلوگیری از این تلفات مرعی میداشتیم بر میزان بازرگانی ما لطمه میزد. از چند بندر بیشتر نمی‌توانستیم استفاده کنیم و در هر يك از این بنادر کشتیهای تجارتي روزها در انتظار ثوبت میماندند تا محمولات آنها خالی شود. میزان واردات انگلیس تقلیل می‌یافت. طی هفته‌ای که به ۸ ژوئن خاتمه می‌یافت یعنی در هفته‌ای که نبرد فرانسه به جداغالی شدت خود رسیده بود، ما ۱۲۵۳۵ و ۱۲۲۰ تن کالا با انگلیس وارد کردیم. واردات نفت در این رقم گنجانده نشده است، سپس واردات ما شروع به تنزل کرد و در پایان ژوئیه بکمتر از ۷۵۰۰۰ تن در هفته رسید.

در ماه اوت تا حدی در این رقم تغییری حاصل شد و وضع واردات ما بهتر شد اما بطور کلی حد متوسط واردات ما از هفته‌ای ۸۰۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد و این وضع تا پایان سال ادامه یافت.

\*\*\*

در شب اول دسامبر من کنفرانسی با حضور رؤسای ستاد نیروی دریائی و فرماندهان زیر دریائی انگلیس تشکیل دادم. خطر و مشکلاتی که تمام حضار بخوبی بآن آگاه بودند وضع جدیدی پیدا کرده بود. من در آن جلسه بیاد ماههای فوریه و مارس ۱۹۱۷ افتادم که منحنی واردات چنان تنزل کرده بود که ما از خود می‌پرسیدیم متفقین تا چند ماه دیگر میتوانند با حملات زیر دریائی مقاومت کرده بجنگ ادامه دهند. با تمام کوشش نیروی دریائی سلطنتی و نیروی دریائی امریکا، در آنوقت زیر دریائیهای آلمان ضربات شدیدی بر اقتصاد ما وارد میکردند. هیچ چیز بهتر از طرح‌هایی که رؤسای ستاد نیروی دریائی پیشنهاد میکردند، عظمت خطر را نشان نمیداد. برای ما لازم بود بهر قیمتی شده آزادی رفت و آمد کاروانهای خود را در اقیانوس‌ها حفظ کنیم. باین منظور پیشنهاد شده بود که در اعماق دریا، از سواحل شمالی دریای ایرلند تا مدخل بنادر مرسی و کلاید «فرش دینامیت» کار گذاشته شود. مقصود این بود که در زیر آب مین‌هایی در دالانی بعرض چند متر و طول پنج کیلومتر کار گذاشته شود تا زیر دریائیهای دشمن "بمجرد نزدیک شدن باین سواحل منفجر گردند. ولی برای انجام چنین کاری میبایستی تمام مواد منفجره موجود نیروهای مسلح مصرف شود و نقشه‌های دیگر فعلاً متوقف بماند.

در این باره باید توضیح بیشتری بدهم. چندین هزار مین دریائی می‌بایستی در منطقه‌ای که ذکر شد در عمق ۱۱ متری قرار گیرد. تمام کشتی‌هایی که برای انگلستان خواربار و اسلحه و مهمات می‌آوردند می‌توانستند در سطح دریا از روی این مینها عبور کنند و با آن تصادم ننمایند. اما اگر زیر دریائی با آنها قدم میگذاشت ناچار جان سلامت بدر نمیبرد و پس از چندی دشمن متوجه میشد که نزدیک شدن باین سواحل کار عاقلانه‌ای نیست. این بهترین طریقه دفاع بود و جز آنهم چاره‌ای نداشتیم. این آخرین راه حل بود. همان شب این طرح موقتاً تصویب گشت و قرار شد که جزئیات امر بعداً بکابینه جنگی گزارش داده شود. این راه حل موجب میشد که غواص دائماً فکرش متوجه لوله هوا نباشد. ولی غواص کارهای دیگری نیز میبایستی انجام دهد.



ضمناً به نیروی هوایی سلطنتی دستور داده شد که مناطق ساحل ایرلند شمالی را شدیداً تحت کنترل قرار دهد. به نیروی هوایی دستور داده شد که این مأموریت را اولین وظیفه خود بداند و هیچ امری نباید مانع از انجام این وظیفه گردد. بمباران آلمان يك اقدام ثانوی است. تمام هواپیماها و خلبانان وسلاحهای جنگی باید برای این حمله متقابل ما بکار رود. شکارها می بایستی بمب افکن های دشمن را سرنگون سازند و کشتی های جنگی با کمک بمب افکن های ما باید زیر دریائی های دشمن حمله برند و آنها را از منطقه حیاتی ما دور سازند. بسیاری از طرح های مهم دیگر رد شد یا بتمویق افتاد و ارجحیت مطلق به این طرح داده شد. ما بعدها خواهیم دید که چگونه این حمله متقابل که از طرف نیروی دریائی و هوایی ما مشترکاً انجام گرفت در ماه های بعد چه نتایجی بیار آورد و چگونه مدخل بنادر ما را آزاد نگاهداشت و چگونه بمب افکن های «هینکل ۳» توسط شکارهای ماسرنگون شدند و بالاخره چگونه زیر دریائی های دشمن در منطقه ای که میخواستند ما را خفه کنند خود دچار خفگی گشتند.

در اینجا فقط لازم است تذکر دهیم که موفقیتی که نیروی هوایی ساحلی بدست آورد خیلی سریع تر از موفقیتی بود که مادر نتیجه مین گذاری در سواحل ایرلند بدست آوردیم. قبل از آنکه طرح مین گذاری در اعماق آب و در يك منطقه وسیع موجب لطمه به اقتصاد جنگی ما شود، ما طریقه دفاعی را کنار گذاشتیم و راه حل را در حمله پیدا کردیم. آری یکبار دیگر با حمله و ضربت زدن بر دشمن، سواحل جزیره خود را امنیت بخشیدیم.

[ ۱۰ ]

## پیروزی در صحرا

برای کسانی که قصد دارند دست بکارهای بزرگ بزنند زمان بسیار طولانی جلوه میکند. چاره این کار آنست که امور بزرگ دیگری در پیش داشته باشند و بانجام آن بپردازند. شخصاً من از اینکه میدیدم ژنرال های ما تصمیم بحمله گرفته اند آنقدر خوشحال بودم که چندان فکر نتیجه این حمله نبودم. من وقتی میدیدم که نیروهای ما در کنیا و فلسطین و مصر مستقر شده و تنها وظیفه خود را تأمین امنیت داخلی میدادند بسیار عصبانی میشدم زیرا به کیفیت ارتش های امپراطوری در این مناطق آگاه بودم و میدانستم که برای حمله و شرکت در عملیات بزرگ استفاده های شایانی از این نیروها میتوان کرد. ایدن نیز بارتش های ما در خاور میانه و ژنرال ها اعتماد کامل داشت و مخصوصاً اعتمادش بر ژنرال ویلسن، که قرار بود فرماندهی عملیات تهاجمی را در صحرا بعهده داشته باشد، بسیار بود. در هر حال بجز عده معدودی از طرح هجوم در صحرا اطلاع نداشتند و بقیه مردان سیاست و نظام ما بیش از آن کار و مشغله داشتند که بآن بپردازند.

مدت یکماه واحدهای مختلفی که قرار بود در عملیات تهاجمی شرکت کنند، بمانورهای مختلف پرداختند و بدون اینکه خود بدانند، آماده عملیات تهاجمی شدند. جزئیات نقشه حمله از طرف ژنرال ویلسن و ژنرال اوکونور O'Connor تهیه شده بود و ژنرال ویول بواحدهای مختلف سرکشی کرد، و از هر قسمت دقیقاً بازدید مینمود. فقط چند نفر از افسران از کلیه طرح حمله اطلاع داشتند و کلمه ای از طرح حمله روی کاغذ نوشته نشد و بطور شفاهی راجع بآن تصمیم میگرفتند. برای اینکه از غافلگیری حداکثر استفاده بشود بدشمن چنین وانمود کردند که نیروهای ما در نتیجه اعزام واحدهائی بیونان بکلی ضعیف شده و در نظر است بازم میزان این نیروها تقلیل داده شود.

در شب ششم دسامبر نیروهای ما که کاملاً موتوریزه بود و از ۲۵۰۰۰ سرباز تشکیل شده



بود ۶۵ کیلومتر در قلب جبهه دشمن پیشروی کرد. سربازان ما بزرنگی صحرا عادت کرده و همه ورزیده و کار آزموده بودند. در مدت روز، نیروهای ما بکلی در صحرا متوقف شدند و سعی کردند که هواپیماهای دشمن محل آنها را کشف نکنند. در روز ۸ دسامبر نیروهای ما دوباره پیشروی خود ادامه دادند و این بار سربازان اطلاع داده شد که منظور از این عملیات، نور یا عملیات گشتی ساده نیست بلکه حمله بزرگ آغاز شده و باید خود را برای جنگ آماده سازند. در سحرگاه روز ۹ دسامبر نبرد سیدی برانی آغاز شد.

من در اینجا قصد ندارم که جریان نبردهای شدیدی که مدت چهار روز در صحرا ادامه داشت شرح دهم و فقط بذکر کلیات میپردازم:

طرح حمله کاملاً اجرا شده بود، در ساعت ۷ صبح واحدی که مرکب از یک تیپ بود به نیپوا حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. در ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقه حمله بمنطقه طومار آغاز شد و هنوز شب فرا نرسیده بود که ما تمام این منطقه را تصرف کرده مدافعین آنرا اسیر نمودیم. در این مدت لشکر هفتم زره پوش راه شرقی و غربی را قطع کرده و سیدی برانی را از قسمت‌های دیگر جدا ساختند. در همان احوال پادگان مرسی مطروح نیز حمله خود را آغاز کرده بود. در روز ۱۰ دسامبر این پادگان با پشتیبانی توپخانه دریائی بمواقع ایتالیائی‌ها حمله برد. جنگ در تمام مدت روز با شدت ادامه داشت و در ساعت ۱۰ شب ستاد فرماندهی اعلام کرد که تعیین تعداد اسیران ایتالیائی امکان ندارد زیرا آنقدر اسیر بدست ما افتاده بود که وقت شمردن آنها نبود. فقط اعلام شد که دو هکتار زمین را افسران و هشتاد هکتار زمین را سربازان اسیر دشمن پوشانده اند.

در دفتر کار من اخبار جنگ در صحرا را ساعت بساعت برایم می‌آوردند. برای اینکه من کاملاً از جریان نبرد مطلع شوم فرصت زیادی نداشتم زیرا بقدری گزارش‌های متعدد می‌رسید که خواندن همه آنها محال بود. در روز ۱۰ دسامبر من در مجلس عوام اعلام کردم که نبرد شدیدی در صحرا در گرفته و ما ۵۰۰ سرباز ایتالیائی را اسیر کرده و یک ژنرال را کشته ایم و نیروهای ما به دریا رسیده‌اند. سپس گفتم: «هنوز نمیتوان نتیجه قطعی عملیات و سببی که در صحرا آغاز شده اعلام کرد. اما ما میتوانیم مطمئن باشیم که قسمت اول نقشه ما بخوبی اجرا شده است.» در بعد از ظهر همان روز سیدی برانی بدست ما افتاد.

از روز ۱۱ دسامبر تعقیب ایتالیائیهای فراری آغاز شد. این کار را لشکر هفتم زره پوش و هنگ ششم استرالیائی و تیپ شانزدهم موتوریزه انگلیسی به عهده گرفت. در روز ۱۲ دسامبر من در مجلس عوام اعلام کردم که تمام مناطق ساحلی اطراف سیدی برانی بدست نیروی انگلیسی و امپراطوری افتاده و ۷۰۰۰ اسیر ایتالیائی بمرسی مطروح آورده شده‌اند. سپس گفتم هنوز معلوم نیست در حلقه محاصره ما چه تعداد ایتالیائی گرفتار شده‌اند اما هیچ بعید نیست که سه لشکر ورزیده ایتالیائی که پیراهن سیاهان فاشیست نیز جزو آنها هستند توسط نیروهای ما بکلی نابود شوند یا اسیر گردند. تعقیب دشمن در جهت مغرب با شدت هر چه تمامتر ادامه دارد. هواپیماها و ناوگان جنگی ما دشمن را که در حال عقب نشینی است مرتباً بمباران و گلوله باران میکنند و هم اکنون تعداد اسیر بیشتری را بمن اطلاع دادند.

اگر چه هنوز برای تعیین اهمیت این عملیات نمیتوان بطور قطع اظهار کرد اما روشن است که این حمله پیروزی بزرگی برای ما محسوب میشود. افتخار این پیروزی از آن ژنرال ارجیبالد و بول و سرهانی مانیلند و یلسن و افسرانی است که طرح هجوم را تهیه کرده‌اند. همچنین افتخار این پیروزی نصیب سربازانی است که باشهات و فداکاری انجام وظیفه کرده و دشمن را در همه جا منکوب نموده‌اند. این نبرد را باید بیشتر از آن لحاظ پیروزی بزرگی دانست که سه یا چهار ماه پیش ما برای دفاع از مصر مضطرب بودیم و ایتالیائیها مرتباً پیشرفت میکردند. امروز این تشویش دیگر موردی ندارد و انگلستان بقول خود، که دفاع از مصر در مقابل هر متجاوزی است، وفا کرد. در ۱۲ دسامبر ژنرال و بول که از پیروزی خود در سیدی برانی مطمئن شده بود تصمیم عاقلانه و در عین حال جسورانه‌ای گرفت. وی بجای آنکه لشکر چهارم انگلیسی - هندی را بعنوان ذخیره در زیر دست خود نگاهدارد فوراً آنها را بسوی اریتره فرستاد و این لشکر با حمله‌های شدید توانست به لشکر پنجم انگلیسی - هندی ملحق شده و نبرد حبشه را که اداره آن با ژنرال پلات Platt بود ادامه دهد. این لشکر از پورت سودان حرکت کرد و پس از مسافت با قاطر آهن و کشتی به دره نیل رسید و بطرف نیل علیا پیشروی نمود. بعضی از این واحدها مستقیماً از سیدی برانی بکشتی نشسته و به جبهه‌ای که پیش از هزار کیلومتر با جبهه اولی فاصله داشت اعزام شدند. اولین واحدهای این لشکر در اواخر دسامبر وارد پورت سودان شدند و در ۲۱ ژانویه تمام واحدهای این لشکر به منطقه مزبور رسیدند. این نیروها فوراً علیه قوای دشمن وارد عملیات شدند و در ۱۹ ژانویه کاسله را که نیروهای ایتالیا تخلیه کرده بود تصرف نموده و در کرن Keren با مقاومت قوای عمده ایتالیا مواجه شدند. اگر ژنرال و بول نیروهائی که در صحرا پیروز شده بودند به کرن نمی‌فرستاد، ژنرال پلات یقیناً موفق به پیروزی‌هائی که منجر به آزادی حبشه گردید نمیشد.

حوادثی که در سواحل افریقای شمالی و حبشه رویداد نشان میدهد که فرماندهی عالی نیروهای خاور میانه با چه دقتی جریان نبرد را پیش بینی نموده بود. من فوراً به تمام کسانی که در این پیروزی ذینفع بودند تبریک گفتم و اصرار ورزیدم که از این پیروزی حداکثر استفاده بشود.

۱۳ دسامبر ۱۹۴۰

از يك شخصیت سابق دریائی به پرزیدنت روزولت

من اطمینان دارم که شما از پیروزی ما در لیبی خوشوقت هستید. این پیروزی که پس از شکست‌های ایتالیا در آلبانی نصیب ما شده، ممکن است ضربه شدیدی برای موسولینی باشد و اگر ما بتوانیم از این پیروزی حداکثر استفاده را بنمائیم یقیناً ضربه شدیدی برای او خواهد بود. ما هنوز از نتیجه قطعی این نبرد اطلاع نداریم ولی اگر موفق شویم ایتالیائیها را در صحرا خرد کنیم وضع ما بمراتب بهتر از آنچه چهار ماه پیش بود خواهد شد.

در ۱۵ دسامبر تمام نیروهای دشمن از مصر بیرون رانده شده بودند. اکثر نیروهای ایتالیا



که هنوز سیر نائیک Cyrénaique را در اشغال خود داشتند در بر دیه که از قسمتهای دیگر جدا شده بود، متمرکز گردیده بودند. این نبرد اولین مرحله جنگ سیدی برانی بود و طی آن ۵ لشکر دشمن تقریباً بکلی منهدم گردید. ما ۳۸۰۰۰ نفر اسیر گرفته بودیم و تلفات ما بیش از ۱۳۳ نفر کشته و ۳۸۷ نفر مجروح و ۸ نفر مفقود الاثر بیشتر نبود.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۰ من نامه زیر را بژنرال ویول نوشتم:

«ارتش نیل با مپراطوری و به هدف ما خدمت بزرگی کرد و ما هم اکنون ثمره این پیروزی را از هر طرف میچشم. ما بشما و به ویلسن و به فرماندهان واحدها که با شهادت خود این پیروزی درخشان را در صحرای لیبی بدست آورده اند بسیار مدیون هستیم. اکنون اولین هدف شما باید خرد کردن ارتش ایتالیا و عقب راندن آنها در سواحل افریقا باشد و تا آنجا که ممکن است باید آنها را بعقب راند. ما وقتی از نقشه های شما در مورد بر دیه و طبرق مطلع شدیم بسیار خوشحال شدیم و اکنون با تصرف سولوم و کاپوزو Capuzzo این خوشحالی ما بیشتر شده است.

من یقین دارم که شما قبل از رسیدن به هدف اصلی، نیروهای خود را به سودان نخواهید فرستاد. سودان دارای اهمیت بسیار است و آرزوی من آن است که هر چه زودتر سراسر آن در اختیار ارتش های ما باشد. شاید بتوان تیپ های هندی را برای عملیات در سودان بآنجا منتقل کرد و در عین حال تعقیب دشمن را در صحرای لیبی متوقف نکرد. در هر حال هیچ هدفی نباید شما را از هدف اصلی که تعقیب دشمن در صحرای لیبی است باز دارد و باید شکست های جدیدی بر ارتش ایتالیا در این منطقه وارد آید. البته من ادعا نمی کنم که از اینجا می توانم وضع محلی را بخوبی تشخیص دهم اما گفته ناپلئون دائماً بفکر من می آید که می گفت: «عمده قوای دشمن را بکوبید، بقیه کارها خود بخود درست می شود.»

خواهشمندم از طرف من به لانگمور که با مهارت تمام نیروی هوایی سلطنتی را در این نبرد وارد میدان کرد، تبریک بگوئید. امیدوارم قسمت اعظم شکاریهای هاریکن که برایش فرستادیم باو رسیده باشد. باو بگوئید که ما ناو هواپیما بر فوریس را پر از هواپیما کرده و برای او خواهیم فرستاد. همچنین هواپیماهای دیگری نیز فرستاده خواهد شد که تصور میکنم همه در اوائل ژانویه باو برسد.»

در ۱۸ دسامبر نیز تلگراف زیر را باو کردم:

از نخست وزیر بژنرال ویول

«بخوابید، بشما خواهند داد، جستجو کنید، خواهید یافت، بکوبید، برای شما باز خواهند کرد.»

«از انجیل متی، فصل هفتم، آیه هفتم»

در ۱۹ دسامبر ویول تلگراف زیر را در جواب من مخابره کرد:

«از ژنرال ویول بنخست وزیر

«بخشایش از اوست، هر نعمتی که بمارسد و هر لطفی که شامل حال ما گردد از پدر و روشنائی هاست. هیچ چیز تغییر نکرده و نشانه ای از تغییر نیست.»

«انجیل یوحنا، فصل اول، آیه هفدهم»

\*\*\*

بر دیه هدف بعدی ما بود. در داخل مواضع مستحکم آن که طولش از ۲۵ کیلومتر بیشتر بود، عمده قوای ایتالیا که عبارت از ۴ لشکر مجهز بود متمرکز شده بودند. خط دفاعی عبارت از یک خندق ضد تانک مداوم بود که با سیمهای خاردار و در فواصل معین با تیرهای بتون مسلح ضد تانک محافظت می شد و در پشت این خط دفاعی، خط دفاعی مشابهی قرار داشت. حمله باین دژ مستحکم متضمن تهیه مقدمات بسیار بود و نقشه دقیقی می بایستی برای موفقیت در حمله طرح شود. لشکر هفتم زره پوش امکان هر گونه عقب نشینی دشمن را بطرف شمال و شمال غربی از میان برده بود. برای حمله مستقیم به این دژ، ما لشکر ششم استرالیائی و تیپ شانزدهم پیاده انگلیسی و هنگ هفتم زره پوش سلطنتی (شامل ۲۸ تانک) و یک هنگ مسلسل دار و دو گردان توپخانه صحرایی در اختیار داشتیم.

برای اینکه این فصل را تمام کنیم و پیروزی در صحرای را بطور کامل تشریح نمائیم باید بذکر وقایع سال بعد نیز بپردازیم:

حمله در روز ۳ ژانویه آغاز شد. یک هنگ استرالیائی که از طرف آتش سنگین توپخانه صحرایی پشتیبانی می شد، شکافی در مواضع دشمن ایجاد کرد و در آنجا پیشروی نمود. در پشت سر این هنگ، نیروهای ما فوراً خندق ضد تانک را پر کردند. دو گردان استرالیائی نیز وارد عملیات تهاجمی شدند و در منطقه شرقی و جنوب شرقی خطوط دفاعی دشمن پیشروی نمودند. سربازانی که حمله میکردند در حین حمله یک آواز استرالیائی میخواندند که بعدها در انگلیس مورد پسند عمومی قرار گرفت:

«ما آمده ایم جادوگر را ببینیم

آن جادوگر بزرگ «اوزه» را

می گویند که این جادوگر رئیس همه جادوگرهاست،

اما اگر اصولاً جادوگری در دنیا وجود داشته باشد!»

این آواز همیشه در مخیله من آن روزهای پرافتخار را مجسم می کند. در بعد از ظهر روز ۴ ژانویه تانکهای «ماتیلدا» که پیاده نظام از آنها پشتیبانی می کرد، وارد بر دیه شدند و از روز پنجم ژانویه دشمن شروع به تسلیم شدن کرد. تعداد ۴۵۰۰۰ اسیر و ۴۶۲ توپ بدست ما افتاد. فردای آن روز، یعنی در روز ۶ ژانویه، لشکر هفتم زره پوش طبرق را از بقیه مناطق دفاعی ایتالیا جدا کرد و در روز ۱۷ ژانویه گردان مهاجم استرالیائی در مقابل مواضع دفاعی شرق طبرق قرار گرفت. سنگرها و خندقها در این جا شبیه سنگرها و خندقهای بر دیه بود. منتهی طول آن بیشتر و قریب ۴۵ کیلومتر بود. فقط فرق این خطوط دفاعی با خطوط دفاعی بر دیه آن بود که خندقهای ضد تانک در بعضی از مناطق آن قدر عمیق نبود که از عبور تانکها



جلوگیری نماید. پادگان طبرق عبارت از يك لشکر پیاده کامل و يك مرکز ستاد مسلح و نیروهای زره پوش بود که در سراسر خطوط دفاعی تقسیم شده بود. مابین روز ۲۱ ژانویه برای حمله بزرگ به طبرق صبر کردیم.

در آن روز يك گردان حمله استرالیائی که از طرف آتش شدید توپخانه صحرائی پشتیبانی می شد، خطوط دفاعی دشمن را در ناحیه جنوب شکافت. دو گردان دیگر لشکر استرالیائی نیز وارد منطقه دفاعی طبرق شدند و از سمت جنوب در جناح راست و چپ پیشروی نمودند. هنگامیکه شب فرا رسید، ثلث خطوط دفاعی مستحکم طبرق بدست ما افتاده بود. فردای آن روز حمله ما شدیدتر شد و مقاومت دشمن بکلی از میان رفت. تعداد ۳۰۰۰۰ سرباز و ۲۳۶ توپ بدست ما افتاد. طی پنج هفته ارتش صحرای بیش از ۳۵۰ کیلومتر پیشروی کرده و در منطقه ای که بهیچوجه در آن آب و غذا یافت نمیشد، مستقر گردیده بود. این ارتش دوبند نظامی مجهز و نیرومند را متصرف شده و ۱۳۰۰۰ نفر را اسیر کرده و ۷۰۰ توپ بدست آورده بود.

ارتش بزرگ ایتالیای که به مصر هجوم آورده و امیدوار بود آنرا تصرف کند، از میان رفته بود و دیگر بعنوان يك عامل نظامی متشکل و منظم از آن نامبرده نمی شد. تنها چیزی که مانع از پیشروی بیشتر ارتش های امپراطوری انگلیس بسمت مغرب شد، مشکلات صحرا و فاصله زیاد ارتش ما از مراکز آب و خواربار بود.

در تمام جریان این نبرد نیروی دریائی سلطنتی شدیداً از نیروهای مهاجم ما پشتیبانی نموده بود. بردیه و طبرق هر دو در موقع لازم از طرف ناوگان سلطنتی مدیترانه شدیداً گلوله باران شده بودند و هواپیماهای نیروی دریائی در نبردهای زمینی به بهترین وجهی شرکت نموده و در پیروزی ما نقش بزرگی بازی کردند. بعلاوه نیروی دریائی ما همکاری مؤثری با نیروی زمینی کرد باین ترتیب که روزی سیصد تن خواربار و نیروهای پیشرو میرساند و از بنادر دشمن که بدست ما افتاده بود فوراً استفاده کرده، نیروی نظامی و خواربار و مهمات بارتشهای پیشرو میرساند. یکی از عوامل پیروزی نیروی زمینی ما نیز تفوق نیروی هوائی سلطنتی بر نیروی هوائی ایتالیا بود. اگر چه نیروی هوائی ما از لحاظ کمیت از نیروی هوائی دشمن ضعیفتر بود ولی مهارت خلبانان ما و شهامت و جنگجویی آنان تفوق نیروی هوائی سلطنتی را بر نیروی هوائی دشمن ثابت کرد و در آسمان طبرق و بردیه شکست بزرگی بر ایتالیا وارد آورد. حملات ما بر فرودگاههای دشمن نتایج مهمی داشت و وقتی ما فرودگاهی را تصرف می کردیم بامقوله صدها هواپیما که در زمین منهدم شده و خلبانان آنها را رها نموده بودند، مواجه می گردیدیم.

\*\*\*

مطالعه عکس العمل دشمن در همه موارد قابل توجه است. خواننده اکنون گشت چیانو وزیر امور خارجه ایتالیا و داماد موسولینی را می شناسد و نباید نسبت باشخص ضعیفی که باسانی قدم در راههایی که افتخار و ثروت در پایان آن انسان را جلب می کند می گذارند، سختگیر باشد. آنهائیکه توانسته اند در مقابل اینگونه هوسها کف نفس را از دست ندهند حق دارند این اشخاص را سرزنش کنند.

در مقابل دسته سربازی که مأمور تیر باران او بودند، چیانودین خود را بحد کافی نسبت بشیریت ادا کرد.

«ناقلها» از خمیره دیگری هستند، معذاما نباید تصور کنیم که بهتر است انسان يك ناقلای بزرگ باشد تا يك چیانو یا یکی از هزاران «چیانو» که در تمام دنیا پراکنده اند. خاطرات چیانو را که روز بروز نوشته شده اکنون در دست داریم و قسمتی از آنرا اینک نقل میکنیم:

۸ دسامبر: خبر تازه ای نیست. ۹ دسامبر: علیه بادو گلیو توطئه و دسیسه میشود. ۱۰ دسامبر: خبر حمله بسیدی برانی مانند رعد صدا کرده است. در وهله اول قضیه آنقدرها جدی بنظر نمیرسد اما تلگرافهای بعدی گرازیانی نشان میدهد که ضربت شدیدی بر ما وارد آمده است.

در آن روز چیانو دوبار با پدر زن خود ملاقات میکند و او را کاملاً آرام مییابد. وی راجع بحریانهای اخیر با خونسردی عجیبی صحبت می کند. وی بیشتر نظرش متوجه حیثیت گرازیانی است.

در ۱۱ دسامبر محافل عالی رم میدانستند که ۴ لشکر ایتالیائی منهدم شده است. آنچه بیشتر وضع را وخیم جلوه میداد این بود که گرازیانی بیش از آنچه راجع با اقدامات متقابل خود سخن بگوید درباره شهامت و جسارت سربازان انگلیسی حرف میزد. موسولینی استدلال عجیبی، میکند: وی میگوید این روزهای غمناکی را که ما میگذرانیم ناگزیر نشیب و فراز بسیار خواهد داشت و این جریانات مستلزم آنست.

دوچه میگوید اگر انگلیس در مرز مصر توقف کند وضع آنقدرها وخیم نخواهد بود ولی اگر برعکس بطبرق حمله ور شوند وضع غم انگیز خواهد شد. در شب همان روز موسولینی اطلاع پیدا می کند که ۵ لشکر ایتالیائی ظرف دو روز بکلی از میان رفته است. بعقیده او يك چیزی در این لشکرها خراب بوده.

در ۱۲ دسامبر از گرازیانی يك تلگراف وحشتناک یرم میرسد. وی در این تلگراف اطلاع می دهد که قصد دارد تا تریپولی عقب نشینی کند. «تا این که لااقل پرچم ایتالیا بر فراز این دژ همچنان در اهتزاز باشد». وی از فشاری که رومل بر موسولینی وارد آورده و او را مجبور بشیروی در مصر کرده بودند اظهار تأسف می کند. وی شکایت از این می کند که او را وادار بحنگی کرده اند که در حقیقت «جنگ کک در مقابل فیل» بوده است.

ظاهراً چنین تصور می رفته که کک قسمتی از بدن فیل را خورده است. در روز ۱۵ دسامبر چیانو نیز از این که ممکن است انگلیسیها در مرز مصر متوقف نشوند اظهار نگرانی می کند و این نکته را در دفتر خاطرات خود متذکر می شود. گرازیانی که نمیتوانسته ادعای موفقیت یا پیروزی بنمایند، ناگزیر ارباب خود را مورد سرزنش شدید قرار می دهد.

در این موقع موسولینی این نکته را اظهار می کند: «باز هم با مردی روبرو شده ام که آنقدر مورد تنفر من است که نمی توانم نسبت باو عصبانی شوم». وی امیدوار بود که پیشروی انگلیس لااقل در «درنا» متوقف شود.



\*\*\*

فکر کردم که وقت آن فرا رسیده که پیامی از رادیو بملت ایتالیا بفرستم، و در شب ۲۲ دسامبر درباره دوستی تاریخی انگلیس و ایتالیا از رادیو نطقی ایراد کردم. مع هذا ما در حال جنگ بودیم... ارتش‌های ما امپراطوری شما را در آفریقا قطعه قطعه کرده‌اند و باین کار ادامه میدهند... چگونه ما به این مرحله رسیده‌ایم؟ اینها به نفع چه کسی است و فایده‌اینکار چیست؟

قسمتی از نطق من اینست:

ایتالیائی‌ها! من میخواهم حقیقت را به شما بگویم. تمام اینها نتیجه اقدامات یکنفر است. یکنفر، فقط یکنفر ملت ایتالیا را به نبرد مهلکی علیه امپراطوری بریتانیا وادار کرده و همین مرد علاقه و دوستی همیشگی ملت آمریکا را نسبت بایتالیا از بین برده است. ممکن است این مرد مرد بزرگی باشد. من قبول دارم. اما در اینکه پس از ۱۸ سال قدرت مطلقه این مرد ملت ایتالیا را بکنار پر تگاه آورده شکی نیست. همین یکنفر است که علیه میل باطنی پادشاه و خانواده سلطنتی ایتالیا، علیه میل پاپ و مقام واتیکان و کلیسای کاتولیک، علیه نمایلات حقیقی ملت که خواهان جنگ نبوده، همین یکنفر، وارثان روم باستان را در کنار نیروی بربرها صف آرایی کرده است.

پس پیامی را که در روز انتصاب خود بنخست وزیری بموسولینی فرستاده بودم قرائت کردم و جوابی را که وی در ۱۸ مه ۱۹۴۰ به این پیام داده بود خواندم. آنگاه گفتم «پس از ۱۸ سال حکومت دیکتاتوری، دوجه ملتی را که باو اعتماد کرده بود به کجا راهنمایی کرد؟ اکنون چه راهی در مقابل شما قرار دارد؟ شما باید تنها در مقابل ضربات امپراطوری بریتانیا در دریاهای، در آسمان، در آفریقا و همچنین در مقابل حملات یونانیها مقاومت کنید و باینکه از تنگه برنر به آتلا اجازه ده... سر بازان طماع و گشتاپوی خود برای «طبع ساختن ملت ایتالیا وارد...» شود. این پرتگاهی است که یکنفر و فقط یکنفر شما را به آنجا سوق داده است. من در اینجا کاری نمیتوانم بکنم جز اینکه بگذارم تاریخ جریان خود را طی کند تا روزیکه، زیرا این روز فرا خواهد رسید، ملت ایتالیا دوباره سر نوشت خود را خود بدست بگیرد.

عجب آنستکه در همان روز موسولینی به کنت چیانو گفته بوده: «من مجبورم اعتراف کنم که ایتالیائیهای ۱۹۴۱ از ایتالیائیهای امروز ارزش بیشتری داشتند. البته این مطلب نفع رژیم نیست، اما چاره چیست؟ حقیقت همینست». و روز بعد در حالیکه از پنجره به بیرون نگاه میکرد به کنت چیانو میگوید: «این برف و این سرما بسیار عالی است لافل این نژاد ناچیز ایتالیائیهای هیچکاره را بحرکت می‌آورد.»

اینست عکس العمل ناجوانمردانه و تاریک مردی که شکست‌های لیبی و آلبانی و ضرباتی را که امپراطوری بریتانیا پس از شش ماه جنگ بر او وارد کرده بود، از وی ظاهر شده است.

\*\*\*

من سعی میکردم بحکومت ویشی فرصت آنرا بدهم که از موفقیت استفاده کند. در جنگ

جائی برای کینه و انتقام و دلخوری باقی نماند. هدف اصلی باید تمام هدف‌های فرعی و احساسات را تحت الشعاع قرار دهد. در مدت شش هفته، شورای عالی ستاد ارتش و ستاد وزارت جنگ انگلیس شش لشکر آماده کرده بود تا در صورت موافقت فرانسه فوراً بمراکش اعزام شوند. ما میتوانیم توسط نماینده دولت کانادا درویشی با مارشال پتن در تماس باشیم. لازم بود که ایالات متحده آمریکا را نیز در جریان امور بگذاریم. من متوجه علاقه رئیس جمهور به مسائل مربوط بطنجه و کازابلانکا و در نتیجه نسبت بتمام سواحل آفریقا در اقیانوس اطلس شده بودم. زیرا ایجاد پایگاههای زیر دریائی آلمان در این مناطق مورد توجه مقامات نظامی آمریکا بود و بمنزله تهدیدی با آمریکا محسوب میشد. لذا با موافقت رؤسای ستاد ارتش و کابینه جنگی پیام زیر را به دوپوی Dupuy نماینده کانادا درویشی فرستادم که بمارشال پتن تسلیم کند و رونوشت آنرا نیز توسط کاردار مادر و اشنگتن برای رئیس جمهوری آمریکا ارسال کردم.

۳۱ دسامبر ۱۹۴۰

#### از نخست وزیر به مارشال پتن

۱- اگر اتفاقاً دولت فرانسه تصمیم بگیرد به آفریقای شمالی منتقل شود و جنگ را علیه ایتالیا و آلمان از نو آغاز کند، ما حاضریم که نیروهای لافل به میزان ۶ لشکر فوراً به کمک فرانسه بفرستیم تا امراکش و الجزیره و تونس دفاع نمایند. این نیروها با سریع ترین وسیله‌ای که ممکن باشد بکمک خواهند شتافت.

ما اکنون علاوه بر نیروهای عظیم ذخیره که هر روز تعلیمات بیشتری می‌بینند، ارتش قوی و کاملاً مجهزی در انگلستان داریم، این نیروها علاوه بر نیروهایست که در صورت هجوم بانگلستان بخوبی می‌توانند حملات دشمن را دفع کنند، وضع خاور میانه نیز روز بروز بهتر میشود.

۲- نیروی هوایی انگلیس اکنون توسعه خود را آغاز کرده و بنوبه خود میتواند کمک مؤثری بفرانسه بنماید.

۳- تفوق در مدیریتانه با اشتراك مساعی ناوگان انگلیس و فرانسه امکان دارد و با استفاده مشترك از پایگاههای مراکش و آفریقای شمالی این تفوق حتمی است.

۴- ما حاضریم که مذاکراتی مخفیانه بین ستادهای ارتش انگلیس و فرانسه صورت گیرد و هر کس را که شما بعنوان نماینده تعیین کنید میپذیریم.

۵- از طرف دیگر ما معتقدیم که از دست دادن وقت خطرناک است. در هر لحظه، به رضایابروز، آلمانها ممکن است از اسپانیا عبور کنند و بندر جبل الطارق را از حیز انتفاع بیندازند و توپخانه طرفین تنگه را در اختیار خود بگیرند و بالاخره نیروی هوایی خود را در فرودگاه این منطقه مستقر سازند. آنها عادت دارند که کارها را بسرعت انجام دهند، و اگر در سواحل مراکش مستقر شوند امکان اجرای طرح‌های مزبور در فوق برای همیشه از میان



خواهد رفت. اگر ما برای عمل آماده نباشیم و با سرعت جسورانه دست بکار نشویم، وضع ممکن است ناگهان وخیم شود. برای دولت فرانسه اهمیت دارد که بداند ما حاضریم باین دولت کمک کنیم و این کمک هر روز بیشتر خواهد شد. اما ممکن است روزی فرارسد که دیگر اقدام به اینکار برای ما مقدور نباشد.

پیام مشابهی برای ژنرال ویگان که در آن زمان در الجزیره فرمانروایی میکرد فرستاده شد. هیچگونه جوابی بهیچ عنوان و از طرف هیچکس بمن نرسید.

\*\*\*

از آنجا که پایان سال نزدیک میشد، جنبه‌های درخشان و جنبه تاریک این دوازده ماه در مقابل ما برجسته‌تر جلوه می‌کرد. ماهمچنان زنده بودیم! ما بر نیروی هوایی آلمان فائق آمده بودیم، هجومی با انگلستان نشده بود؛ ارتش بریتانیای کبیر بسیار مقتدر شده بود، لندن از زیر ضربات بمب فاتح بیرون آمد بود. تفوق هوایی بر فراز خاک کشور ما هر روز بیشتر می‌شد.

کمونست‌هایی که فرمان مسکو بودند هر چقدر دلشان می‌خواست میتوانستند فریاد بزنند که این جنگ و جنگ سرمایه‌داری و امپریالیستی است اما کارخانه جنگی همچنان کار می‌کرد و ملت بریتانیا از کوچک و بزرگ روز و شب با نوعی غرور و افتخار فعالیت می‌کردند. پیروزی در صحرای لیبی بمالبخندمیز دودر آنسوی اقیانوس اطلس، دموکراسی بزرگ هر روز بلحظه‌ای که باید وظیفه خود را انجام دهد بیشتر نزدیک می‌شد و بما کمک می‌کرد. در این هنگام بود که من نامه محبت آمیزی از شاه دریافت کردم:

دسندریکهام، ۲ ژانویه ۱۹۴۱

نخست وزیر عزیز من

می‌خواهم برای سال نوبهترین تبریکات خود را بشما بگویم، امید است که قبل از پایان این سال نزاع پایان یابد. از وقتی که در اینجا هستم حالم بهراتب بهتر است، هوای اینجا حال را بهتر کرده است، این تغییر محل و ورزشی که هر روز در هوای آزاد می‌کنم چون داروی مقوی در من تأثیر نموده است. اما احساس می‌کنم که نباید هنگامی که دیگران مشغول انجام وظایف روزانه خود هستند من پست خود را رها کنم. ناگزیرم که بخود بگویم این حال دوره نقاهتی است که میگذرانم و امیدوارم در بازگشت روحاً و جسماً برای مبارزه بیشتر با دشمن آماده‌تر باشم.

فکر میکنم که با وجود مشغله زیادی که دارید توانسته‌اید در ایام نوئل استراحتی بکنید. من برای آنچه که شما در این هفت ماه بعنوان نخست وزیر من انجام داده‌اید تحسین فوق العاده قائم و همیشه از ملاقاتهای هفتگی خود باشما لذت میبرم. امیدوارم که با بازگشت من این ملاقاتها را تکرار کنیم زیرا موجب نهایت رضایت من خواهد بود. من فکرمی‌کنم که روز دوشنبه بازدیدی از شفیلد بکنم (شفیلد بسختی بمباران شده بود). از اینجا من میتوانم يك

روزه بشفیلد بروم.

باز هم سال نورا بشما تبریک میگویم. من همیشه دوست صمیمی شما هستم.

ژرژ، پادشاه انگلیس

من مراتب سپاسگذاری خود را بشاه ابراز داشتم:

«اعلیحضرتا»

من از نامه محبت آمیزی که اعلیحضرت بمن نوشته‌اند بی نهایت مفتخرم. محبتی که اعلیحضرت و ملکه از هنگامیکه من وزیر دربارداری بودم بمن داشتند و مخصوصاً از وقتی که نخست وزیر شده‌ام بمن دارند، برای من منبع نیرو و قدرتی است که در تمام جریان این مبارزه خونین بخاطر حیات، مشوق و محرک من بوده است. من سالهای بسیار با داشتن مقام وزارت پدیر و جدا اعلیحضرت خدمت کرده‌ام و پدر و جد من نیز به ملکه و بکتوریا خدمت کرده‌اند اما اعلیحضرت با من چنان محبت نموده‌اند و چنان باادبکی و جوانمردی به من نگریده‌اند که من هرگز تصور نمی‌کردم چنین چیزی ممکن باشد.

اعلیحضرتا، ما چنان ماهها و هفته‌های سخت و فجیعی گذرانیدیم که شاید در تمام تاریخ سلطنت انگلستان مانند آن دیده نشده است و حتی در این لحظه در مقابل خود راهی داریم که بسیار دراز و دشوار است.

برای من افتخاری بالاتر از آن نبود که هر هفته در خدمت اعلیحضرت در قصر بوکینگهام که اکنون در زیر ضربات بمبهای دشمن ویران شده نهار بخورم و چنان قدرت و نیروئی در اعلیحضرت و ملکه احساس می‌کردم که نه خطر و نه کار پر زحمت و دائمی، آن را از بین نمی‌تواند ببرد.

این جنگ ملت و تخت سلطنت را بیش از هر لحظه تاریخ بیکدیگر نزدیک کرد، اعلیحضرت چنان در میان کلیه طبقات ملت محبوبیت دارند که تاکنون هیچ شاهی در گذشته مانند آنها نداشته است.

من ایفکه می‌بینم در این لحظات حساس تاریخ انگلستان وظیفه نخست وزیر اعلیحضرت را به عهده دارم چنان افتخاری احساس می‌کنم که بالاتر از آن وجود ندارد و امروز امیدوارم با آینده است.

امروز که من آنها روز و بر دبه، مینام و استرالیاییهای قهرمان بازهم ۲۰۰۰۰ اسیر ایتالیائی دیگر گرفته‌اند افتخار می‌کنم که خود را خدمتگذار فدای کار و وفادار اعلیحضرت بدانم. وینستون. س. چرچیل

من اطمینان دارم که ما امسال را می‌توانیم عالیترین سالهای عمر خود بدانیم زیرا که خطر نا کمترین سالهای تاریخ درازما بود. انگلستانی که بر حمله بزرگ اسپانیاییها فائق آمد، انگلستان بزرگ و نیرومندی بود. انگلستانی که از جنگهای ۲۵ ساله بین گیوم سوم و مارلبرک و لوئی چهاردهم سر بلند بیرون آمد باشعله‌های درخشان اعتماد و اطمینان در این جنگ هافاتح شد زیرا نیروی دریائی انگلستان تحت اداره نلسون وزیر دستانش در دریاهای تفوق داشت. يك میلیون نفر از اتباع انگلیسی طی جنگ اول جهانی هلاک شدند. اما هیچیک از اینها از



۱۹۴۰ دشوارتر نبود.

در پایان این سال، این جزیره کوچک، آنقدر قدیمی است، با کمک ممالك مشترك - المنافع و دومینیون‌ها و سرزمین‌های وابسته بتخت سلطنت انگلیس، نشان داد که قادر است ضربات و سنگینی سرنوشت دنیا را تحمل کند. مانه تردید کردیم و نه سستی نشان دادیم. ما وظیفه خود را انجام دادیم. روح ملت بریتانیا، تمام نژاد انگلیسی، خود را آرام نشدنی نشان داد. دژ ممالك مشترك المنافع امپراطوری را با حمله نمیشد تسخیر کرد. تنها، اما با پشتیبانی ژنرال‌ها و آماال بشری، ما توانستیم ظالم را در حالیکه در بالاترین مرحله قدرت خود بود بر جای خود بنشانیم. تمام نیروهای خفته ما بیدار شده بود. ارزش واقعی خطر هوایی برای ملت ما معلوم گردیده بود. جزیره ما شکست ناپذیر و تسلیم نشدنی بود. اینک ما نیز سلاح‌هایی داشتیم که میتوانستیم با آن مبارزه کنیم. از همان لحظه ما نیز ماشین جنگی منظمی شده بودیم. ما بدنی ثابت کرده بودیم که میتوانیم در مقابل حریف قد علم کنیم. مسأله تسلط هیتلر بر دنیا دوجنبه پیدا کرده بود. انگلستان، که بسیاری از مردم تصور میکردند بر زمین خورده، همچنان در صحنه نبرد بر پایستاده بود و از همیشه نیرومندتر بنظر میرسید و هر روز قدرت بیشتری پیدا میکرد. یکبار دیگر زمان برفع ماکار کرده بود و این امر فقط در مورد امور داخلی و ملی صادق نبود بلکه امریکا با عجله خود را مسلح میکرد و هر لحظه بجنگ نزدیکتر می‌شد.

روسیه شوروی که با خونسردی ولی بدون تعمق، در آغاز جنگ تصور کرده بود ما نیروی ناچیزی هستیم و امنیت پایدار خود را از آلمان خریده بود و سهمی از غارت عمومی نصیبش گردیده بود، اکنون بسیاری قوی‌تر شده بود و مواضع مستحکمی برای دفاع از خود در اختیار داشت. ژاپن که از تصویر يك جنگ طولانی بسیار مضطرب بود با نگرانی به روسیه و امریکا مینگریست و فکر میکرد که عاقلانه‌ترین و پرفایده‌ترین کارها برای او کدام است، امروز این انگلیس با کشورهای متحدیا دومینیون خود، انگلیسی که تصور می‌کردند لب پرتگاه رسیده و قلبش را نزدیک بود سوراخ کنند، مدت ۱۵ ماه بجنگ مشغول بود و میکوشید مردان بیشتری برای جنگ آماده سازد و قدرت خود را بیشتر کند.

کشورهای کوچک بیطرف و کشورهای تحت اشغال نازی، نفسی آرام کشیدند و دیدند که هنوز در آسمان اختران می‌تابند. امیدی آمیخته بهیجان قلب میلیون‌ها نفر از افراد بشر را به طبعش انداخته بود. حق و عدالت پایمال نمیشد.

پرچم آزادی که در آن لحظات حساس جز پرچم انگلیس نبود به اهتزاز در می‌آمد، معتمدان و همکاران وفادارم که در خط مقدم نبرد بودند آسوده نبودیم.

شیع محاصره زیر دریائی سایه خود را بر ما افکنده بود. تمام نقشه‌های ماروی بر طرف ساختن این خطر قرار داشت. نبرد فرانسه با شکست مواجه شده بود، نبرد انگلیس با پیروزی پایان یافته بود.

اینک می‌بایستی نبرد اقیانوس اطلس را شروع کنیم.

پایان کتاب دوم از جلد دوم